سواد مکتوبیکه بسلطان دارا شکوه در جواب رقعهٔ آنحضرت ابو الفتح قطب الدین محمد در جواب نوشته شده

نوباوهٔ حدیقهٔ جهانی و گلدستهٔ چمن بیش گلبن دولت و لوای حشمت که اشراف و نفاق

و ثمر جنس منحانه بصورت دهان آنی که نامی مکتوب بدایع اسلوب فلان در عین

مسعود در ساعت محمود بهر کام محبوب بلند پایهٔ تمامی و رسید آنات بارها مصحوب و

در ساعت فیض و رسوا زمان آشفته دالغه انتقاط و انبساط را تشبیه منفی حلقه بسلک شگفته را

رنگین گوانید و کیفیت با که رسیدن آن رعیت بخش تبسم شکفته

بجوالی عالم ملکان محبتان هواخواه دماغ انبساط را بالا رسید ارزان

افزاید از مکتوب نشاطی رسید از ابرا در فیض صحبت بالین بود مکتوب پایهٔ ابرا لمحه

از انقلاب ادوار و ازمان و شورش احوال و اوضاع هندوستان و نیز جمع گردان

زبان نو خامهٔ فصیح البیان شده بود در مرآت ضمیر ولا جلوه عیان نمود بر خاطر خطیر معلوم

آیینهٔ حقایق نمای آشنایان روشن است که مهر فیروز را از وقوع کسوفات و حجاب غیوم

متراکمات بعضی اوقات احتجاب لیکن بمقتضای حکمت بالغهٔ کردگار رجوع او از ناچار است

موجب نقصان ضیا و بها و منشا زوال فروغ جهان آرا نمیشود و از اینگونه

عوارضات مخصوصه اینک چهرهٔ ابتهاجش نمیشکند خاطر والا بعنایات خالق

ارض و سما و حکیم جاودان صادق الوعد مطلقی دانسته منتظر عندیه لطفی را

غیب الحق کلفت نکو آمده بعنایت الطاف الهی طلوع صبح پرنور از شبهای

دیجور ناچار دیر است که ابرهای تیره که اندر از چهرهٔ مهر عالم افروز حضرت ستاری

ستر حق که در باب فرستادن عسکر و تصرف ملک پهکهر بزبان خامهٔ اظهار نمود

بسمع اطلاع و آگاهی رسید چون شوق ملاقات فایض الانوار و دیدن دیدار

فرخنده آثار فوق الغایه لیکن مناسبت شیمه دولت و ملایم طریق حزم و احتیاط

چنان می‌نماید که در بزم افروزی مجلس انس دوستان تأنی نسبت به

حرا مجد و الاشان خود نماینده بعد از آنکه کیفیت ملاقات سعادت نشان

و سیر متنزهات ملک بیکلان ایلچی و وقوع محاوره و شنیدن بعضی عنایات

خالق است درجات مهمات خاطر و الا الطریق احسن که صحبتی بود در باب

آنکه بعضی از اسباب اثر الکاء مزبور را خاطر متعلق آیدون آنجا

باشد قسم اشرف با سهم ذوالفقار خان صادر شده در آن باب التجیه

لازم دانند یعنی آیدون ان الله بعد از یأس لکن اسم بجهت خاطر همایون

تسمیه

بگوشهٔ محضر تکبر راضی نشده درباب آن ذات تقف رموز سلطنت و جلالت امور عظیمه

منظور نظر کیمیا اثر خواهد بود بجهت سرانجام اسباب سلطنت که هرازی سررشته رسوم

دلواب صحبت غلامان که یکی از طرز دلهای بزم جاه و صلابت تعیین شده متعاقب

انصرام این سعادت جواهر ضمیر انور و طبع فیض گستر را بمنواتیب وقوع حوادث مکدر

نداشته خوشوقت خواهند بود آفتاب خصوصی آیات از افق اقبال مرضیین از احتلال

طالع و لامع باد مسوده جواب نامه خواندکار روم که مصحوب اسمعیل آقا سعرق آقاسی ایلچی خواندکار فرستاده

گلدستهٔ بهارستان لطایف و التیام دستنامه جامعه روایح حسن آغاز و انجام

منتخب مجموعهٔ تربیتی و ولاثمره شجرهٔ همیشه بهشت حدیقه صدق و صفا عنبر نامه مؤالفت

عنوان مودت ختامه اعلیحضرت آسمان رفعت و صاحب قدرت خورشید طلعت

مشتری رای طراز سایه ذات سعادت بنیان زینت بخش اورنگ والای

سلطنت و خاقانی شیر تیغ ظلم ربای عداوت و جهان حافظ و ناصر بلاد و عباد مصطفی رنگ نوای

آیین حقیقت نمای ملت حق پیرای صراط همیشه بهشت آباد دین و دولت بهار عالم افروز بوستان

عدالت هنر پرور دشمن شکار عالم شاه همت دریا لطف حالگی گوهر محیط دولت ادام حشمتش

خاقان جهاندار نجم مطالب و امانی ملک افراد خلایق سلطان البرین و خاقان البحرین

ثانی اسکندر ذی القرنین خادم الحرمین الشریفین باسط بساط عدل و احسان

ناشر الویه بر و احسان لازال کاسمه مجهزا درساعی بسعادات ارضی و سماوی

مشحون و مالی بفیوضات الهی مقرون و ابواب نیل المعمور حصول مقاصد

و مآرب بمقالید الطاف خالق آسمان و زمین بر روی اولیای دولت ابد

تزیین گشته در انظار عوائق و موانع بالکلیه مرتفع و توفیقات کلی گیتی از برای حال شاهر

مرام رفعه دار رکوان بساط حرمتی است در غنچه های آمال زدر آمد طالب رخصت بار و باله

گشتن معنی اطاعت از مدام مرام شد که بارگاه رفیعه نور طلب زبان دان

رموز بود لوسانی رحیق تکیه در تکاپو نه سر الاماثل و عمده الاعیان استغنای آثار بر قیمه

نشر رواج مصادقت و موالفت نمود شام تهی ساعد آگهی و بزم خسرو دلارا

ارم تزیین گردانیده بلکه از آن کلمات محبت آمیز داد اوان صداقت انگیز

باعث تشیید صداقت محکم بنا و ترصیص لباس محبت و ولا گردیده چنین از رواج

از این لیل گلشن خلت و سلک تحکیم محبت و مودت چنین التئام شد که تحاشی

از صحیفه اعجاز طراز لازم الاعزاز بعثت گردی تشنیب و فرار طریق دوری و صعوبت

لکن فی عمیق مدتی که از حضرت والا دار حریم جوشنیه سیمای آسمان اساس گذاشته

و پسند خاطر دوستی دقایق پژوه آن بود که از کیفیت صحیح ذات کاملی الصفات مرضیه

الشیم باقی از منه استخبار کرده شود لهذا مجهول حال سالک پدر دل صحبت تجهیه استعلام

این مطلب اتم و امر اهم تعین یافت که به تقیید سرکار احکام التقاضا نشده با حقیقت صحبه درشاغلی

و مانع او دیگر با مر مزبور قیام نماید و چنین مقرر شد که تفحص و انضباط امور وقوع حوالات و سوانح

نوشته و کذا در قصبه آسیا رود اقتدا به سر سنین و شهور و کار یک از مصالح جمهور است

درآمد روانه شدن مقرب الحضره مرعوب خبر رحلت سرسلسله در یوم النشور اعنی والی هندوستان

از این شکستگی بر هر دو امور اختلاف که اعیان الملک والی مزبور و شیوع شور در ممالک دیگران

هندوستان نسبت به سامع جاه و جلال گرفته چنین اخبار در معرض صدق و کذب متیقن القدر

لمحه عیار این محک وقوع این مقرب الحضره بزنبور رسالت توقف فرموده بودیم درین ایام درویش حبابدار

پیرایهٔ صدق پوشیده سنگ بزم اعلام بهم رسید عجب کبر نصرت توامان بیابی و مدد کاری

سلطان میرالوغ بخش بالقابه از مریدان و معتقدان دودمان خلافت نشانست و مقتضای

وفی عهد و پیمان سابق چشم امید در سلسلهٔ امداد و اعانت این نیازمند درگاه بی نیاز

ولکو بتعین یافته روانه گردید و لازم گردید اعانت شاهانه بزنبور وارسال کشته سیلاب عبد

دریای حضور اطمینان حاصل شد مقرب الحضره بزنبور معانقه حریم والا گشت همواره کوکب سعادت

وابهاب از احجاب عنایات ملک متعالی مشتهی و مستنیر باد **جواب مکتوب سلطان میرالوغ بخش**

نسیم بهارستان حدایق دوستی جاوید ادای شمع انجمن افروز باد فروغ الفاظ معانی خلف صدق

آبای دانش و امهات فرهنگ فروغ بخش دیدهٔ هشیار یک اعنی نامهٔ محبت ختامه ورودی

ابواب فیضانات الهی بر چهرهٔ آمال باز داد از رحمت الهی کامجویی در انتظار بود

فیض ورود از آن داشته هر دم بهجتی با عشرت نسیم محفلی تکاپوی با ... نسیم گشاید

لمحه در باب قصه نامه که ... ادای شادی عنوان با جمله ... زبان ... خامه ... رشته بود

موجب ملال ضمیر آسمان اساس ... شناس که آبادی کاخ مردم نشین هستی سرا آب

روان عمر گذران ... موجبات ... اصلاح عالم از ... دافعه

و هنگامه بنظر تحقیق ... ملاحظه کرد این امور ... کارخانه حکمت بالغه مصلحت

امور ... صلاح و صواب ... با گریبان ... جای ... دو دانه

از اوج عزت ... در معارک ... اکلیل ... گذاشته

... علم ... برداشته ... آمد ... گرامی ... که ...

...

حوادث جهانستانی و متفرق لباس هستی او بر تشنه بی نقابی و دنباله تو دوخته شده همین میکرد

و درین حالت نیز بسیار دلالت دانش اند و ز آنست که در حین وقوع اقسام امور مهمات عمده

تسلیم و رضا را بسبب اضطراب و تشویش که گمان آلود و کدورت اندوز خسته فرمان

حضرت خواقین را بدل جانب اذعان نمایند و زبان بجهر گفتار و ستایش و اری جناب کبریا گشایند

استمداد از جناب ارباب عالیات مبانی صداقت نشید و تعین گردیدند و گشته بو بعون عنایات الهی عز و

جلت و لا استکفی آن گشته شاهد مدعا عنقریب کسوه وقوع میپوشید و قبل از ورود ولایت تمیمه

مودت عنوان جمعی از عساکر نصرت نشان بسرکردگی فدویان خاص قشان در ممالک خراسان

جمعیت و تشتیت دید و بر مدعای جماعت مذبوره مزقرب به یک سی هزار نفر از جنود جانشان ار

در صدد انقرار رفته [illegible] توقف دارند [illegible] حین ورود نامه عجب [illegible] الاعزار

مبشّر نوید ظفر قرین باطراف و اکناف ممالک محروسه فرستاده مقرر فرمود که بعون الهی عساکر

منصوره در الکاء خراسان جمعیت نمایند که بتوفیق الله در حینی که موکب همایون بسعادت و الحمد لله کوچ

حاضر و مهیا بوده باشند بهمه جهت خاطر آن سلسله را بنوید مطلعی و خبر رسید خواهند داشت که

بهمه مخصوص الخصوص جهه داری نخواهند شد و بمجرد رسیدن ارقام هر یک بتقدیم مراسم تهنیت و تعزیت

تعیین رسم معهود بر اتباع الملک اجداد سعادت نهایات از چگونگی احوال اطلاع حاصل کرده

مراجعت نمایند که کیفیة الارم مراتب یک یک بعرض رسانیده بعمل آید متفق و لکو حضور سرور

خاطر که مراوات موافق خواهش ایشان حاصل و طلسم هر یک را انحصار قباله

نیز روان گشته و داملطی بار منوی در بوا ایلچانو فرستاده سلاطین بلند انتساب و خسروان را

در مقدسه نوع انسان حال کواکب درخشان در آسمان پادشاهی و خورشید مهر افروز فروزان

در این بقاع و ممالک عالی رسیده متاع [illegible] و همچنین در این اوقات میمنت و همایون

بر درید و [illegible] روشن است [illegible] ساحت صداقت [illegible] سلطنت پناه فلان با وصول بعد مسافت و وقوع

همواره پیوسته منظور نظر [illegible] خورشید اثر [illegible] و اسلاف [illegible] و لحظه از [illegible] بدیع

دقیقه [illegible] اکسیر خواص [illegible] همت والا همت [illegible] خاطر [illegible] رغبت با وصول

اشفاق و اعطاف بیکران [illegible] و جهانبانی تخصیص [illegible] سلطنت پناه [illegible]

عهد و [illegible] صداقت [illegible] رتبه [illegible] از بقیه [illegible] تعالت [illegible] رشحه قلم

بیان [illegible] برادران [illegible] والا [illegible] اعوام [illegible]

گوهر [illegible] معطوف به انتظام امور سلطنت [illegible] والا [illegible]

[illegible] خاطر [illegible] مستظهر با عطاف بیکران و کثرت و [illegible] سبحان [illegible] ملائک

حمایت ایران خود تقویت ساخته و در نوبت دوم اورنگ سلطنت و آرای هندوستان مانند
کشتی طوفان رسیده و بنای ملک وارثش از ارتباط انتظار تعاقب حلول شکل نام دیر ایست
فرصت سالاکه گوهر گرانبهای بی‌بدیل است که مغتنم شمرده چنانکه آبای کرام آن والامقام
در تحصیل کام و جهد ، و نام با فرمانروایان گیتی بسند و تا به زمان آهنگ و هم کیش
شاهین و شهباز نسیم جنگ بوده‌اند اکابر و یگانه شعار دو ثابت رشته و سنت همت سالار دین
واجب الادای تلافی و تدارک شکسته‌بال نشد و چون به نوبت سلطنت شاه همایون الیه کمک محرک
سلسله جنبانی قدیم گردیده بود و فلان ملقب به از طرف قرین الشرف نواب کامیاب همعین بتجهیز تخصیص
دتر هین آن بنای رسید با براش شکسته محبه درواله الحمد که رشته جناب تصور نمایند که از طرفین
هم روی یگانگی سلطنت پناه هومالیه کشاهراه اتحاد و ائتلاف این منظور انظار رعایا داشت

که کار بقیه آثار و خلاف آثار زلال حدیقه سلطنت و نهال بستان خلافت که کام مطلب روای اکثر

سلاطین ایران شیرین بعمر پیر و جوان پوشیده و پنهان نیست و لقبی خاص اکبر میروی

عنایتی حاصل از مضامین و سادات و تحشید مقاصد و ملوک اعظم اگر چه بسیار نیز از این

جانب از اطراف اشتراک دولت اشتراک حاصل کار آمیز مدار و وسیلات بهجت خواهند نمود

بنیان الوداد خواهش هر عنایت بمفاتیح السنه اقلام عنبر خام و دوقان ز موارد لب و تعام

مفتوح داشته مکنونات ضمیر محبت تخمیر و مخزونات خاطر دوستی ذخایر را بموقف ابلاغ

و اعلام رسانند که استادگان پایه سریر گردون نشان با انجاح و اسعاف آن مبادرت

نمایند همواره باب کلامجوی تازه وصیت یکتانی بلند آوازه باد مکتوب به بوالی

دکن ثبت شد از اظهار موافقت و مصافات و انوار اخلاص یکتانیه و هو الملک الغنی نامه محبت

آغاز نبوّت اعجاز و ملکوت انجاز المستدرک بلاغت نظام ملک العلامه به پیرایه غزلیات بود که به

و شیرین‌بیانی معاضدت و کیفیت دلالت لذت در حلیه رباعیه که با بلاغت مرادفت بود سلطنت

غنای سبحانی در جام زر بودن شاهد مطلب روای عام بود و نشر رواج مطالب نمونه بلند حسنیان

هستی قدیم و اظهار آن بخشش گلهای بستان‌سرای خاطر عنادل شمیم نکهت‌چین از گلهای حروف و نقوش

لب کلک مشک‌سا دقایق حقایق روایح استنشاق مزاج دماغ استشمام شد موجب انبساط خاطر معلّی

و طبع والای آن سپهر اساس گشت از آنجا در زمان حشمت‌مندی آن شهنشاه فلک عیار قلمرو بی‌همتا شد به

مناسب آن معنی چنان مستحسن فرمود در ادوات حاجات اعلای آن پادشاه تصحیح غبار رقیقه انشای مجموعه رابت

و فاتحت مجموعه از زیب رقیمه کلیات اشعار آن گنجینه نکته بنزلال استمداد و اعانت منصوبان

ده ماه خلافت نشان که وزن آن غبار که در دست و سپر داری و فات تعبیت دحمایت عالم‌گیر

نصرت آثار پادشاهیش چون رایات جهانستانش منظور انظار کریمه الهیه گردید بلکه به نسبت زاید بر مواریث

دیگر سلاطین سلف که در حقیقت پادشاهی از ایشان برتری و شرف گرفت   از صواب جویند که معاندان را

بالکلیه رشته جرأت گسیخته و بساط جسارت نوردیده که دیار حق تلافی مافات مصدور دیده ادراک

بایکدیگر معهود است بمظاهر الطاف بیکران صاحب بیرون بارور باشند در این اوقات که

تمامی سرزمین سلطنت فرمان فرمای هندوستان منزل کیاست دارالامان والای آن دیار بتعمیر و تمهید است

تا نبشته همت غیرت اندیش دنیا منش سلطنت حمیت کیش آنست که بنیروی

اعتقاد راسخ دولت در حبل المتین الطاف جاعل آسمان و زمین و خالق ماء و طین عز اسمه

دل‌های عقیده کیش جمیع خراب سازد به مراتب ائمه معصومین نعمه بتیغ مکافات دمار از روزگار

این گروه غدار بعض شیعیان اطهار را نصب العین خاطر عداوت ذخایر ساخته اند

بر رای منیر و ضمیر صواب تخمیر را بهمه ابواب از غائله اضطراب مطمئن ساخته الله تعالی بعون عنایت

الهی از آستان دولت گردون مدار فیروزی شعار در امر میرزا ... اعلی حضرت بعیت شعار لازمه

امداد و اعانت بین ... تهاون و کوتاهی واقع نخواهد شد و یکی از آثار میلان خاطر اقدس و طبع مقدس

باستحکام دوام سلطنت آن ... صنوف عنایت حکم ... رسیده که دولت ...

با مهر همایون که عین آیت رضا و واجب الامتثال است باسم والی بیجاپور شرف صدور یافت که با آن

سلطان ... بعنوان ... طریقه ... سلوک داشته بوقوع اعلی حضرت

نهایت ... اختلاف و ... زبان قلم و خطوط ... متحد القول و موافق

الفعل باشند و بمعاضدت این اتحاد ... اعلی ... انشاء الله تعالی

از ثمرات ... این ... کام خواهند ... خاطر همایون و ضمیر عنایت

شد چون بقبضه آن امین مشار الیه از جانب جناب سعادت مآب شهامت مآب که ماهی مطلع نوباوه آن آستان

گردون اساس حق سلاطین سلف به پیوند اساس مجدد رشید که در بساط گسترده این فرمان

خطاب مرقوم پیش سلطنت خاص ممهد شود لهذا ایلچی را روانه بزم حضور سراسر سرور فرمودیم که بر کیفیت

سلامتی مزاج وهاج اطلاع یافته بعز رسیدن مژده درستکاری خاطر والا قرین مسرت گردد اید

و چون طبع آن آستان پیوند و ضمیر انجمن پیوند خواهشمند سرعت ورود مژده خوشنودی آن

عالیجاه است بنا علی اسرع الحال رخصت انصراف خواهند یافت همواره مرغوبات ضمیر والا را

اعلام نمایند که کارهای کرامات جزیل ابد قرین بانجام آن مأمور گشته باهتمام سانیه تسلی عنایت

حضرت سبحانی حاوی موجبات سعادت دو جهانی باشند جواب مکتوب سلطان مراد بخش

ثمر بخش ارس بهار پیوند دوستی جاوید و جام جهان نمای عوالم محبت سرمد چمن آرای بهار به رسالت

تحسین و استنشاق طراوت بخش گلهای بستان آغاز و انجام آن نامه قلمی و مبنای نقش ستایش

شخص نجابت و سعادت دایمی نقود نقش معانی آنکه صدق اقوال شایسته خدمت

سلاطین دین است بتقریب بیان ارباب دانش بود در عصر مرغوب در مراتب الطاف

حضرت ذی الجلال و محبت آن ارباب شیر وال شاهی کامیاب هر هفت طبقات مطلعه الابواب

هشت بهشت منصب روایی بموافقت هفت اختر ارشاد جنبه سروری ملک زمان سلطان

سلطنت ولا گشود بفیض و رنوازی فرخنده کام مؤلف و نتیجه شرح سبب ستایش اکمال

رنگینی و ترنم حضور نمود از دامن گلهای کعبه و از آن حدیقه سراسر بهار در نسخه منتخب تا نتیجه

نسخه عنبر سرشت سراسر نگارستان که در رباعیات اولا گلچینی باغ ریاض مضامین کعبه

دار گلهای تنگنای آن ریاض آشنایی بهار نگهت و نکهت یک شنید شرح در مراتب سباطر اولان

زبان بود خامه اعجاز بیان شیرین بود در صفحه باز ضمیر آینه سان هویدا رخت اقامت گشوده چنین قبلی

از دو روز قدیمه مرقوم عنوان این دو مفاوضات صداقت لزوم اعنی مفهوم و معلوم شیر بود بعنوی

منتهی عهد ما هم و پیشه‌ی های مستقیم عزم در رشته‌ی اندیشه مرتسم و بنای ملت مظاهرت

و معاهدت محکم گشته ارقام جهان مطاع و مناشیر لازم الاتباع با سم یکدیگر نگهبان و امرای ممالک سرکاران

و عمال کارگزاران شرف صدور یافت که در تمامی سرحدات بنای صلح و اکار گذاشته بوده که تهیه و تدارک جمعیت و نفیس برآورد فرمان

و منتظر ورود حکم قدر توانان باشند و هنگام که بدین امر مأمور گشته تهیه‌ی سرانجام نفر سنگ سلاح سرعت استعمال

فرمان و اعلان آن نکنند و در این ایام سعادت فرجام که مجددا از فحوای نامه صداقت اعظم لوای کاین

مرام آن بنا بر فسحت و وسعت ممالک سرکاران ایران که مبدأ و منتهای آن از سرحد روم الی

ممالک هند است و لازم بوده تدارک اسباب چندین ساله نفر که در طی این سلسله‌ی دور و دراز سهو و ذلت

تواند شد مجدد آثار قیام مطالعه شرف صدور یابد که هر یک از افواج لشکر و آحاد این بحر دیت

اثر ولکن با کمال احتیاج چهار ماهه که چون کوکبه بطریق استعجال روانه سفر خیر اثر گردید و حیات بما رسید که در

حین حصار حاصل در صدد آن بود که آن جا حاضر باشند که بنا بر آن وجه لشکر ظفر آثار عدت متعدد آلوده اگر

آذوقه مذخوره دعا بلعب گرچه بنهایت بلحاظ از راه تنگی معاش و فقدان اسباب اشتغال بلعب بیکتشند

و با وجود اسکا مبارزان عرصه هیجا بهر ... بهنگامه وغا چندین هزار از راس اسب حاجیه ساز

تا زین ساز از انجمهای کارخانه شیر به براتع قرار و نسبت ذات القرار ... ساله ... الکریه قطع

این سلسله ... در طی بلال و ... نشیب و فراز مراکب ... سلسله ... در نوبه

عارض شده باشد بدل آن حاضر بقعه احتیاج با جمام مراکب و موجب تأخیر ... در تحصیل مطالب

نگرد و همراه عساکر نصرت مآثر بتاریخ ... چند ... اسلامی گشته نصرت مآب

پیشتر موکب مسعود روانه گشته بود در ایام نصرت آیات نیز طابق النعل بالنعل بر اثر سردار و سپاه
نصرت پناه روانه است و موجب فرمان واجب الاذعان عساکر نصرت شعار عراق و الوار و
قزلباش و امیران گیلان و دیلمان و مازندران با تمامی لشکر استرآباد و کوهستان و فارس و کوه گیلویه و عربستان
و کوهستان در ... و ... و ... در کرمان و خراسان و سیستان و سایر ممالک محروسه ...
فیروزی شعار جمعیت نموده از سلسله و از افراد هنگام ... فرمان ... ممالک جهار ...
چون ... سینه قابلی ... حاصل در هر ... بعون عنایت الهی حاضر خواهند بود و فوجی از ...
آتش بار ... از ... در رحم ... اعلی خاصیت ... بقدر
بر ... برج ... افلاک فلک ... از سلسله ... روانه ...
بعون عنایت الهی ... از ... تا ... اسباب حصول مطالب ...

بخت و بکیمی همطور انتظار عنایت حال آسمان و زمین مهیا و آیاته و ابواب دخول آمد کار از اطراف

وجوانب آشکار است و اگر اندک تأخیری در ورود سپاه مخبر شود بدان جهت بود واقع شود چنانکه پیرایه ایقاظ آن نوشته شده

از راه دوری آمده فی عمیق و بیابان باید و توشه که بعد از آنکه تهیه اسباب سفر در جور بعد مسافت

دوام توقف که شود دیگر جهتی بر آن توجیه نیست که از کیفیت حال سعادت اشتمال آن جگونگی بعضی امور بعد از

از سیاست حکمت و ادارت سپاه موجب الیه وقوع یابد اطلاع حاصل نیست البته اطوار یکایک

لا که چگونگی سوانح و وقایع سال در مقام اعلام و اعلان در آمده مکشوف دل شود بعد از ورود سپاه

کشورستان مالک هندوستان با رویی ظفرقرین آن شایسته است تاج و نگین ملحق خواهند گردید

ما بطریق انفراد از حضیض بدر فرجام اشتعال خواهند کشید لیکن رای جهان آرا در هر باب قرین صواب

دانند با سایر مرغوبات خاطر والا اعلی اسرع الی حال جلوه ظهور خواهد نمود هیچ باشد برانند با ملک شاهر

مدعا قبا آیه حصین پوشید کوکب بر لوا زاق حصول طالع و نجوم فیروز بختی بکامرانی درخشان

وساطع باز نامهٔ منسوب بانتخاب کتاب طلب قند پارسی پیام شاهنشاه هندوستان

تبارک الذی بیده الملک وهو علی کل شیء قدیر الذی خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا وهو

اللطیف الخبیر جواهر زواهر ستایش بیرون از قیاس و لآلی متلالی محمدت لایتناهی لیاقت

در مقیاس نظر خرده بین دقیقه شناس بر لعل و یاقوت آفتاب و ماه رواج نهد نثار بارگاه

مالک الملکی تواند بود که ورق گردان اصداف لولو را از جامه خانه تألیف و ترکیب لباس ایجاد

و التیام پوشید گنجور گنج اسرار و خازن رموز استار گشاینده و اوراق نامه پریشان صحف

نشانه که صحایف کتاب حکمت الهی و الواح طلسم حیرت اساسی و آگاهی انداز رسته التیام

شهریاران عدالت شعار نشیر از اهلیت و عنایت رسانیده لکن ظلمتکده امکان را که سر کشاکش

ثمرهٔ حیرت اندیشان چمن صفا شکوفهٔ شغلی آتش نما و سلاطین را صراط مستقیم اطمینان دل آسایش

دلالت نمود و بنابر مجمل بدایه پر فرمانروایان خیراندیش اکثر مکلف و حیرت از خاطر عموم خلایق گشود

و بعضی از سلاطین ذی شان را بسعادت مثال ان الله یامر بالعدل والاحسان شادان

و مسرور و بعضی را بمضمون و اذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها ویهلک الحرث والنسل

والله لا یحب الفساد از شمول رحمت بی غایت محروم گردانید بنکهت ریاحین بستانهای که هر یک

لباس امید استبشار جز لگانه در بر داده از گوشش نمایش نسیم بهاری در حیث گلستان وجدا امواج حیث

دآتش گلی و لاله را جهت کبری شکاه خویش نشیمان چمن از زلال حکمت بالغهٔ فحوای الذی جعل لکم

من الشجر الاخضر نارا در صحیفهٔ بوستان افروخت نظم ساحت الطف بی چاکیان

چار حد باغچهٔ کن فکان ‖ کشته ام این باغ پر از رنگ و بو ‖ هر یک گل رعناست شب و روز ازو ‖

قدرتش آن لعبه بر فن بی تعب ‖ نیمه روز را رچه یا ربک شب ‖ یگانگی چو او نیست عرشش بهار به

یک ورق از دفتر او رنگهاست ‖ و در دو تا بعد نو بر صحیفه طرازکش اسپار شمع شب تاب هویدا

و بمعاد واسطه نزول رحمت الهی ملک عیار دانش و آگاهی بهاین ثمره و جدیر برومند گلستان

شهود یکتا گوهر اصداف کن فکان و انوار سپهر کن بوده بمبلغ کریمه اذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء

فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا سید ثقلین و پیشوای خافقین محمد که از ازل تا ابد

هر صحیفه ‖ زار آرایش نام او نقش بست ‖ و بر آل و اعلام اطهار و اصحاب کبار او مادام

اللیل و النهار باد و بعد بر مرآت خاطر والا و آیینه ضمیر معلی محجوب و مستور نخواهد بود در هر نعمتی

از نعمای بی منتهای الهی را شکری خاص لیکن که بر فن اتیان آن از عهده شکر گزاری و سپاس داری

آن چنانکه سزاست بر آمدن متعذر بل متعسر مینماید چنانچه اعطای نعمت ثروت و مکنت بیدل

و انفاق و نوازش لباب حاجت صورت می‌بندد و الوای شکر بیرون از قیاس سلطنت

عظمی و دارائی کبری مقصور بر آنست که با وصف اشتغال اشغال جهانبانی و توفر دواعی ملک آرائی پرورش

احوال سپاهی و رعیت بمثابه ساکنین و قاطنین هر ملک شانبدید بینائی بقصد و نوازش

ملاحظه فرموده در انتظام حال و انشراح مآل آن گروه مستحقین بشارت نشود و رعایت و مراقبت اند

بذل جهد مقدیم رسیده رتبه جهانبانی را از شغل ذمه این دین الهی سبکبار نموده چون

از روزی کارکنان بارگاه کبریا قبض و بسط اقالیم ظاهر را در قبضه کفایت و درایت این مشاع عنایات

الطاف الهی گذاشته اند بنابر فسحت و وسعت ممالک محروسه و شغل ابواب اشغال ضروریه

منظم و متمشی نمیگردد هر آن بر حسب دلخواه صورت انجام میافته بود درین ایام

خجسته آغاز فرخنده فرجام شوق زیارت آستانه مقدسه منوره مطهره رضیه رضویه علیه

سمع

که کنها الف الف سلام و تحیه به سلسله جنبان گشته الویه دولت و اعلام نصرت از مقر

قهاب و موطن جاه و جلال بقصد احراز این سعادت در حرکت آمده هم دیده شوق

ملازمان الجواهر مانک آن آستان عرش نشان نور روشنی افزاید و غنچه امانی ساکنان

آن دیار را از هبوب نسیم عنایت شامله برحسب دلخواه گشاید بنابر قرب جوار و تأسیس مبانی

ائتلاف و اتحاد آباء و اجداد عالی نژاد والا مقدار بر ذمت همت حق شناس واجب و لازم نمود

در استعلام احوال آن متکی ارای سلطنت عظمی و جالس سریر دارائی کبری نموده در تشییص مبانی

خلت و صداقت قدیم کوشش نماید و تشیید این مبانی گردد التماس بمحض اتفاق و یکتائی

نسبت مستمره سلاطین سلف و روابط یکجهتی آنها خلف از مقرر صفات و مختصات بود بنابر تجلی

ذوات ستوده صفات آن پایه ولایت را بر پور صفات حمیده بناء بر آنچه مرکوز خاطر بود

واجب که هیچ دیگر از جمله صفات خجسته و اطوار پسندیده آن محبّی مراسم صداقت جعفر آقا محمود همگنان

و محمود خواطر پیر و جوان گشته نوازش سلطنت پناه ندر محمد خان و تفویض ملک بلخ و حصار ممالک

ترکستان که بالکلیه آن ملک و لکش از ارتکاب محنت و مشقت در حیطه تسخیر و تصرف

خسرو مسعود درآمده بود بنا بر رعایت سلطنت پناه حشمت الله بالطاف و نوازش غیر متناهی از سر آن مطلب

عظمی پیروی همت والا برخاسته آن ملک وسیع را به سلطنت پناه مرقوم مسلم داشته شد لهذا

زبدة الاقران و الامثال شاهد بیگ ولد مقصود بیگ ناظر را به تهنیت که از حضور درگاه روم

بنا بر تجدید روابط روانه خدمت والا و معلّی فرموده‌ایم همّت بلند مراتب یگانگی و یکجهتی بیش

ما را صدق موالات این بنیان که از مرور دهور به جناب موالات اتصاف قدیم از بدو طلوع

و ظهور این دولت عظمی بنیان هر کجا السنه و جهانبانی پیروی معاهدات یکدیگر قرین ضمیر است.

داشته ایم گوید و چون حجب مغایرت و تنافی منافرت بتحریک نسیم وفاق و اتفاق

بالکلیه مرتفع گردید بهر جهت طریق مباینت و بیگانگی مسدود گشت و در تمهید تشیید همت والا

بر استحقاق و استعداد همت اهتمامی که آسایش صفای خاطر خلایق در ضمن آن مندرج گشت مصروف

و معطوف و پیوسته مراعات امثال آن بواجب موجب رفاه حال کافه رعایا و برایاست

مطمح نظر حیرت اساس بوده مناسبت چنان می‌نماید که بعضی از مخدرات خاطر در معرض اظهار و اعلان

درآید بر خاطر دریا مقاطر مطلع اشعه لمعات قدس گشت واضح و لایح خواهد بود که از ابتدا همواره همت

سلاطین معدلت آیین بر تعمیر بیت المعمور ... و لا مقصور می‌شده و دیر ... چون همت بلند

و نیت ارجمند از امعان جزئیات پسندیده درگذشته و تشیید این مبانی الهی بجهت القاء

دگر جمعی ... مقرر ... اگر نظر برزو ... خواهند رسانید ... بعد ...

کیش صدق اندیش تفویض نمایند و بر تسخیر ملک و فتح الفتحی در سنین جاوید به مرور دهور

بتصاریف ایام از تطرق خللی و تصادمات مصون و مأمون خواهد بود کشیده یا کشند به معالی

رای رزین آن سرور عهد ایالت آئین این نهاد رفیع الشأن صورت شنید و تشخیص یافته

سکان ممالک طرفین در زین عیب الانام از نوایب دوران و از تشویش آفتاب حوادث قرین

عافیت و رفاهیت دلان تا بشند علی مر الدهور و الاعوام قرین الطاف ملک منان و موفق اعلی

هر دو جوان خواهند بود نامه بعد از فتح قلعه مبارکه بهر النوار قندهار به پادشاه مرقوم نوشته

لوکهر الفاظی که جوهری اندیشه از اثر بوی بکلک معانی دانه و لعل آبدار معانی در ضمیر ادراک

ملکه سنجان منقود باشد و آفرینش ستاند رشته لیکن تواند بود که گر رسی بلند پایه نباشد

سخنرا بدان خواهد بود و اهر تر صبیع دلفه نام های و ام ملازی با القابه بمیان مسند والا نباشد

[illegible]

دار بار همیشه رنگینیها را نشئهٔ انبساط آن سر بر کرده لطف از نسیم شمیم اعلان

و اظهار بر اطراف بزم خرمی و دولت افشانده از شمیم عبیرآگین این ساحت فی دماغ بنکهت بستان

گلشن دولتیار صغیر عبید ایدب جاه و کامگاری قدیم نشده آوازه نمود الله الحمد و المنة اگر

چه بحسب ظاهر فانیت نعمت عبرام السرای میلیست و لوازم صحبت الفت لاتعین در

عالم معنی ابواب این گلستان بر چهرهٔ قلوب محبتان کشاده و اسباب مکالمهٔ غائبانه بسفارت

نامه و زبان دوانی خامه حاصلی مسعود آماده است امید که همواره شاهراه ائتلاف و اتحاد

باز و دست حصول مآرب بر بستان بنخیران دیدار باد بعد از اطلاع نقوش مودت

دولا بر مرآت ضمیر حقایق تنویر صفا که از اتفاقات غیبی مستعصم و مستشر است بر لوح اطلاع

منکشف بوده که چون از آغاز عمر و معاهد دارای ایران دارالقرار مزاج عنایات حضرت

رحمن بهین در نظر حق شناس و ضمیر حقایق اساس مرکوز بود که دیده شوق بار از رعایت استشمام نسیم

منور عرش درجه رضیه رضوه علیها الف الف سلام و تحیه روشن سازد و مشام برتر

معطر جهان آرای شمایل کشور ستانی از احراز این سعادت عظمی و عطیه کبری محروم بود در این ایام

سعادت انجام بر ارباب مهام کلی و جزئی این دودمان بالکلیه فراغت حاصل بود مهابت جلال سپهر رفعت

همت والانهمت ما در تعمیر این دین واجب الاداء ادای حسب این تقریب تزیین اجلال

شمایل خراسان سبب بسبب بعد مسافت از سفر خلافت از استشفاع ابواب عنایات

شامله چنانچه شاید خیر و برکت شده بر مقتضی عدالت کاملی باشد که شوق و دوری رویه این

دیار رخ نمود رعایت قرب جوار و ارتباط دودمان آثار والا بسیار لازم ز نسبتها نسخه صحیفه

هر مرکز شیوه مستحسن و انجاح و ترمیم محرک سلسله ارتباط است و حسن عهد و میثاق معین است

روالیمان

که والیان ممالک محروسه را بعد از تشیید قواعد صداقت و الفت و ارتفاع حجب

مباینت و مبانی مرتبت ذریعه وثیقت و پیرایه ای برگذرگاه سیلاب حوادث اساس با اهم مقاصد مناقعه

نخواهد بود ذرات آن تذکره جهت و بنیاد آن از غبار کدورات اساس قدما از شعبه نو نعمان بار مستفیض

که ربط مودت و ارتباط مراسم محبت والا این عم مسعود بزرگوار در انجاح مامول بعد هم مشغول است

می آمدند شاهد اینجا با محاصره دلیران رکاب نصرت انتساب ما مهران چه دعوی بنده بعد از

و در وقت اولویه دولت بدین ولایت مانوس مسموع گشت والا ارکسر همت لیلی که کار این دولت

محکم بنا اخلاص نموده چنانچه با ایلچیان سلوک عنایت آثار ابواب اطاعت نموده حضور رایات اسکندر

جدایی در میان این صدق و اندیشه صدق اندیش و آن عم مسعود بزرگوار والا تبار است

در حجب با شرف محقق گردیده و چنین معارضه با این کرت مصارف الوداد در ضمیمه اتصال صورت

ولایت را به سپاه نصرت فرض نمایند همت بخصوص ذات عظیم الشأن والا جاه آن نافرمانان

اطراف آن ولایت را ضبط نموده باید که احکام قضا نفاذ با محمد خان سرکردگان به تادیب

... معلوم که اشرار ... مفاسد جبلت ... خاطر ... دایره ... بامر ... قلاع محکم

آن ... در بیان ... مقاصد ... فرمایند ... ظهور حالات

... قلاع ... استیلا و استقرار بعد از ظهور ... شود ... قلاع

... عدول ... صراط مستقیم ... مبارک ...

... انحراف ... امیدوار ... شمول عفو و اغماض جبهه ...

... ارتکاب ...

صورت وقوع یافته عبارت ... مرآت ضمیر خورشید نظیر ... و ولایات ... سایر

مجال

محال ممالک محروسه را متعلق بجهت دانسته صراحاً مسطور بخواهند داشت چنین غرض آن ابد الآباد

گفتگوی حاسدان این ایام و ائتلاف آنان زوال بعد قرب و محبت شاهوردی بیگ سالار

روانه خدمت آن والا مرتبه نموده حقیقت صدق اندیشی و اخلاص کیشی این مخلص با آن عالیشان بزرگوار

خاطر زمان تا مابعد خورشید سلطنت و شهریاری از افق جاه و جلال طالع و لامع باد والله اعلم بالصواب

نامه که بعبدالعزیز خان نوشته گلشن خلت و موالفت شمیم و نسیم بهارستان

صداقت و مودت که لحظه بلحظه مشام اتحاد و یکجهتی را دلکش المتبادل السرای منافرت

و بیگانگی را اثر منسوب مرغوب بلاغت اسلوب سلطنت پناه عبدالعزیز خان بالقاب

و بساط زیب الامانی والاقران قوام جاه در بیابان علیا صاحب اشفاق سعادات مشحون و دلارای

بنام یکجهان مهر و محبت ابلاغ اندر کاه برخیر بخت پیرای کشاده و اسباب حصول کام دل تمام

آنهم نفوذ شده روائح تحیت نمونه باعث اهتزاز گلهای بستان نیران درد محزون و خاطر نمانین

بین چمن ارور رقعه اقدس میمنت نظام است، ایام شهامت صحت ذات کامل الصفات فرخنده

کلهای زنگارنگ معانی در باغ نظر مردم اشتیاق طراز گشود و زبده الاشباه موی الیه

احراز سعادت مجالس مجلس اقدس که رخصت انصراف حاصل نموده بنا بر سلطان خاطر

از جمله طلوع آسمان بقوه تحصیل جلوه یافته حال سعادت اتصال آن امر که دایره جاه

و جلال بیدار ساز ارکان لاکن آسمان للناس عشور متعاقب زبده الاشباه

موی الیه روانه بزم حضور سراسر سرور خواهد گردید به سرسانیدن تحفه اقامت

مراسم دعا و باعث سند شاه امر بار منتهج و سرور گماشته نوشته مکتوبات ضمیر والا

و مرغوبات خاطر خطیر معلی را بمقام اعلان و اعلام در آورند بهر حال کار زمان

بالا مال الطاف الهی ابر آید کامروائی ساغر همواره که شد معمور این خوشی و خوشحالی حسن نسبت اینه

گلهای گلگون بحجاب غایت فرین و تاب و نعایم باد نامه از جانب اعلیحضرت ظل رحمان

و صفا صدق جنس بار سبز چشمه زلال وفاق و وداد صداقت بهارستان بامیه جلال نامه بعبدالعزیز خان والی ترکستان در جواب نسخه

دیده بینای کحل شاهدان رعنای ملکیت کحل تراب مراتب شناسان حقایق قلوب شیرازه

سعادت شعور دال السعود مصحوب عبدالعزیز خان حاوی الاسنی معلی مکتوب والا نامه اعنی دو قولی

اسباب دوام مسعود عیش در سایه بعد قصه ارباب بصر معانی شنید مشتمل محامد جامعی حاوی اکمال نیوا و

بلاغت ابداع نصیب کشاله من صداقت برزدی اسنا طمطراق الفاظ ابواب و امانه ابزام حصول

جاوید ثمر دو بجنس خوش اتفاق و بانیت کرده اند مکتوب کتبی عنبر تحقیقات رواج نیستی

وقوع ورود کابل بصوب منصور حشمت بیرق دار هند الفاظ در زبان حجی شد

موالات کیفیت بعد خامه نقطه قسم بدر تولاند لن مفسر العظایم فتح نفس الله عزت بوعی

ضمیر گفتار مرآت آب اطلاع شنید یقین حاصل است سلاطین نشان از بهین شمه

درجه مکفلان و رشک قرای سحاب بسند عموما و آن دراقتند دقایق توافق گفتار

دلگشا خصوص صبا در سر گفتار چون پیوند صدد و متسم بنام نشیب بدل چند نمایند

و شاهد شنیدی روز الاقیمه عنوان میر درین صحیح الاسلام برای عبارات

پسندیده بی مواصفت یقین ره را بیت المعمور فلک محبت کس صحبت تکلیف گر

و شبهات مسند گفته چنین ظاهر است نحلی شمر را از آنجمله کتاب بدهد

نقص در جای صحبت برد مندی بهم شان لله هر دو قرن که این انجم محبت بالتمام کتاب

لطف الهی آورید حلاوت بخش مر آن صداقت اهد به لیحه در کتاب

باد نشان

بادشمنان هریکانه را لشکر نهضت که غاشیه صحیفه ابلاغ و اعلام شده بی پیرایش همتاز

فی التسلیم دقیقه شناسی نپوشیده نخواهد بود که در اعلا و اعزاز رعایای سلطنت پناه گوی مراسم

والا ممالک محروسه که بدین سبب رعایت خاطر مهمانان رهبر شئ همت میزبان

فرض عین و عین فرض میباشد لیکن سامان رسوم و لوازم مهمانان به نحوی که باید به تقدیم رسید

و باوجود اینکه از الطاف والا که در خاطر داشتند به امور رعایت خاطر ایشان والاجاه را سر حرکت

متکفل گردیده شده بود عطف عنان عزیمت از آن سمت ولایت معمور گشته ظاهر توقف را سرفراز

نگردید بعد از آنکه نوشته والا را از روی کمال اخلاص تمام سلطنت پناه مزبور

مشتمل بر توجه آنحضرت در سلک تحریر آمده بود منظور نظر صداقت اثر گشت

مظاهرت والاجاه موی الیه را متضمن مراتب عنایات والا مکان شمه روانه

نخواهند نموده‌اند و بالکلیه حرام منع کرده‌اند می‌توانیم بعد از انقضای مدت مذکور ایلچی فرستاده طالب

مطالب کلی بنابر استشمام روایح عدم رضای آن والاجاه از فرستادن ایلچیان جواب

نامه شش ماه مذکور در عهده تأخیر و تعویق ماند تا مدت رخصت رفتن ایل و اویماقات

که متعلق افروز رشته انجمن ولکن که بعد از ورود ایلچی و اویماقات را سعیدان ایشان و تیمور

حیلا انجاب عزت تعیین شده والا سایر مراتب شیخ مهمانکاری بسر رفته شد طینت

گریبان مبتنی بر ... متعرض نمودیم به هیچ وجه از افراد متعرض حال جانب مرحوم مقصات

بر ... اقطاع شهر ... ترک وطن خود نموده اند نسبت که دارند مرفه الحال

در وطن الوف عهد اسنا شاهنه و اکثر از الوف وطن انجمن ... شهر بسیار محال کلی خراسان

خاطر عدان ... عزیمت ایشان شود روانه کرده‌اند اکثر جمعی از ایلات کرد و

روانه انجمن وقوف شده باشند چرا که برابر صدق گفتار نوشته شده عهد بالله و حمایت

حصه ممالک ایشان در بیش ایتلاف و التیام چنانکه در طی نامه سامی تحریر یافته بنوع محض

لطف و کرم محض است پس باعلام صحت ذات مقدسه صفات سامی برای خاطر ایشان ارشاد

نموده فاتح ابواب یگانگی باشند تا انقراض ازمان بنیان مشیده الارکان از تفرق

اختلال مصون و از حد بعید باشد و فتنه که کسوف آن در الان و کوکب حرام

از افق حصول درخشان باد صحیح نامه محمد معصوم بیک مهد کجا سلطان عرب نجف عبد العزیز خان

فرستاده شده بود موافق التماس زمانه مجهر به بر فنون از منه پس مولف القلوب را

سر است که المتنبه نام حرف کن که کلمان اجهدلف اربعه برا باهم در مقام

توافق داشته از جامه خانه جهت ملبوس خاصه نیز فرستاده شده و تریاق اکبر

صبح صلاح امر چراین جمله پسندیده ام که از روز جانگزای وحشت مسموم بود با

باهتلال احوال عقیده در این کشور شهره جود وجود با فصحی العامه گفت شدند و در رسته همتین

شرع متین علی ابو الحسن مجتهد العصر ... زمین و آسمان رسول ثقلین

و سند خاتم النبیین محمد المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم اوراق برنشان عقاید دل از فرق

محمد نزاع بی شیرازه بحالت و سرد و مرده در مواقف غمرات شیب نسیان

ثبات و فراز مخالفان دین مبین و معاندان ملت مستبین را در هم شکسته مفرح

رفیع فرمای سعوی طبیعی دلشان بهر اجزاء از جراحت صبر و بی حالی و خلایق ترکیب یافته جان دارد

مبرا شده تا کرده باشد دارین شهد رفیع افزاید از جراحت آن لطیف بشارت آن مرا آید

احسان را به انجمن و بسط ... سپهر است رسته نظم مراد از این سرور نه مرحبا ها که آرا

نهاد این

که آراست از غول باغ جهان ؛؛ زهی عدل پیر و حکیم علیم ؛؛ هر روشن کن شمع گل از نسیم ؛؛

ببین عشق هلاله بلادر چمن ؛؛ هزار شعبه دلکه پیر برهن ؛؛ ز عدلش جهان شد جهان خلل ؛؛

که آتش کند ابر اندر نغم ؛؛ له الحمد والشکر ومنه الابتدا والیه الانتها وبیده ازمة الاشیا

والصلوة والسلام علی محمد رسوله الذی من الارض الی السما وعلی آله واصحابه الذین هم شموس الضحی

وبعد در الحمد جهن و نعمه صغیر و افغان نعوذ فی عوالم امکان و مولف بان نقوش

تجیده اوراق اسپی [illegible] و خواهد بود به [illegible] ثبات و قرار این کارگاه

رقم کرده کارکنان بیشگاه امکان بر الفت و اتحاد شهباله اند و این مفتاح

الهی ابواب نجاح و فلاح بر روی ... و آثار عالم و ... گناه و چندین هزار فساد

از ما ... ازراه حرم عدم بعالم ... امید ... و باره

اقامت در کمال انشراح بال و شکفتگی روی در صحن جلوس سلطنت معین شده از نتایج حسن

ائتلاف و انتظام امور است که اتفاق جلوس آب باعث نیران فتنه بود با لطف این عز

و از آفه و شرور که در شیوه بصیرت اولوالالباب حقیقت صفت تعالی پیشتر بهم رسیده منتج

چندین آثار عظیمه و امور غریبه که مشهود است که توالف و توالی فتن از اساطین سلاطین صدر

نشسته بهم رسیده و سر کرده کار اقلیم بلند ضربت شرقیه آثار حمیده و امور

بسته آنچه بهم رسید در این ایام خجسته آغاز فرخنده فرجام به اورنگ

پادشاهی سر کرده و مجد و فر الحجه مفتخر و مباهات بمقتضیات امور مربوطه و بمحوای

صدق اثر اتقوا الله و اصلحوا ذات بینکم همگی همت والا نهمت مصروف و معر

و معطوف بر این میداریم که بهیمن مرات مصافات و مرحمت از نفاق در کار

الشن

وجشت مبرا و معرا و بقعه عموم ناس باسم در مقام انبساط باشند و جهت التیاس و ظهیرا

هر شاهد جهانیان معشوق ببر و جولانی در این آینه جهان نما تماشا فرمایند عمده ا

الاماثل و الاقران جنس قنبیس که از طرز دانان زمور معارف و مصالح کن

جهت تسکین ابرام و تشیید مبانی اسلاف و اقسام روانه برم و الا محفد معلی

اعلیحضرت والا رتبت سپهر منزلت پادشاه بالعابه فرمود طالب این مدعا باعث

زمان حال و بیسر تماثیه تکانیه و اشتات که اینده بودیم و ان سلطان والا نشان

جمشید رز سکندر سریر سلیمان مکان سرقند البته صفه اباء عظام و اجداد

سرانجام جهت نمود جهت انشراح بال و تحصیل امال و امانی عموم خلائق و رضاجوی حضرت

خالق ثنوال این حرابم و نیت اهم فرمعه لار میناه مهدی خان سلطان عالم

مزید ساختن حصن حصین این بیت الامان جهانبانان که بمعماری عدالت شامله

سلاطین ذی شان سر رفعت باوج کیوان افراشته روانه ساخته اند در وقتی

که منتخب ادوار و قرون و خلاصه حرکات سپهر نگارگون تواند بود شاهنشاه کامران

والایقان و امرا و اعیان و صاحبان اختیار این دولت در پایه سریر سلطنت

داور زمین خدمت و شرکت جمعیت داشته شاهد این مدعا بر ارباب

حصافت پوشیده و این وثیقه انیقه نگاشته خامه وثوق و رسوخ گشته تا انقراض

ازمان و انصراف دوران دستور العمل سلاطین ذی شان توران و ایران

بوده باهم در مقام تآلف و اتفاق باشند و در تخریب بنیان دشمنان این دولت

عظمی در مملکت فسیح الفضا و ارغام انوف دشمنان خاکسار بالکلیه باشند

دی

دینی معاهدت و مظاهرت یکدیگر کوشش نمایند و از آوان دولت دولتان

سلطنت این دو والاجاه فرخنده فرقد رتبت الی آخر الزمان این دو مملکت وسیع از آفت

و آسیب فتنه و غارت و نهب و یغما یکدیگر در امان بوده مراحم رعایا و برایا ایام

ملحوظ و اگر بعد از طرفین راه تمرد و عصیان پیش نماید در امر آن داعیات او بقدر توان

طاقت خود را مصروف سازند و این دو نسخه را منشور الاداب و دستور العمل دانسته متعرض

مجانب متعلقان نشوند و هرکس در نقض عهد و پیمان سعی نماید در زمره الذین

ینقضون عهد الله من بعد میثاقه داخل نقض مورد لعن الهی باد و ثواب

این خبر مشتهر و این امر مستمر بر درکار فرخنده آثار این دو برگزیده حضرت

پروردگار و ملاذ و ملجأ صغار و کبار مادام اللیل و النهار مساوی و صل لعمر من ...

بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه والصلوة والسلام على محمد و آله اطهار و اصحابه

سواد فتح نامهٔ القرار قندهار به دربار حضرت ظل پروردگار نوشته شده

لله الحمد که سلطان دار الملک الجبار و تکوین دستبرد بازوی غیرت فسیح الوصاد شهور و

سنین بتسخیر ابواب همایون ما را و این حضرت البشر و مبعوث بر الحجر حم و ا

خاتم النبیین و سید المرسلین و صلی الله علیه آله اذ الطین مشکات چراغ

این دولت ابد پیوند و معدن این گوهر عالم آرا است بمقتضای کریمه

ایده بجنود لم تروها البسیاه السیما و جنود کمعهود بهیات منظاهرات و معاضدت منصور اید

لهذا از بدو جلوس ایام عز ما بر اورنگ سلطنت و الا فی خلافت کبری صفحه بقیه

ممالک محروسه ایران و آب تیغ در خراسان باطل و الله الکرام وفات انمار

تمت

شاه عباس ثانی

فتوحات عظمی اقبالی از شگفتن ازاهیر اعلام نصرت بر سر جام ببار آمده و از اوس

اغازی چون میوه‌های نارسیده پیش از جلوه کمیت با ارزش رده پای اقتضای هر کس از آن روز

اثر که اللّه دامن قیاسی برین شمع ابد فروغ بقیه پروانه در احرام خرمن هستی آتش

نیستی سوخته و نهال زندگی اشرار جهو میت شعار مانند خار از شرار اثر آتش

منسوبات خاطر جهه افروخته مبین این حال و مقوی این مقال که درین اوان

از حد مکمن جفاپیشگاه ظهور رسیده باعث عبرت نظارگیان گشته است

که والی احد للعین بولادان هندوستان للاهوری تسخیر ابواب اهی نوشین با ابواب معلقه قلعه 1640

دار القرار قندهار را بمقالید سیوف جهانگشا باز نمودند مضطرب وار

در فکر تلافی و اندیشه تدارک مهم سبقه و تقیدات از مشیر او وزیر سب و حوصله کلیه جانان

اعتماد دولت نصفت بلا با جمعی کثیر و جمعی و فیلان کوه پیکر بقصد استیصال فتنه نابکار و فرستاده

بنای معهود در کمال زیر کار و تفحص مراجعت نمود بر دیگر بار سپه این جبال محال

او کر... نیب و سعدالله خان را مجدداً با گروه انبوه و فیلان کوه شکوه و

توپهای اثر زرع و ... مبارز ... این پیش تعیین نموده خود نیز باوار کله

و با عهد و سایر اوقات که بکابل آمده بجان و خان در مجالس این امر ساعی

چون لعبدا از زمین ... که بسرای جهانیان ... و نیت ... و فیلان ...

مجدد انجاح این آرزو باشد ... جام و ... این کار دشوار تمام

میسر نمود صرف آمدن ایشان بنا بر آنکه جنبش بحر زخار و سپاه شمار و شکر قیامت

آثار ... باله و تنگی ... معبار و ... غبار ... بعزم حلم باقد

این

این بحر سیلان در جوشش و این دریای بی‌پایان در خروش نیامده بود بعد از
لشکر تیقن گردیده بود که آشفته دماغی چند بی‌مرضیست که دوای علاج پذیر نبود و والی
هندوستان لامحاله بمقتضای جهت مرکب ذاتی بحالت خود را ایمن نخواهد نمود چگونه جمعیت عسکر
منصور لشکر مقرر فرموده‌ایم که جمعی بیشتر از سپاه ظفرپناه را بالقابه لشکر کرده و قتال سبب
مال آنها در اسمای عنایات الهی و تنبوای قبایل زوال بر صاح استعمال بجهت دفع
آن گروه مخذول روانه شده سپه‌سالار نیز با امرا و عساکر عراق و آذربایجان و استرآباد و گیلان
و قراباغ و هجر رعد و دارالمرز و قلمرو علیشکر و فارس و کوهگیلویه و کرمان و سایر
عساکر نصرت توأمان متعاقب روانه شود و الویه دولت و اعلام اقبال نیز از مقر
دولت و مستقر خلافت در حرکت آمده آن گروه تیره‌روز نسبت الکله طول و عرض

حمایت محروس پیشتر از آن و هر یک از عساکر در قطری از اقطار زمین منتشر شده و جمعیت

ایشان علی الفور و در زمانی اندک هر چند در آن باب اهتمام نموده که منتشر گشته بیست

بقدر میسر آن عساکر جمعیت نمایند حسب المقدور در بعضی سببه و مردم ایدا حسن ثبوت

و بنور شمس شکر نعمتهای حضرت حق تعالی بجا آورده با رخان مالقانه و سایر محفظان نفس ان

بر ذلک جلالت و حفظ اینکه دلیل حسابی از آن قوم کم نام را از ظلمت اباکرام عدم

که اینه بود و بعد از صفای تیره رایات منصوره نمایند شام دیجور کرا طلیعه

صبح عالم افروز قبل از طلوع نیر ظلمت نور رحمت نسبی العالمین تسکین بعض

آوازه نیر رایات جاه و جلال نبوی حدیث نبوی علیه السلام نصرت بالرعب

مسیرة شهر آواره دشت و بال و نکال گشته با نهایت پریشانی و کمال بی سامانی

رکت

مسالک طریق فرار که عبید بدین باد حنین بر مضمون رقم شرف مطلع گشته و فلازه واله

شکرانه این فتح مبین سجدات شکر بتقدیم رسانیده مبلغ علان در وجه انعام

مومی الیه برسانند مکتوبی از جانب اعلیحضرت ظل رحمن بعبد خاقان العزیز ... ثمین ساعر دوم سمعان

و بیمار حشید ا عبدالعزیز خان مالقابه از خجاره الطاف پایان الهی سرشار

و سمیند تحصیل کام و کلمیت وصول عنش مرام آب رفتار و جرم شعار باد

بعد از طی وادی فسیح الفضای اطناب و وداد که ضمیر خورشید ضیا مبانی بحر راحام

و نقش بندی نامه علم حضور بر صفحات لسان دارید بر لوح ابلاغ مینکاشته بوستان

فیطری و لشنسا بار روی خاطر را که روابط یکدیگر و علایق تهذیب بنحوی الارواح جنود

مجنده فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها اختلف از بد و فطرت میشد

والی بدخشان

و مستحکم بقعه باشد در هر حال از احوال بود و وقتی از اوقات خصوصا اوان نشاط

و زمان انبساط خاطر بود حتی در خاطر خواهان آن می‌باشد که از مستلذات که

بدان متمتع شود و مستلذاتی که از این نشیمن حاصل آید و بر حالتی که فرط ابتهاج منطوی

باطن بقعه بود از مرتفع و شمیمی نسیم مجتمع باشد با اتفاق از حلاوت آن صحبت که

شیرین کام و از کاس کامیابی مشام معنبر شود و اگر بجهت موانع صوری

و عدم کشف محجب مهجوری آن نعمت عدیم البدل مقصود باشد نشسته

این اتحاد است از کیفیت لذت عشرت و جلوه آن صحبت متمتع

مالا یدرک کله لا یترک کله بار آنها آمد جمع دوستان را با خود شریک ساختند

لهذا در نمونه روضه مینو نشان باز آمدند که از کثرت گلهای رنگارنگ

ایک

رنگ و وفور ریاحین نمودار و الوان گلچینی عرصه خلد برین بدیده نظارگیان

مشکل پسند در می آید مضرب سرادقات جلال و مهبط خیام دولت

و اقبال که صبح و شام روز بشرب پیمانه‌های گران وزن و شکار [illegible]

طیور و سباع و لوزن و ملاحظه آتشبازی و تماشا و بازیچه و مطالع

بساتین مشحونه بازاهیر و ریاحین تحصیل خرسندی یا نمونه باین چراغهای خورشید ضیا

شمع دماغ افروز مهتاب جمال مه چند در آن سبب تاری و چند و قرار

نیزاری دهقانه صید فلکی سالاران آئین و عیش و خوش شدیدا را ارباب وقت

رنگین این سرزمین است در عالم اتحاد مصحوب فلک ارسای و ملک کران صدر

نشین بزم دارالخلافه میرزا بیعتی این دولت ابد پایه سهیم باشند و خسروان فرستادن

باآنکه تلخ به مزهای خوشگوار در ذایقهٔ همت ناگوار و بثمره هیچ نمود از هر قسم

مزه که لازم میدانست چند و قرفرستاده شد امید که تمتع استقامه از آن

عیش و خوشی یابد و کامیابی و کامرانی باشند نامه بپادشاه والاجاه اروس نوشته شد

بهوای بستان بیلاقان و نقوش و روضهٔ بستان تا نشاط رجاب و بانی نوازنده به

بات روان بحکم جاری رحمن خراب است اصناف آن و انواع

جنون و اقسام نباتات و جابجا از زمین عدم صرف و نیستی بجنت شگفیده

باغ وسیع الفضای واسع الارجای امکان بکار رونق و بهار و نشو و نما گرایش

فرمبقه بقلم قدرت بالغه تقدیر هزاران هزار صورت بدیع هر یک از

اران فصل فیاد بهار و موسم تموز و تارك بر لوح هستی نقش نمود از

نتاج

و شب چراغ ثوابت و سیارات را از بحر زخار حکمت بغواصی قدرت

بر افلاک چراغ راه سالکان طریق حق جویی گردانیده و مذاق هر یک از تشنه لبان

منهل عزت شناخت را از جام معرفت انگشت شهدی چشانیده و

و صلوة بی منتهی بر سید و سرور انبیا و سند اصفیا هادی اتقیا محمد

مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که نور رخ او ضیاء و چراغ خلوت عرفان و علت

غائی ایجاد و نتیجه صغری و کبری مبدأ و معاد است بالغه از کلمه سنه بدین سپهسالاران

محرمت و منقبت بر رای مهر ضیاء صداقت انتمای پادشاه والا

جاه از روی ملاقات مستور نماند که نامه مودت ختامه در بهترین وقتی مصحوب

ایلچیان بجهت ترصیص مبانی صداقت و موالفت که لا یتجدد فیما بین سلاطین ذی شان

و بر بندگان این دولت محکم بنیان استحکام داشته ارسال تحفه بی‌بدل در وقتی

مرغوب والا و مطلوب خاطر دعاگو را از تشطط و تشتت ملتفت دارند

فراغت حاصل نموده و در بهبودی حالات دیار ما به عنایات الهی هر روز روزگار سعادت دشمنان

در زوال و کار ما در رواج و معاندان در دست ما ملتجی و بر آن می‌بود در باب نصرت آیات

در ملک ما خطه ختن غوغایی بر پا داده‌اند که به گفتار اشتغال داشت رسید

چنین شعور داریم که قدیم مخصوص الات جدید به باعث آن بنای استحکام مبانی دولت

در بساط و آنچه در هر باب ایلچیان کاردان بوساطت ارکان دولت ابد مدت

معروض داشتند به ضمیر منیر و شرف اطلاع معروض گردید و چون ایلچیان

مزبور مدتی بود که از خدمت والا مرتبت سرافراز بودند از حضور پر نور مهجور شده

تجویز

بنفد جهت استعلام چگونگی ذات شریف لازالت بجلوس مثابه عرش
دستگاه نظام الامارة خاندان قضا سلطان برابر مسند ایلچیگری روانه بزم الصعوب
صواب فرموده بودیم رسیده امین ایلچی کتابه باعلام چگونگی ذات محمدت صحاب
واظهار مکنونات خاطر محبت ذخایر نوشته بودند بپایه اعلی رسانید که بعد افتتاح دولت
وقبهای ازافق عظمت واجلال طالع ولامع باد نامه بعبد العزیز خان والی ترکستان
در پرسش قضیه پدر محمد خان نوشته تا اساس بنای آلاء عظام از وجه خلاف
برام پایه دار وحلاوت اثمار موجب اشتهار اشجار مستند بنای سلسله
چنگیزخانی وخاندان عظیم الشان قاآنی از وجه سلطنت شاه عبد العزیز خان
بالقابه استوار وتأسیس این دولت والابد عالم مهان خسرو والاتبار پایدار باد

بعد از طی طریق اظهار عجز بیکران و عبودیت بیپایان بر عتبات حریم سبحانش

عنوان بیان آراسته میدارد بر لوح ابلاغ و اعلام مینگارد که از آنجا که بستان

ابدان بشر را معمار حکمت الهی و دکان بر آب روان عمر گذران گذاشته و خیمه

هستی ایشان را فراش صنع بر طناب شریان و ستون استخوان برافراشته

بنیان این بنای رفیع کمتر از برد دایم در زلزال و این خیمه گردون مماس

از هبوب نسیم حرارت در اختلال میباشد اگر نه باغبانی کند اطبای حاذق

بنای حیات بشر را از صدمه جارحه این بحر طوفانی ایمن نمیتوان ساخت

بنیان اساس مرسلین و ائمه راشدین و سلاطین ماضیین عزم بحر زخار

هستی نمیسپردند و فوجی از اغلاط این کاخ ناگوار را بر سر نمیکشیدند چون این منزل

دلکش

دلنشین جای توقف و شایسته تصرف نشده بسبب تهلکات همینان توانند

بود که از طرایف این دو کار بزرگ و تیرامی مدام قربت حق … بلاکه بهمین نحو

این متاع … ولی متراکب حب شان … بوده است و در معیش

هستی از دو بار رحمان و امید ارزاق … و جا بدان موطف …

بر قوت مطلوب … کهن … و … نکرده …

مبارات امور … را پسندیده و بساط … حیات … و … داند

نظم … ز بس نقش پاره پاره معلومست ॥ که دل … نباید از سوال …

دلم روی بمعنی لطف بر داشت شرح کهن اوراق ایام را خوانده و غبار

ملال اندیشه های باطل از دل آن ضمیر افشانده اند از … جواب دانه دنیا

بر دل یاری و از سپهر بالای علوی بر خاطر غباری بدلند یقین حاصل است ایمان کرفته

للباب درویش نیز از وقوع قضیه ناگزیر سلطنت و مغفرت پناه مدرسه حاجی

که در حقیقت دین واجب الادا حیات بلابد این متضمن ... و لام

شمرده و لوعه خور سیده فروع نفس شریف را از رهن ترکیب عنصری اند

آینه خاطر را غبار الکن خواهند کرد و عمر عزیز را بدور از آشنا

از روی آگاهی در تحصیل رضای الهی صرف ایام حیات بانجوش

که مرا نیز خواهند را به دوستان در وقوع این قضیه

تصور خواهند فرمود ... سفر ... کاکتان

قضا عطف عنان از دار غرور بسرای ... روز ... خواهند

داشته اند

داشته اند که نقش مسطورات ایشان نقل بدیده مطهره مشرفه علامات کنها الف الف

سلام و تحیت که و قیام تقدیم وصایا بمقتضای قوانین شرع غرا موفور

بر ضمایر اولیا و اوصیا مناسب لهذا انهی همت لازم نمکف نخست تحصیل مرا

هر تعقیب زلال دانی موصوف باشند بر ما فی متعلقان و منهضان باخلط

سلطنت تبیین ماه هر بوزنه ان ارتبنده اورنک سلطنت فرستند که تحقیق

و تفتیش میلان خاطر والا در نقش ان مستغر ملتب نقاب نماید لهذا زبده

الاشباه فلان را روانه خدمت سامی نموده بد انجه رای آفتاب ضیا

اقتضا نماید مقرر فرمایند همیشه آثار آن دولت والا نهماد او رهبر کواکب

آثار از آفاق اقبال و اجلال مطالع و لامع باد

مکتوبی در جواب مکتوب عبدالعزیز خان

والی ترکستان نوشته مراتب نیاز و اخلاص مرضات ثواب و عقیدت

صورت زیبای شاهد ملاقات گلگونه چهره آرای صداقت سحاب بیان بنیاد

و نکهت ایام غنچه نامه عنبرین شمامه سلطنت پناه عبدالعزیز خان بالقاب

در وقتی بود بسر که آن حجت های آثار الشیر هر صفت در سجال قبائل و گلزار

فراغ مال الحسن افزود و بسط طراز نیز فروغ ورود بخشیده دماغ

یکدانه دانج الکرم و مشام صداقت و فوله عبیر آمیز گویند خبری در باب

سلطنت پناه ابوالغازی خان والی اورگنج مرتب تحریک و جسارت

کفره فجره قلماقان مسکه در زبان نو خامه مطلب نگار بیند خبر در طی تحریر

مرقوم گردانیده بودند که اکثری از سلالات خاندان جنگیزخانی که در

زمره منتسبان این دولت و الا نیز شان انتظام دارند بحکومت جماعت
ترکمانان که سکنه استرآباد و جرجان معین که ذمیمت و مین احوال و کیفیت بال
سلطنت بینه بر نوید خواهد شد عرایض مصحوبی منشی در مراتب اطلاع جلوس طهور رهنمه
خیر الله البحری که سلطنت بینه مر بوی غیاث اغاثت لین بر لت والا بر وسایر
حکومت البخاری استقرار یافته به هم سالک طریق بانیتا اخلاص و یکجهتی بعهده
رقبه طاعت و فرمان بذیری در ربقه هواخواهی و لله مشتابان آمین
مروت بذیرفتگی جمعی که در زمره اطاعت سنجان منتظم باشند قبل از آنکه
از ایشان امری که منافی لوازم خلوص عقیدت باشد صادر نبود در صدد
کسر بال و کیفیت حال آن گروه در آمده با وجه تحقیق آن جمعیت

نگهبان براثر آن وقع و جمعیت بیشتر که در این قسم امور باعث است این

نسبت باید نمود پسندیده نظر دریافت دولت ابد مدت که اول سلسله

سلطنت ما مربور را از ارتکاب بعضی امور است بالمرتین و سلسله

سلطنت و جلالت که در معرض مسالمت است متوقع ایم که اگر باهمت مثال آن

مبادرت نماید و از کرده مقاعد نکند و بدانچه مناسب حال است و منقضی معالی او باشد

بعمل آید موجب نهال آمال و اغصان اجلال از رشحات سحاب الطاف

حضرت لایزال سرسبز و ریان باد مکتوبه از جانب اعلیحضرت ظل رحمن بعبد العزیز خان

بعد تحیه ثنا بیان بستان سرای اسرار نهان و سلسله جنبان خیابان

حدایق رموز جهان که بانگ آن میکند بلار و لهجه تسبیحان کیش

ابل حمن

ریاض حقیقت و مجاز بند در گلشن زینت عنصری و بوستان عالم هیولایی گلها

بسی رنگ آمیزان و بسی دام داشته باشد بغیر از موالفت و مصادقت آن

مذلقه اند و گروهی را که بوی بهار دلنشین بر مشام قدرت رسیده همواره از بن بالا

خار سر رشته روابط نهایت هستی را مانند عقد لیبل از دقایق سر رشته محبت خبردار

نمی‌باشند لهذا همگی همت خاطر محبت ذخایر و ضمیر صداقت مآثر معروف

به گزاردن این امر والا و بسیج ساز این گوهر گرانبها است و تقریبات حسنه

و دوستی مستحسنه سلک این امر واجب الرعایه نیست که درین ایام خجسته

آغاز فرخنده فرجام به نیروی عنایت مبدع انس و جان و الطاف بی‌نهایات

خالق زمین و آسمان الواب کامرانی و خرسندی بر چهره لایه و امانی سالکان و ...

حصول مآرب آمال کیست فلانی سالار شارع امن احتیاط روانه بزم

فیض از بساط نمونه همواره شاهد مطلب روانی بکام و باکه احراز مطالب در

جام باد

رقعه که بعبد العزیز خان والی ترکستان نوشته

چمن ساغر سلطنت و اقبال و پیمانه جهانبانی و اجلال از باده مطلب والای

مالامال بهجت شاد باد کامرانی جاوید باشند بعد از طی بساط خواهش ضمیر

آسمان پیوند باحراز تملقات ارجمند بر لوح ابلاغ و صحیفه اظهار نمی سپارد

که چون استفسار حقوقی گزارش حال سعادت اشتمال کشورستانی بموجب

همت گشایان فطرتی فرض و لواداران مانند فرایض خمسه فرض لیست

در این وقت که فلانی روانه آنجا شد در نظر همت والا در آید جز تسلی منزل حال و خوشوقتی

ان

این تذکرهٔ دلکش بارباب ذائقه لازم از غیبت منعقد از بر والا ان

محرک سلسلهٔ محبت گردیده استعلام چگونگی ذات مرضیه السجیه سجایا نماید و قرین

از شراب لعلی که قفل لبهای دلها را کلید یاقوت و روح را اکسیر و جانفزا

قوت لبیست جرعهٔ ساده بکامیابی مخصوصه لعبه ارتکو یاغیت ازین حصار مکیده بکامیابی

باظهار شایگانی مزاج و تاج ربایه بخار مخموران محفل جور لبست دماغ آشنایان

رنجش مسرت بی اندازه خواهد ساخت نامه بسلطان مرادبخش نوشته

تا شگفتگی گلبرگ بهارستان دوستی و مواخات نو بهشت آئین بستان جنان

ملاقات بلبلی دستان طراز صداقت و مودت طوطی مرات

خوبیت و صداقت اعنی مکتوب والا و نامه معدلت دوستی شاهد مرام

و عرائس کام در خلوتسرای حصول و مجال قرب حصول از هر جهت تمامی

آرایش پیرایهٔ بجبر محققه صحت ذات شریف در کار نداشتند مانند

بهار بی چمن و شمع بی انجمن فیض و رونق از زاید دانسته بنشر روایح حلت و جانشینی حلاوت

ربط اخوت و الحان بهجت دل و محبت و لوای نخبان دلداد بر صدف

مشام دوستی روایح بهجتی و سامعه نغمش براوبری از غنبر آمیز و شکر

اندفه و مجمع سرور که شد انوار رخسار روشنی مستبح انظار ابدار مطالبات

در انتشار آمد و غنچه دل محبت منزل که از آن تو بهار بیکانیست شگفتن آغاز

نهاد حال صحیفه قوله و رقیمه سجالت بابینی شیوه پاسداران کشور معمور باشد

درج هم عرش که از غبار وجه غیب معرا داد غش با محرمان مخدرات اسرار انتصار

بوقایع رموز مکتومه را که بتبلیغ آن حواله بزبان سخن طرازان قابل لاش

داری جواهر اسرار شده به موقف عرض رسانید و هر سطور حاملی نکته‌دانان

موهوب اقتباس شده در بزم ایتلاف و اتحاد گزارش دهند نامه در جواب عبدالعزیز خان

والی ترکستان نوشته شده زبان حمد پیرا که یک برگ از حدیقه صنع نخل طراز کن

ایجاد از شمایات جلوه عرض بهارستان شکر گذاری نماید و بسلام طرف

دلهای بیان باید از طبیعی این روضه جنت عنوان گشاید ری علیهم مقدم

نوبهار روبایان بارستان که نتیجه اثمار الوان نعمت واز موضوع ومحمول شاخ

و ثمر تماشاییان باغ قدرت را کام معرفت شیرین فرموده و چند حکیمی

که در کارخانه حکمت اوراق لاله انواع سر رشته نظاره گیان بپیچیده

واز حسن ترکیب نیر قدرتش فصول چهارگانه تریاق اربعه مزاج جسمانیان دیار
هستی گردیده شتا و ربیع و تموز و خریف با آشتی و برآشتی صحت حکمتش
مانند باغبان از بهار و شناس و با وجود تباین ظاهری در نظر تحقیق متماثل
جوانح و اعضاد در نظام عالم امکان چه انسان کبیر عبارت از انست
باهم در مقام استیناس درآمده عندلیبان خوش آهنگ این گلستان راز در
مقام مدیح سکالی صفیر نغمات ترانه قاصر بیانی و طوطیان شیرین کلام این
شکرستان را جای سخن خاموشی و بزبان ملامت کلمهای بیچ مدرک کرامتش
ظاهر ما کز فیض لطفش با نثار صفای باطن ما روز روز بیهای قدود ائتلاف
از فیض رشحات سحاب الطافش در ریاض قلوب عریق و شایسته آراسته است

ازانهار

از اثمار این باغ عزت الاثمار یک میوه نو رسیده آنست که در ریاض

مکتوب صداقت اسلوب بستان میرسد و از گلهای رنگارنگ این

ارم سرای دیگر آن یار اظهار مطلب است که از بهار خامه و اطراف املا دمیده اند

منتخب این اثمار حلاوت آثار و گلدسته این انوار بدیع شعار اعنی نامه جمع

صنعت نگار سلطنت شعار عبدالعزیز خان ما لقابه در روز قبول بعض عنایات شیبانی

الهی چمن آرای حدائق عزت و اعتلا و بستان افروز فرادیس مجد و احتشام

گلهای حصول مرام بر بار و هم اثمار عیش مدام رسیده و ابدار به مذاق

لب تشنگان شیرین و بزم نگیاران رنگین ساخته شده چون در آداب سلوک

ابوالغازی خان پیرایه اظهار و اعلان پوشیده بود که چون پدرم سردی

صرصر فریب نام موجب تیرگی گلشن مواخات لشکر برگزیده قرین
والا اراو بلاد و ولایات آن بلندقدر رفیع مقدار گردیده و بسمر در
تخریب بعضی از اقطاع و ارباع و نهب و تضییع عقار و ضیاع عمال
لشکر ملک گشته گردیده جمعی از منتسبان دامان ولایت نشان تابالیت اوامر
گردید در نظر ایقان جلوه عیان نمود بر آیینه ضمیر منیر که از مصقل عنایات الهی مصفات
منطبع خواهد بود که سلطنت پناه مزبور منبعد در سلک رایت خواران این دودمان
ابد توأمان انتظام داشت و نیروی استظهار باطنان این دولت
دین بنیاد مبانی حکومت موروثی را واجد لوای استعلا یافته و لار و بحرین که مدت
عنایت کارکنان این دولت براوج حکومت موروثی ترقی نموده لوا

همواره در هنگام سررشته نیکوخدمتی شاهی و سلوک طریق رضاجوئی اولا مراقبت
و مراعات وداد و کیش مروت آثار و حراست تحصیل همواره سر بر خط فرمان
و چشم بتیقظ و بیداری بر پاسداری عهود و پیمان داشته باشند و چون عهد و
حریم محظور داز قاعده مرحمت ذاتی و مروت جبلی دور است لیکن بنابر مراعات
مبانی دوستی آن ناظم مناظم سلطنت و بانی مبانی صداقت که بتصحیب هر دو
جوئی مکرر را در صدد نهب و اعمال ضرار و جفای ساکنین آن دیار درآمده
یکی از بندگان درگاه جلالت پناه را تعیین فرمودیم که سلطنت پناه مومی الیه را
از ارتکاب نقیض امور ممنوع و متقاعد ساخته و تعیین حاصل است که بعد از ورود
مهمی دیگر پا از دایره عهدداری بیرون نگذاشته بمقتضای امتثال فرمان

ضبط عنان کمیت خاطر از ارادهای جهان خواهند نمود و احتیاج تعیین

توره و ماری کرده نگهبان نخواهند بود زیرا که بسبب طبیعت بسیار از خس و خاشاک

خلجان این امور مصفا خواهند داشت که من بعد ابنای عقل و عقبات ارشاد الیه

چهار نخواهند شد جمعی که در دفع این مدعا در نزد تجار آن ملک ما بین دریا

فصیح الفصحا بر زبان خامه بلاغت ترجمان آنکه شبه بود بسیار است که در جهد

نقصان و منع طلب نفع این گروه که در حقیقت انفتاح طرق آمد آن

مفتاح الباب زور ایشانست در آمدن جندلن بسوی و در دیده

والای جمعی از انظار ایشان بملاحظه کلیات امور مقصور است نموده به اشغال و لجه

در باب عدم تعیین جمعی بجهت تحصیل این مطلب بملاحظه اینکه موجب نقص تمنع نفرات

دولت

و رعایای و عموم سکان ممالک منحرف خواهند شد که از بقیه بهار گاه مأمورین

سر از ربقهٔ طاعت بپیچند بر خلاف فرمودهٔ این قاعده این امور سلطنت از آنها

ارتکاب این امور نموده عمل بمضمون آیه کریمه ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکه نمایند

بدرا رسید عنایات جناب کبریا و معاضدت دولت و الا مسئولان این

محکم بنا در تقصیر ایشان تقصیر نخواهند نمود سلطنت و جلالت پناها در

ظل نامه مودت عنوان شعاری آمدن فرستاده و ایلچیان هندوستان شما

طالب وفاق و اتفاق از این یگانه آفاق شده و بنا بر باشد از کیا عهود

دوستان ایشان بی‌ملول راجع بود مشاهده دیده در زیارت و الا خواهد نمود جهر

اخیر علت تامه انسر دلعه الملک دار القرار شد تا مسئول آن تا به روزگار

بدکردار مستغرق بحار رحمت حضرت آفریدگار عیسی چشمهٔ مجدد [illegible] بر آن

منظور نظار الطاف نیکوکار بود که بعد از وقوع [illegible] آن خان عظیم الشأن

والا مکان دارایی بسیار شد در [illegible] بسیار [illegible] ابراز

از فیض قدوم [illegible] گلشن جهان شاد شد خبر [illegible] آن خان

والاشان میمنت مکان بر این امر [illegible] گوید و بعد از [illegible]

آن ملک [illegible] سر رشته آمد شد [illegible] و [illegible] چنانچه فیمابین نور

و ظلمت و شب و روز قائم است با [illegible] کشید و حال در آن کم

که راه تدابیر اندیشیده را [illegible] دوست امید از جای سو کار کوتاه

دیده کوهای ناهنجار خود را [illegible] دامان والا [illegible] بر کنار

که از شمه [illegible]

گذاشته و آنچه در اوان سابق مبلغی قیمت‌دار و جواهری که به نیمه بها نسیه گذاشته

در کشاکش مطالبات تقاضای بر آورده حسن الوفا مسلوک شد و فروغ انفعال خود را که مایهٔ آتش

در نهاد اهالیت پرورده شد و منتشر شد در دیده حجه حجه مسن بدیع و بعید نمی‌نماید

از مهملی حسینی با هجوم شور بهرهٔ جهان دیگر باره صاف و طبع والای تجربه اندوز

بمقتضی حدیث لا یلدغ المؤمن من جحر واحد مرتین فریفته لاف گزاف نتواند شد

اموال مرحوم بندگی نقش بلنگنوش زبان خامه تا سر جامع آن نگاشته بود

مصحوب ملازمان آن عزیزترین ملک بقا من حیث لا ابند منه شیء

فی الاشیاء ارسال شد چنین با ارکان ادای حقوق حضرت بحال آن وجه بات

میرزا ان شد کان ابرات مواریث بالاولاد اکتسب بعضی از اموال نور

کافرض الله نورشه مرحوم مبرور نواب اهد رسید بوین مرکب کام وسمند حصول مرام

جنس عنان ووه مرضمانی شهسای عمر دوام در جولان بار نامه ابو

الغازی خان والی اورگنج نوشته بیهن لوکک مطالب واحتر مآرب

ابوالغازی خان مالقابه ازافق حصول طالع ولامع بالبعد از تشیید مبانی

اتحاد ووفاق مکشوف ضمیر منیر خورشید اشراق میسازند بنا برآنکه سلا

طین مالک رقاب وخواقین کامیاب را که اسباب حصول مآرب

مجموع وعلی تفرقه خاطر والامر فوغ لست همواره استعلام چگونگی حال

سعادت شمال [illegible] صدق [illegible] در حقیقت متمم اسباب شادمانی

ونشاط وموجب انقیاد ابتهاج وانبساط است منظور نظر والا میشد

ویدها

و مدتی بود که از کمال اجلال و اوضاع آن سلطنت پناه اطلاع حاصل نبود

لهذا درین اوقات فرخنده ساعات که از پرتو عنایات

حضرت واهب عطیات اسباب جهانبانی منتظم و غنچهای

چه آمال کامجویی و کامیابی از شمیم نسیم الطاف الهی متبسم گشت

بجهت استعلام این مرام و حصول آن کام بدین تذکره موالات اساس

جناب مراسم مصادقت و مصافات شد و چنانچه در کیش وداد و ائتلاف انتظام

امور دنیویه پیوسته منظور نظر است بهجهت معموری سرای خسروی و به اشتمال

سپرده آینه ضمیر منیر جلوه گر است و چنین مکرر بمسامع بارافشان مبرات

جاه و جلال رسیده که آن سلاله سلسله خنکرخانی بکرات در صدد تهذیب

ولعمای سکان دیار ما وراء النهر فی لبکه از سکان ذوالع و للایات و اهالی بیت انولا
امری دای برین حرکت جسارت رسیده باشند در آمده اند و بدون صدور
محظورات احداث شورش و شور باعث ناخشنودی حضرت رب غفور
و بار نوائب و نوائب حدیه یوم النشور میکردند و بمقتضای طبیعت جهرت
رحمن که مومن و مشرک در درگاه خداوند کاری آنحضرت یکسانند رفاه
حال افراد ایشان در نظر والای خدایگانی ایشان بلیت داری دلکلی و منع و هذا
مدی دین واحد و الاقدر انولایات نیز سالک طریق راستی و بیجهتی
و الشکستی لازم نموده که باطن امری که در حقیقت خیر خواهی این الاجاه
در ضمن آن مندرج و رفاه و فلاح جانبین در تحت آن مندمج است
مبادرت

مبادرت نماید و چنین بشرف رقمه و اسعد مآل مشیر شان احوال بغیر از ما خشنودی

حضرت رب متعال دوبال نشر و مسیح اثری همیشه دقایق حاصل است

که بعد از تعمق و لوعان این مقدمات در حقیقت باعث بر آن شد اعلیجاه

مرضیات مستحسنات است مراعی امری موجب استرضای خالق و ترفیه حال

خلایق است خواهند بود همواره به خسرو دولت در سریر زرین و نیستا سلطنت از کلمهای

حضرت خاقان رب زمین بالا باشد از سلطان او و دنیا رب و اعلی هندوستان

چون این جواهر تمامیت بحد و لا امثالی مستثناش لا تحصی و لا تعد که زبانی و میزان

بیان از تعدید آن قاصر و بازوی توان از تعقل آن عاجز باشد نثار سرای کبریایی

الملک معترض مرجع که بعد از سر بستان عظمت و جلال او کامی و شجره بدیعه

الازهار و چهار گلشن و سبع النفحات صنعت او ساخته دیده دقیقه سنجان شیرین

رموز آفرینش بر روز زینت صحرای بی انتهای قدرتش گشته و روشنی از بهار ان

دانشمندان چراغی در راه معرفتش نهاده و هر زیرکی دل اهل صدق را از جامه

خانه ضعفش لباس اتحاد تا لیف خلعتیست شایسته بروش مینکساران میکده عرفان را

فروغ مهر منیر با کمالیت مدام در جبینش از ان شیرین سخنان شکرستان شکر

طرازی از خوان نوالش انگشت شهدلیست بکام کشیده و کلاه سرمستان

آگاهی با کمالیت بمدعا رسیده **نظم** خدائی که آفرینش در سجودش ؛ گواه

گواه مطلق آمد بر وجودش ؛ وجودش بر همه موجود قاهر ؛ نشانش بر همه بینده ظاهر ؛

و نقود و رود نامعدود و صلات صلوات نامحدود هدیه جناب سید

نبی

کونین و سرور ثقلین و شهریار خافقین ثمر شجرهٔ گلشن ایجاد شبچراغ صبح ظهور

ولی مسند امم و معالی آفتاب جهانتاب آسمان هدایت اب لقای آیات حشمت

بنا لطف و عنایت محراب مسجد عبادات ملایکه مقربین سحرخیز

لیلة القدر کنت نبیا وآدم بین الماء والطین درخشان گوهر صدف

برین آفتاب جهانتاب آسمان رفیع الارکان رسالت و پیغمبری رسول کبریا کون

نتیجه سحر مخجلت اثر لیلة الاسری پیشوای صفوف ارواح متعبدان

مسجد اقصی شعر مصطفی پادشاه حرم سرا ۞ آفتاب جهان عز و علا ۞ حلم

حکمت حق چو بخت ما ز جهان ۞ بعد ذاتش خمیرمایهٔ آن ۞ جمله عالم ز اثبات و ایجاب

او ز عالم چو لعل از کان است ۞ و ثنای بی‌منتهای بی‌انداز نام برگزیدهٔ حدیث

صبح من کنت مولاه از دفتر خلافتش آیتی و منقبه انت منی از دستان

قدر و منزلتش حکایتی امیر البرره قاتل الکفره الفجره امام المتقین و قامع

المشرکین و یعسوب الدین اسد الله الغالب مظهر العجایب و مظهر الغرایب

و مفرق الکتایب ع ائمه کمال علیهم و بیت ع عالم و کهف حرم و بیت

صلوات الله و سلامه علیهما و آلهما اجمعین الی یوم الدین بعد از حمد جناب

کبریا و بسط بساط نعت و سرور انبیا و منقبت بنده اصفیا

مرات ضمیر قدسی تخمیر اعلیحضرت شاه فلک رفعت گردون سلطنت مشتری سعادت

خورشید طلعت عطارد فطنت کیوان وقار سپهر اقتدار انجم بخشش

و سالک جاه و جلال مسند آرای اریکه فرخنده و اقبال مصفا مرات

مظل

مطلب عالی دولت خلد اساس از مبدأ اوراق امور ملک و عباد زیب

اورنگ جلالت و بخت بیدار آرایش و سپهر ابهت و کامکاری فروغ دین

ریاض همیشه بهار سلطنت گورکانی حدیقه طراز گلشن خلد نشان جهانبانی

شهاب ثاقب سپهر جرأت و جلالت نهنگ لجه بحر شهامت

دولت المؤید بعنایات ملک الحبیب سلطان اورنگ زیب بنظم طبع

میرسد که درین وقت اجنود دولت سعادت پیوند بنیروی عنایات

خالق انس و جان و حامی مکین و مکان اسباب کامیابی و خجستگی از جمیع الوجوه

آماده و ابواب فتوحات از شش جهت بر چهره قبایل اسلام بنمایان نجیب مخبران صد

صدق امین متعهد جلوس لشکر گوهر فروزان بحر لشکر و شجاعت و جوهر

تیغ دشمن شکار جرأت و جسارت بر سریر والای سلطنت موروثی گورکان و
دو سلسله لازم السعادة جهانبانی این نعمت صدق انتمای تؤتی الملک من تشاء و تنزع
الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء و بمقتضای آیه وافی هدایه ان
الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین و بنیروی اعجاز انتماء تقدیر
و موافقت کارکنان تقدیر برایه وقوع بخشیده سامعه افروز گشته
مسرت بر مسرت و خجسته بر خجسته باد افزوده در عالم قرار متوقع
میسبهه آن نشنیده و در مکتب قبال و چراغ افسرده در دامان
مجد و اجلال اگر گونه مهمی در باب استقرار امر جهانبانی در کار باشد
بمقام اعلام آمده کارکنان دولت ابد مقرون بانجام آن مامور گردند

ازانجا

شود

از آنجا که تدارک ملتفات بعون عنایات الهی مقدور و شیمه مستحسنه دوستی
بنوعی منظور است به دستور هرگونه مطلبی در خاطر والامظاهر کارگزاران دولت خاتم
اظهار خواهند نمود چنین بدانند که روابط قدیم بعد از تأسیس اساس مصافات و موالفت
موجب تشیید مبانی اتحاد جدید میشود خامه سحرطراز رساند که بر مجمع ارباب
بینایی اساس سلف سلطنت العیان میباشد مبین این مرام آنکه بر عالمیان ظاهر
و هویداست که از زمان طلوع صبح عالم افروز این سلطنت عظمی ابد
فیمابین فرمانفرمایان این دولت محکم بنیان خداداد و رابطه دوستی و محبت
و یکتایی و مودت نسبت به سلاطین ایران و خواقین توران بعد از
جمله آثار نعمای لایزال در زمان نواب جنت مکان علیین آشیان

بزرگوارم طالب شاه که پادشاه خلد آرامگاه جد اعلی رفیع المقدار الشرف والا

تبار کلانش جنت نشان ابراهیم قدوم میسر نخسته بوده باز آ

تفقدات و مهربانیها از نواب جنت مکان علیین آشیان السد

نسبت بآن خطاب بمنصه ظهور رسیده دار القرار قندهار را نواب

سامی الالقاب تکفل نموده متصرف منسوبان این دولت والا دولعه بودند

وآن ملک در حیطه سمه التیام طرفین و نشان حسن جانبین بوده تا حین

رحلت نواب جنت مکان علیین آشیان در تصرف کارکنان

این دولت ابد مدت استقرار داشته و بعد از مسافرت نواب جنت مکان

بجوار رحمت ملک منان هر متغلبه او زمینه نهب فرصت نموده در بعضی از ولایات

خراسان تصرف نموده مستحفظان قشونها بعلت وقوع موانع و نزول آن
شوارع و مراعات نسبت همسایگی سلاطین جلیله منظور نداشته بفرمان فرمانفرمای
آن سلسله جلیله رجوع کرده آن ولایت را بتصرف ایشان دادند بعد در
عهد سلطنت دولت خلافت نواب گیتی ستان فردوس مکان جد
بزرگوارم مهاجر و جمعیت اشرار ازو و مملکت خراسان بدآتش شمشیر غازیان
ظفرنشان در روده و زنگار موانع از آیینه ملک و ملت زدوده مسالک
و شوارع بمفتاح سعی مجاهدان گشوده شده بود در حین استرداد آن ملک که موقوف بنا
برتری قدیم بسوی مسموع شده با شاهان غرب یگانگی و مودت سابق از این
رهگذر غبار آلوده گلشن شده بلکه روابط الفت و صداقت بیش از پیش فیما بین

نواب گیتی ستان فردوس آشیان صاحب بزرگوارم و نواب جنت مکان
جدّ عالیشان استحکام یافت و بتجدید دستور سابق ابواب مراسلات
گشوده بمیان من التیام لم یزل پادشاه والاجاه رعایا و برایا طرفین در بستر
رفاهت و آسایش غنوده بودند و در اوقاتی که والد ماجدان زیب بخش اورنگ جاه
و جلال بر مسند سلطنت عظمی گورکانی استقرار یافت محبت و یکرنگی در میان
آبا و اجداد علیه امر منظور بود نشسته بجهة التزام امر خیر مهیج مولد امور کلیه گردیده بودند
بدینجهت آنحضرت نواب خاقان رضوان مکان خلد آشیان بدان متعلق بود
که جبر آن نقصان نمایند و بمقتضای فرمان واجب الاذعان قضا و امضا
امر خالق ارض و سما فرمان خسرو فرخنده شعار نوشیروان اطوار

بصورت

بصورت جنات تجری من تحتها الانهار جز بعد شد بار تعدیم یافت و بر ذمت

همت والا لازم گردید که انجاح مطلبی در خاطر خطیر ان مستغرق بحار رحمت ملک قدیر

استقرار داشته که شیفتگی این متمنی بنحوی اطلاع دارند بعنایات واهب مواهب

صورت وقوع یافت و ضمن مطلب غیر ان نیز بنا بر این نظر بر عواطف

سبیلها نمود که قبل از حصول ان مطلب و بعد از وقوع آن با شتمای مزرعات

شیوه بیتسعی و نکاهبانی ابا اعظام بر رفاه حال کافه انام در ضمن ان مندرج بود

ارسال ضمن مفاوضه ظهور رسید که هر یک از ممالک ملکان را در عوض

ان خرابه بنقد خویش داشته باشند بتعلقات ان اختصاص دهند وا

وازان الحجاب بغیر از نامهربانی و اموری که منبع فتنه و محنت باشند چیزی ملحوظ

نگویند و چنین هر یک از نعماء الهی را شکری خاص می‌شناسند بدین ایشان

بدان از عهدهٔ شکران نعمت برآمدن متعسر بل متعذر می‌نماید چنانچه

شکر نعمت روان و جارحهٔ زبان آنست که بحمد و ثنای منعم حقیقی قیام نمایند

و دست و زبان در نهایت خضوع و خشوع بدرگاه واهب عطیات کشایند

همچنین شکر نعمتهای سلطنت و فرمانروایی و پادشاهی و مسند

ادای آنست که چون زمام حل و عقد امور جمهور و وقوع خیرات و شرور

برای و رویت سلاطین عدالت آیین حواله شده و در حقیقت از

بندگان متعهد پادشاه علی الاطلاق و مالک الملک باستحقاق اند متعین رفاه

حال عباد الله را که ودایع بدایع الهی اند مطمح نظر حقیقت شناس ساخته چنان

نمایند

نمایند که همواره بساط امید ایشان ممهد و ابواب فتح بر چهره احوال ایشان
مفتوح باشد از عهده سپاسگزاری سحاب باران فی الجمله سبکباری حاصل
امده باشد بدین جهت این نیازمند درگاه بی نیاز از بدو اهتزاز نسیمات سلطنت
و مبادی طلوع صبح دولت اینمعنی را مطمح نظر والا و ضمیر معلی ساخته با عموم رعایا
و برایا طریق انیق شفقت و مرحمت و مروت و عدالت مسلوک و ممهد نموده
و از گلشن اطوار آن سلطان خجسته لقب نیز شمایم این معنی بمشام اطلاع
و اکابر میرسد و بساط منافقات بالکلیه برچیده و برهم نوردیده است لهذا
بجهه تقدیم مراسم تهنیت و مبارکباد لباس سلطنت لارث و حکومت
بشاه کما لا لامامه و الحکومه علا لاعم دیرین و وفور اخلاص این بوداق

سلطان چون بدر روانه محفل خلدشاکل گردید بعضی از سخنان محبت مشحون رجوع

بتقریر موی الیه شده در بزم ارم تزئین و مجلس بهشت آیین لآلی

مکنون و جواهر مخزون حلت وقوع لا زینت شاهد صداقت و اتحاد ساخته

ساغر کامیابی از رحیق عنایت الهی مالامال و آفتاب دولت و شوکت

مصون از کسوف عین الکمال باد نامه بعبد العزیز خان نوشته شد

گلزار دوستی و موالات و بوستان مؤالفت و مصافات اعنی نامه صداقت ختامه

فلله الحمد سیراب از چشمه‌سار مودت و وفا و پر قلعه سحاب دوستی و اتحاد است

در وقتی که نعمت عنایت حضرت یکتا آن جهان بکام و هر صفت شاهد

مطلب روا و اتمام بر ملهمت لقاء و یکتا دل بمشام اتحاد رسانید و ضمیر انور

وضاحر

وخاطر فیض گستر را سیر آن بهارستان روحی اظهار مبتهج ومسرور گردانید

چمن در کیش صداقت و نظر وقت جوهر رنگین الفت پسندیده دیده

دریافت جوی‌باران دانش و صیرفیان بینش می‌شناسد و همواره مطمح نظر حق

بین و مرکوز خاطر حقیقت گزین آنست که رعایت این امر ستوده

نسبت با صنف ام بر وجه اتم که نقد کامل عیار این مدعا بمحک

قبول طبع معیار رسید متین سلسله جنبان روابط اتحاد است و نتیجهٔ آن بعد

مطالبی که در خاطر محبت ذخایر داشته باشند بموقف ابلاغ رسانند

که کارکنان دولت ابد مدت ما آن عهدت بانجام آن مأمور گردند

نامه به عبدالعزیز خان نوشته شد از نتایج اتصالات اجرام علوی و منیرات جا

امهات سفلی توشن نشینان موالید را حال بالنظم و شیرازه کتاب

وجه فراهم ملونات بسبب این اتصال و التیام و اجتماع ملتئمست

ارکان بنیان دولت اعلیحضرت سلطنت وعدالت و شوکت پناه شهامت

و بسالت و جلالت دستگاه نصفت و معدلت انتباه والاجاه زیبنده مسند

بلند پایه جهانگیری طرازنده تخت رفیع الارکان قاآنی نظاما سلطنة والعدالة

والشوکة والنصفة والجلالة والشهامة والبسالة والبرد والامتنان

عبد العزیز خان از تشتت و تفرق مضامین کلیهای کامجویی ان سلطان

عظیم الشان از نسیم خلاف و اختلاف اضداد محروس و مامون

باز بعد از طی بساط اظهار یکتا بیان و مودت بر مرآت ضمیر قدسی تخمیر منطبع میگرداند

بر ارباب فهم

که بر دقیقه شناسان رموز آفرینش و تماشاییان توجه دانش

و بینش مخفی و مستور نیست که غرض اصلی و مطلب کلی سلاطین معدلت

آیین و خواقین مروت قرین از تعمیر کاخ دوستی و مودت و غرس نهال یگانگی

و الفت آنست که کافه جمهور و سکنه ثغور در ظلال بنیان رفیع الارکان

از آرامش اقتباس حلاوت استظلال نموده از اثمار لذیذه دوحه طمأنینه استثمار

یاب و کام ستان باشند و از آن روز که تبار و بنیان

صدق نشان رسولان طرفین و پیمان جانبین نسخ مسالمت و مودت

و پیوند مصالحت و محبت نقوش ایام نپذیرفته تا امروز تا آنکه بعضی اوقات از

منتسبان والاشان بلند مکان بعضی امور منافی و مناقض صداقت

باشد بمنصه ظهور رسیده نواب همایون ما نظر بر رعایت این امر اهم که

متعلقات این گروه جسر این شرذمه را مشمول بعفو و اغماض فرموده ایم و

عساکر نصرت مآثر را بنهایت از آسودگی و استعداد و عدم اشتغال

بامری از امور سایر بلاد جهت تلافی و تدارک مافات اند و درین اوقات

نیز بعرض رسیده که بعضی از منسوبان سلطنت و شوکت پناه سبحانقلی خان

از وخامت عاقبت نیندیشیده بنحوی العاده کالطبیعة الثانیه

ذات غارت و نهب دواب و اغنام جمعی از فقرا و مجهود سالها زمره

پای از حد مراعات بیرون نهاده اند چون یقین حاصل نیست که این امر

شنیع و شغل فظیع بدون اطلاع و آگاهی این والاجاه حشمت آگاه صورت

رفته

وقوع یافته لازم نمود که چگونگی این امر بمنصه اظهار و اعلام رسید که اگر آن
گروه بی‌سر و پا بدون اذن و رضای سلطنت و جلالت پناه مومی الیه از القاب عز ان
نموده باشند مقرر دارند در صدد منع و تنبیه آن گروه در آمده من بعد ابدا ایشان را
بنوعی ضبط نمایند که احدی را این خیال در خاطر خطور نتواند نمود و اگر بعد
سلطنت پناه سابق الالقاب از این معنی مطلع بوده بفرمان آن گروه آن جناب
مالک رقاب متقاعد نشده یا مقتضیین نفرموده سلطنت پناه مزبور عملی نمایند
و لشکر نصرت اثر تدارک و ملاحظه بطریق دریا و صحرا بنواحی بخواهد
مأمور گردانیده آن والا مکان جلیل الشأن این معنی را امنای دولتین یگانگی
ندانسته مؤکد مودت و مشید بنای استوار یکتایی باشند تا فی حالات

رجوع بتقریر فلان مالقابه است عنایت خواهند نمود نامه به عبدالعزیز خان

والی ترکستان نوشته شد چمن پیرای گلشن ایتلاف و محبت و حدیقه طراز

گلزار یکرنگی و الفت رنگ آمیز بهارستان اتحاد و یگانگی مصفا

مصقل زنگار وحشت و بیگانگی اعنی نامه مودت ختامه و مکتوب

عنبرین شمامه عبدالعزیز خان بالقابه رشک فرمای نفوس بدیعه

مانی و ریاض خلوت بستان لا ثانی هشتمین ابر نیسان الکن مصحوب عمده

الامثال و زبدة الاشباه فارس مضمار سخن دانی یکه تاز عرصه دقیقه

یابی و فصیح بیانی جبین نوری حاجی میراخور در حینی که ابواب فیضان بهار

از رحمت و ازهار ریز روی روزگار گشاده ساقی فروردین صلای عام

بمیکساران

بمشکبارش لاله و گل در دلها اسباب حصول مرام آماده بود از وقعه
سعید جهرکشای بهاری تازه و طرح نگار عشرتی بی اندازه کشیده باعث
انبساط موالی خجسته اساس شد تیر حسرت در باب استیصال اهل ضلال ابر اشتهای
کم کعبه رای سالک طریق نکال گشته سر از ربقه اطاعت پیچیده بودند و
ومتابعت درمطاوعت عموم جنود اورنگ زیب رقم زده قلم موالات شده بود
چون شمیم بریت شید مبانی دولت و اعتلاء مدارج سلطنت لیل و نهار شکفته
بی بود باعث ابتهاج لا نهایه و مسرت لا یعد و لا تحصی ثقلین است
مهبهای عشوه اهل کذب و نفاق مانند اشیاء صبح نخستین زیاده بر یکنفس
نخواهد بود و چراغ اقبال مدبری و نیک سرانجامی لا لاب و فاق متقدله

فروغ خورشید عالم افروز خواهد داشت لیکن در باب نهضت بصوب
کابل زبان نوحامه صادق البیان شده بود متضمن تشخیص تصدیق بود که عازم گشت
و تخم هرومند سخن سلاطین مطرز بطراز کلام الملوک ملوک الکلام است از ابیات سحاب
انفای عطوفت در آن خواهد که بد ملایم سنته اتحاد و مبانی شکیب
فهو اله که بتین فاتح ابواب مراسلات بعد با علام فتوحات تازه و
و ترقیات بی اندازه مسرت افزای قلوب دوستان گردند
بیمن حکمش دولت و اقبال را استظهار و اثمار حصول مقاصد بر شاخسار باد

نامه ابوالغازی خان والی اورگنج نامه همایون طراز و مکتوب لازم الاعزاز
سلطنت پناه ابوالغازی خان بالقابه مشتمل بر شرح میمنت و یمن سعادت که غره فجره

قلماق

فرمانی که درین رقم زده خامه موالات ختامه شده بود در باب عینی نسق که

که ابواب فیوضات علیه بر چهره بخت ظفر فرجام باز و دولت اقبال رسا بر

گلزار آمال دولت بود مصحوب فلان القابه فیض ورود ارزانی داشته

چنین مبین از خذلان اعدای آن دولت مرصوصة البنیان و مبنی بر صمیم

مراتب مودت و ولا بود باعث مزید ابتهاج خاطر محبت ذخایر گردید

بنا بر شیوه مراعات ارتباط و محبت اسلاف کرام آن سلطنت پناه

الی یومنا هذا انتساب آن دودمان والا بهمت والا نهمت بر آن مصروفست

که آن سلاله سلسله حیدریه اتصال و فیروزی وفا جهد آن دولت والا نژاد

متصلت و همه روزه نصب العین شایسته شیوه اتحاد و ملایم شیمه کریمه ود و ولا

آنکه همواره اعلام فتوحات مسرت افزای ضمیر دوستی تحریر کرده فاتح ابواب

مکاتبات و مراسلات باشند لا یزال کوکب اقبال بر افق کمال باد

نامه در جواب مکتوب بابرشاه کن نوشته اغصان شجره ریاض الفت و وفعلو و ثمر

فرخنده اثر یکجهتی و اتحاد یعنی صحیفه مودت طراز و موافقت صداقت

انجام مخالصت آغاز حضرت سلطنت و جلالت پناه ابهت و نصفت

دستگاه شهامت و دولت انتباه عالیجاه نقاوه دودمان سلطنت کامکار

خلاصه خاندان خواقین نامدار مزین سریر سلطنت و جهانبانی جالس اورنگ

ابهت و کامرانی المخصوص بعنایت الملک الاله الظافر بالسلطنة والجلالة

والعدالة والشوکة والابهة والنصفة والعز والامتنان سلطان محمد قلی

قطب

قطب شاهی مظهر آثار آن جاه قدیم و مطرح اطوار عهد قویم است در نیکوترین

زمانی ساغر صهبای کامرانی در کف ساقی الطاف سبحانی لبریز مدعا و شاهد

کامیابی و مطلب روانی در حواشی بزم دولت روز افزون بدلکش‌ترین

صورتی جلوه نمای بود نشه شمیم الفت و بهجت نمونه انبساط بخش خاطر مهر گزین

و موجب انتعاش طبع سپهر آفرین گردیده و از شهد ثمرات عبارات

بحسن ابیات کام خواهش را لذت آموده روابط والتیام گفته آید

آنچه از صادرات احوال فرخنده مآل و بد عهدی و ناستودگی اعمال

والی ولایت هندوستان و اتباع ردیة الاوضاع او برای ابلاغ

و اعلام پوشیده بود در خلوتکده ضمیر آفتاب نظیر از نقاب حجاب

برآمده جلوه ظهور نموده مقتضی اطوار خیرخواهان دولت و اخلاص

کیشان خالص العقیده اثنی عشریه در مقام منع آن گروه بد

عهد سست پیمان در مقام تسلط و فتنه انگیزی و طغیان برآمده

بدست بی بصیرتی که از خسارت قلب و قرار بیمدار خود برمیداشتند

تمهید اظهار این امر لازم الاعلام بضمیمه مراتب دولتخواهی و محرمیت

مولود ربط قدیم شاهنشاهی ساخته بنیروی استمداد و معاونت

اولیاء دولت فیروزی آیت نوایر فساد و عناد آن گروه مخذول

العاقبه را که بغض عداوت شیعیان آل اطهار سمت پیش نهاد

خاطر کج اندیش ساخته اند تسکین بخشند تا اثر معاضدت و موافقت

منسوبان

منسوبان دودمان والا بر عالمیان ظهور یافته دشت جرأت و پای

جسارت معاندان کشیده و بریده گردید باری چون تلافی ایام و ا لایام

وانتقام باقی و اسباب معاونت و معاضدت بیمن الطاف

سبحانی بر حسب مرام آماده و واقفیست با مدله بواطن قدسی مواطن حضرات

عالیات ستوده مرتبات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین قوی

دل و مطمئن خاطر باشد عنقریب با نصرت و فیروزی قرین و شاهد

کامیابی و مطلب روانه همنشین خواهد بود و درین ایام اهالی

دولت دودمان گورکانی در اختلال و قوایم سریر سلطنت سلسله مشرق

البنیان از سیلاب حوادث در انقلاب و زوال است مناهج غیرت

دین داری و مقتضی ناموس سلطنت و نامداری چنان می‌نماید که تا صدد

نشینی ابواب سلطنت عادل شاهی در هر باب سفارشات اشفاق

آمیز بآن ممهد قواعد آداب دانی نگارش یافته بر رسم و آیین آبا عظام

والا مقام عمده منیعه اندیشه شیوه مرضیه وفاق و حسن تجهیز و اتفاق تجدید

و وضعی سلوک دارند بمیامن برکات لیکن مخالفان را کمال عجب و آز

جاهلی و راه خیال تسلط و قهر از چنین ابواب کامیابی مسدود و باطل گرد

و بموافقت تمام در تحصیل نام و تدمیر اعادی بدفرجام کوشیده بشعله

تیغ بیدریغ تدارک و تلافی عرصه آمال و ساحت اقبال را ضیا و صفا

بخشند و از اینجا نشانه‌ای اخلاص و اوضاع لیکن زبده محبان

عقیدت

عقیدت کیشی با وجود بعد ظاهری بیوت منظور نظر عاطفت اثر میباشد

خاطر مهر گزین اشرف را بانتظام اسباب کامرانی و دوام سلطنت

جهانبانی باعلی مراتب تصور نموده در طی تحصیل مطالب آنچه شایسته اعلام

دانسته بسرانجام اظهار درآورند و در هر باب شرایط معاونت بمنصه ظهور رساند

درینوقت بجهت تشیید مبانی الفت و وداد بنده سلسله قدیم مقرب الحضرت

العلیة العالیة الخاقانیه میرزا مقیم کتابدار خاصه شریفه را روانه صوب

ما صواب انجام فرموده در خلوتسرای حضور تشریح روایح کلمات از محبت

و وداد نموده بعد از ادراک جلوه گاه حالات و مکنونات خاطر که حواله

باعتماد و درست گفتاری اوست مراجعت نموده بشرف دستگاه العالمین

خاطر مهر آگین اشرف اعلی قرین انبساط گرداند مترصد آنکه همه ابواب نزهت

ضمیر انور بدریافت استقامت احوال گرامی بر روی جهت انصراف

دلها مرغوبات و محرومات خاطر شریف را لباس شایسته انهاء و اعلام

خواهند پوشید که بمحض عنایت الهی کارگذاران دولت ابد مقرون

شرف حصول بخشند گلهای آمال از نسیم تاییدات شکفته و خندان

در ریاض کامرانی همیشه سبز و ریان باد نامه مصحوب میرزا معصوم

کتابدار نزد پادشاه والاجاه فرستاده شده با گلهای عنبر شمیم حدایق

و رقه لطف و ریاحین محبت نسیم ریاحین الفت و اتحاد در بهارستان

بهجت و التیام رایحه بخش مشام دوستان شاخسار نجحت بلند و

دنهال

ونهال گلبن دولت ارجمند حضرت سلطنت و جلالت پناه ابهت و

نصفت دستگاه شهامت و بسالت انتباه عالیجاه نقاوه دودمان

سلاطین کامگار خلاصه خاندان خواقین نامدار زینت سریر سلطنت و جهانبانی

جالس اورنگ ابهت و کامرانی المختص بعواطف الملک الاله بعطایا

السلطنة والجلالة والشوکة والابهة والحشمة والنصفة والعز والامتنان

ادام الله اقباله وهیا له ما یتمناه در گلشن سلطنت و فرمانروائی از شگفتن

گلهای کامرانی و اقبال خرم و خندان و از رشحات زلال بدایات

وعنایات الهی طراوت پذیر جاودان باد بعد از طی طریق اظهار محبت

پی بپایان بر لوح ابلاغ جلوه نگارش می‌یابد که بر اوراق شهور و اعوام و صفحات

لیالی و ایام ثبت و مرقوم است که آبا عالیمقام این نقاوهٔ دودمان عزّ و علا

و سلاطین سابقهٔ ممالک ورکن غفرالله لهم از طریق انیق دینداری و کمال حسن

عقیدت و اخلاص حمیدهٔ اشرف والای عقده کشایان خاندان ولایت

و امامت همواره دست توسّل و اعتصام باذیال فیروزی اشتمال دولت

و فیض ابدی الاتصال این دودمان والا که در حقیقت موجب بزرگی و علو شان

و ملجا و پناه اعاظم سلاطین والامکان است استوار داشته بزلال حمایت

و رعایت اولیاء دولت ابد قرین در گلشن سلطنت و فرمان

دهی گلچین مراد و ثمر عدت ثمت علی نهجت منسوبان این آستان

خلافت مکان مطلب روا و کامیاب بعه اساس مصادقت و موافقت شریک

ازان

از آن مسافران عالم قدس بدوام خلوص عقیدت و اخلاص حمیدت
محکم و بنیان مودت شان با نتظام اسباب آمیزش و التیام
دائمی مشید و مستحکم بسبب صفحه مجتنبی فیمابین این دو سلسله رفیعه بر شیوه
شایسته وفاق و طریقه مستحسن اتفاق بجدی مسلوک و مرعی شده
که با وجود فتنه بسیار در عرصه مملکت هر یک از ایشان چنان مرور و عبور مجال
محال و خصم بد اندیش را بدان نسبت مستطاب اندیشه تسلط و اقتدار
در ضمیر بیحاصل چون نقش بر آب مینمود با وجود ظهور و شیوع
این معانی حقیقت طراز جمیع نیکخواهان محبت کیش عقیدت اندیش از
شاهراه الفت و ارتباط قدیم تقاعد ورزنده سالک مسالک

بیگانگی و تارک مراسم اتحاد و یگانگی بفتح ابواب رسل و رسایل

از هر جانب بموانع نامرغوب مسدود گشته مرایای حسن عقیدت

و یکجهتی با قدیم غبار آلوده مغایرت و بیگانه نشئه در نظر عالمیان

جلوه ظهور مینمود لهذا اعادی کم فرصت را که مدتهای مدید بی پروا

موافقت و معاضدت این دودمان معلی دست جرأت از دامان

احوال خیر مآل ایشان بریده و پای جسارت از تاقاشی لقن مملکت

کشیده بی مجال تسلط و استیلا اتفاق افتاد نهب و غارت

اموال مسلمانان و شیعیان سرگرم بالمره بدعهدی و دلیری ساخت الکنون

در فرمانفرمای ممالک وطن کعبه نشان بنوایح الحدوده و بوسایل سابق مرغوبه

مجدد

مجدد دلشاکی روابط قدیم که بر اید از عالیجاه خاطر مهر آگین حقیقت گزین متوجه انتظام

احوال خیر مآل و افزونی اسباب کامرانی و اقبال ایشان میباشد

بجهة تشیید مبانی عهود و تحقیق احوال عاقبت محمود لهن زبده اخلاص

کیش بنده دولت قدیم مقرب الحضرة العلیة العالیة الخاقانیة میرزا مقیم که تا بدار العلم

شیراز بسلامت روانه بصوب صواب لشکر قدیم در حلول سرای حضور از تشکیل

کلمهای سلازور رسیدن توجهات باطن فیاض بر لایه بخشش نتیجه وقوع

گشته بعد از ادراک مطالب و مکنونات ضمایر عالی اسرع الحال مراجعت

نموده مژده رسانی استقامت احوال فرخندی اشان عالیجاه خاطر مهر فروغ

اشرف را قرین انبساط و اطمینان ساخته‌اند و چون بر صفحه خاطر سلطان

مبرور مغفور بسمع شرف همایون رسید اما امر اسم تعزیت و تهنیت
بر ذمت همت کهتر نواز لازم میشمرد لهذا امثال را الیه سلا بدین امر
لازم الاداء مامور فرمودیم هر چند که کدورت مرآت ضمیر اقدس را
از وقوع این قضیه ملال آمیز روی داده بصیقل آیات تهنیت مسند آرائی
آن شایسته اورنگ فرمانروائی و سلطنت مصفا سازد الحاصل چون عزیز
گران بهای حیات در مزرع بی بقای جهان فانی کاشته و شربت
مرارت آمیز زوال و فنا چشیدنی مبرا است که آن آگاه دل خرد اساس
در حدوث این واقعه عامه نعمی از افراط ملال آن گزیر نیست خود را ملول
و اندوه گشته باز چشم طریق رضا و تسلیم مسلوک خواهند داشت در هر وقت

بنابر

و بنای دولت دودمان گورکانی از سیلاب مکافات اعمال قرین اختلال
و قوایم سریر جهانداری و فرمانروائی آن طایفه بدعهدیت بنیاد همنشین بی‌بنیادی
و زوال نقض مانعین سلطنت و دین داری و سلک جمعیت و سلطنت
شعاری جهان بین نیاده برسم و آیین آبا اعظام ما سلطنت پناه مشار الیه
هم بانه و برکات موافقت و یکجهتی صاحب تیر و بیعه حسن التام تلافی
و انتقام تاخ و اسباب مظاهرت این ملک مالان و الا ابغایت
قادر توانا حسب المرام آماده و واقفیت از غائله بیمغی مطمئن خاطر باشند
و در تحصیل نام و تدبیر و نکونامی ز خصم بدفرجام زنگ کدورت از آینه
اقبال زنگه لوی غنی نمانند که آهنگ قانون موافقت و دین داری سامعه افروز

جهانبانی گشته بمیان حسن یکجهتی و اتفاق بعد الیوم مخالفین را کاف

رعب و هراس حاصل و راه تسلط و استیصال خون ابواب اقتدار مسدود

و بالکل گردد و استحکام روابط و توافق طرفین را علاوه مولد محبت

و اتحاد این نیازمند درگاه احدیت تصور نموده در طریق کامجوئی

و مطلب برای مطالب لازم الاظهار را با مرغوبات ضمیر محبت البهجت

تحریر رائه ابهاء و اعلام پیشنهاد که کارگزاران درگاه سلطنت همایون

بعز النجاح مقرون گردانند درین مولد نواب جاه مشار الیه نیز سعادت

مشفقانه رقم پذیر خامه التفات گشته ظاهر است که آلات اتصال مبین

حقیقت این را از زیور حسن قبول خواهند ساخت همواره مقام لیت

دعو

و موقوف سلطنت بحلیه کامرانی و زیور نصرت و شادمانی آراسته و محلی باد

نامه ابو الغازی خان بیش روایح نسیم آشنا عقیدت و اخلاص و شمایم

بهارستان یکجهتی و اختصاص اعنی نامه مخالصت آیات صداقت عنوان

ابو الغازی خان بالقابه در حینی که ابواب بیت المعمور کامیابی و کامرانی بمفاتیح

عنایات سبحانی بر چهره آمال و امانی گشوده شاهد مطالب و مآرب در مرآت

حصول جلوه وقوع نموده بود منظور نظر دقیقه شناس و مطرح اشعه درایت

خاطر قدسی اقتباس گردید شگفته تر از روی یکجهتی و دم التجای زبان

خامه عنبر بیز حسن نامه مسرور جاباد ادای آن ناطق گردیده بود بنظر کیمیا اثر

رسید انشاء الله تعالی در ابواب لوای ظفر و دولت لصلاح دولت روز افزون

وسلطنت اند مقرون باشد بندگان درگاه خلافت پناه و ایستادگان

دربار فلک اشتباه حسب الفرمان قضا جریان بتقدیم خواهند

رسانید گزارش بعضی سخنان عنایت مشمول مرحمت مضمون

بعهده تقریر رفعت و معالی پناه عزت دستگاه رسالت رفعت والمعالی علیقلی بیک

شاملو شده اعتماد نموده آنچه لازمه سلطنت و شوکت پناه عالیجاه را

نیز در هر باب بخاطر اخلاص ذخایر رسد بنویسید یا باو بگویید

بیمن خاطر دریا مقاطر خورشید ضیا و ضمیر منیر سپهر اعتلا را

منبع انتظام احوال و حصول موجبات جاه و جلال خود دانسته

مطالب و مآربی که داشته باشد معروض دارند که صورت حصول

و بیکاه

و پرایهٔ قبول یابد آفتاب سلطنت و قباب ارائک سعادت

و اجلال طالع و لامع باد جواب کتابت حاکم ملتان به ذو الفقار خان نوشته

زلال عذب الفت و اتحاد و ماء معین مودت و وفا اعنی نامه

مودت ختامه فلان که از سرچشمه بنیاد و ینبوع درستی و یگانگی تراوش

نموده بود مانند سحاب بهار و ابر مدرار که در چمن بقعه مشحون

بریاحین و ازهار بارش ید فیض ورود ارزانی داشته همگنان

طریق بیگانگی و کلفت و هم نخل طراز ریاض التیام و الفت گردید و

و گوهر آبدار مراعات قرب جوار که در اصداف الفاظ آن

بحر مصادقت و ولاء مکنون بود بغواصی غور اندیشه وقت بدست

آید و پسند چو بر درایف کوید بر واقفان دقایق عالم کون پوشیده
نیست که مراعات قرب جوار بعد لین عقلی و نقلی بر ذمّت همّت کافه
امم و اصناف بنی آدم عموماً و بر حکام و کاکنان ثغور نیمغیبی
رحب
درین کروه حیرت پژوه لعدی کافه رعایا و برایا منسا شد خصوصاً او
ولا رش بعین تا دریافقان این امر خیر انجام سلسله جنبان از تباط
و التیام میباشد لهذا با ولاه فاتح ابواب لنن شده بعد سالک
طریق الشنا گدیده چنین شمیم این نیمعی از یوبه شما طور لنن و الاحباب
بمشام اطلاع و آگاهی رسیده بود بنابر مقتضای ظاهر دولان شیوه
خوداری بشیمه الحال مولنن دقیقه شناس امر از قصب السبق
الفضل

الفضل للمتقدم منظور نظرهای این امر شریف شده اند بر این حسب خواه عباد الله

نیز لازم است که مراعات این امر وقیع را منشأ رفاه حال شریف و وضیع

و رفع مفاسد قطیع لب نماند در باب اجناس زغال با تمام آن مامور است

اشعاری فرموده بودند تفصیل آن بنظر فلان رسیده تعجب فرمودند

با وجود بستن روابط سلاطین سلف و درازی مرجع برزیری و شرف بتحصیل

اجناس مسطور بنحو دیگر در نظر آن شاهان یاد بار ریختگان یکجه مغالیت منتسب

شمه که بهمه نیکجهتی آن بود بی تکلفانه از سر کاران گنجور متاع دقیقه

شناسی طلب کرده که دستور نخواهد بود که بکار خبر مدار بهر طریق

از اطراف و قطار از اقطار بر روانه مینمایند چنین آوردن اجناس

شائسته مرآت حسن سعی و وقوف انجماعت تفصیل از منسوبان

درگاه والا بازرافت مینمایند که باین تقریب خدمت سکان خود را

بر آستان کاهان پایه سریر خلافت مصر ظاهر سازند تعجب در الشت

ه بعد از اطلاع لن در بست آسمان طراز دانی بر تفصیل مزبور سوالف

روابط سلاطین جنت مکین را منظور نداشته بفرستاد احباب

مفصل فاتح ابواب بیشمار لیمه دیده اند یقین حاصل است

ه وقوع فلان مقدمه در نظر والای سلاطین جنت ان وقعی بدلالت مخبر

لس حسب معماری چندین باشد دقیقه بین حقیقت آگاه

نشنید یافته باشد نخواهد که بد و نواب فلانرا از اقدام برین

امر

امر بغیر از رفع منطقه کوته اندیشان چیزی دیگر منظور و ملحوظ نبوده و مظنون

چنان بود که بدستوری که در زمان نواب فلان این خرابه بی قدر

باعث گله الحال که مهمات عزب دو طرفین نشده بود نخواهد شد

و لهذا بعد از مفتوح شدن این دیار نامه مودت ختامه مشتمل بر

استفسار از دوستی قدیم ارسال داشته چنین دنیا و ما فیها در نظر همت ایشان

در نمی آید اعلام فرموده بودند که از استرداد این ملک بغیر از این مطلبی منظور

و چنان نیست که این حرکت موجب تزلزل ارکان دوستی قدیم

شده باشد که بنیت از نفایس بلکه در قسم اختصاص بران کشیده

شد در عوض تصرف کارکنان این دولت عظیم الارکان دلخواه

خواهد شد و از آنطرف بغیر از ترک لشکرکشی و یغماگری امری ملحوظ نمیدید

و با وجود وقوع این امر از آن طلب داشتنی احسان مفصل از مضامینش

ظاهر و آشکار میشود چنین در باب رفع کلفت جانبین و اصلاح

ذات البین باین خیراندیش عباد الله مصلحت دیده بود بخاطر آوردن

اندیشی چنان میرسد که چنین چشمه سار یکتا دلی نخست از حرکت آنطرف

غبار آلود کلفت گشته اگر در صدد افتتاح ابواب یکتائی و بسر

باشند بتقریب جواب نامه که قبل ازین فرستاده شده بود سلسله

جنبان مصادقت و موالات گردند سواد فتح نامه که بعد از استیصال حاجی

دارا شکوه و ولایت هندوستان بممالک محروسه شاهنشاهی الله سلطنت پناه فلان بالقابه

بنوازشات

بنوازشات خسروانه عز امتیاز یافته و شرف افتخار یافته بدانند هر سوله

خوانان رموز صحیفه امکان و تماشائیان عرایس هر هفت کلعه آشیان

ظاهرست که چراغی را که دست حضرت عرش جلیل شانه برافروخته باشد

از بال و پر افشاندن پروانه طبیعتسان که طعمه تیغ فروغ این چراغند

از پای ننشینند و از گدائی پیه دیده و روغن دل حاسدان گزند نبیند

و بآیات صانع دولت ابد مقتضی حکمت بالغه خضاب کبریا رنگ آرائی

لن یمنعه باشد هر کس معارضه نماید هر آینه از راه نادانی با خویشتن در مقام

پرخاش و ستیزه درآمده باشد مبین این مقال آنکه بعد از آنکه والی هندوستان

دو نوبت در مقام استرداد دار القرار شد باره درآمده پی نیل مقصود

نیست بدنامی بر حسب این احوال خود کشیده جانب و جانب خویش بخت سیاه

خود برگزیده به تعلیق خشک مغزی و پریشان دماغی در کسب ادب

دیگر باره به همین انجمن نمونه دار اشکوه و با عهد خود لا که از سایر

اولاد برغم انف پادشاه حیرت دستگاه اختیار داده با کثر بی

نام و عدم ما لا کلام و فلان کوه شعار و توبهای اثر در لا تحصی

صواب چند بار فرستاده جالب کام و طالب نام گردیده چون

بعد از ارتکاب خفت و خجالت جهان در نظر تنگ دان قریب و بعید

مینماید بفحوای من جرب المجرب حلت به الندامه از کار خود

متنبه نگردیده دیگر باره در صدد این امر مستبعد در آید فرمان

همایون

همانا بن بجمعیت عساکر منصوره که در اطراف و اکناف ولایت معموره سکنی

دارند نسبت بوده ایمعنی یساقوری عظیم شمرده در کفتن نقب و جر و سپیده و سایر

لوازم قلعه گیری سعی بلیغ نموده دقیقه فوت و فرو گذاشت ننموده و چون گوشمال

القوم نادان دهر در رتبه جهتی مرکب تخته حیران و سرگردان مانده اند بر ذمت

همت شاهانه فرض عین و عین فرض بود بختیان یک دو جانب منوچهر بالقا

بالقابه همه سالا با جمعی از امراء کارزار و عالیان ظفر شعار مقرر فرموده بودیم که با

منقلای بطریق ایلغار و استعجال روانه شده اطراف ان محادیر را بدایره

احاطه در آورده در سد طرق و مسالک ایشان کما ینبغی اهتمام نمایند

و مقرر شد که علیقلی خان سپهسالار بالقابه نیز با سایر عساکر بحر سیت

بر خروش و دریا بیست بر جوش روانه شده اگر بمحض آوازه لشکر

نصرت اثر آن گروه حیرت پژوه فرار بر قرار اختیار ننموده باشند

بمصقل تیغ درخشان زنگ سودای وجود این ظلمت پرستان کنند

در رایات نصرت انتظام نیز با بلده طیبه بسطام در حرکت آمده ایشان نیز

بنجبان بدمال بهوس خیال محال تا رسیدن لشکر خصم افکن عدو

تا شش ماه متوالی در نقب سینه و ثقب خاک ادبار بر فرق اعتبار

بیخشند و ذو الفقار خان بیگلربیگی مالقابه باب بر غازیان ظفرنشان

مستحفظان قلعه رفیع البنیان منیع الارکان هر روز بر سر ایشان سینه

ریخته جمعی کثیر و جمی غفیر از آن بیعاقبتان را آواره دیار عدم میگردانیدند

و تا مدت

و تا مدت شش ماه عساکر نصرت مآثر از اطراف و اکناف و ولایات ممالک محروسه

به بحرلیت پیکران و دریای بی حد و پایان جمعیت نمایند القوم بپرش ان کوه از

مشغول پیکار میشود بر تعبه از اصعاد نزدیک شدن لشکر قیامت اثر جمعیت

تمام یورش بشمه از طلوع فجر ما بان استواری شمع بزم فلک چهارم بر الکن

وسط السما تا بره شاک و جدال اشتغال داشت با آنکه قریب بیست هزار نفر

از الس مدبر لئن طعمه تغاییس توپ و افای تفنگ و نهنگان شعبهای ابدار

بحر کوه از کوه دیدند به ناکامی و خجالت بیزار از ننگ و نام تا ربیر مطایای رسوائی

بسته به شیوه نخست و رسم سابق آواره دشت فرار گشتند و نظرعلیخان

و بخشان ایک بالقا بهادر جمعی از عساکر فیروزی مآثر تعاقب آن گروه مخذول

نموده جمعی از آن بی‌عاقبتان را طعمه تیغ اژدها کردار و سنان اژدر شعار

نمودند و قومی زنجیر مثلی بدست آمده القوم تغالب جریعت بلا آواره صحاری

فرار و ادبار نمودند لله الحمد والمنه که مجددا فتحی چنین مبین قرین حال

اولیاء دولت قاهره گردید و آوای کوس بلندی فر و والا بمسامع کیوان

و صوامع کروبیان رسید چون بر مضمون رقم اشرف مطلع گردید ثمره

این فتح مبین سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده بدعای استدامت

دولت ابد مدت مواظبت نماید و بتوجهات بیکرانه خسروانه

مستظهر و مستمال باشد سواد فتحنامه قندهار در زمان اعلیحضرت ظل الله کار

بعد از استیصال جماعه جغتای بممالک محروسه نوشته که سلطنت پناه فلان نام القاب

بشفقت

بشفقت شاهانه و مرحمت بی‌نهایت خسروانه مستوثق و امیدوار

و مستظهر و مستمال بوده باشد از روی رایض قضا توسن دولت را

رام نواب همایون ما نمود و ابواب انجاح مطالب و مآرب بر روی آمال

ما گشوده بیمن شاهد مقصود در آغوش حصول و وصول مقاصد بر ثمر پیش رس

چون لمعه ما حول آنکه در آغاز ایام صبح دولت و اهتزاز رواج روح

افزای سلطنت ما مشام عالمیان ازین نسیم عنبر شمیم عبیرآگین و دماغ جهانیان

از شمایم آن مشکین است همواره کلک شکافان همیشه بهار نصرت از نفحات

عمایم فتوحات الهی تازه و صفیر عندلیب فتوحات جاوید با نثار

مضمون بلاغت مشحون و ما النصر الا من عند الله بلند آوازه است

و معاندین این دولت والا مانند معارضان مراتب حیات فی الشعب اعدا
و اعدام خود گرفتار و از مکاید خود متصل در آزار اند درین وقت که بمقابله
سیوف درخشان غازیان ظفرنشان بفحوای ان الارض لله یورثها
من یشاء من عباده ارک لش ابواب معلقه قلاع دارالقرار قندهار و بست
و زمینداور و توابع و سایر حصون و قلاع الحدود که هر یک در متانت
و رصانت با قلاع سبع شداد لاف مساهمت و مساوات مینمود فراغت
چهره نموده دارالسلطنه هرات مقر رایات جاه و جلال گردید و والی
هندوستان باتیره بختی و سیاه روزی توام زاله از اصغای این خبر در
فیلان شداد اندیشه‌ها متحیر گشته بخیال محال و تصور فاسد اقدام
نک

مثل ظفرخان بمعز میشد اورنگ زیب دار الرشد خود را با سعدالله خان

و بهادرخان و رستمخان دکنی و قلیچ خان و نجابت خان و خنجر خان

و الله قلیچخان با عدتی تمام و کثرتی مالا کلام بقصد استرداد دار القرار قندهار

روانه گردانید و چون در حین ورود الویه دولت و اعلام فتح و نصرت

بدار السلطنه مزبور حکم باشتار سپاه نصرت پناه فرموده هر یک از امرا را با سپاه

خود مقرر فرمودیم که پیش از ملاقات موکب بجمعیت مخدوم ایشان توانند به

رفته بتهیه دواب و آراستگی اسباب خود اشتغال نمایند

با جمعیت عساکر منصوره آهنین کوه بی شکوه مانند خیل زنبور که بر شهد هجوم

آورند احاطه قلعه دار القرار مزبور نموده بمحاصره اشتغال نمودند و قلیچ خان را

باو لشکرها از ثغر روانه نسبت کو اینده ند هر بمحاصره قلعه مزبور قیام نمایند

و در ایام محاصره که من اوله الی آخره چهار ماه امتداد داشت در بذل

جد و نقب و سیبه و انداختن توپ و تفنگ و لوازم قلعه‌گیری قیام نموده

بذل جهد نمی‌نمودند و والی پناه محراب خان یکدیگر دار القرار قندهار

بالقابه پای ثبات و قرار فشرده هر روز جمعی از غازیان نصرت

توأمان را بر سران گروه خسران پژرده فرستاده خرمن حیات آن تیره

کوکبان را با آتش تیغ درخشان بباد فنا میداد و بضرب توپهای

صاعقه بار و زخم شرار ثعبان آثار زمین از خروش ایشان در

تزلزل و حباب از صدای آن در تجویف و تبدل بود مضمون صدق

مشحون

مشحون فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم جاثمین در منازل و
مضاجع خود کالفراش المبثوث مشغول خواب میبودند تا آنکه سپاه
نصرت شعار و لشکر قیامت آثار بسرکوبی فورجی باشی و قوللر آقاسی با القاب بهمان جمعیت
وار آسیمه خورشید سلا از کثرت وانه حام نابیدن بکره زمین ملیسر
نمیشکیدند و خود جمعیت از ملاحظات سپاه تکرار این ابیات
مشغول بود **نظم** گرفته باقبال صاحبقران :: ازین را سپاه لشکر آسمان
نه آن لشکر و نیزه و تیر بود :: جهان بیشه پر از شیر بود :: بدفع و رفع آن جماعت
بمعاونت در حرکت آمده مقرر فرمودیم مقرب الخاقان امیر آخور باشی و لشکر بیات
والی بیجاپور نظر علیخان بسرکرده خود معه تبعه بر سبیل ایلغار روانه نمودند

و قبل از ورود سپاه منصور جمعی از آن سپاه مستان صهبای
غفلت که پا از گلیم انبساط بیرون نهاده باموال و اسباب رعایا و فقرا
دست درازی نموده باشند در تقصیر آبادی السلطنت ایشان کوتاهی ننمایند
و مقرب الخاقان مشار الیه و تولیت و لالی سپاه مزبور با جمعی از غازیان
ظفر توامان بفرموده عمل نموده بر سبیل ایلغار روانه شده در حوالی
ارگنگ با خسرو سلطان و الله قلیخان و قباد خان [illegible] با موازی سه هزار نفر
تاخت زیان داور رفته با غنایم بسیار مراجعت نموده بودند
ملاقات نموده بسیلاب حملات دلیرانه بنای ثبات و قرار آن قوم
را خراب و ویران نموده قلیخان بعد از وقوع این جنگ فتح مبین مجال
توقف

توقف در ثبت نه دیده سالک طریق هزیمت گردیدند مقرب الخاقان
متولی الیه و تولیت و ایالت پناه مزبور مانند شعلهٔ مهیب کلکی خنگ سمند عنان
از دنبال دخان با آچوللی متشا قلیچ خان را تا اردوی نکبت اثر
اوزبک زبون تعاقب نمودند و بعد از تلاقی فئتین چند دفعه جمعی از
مبارزان دشمن شکار و مهالک کارزار علانیه بارزه و خیام انجابت
ریخته بسیاری از ایلان قوم بد اختر را سالک طریق سقر گردانیدند و بعد از
ورود امرای عظام و عساکر نصرت فرجام اوزبک زبون بگمان
آنکه شاید جبر این نقصان توانند نمود رستمی خان دکنی و قلیچ خان و سایر
امرا خود سالار هم بد جرات استبصار داشتند با فیلان کوه مثال باستقبال

محاربه و مقاتله چون بسعۀ معسکر منحصر بعد از تلاقی جانبین و تقارب فریقین

و تصفیۀ صفوف بهادران صف شکن و دلیران مرد افکن هر روز

هیجا را در وصمای شاهدان رعنا ترجیح میدهند دست

جرات از آستین جلادت برآورده بر آن قوم بتوجه حمله آوردند

و بفحوای صدق انتمای عسی ربکم ان یهلک عدوکم و یستخلفکم

فی الارض فینظر کیف تعملون صدای فتح و نصرت از ملهمان

غیبی بگوش هوش شنیده رستم خان و قلیچ خان و سایر خوانین

و سپاه آن گروه مانند خیل زاغ که تاب صدمه شاهین تیز

چنگال ندارند بال عجز و اضطرار در پرواز آمده هراسان و گریزان

رفتند

داخل اردوی اورنگ زیب گردیدند و اورنگ زیب از

ملاحظهٔ این حال در غرقاب اندیشهٔ شامت عاقبت و سوء مآل افتاده

مخلصی بکرار شیوه ستهٔ هندوستانیان بنا بر عبارت از گریز باشد نیز دیده با کل

اسباب و عساکر خایب و خاسر دست بخواهش اردی

مطلب کوتاه ساخته بفحوای جاء الحق و زهق الباطل بتاریخ پنجشنبه هشتم

شهر رمضان المبارک آوازهٔ دیارکم یاکی که بدبد چنین مضمون رسم

اشرف مطلع گردید سجدات شکر بتقدیم رسانیده نقارهٔ بشارت

بلند آوازه گردید و تهنیات نالش ها زسمان و امیدوار باشد

رقمی که در حین محاصره قلعه قندهار بدولت خان نوشته شده

آنکه ایالت پناه دولت خان بداند که چون کلید روزی ابصار فضلا و قدر عقول داشت

بروج چرخ اخضر بور رنگ هستی زنجیره وارلیت و نهار در دم پنجه پرچین حصار استوار او گنجیده

بمفاتح ابواب مغلقه این حصار را بر دست کاردانان کشور شهود و بر

گزیدگان ملک فصیح الفصحای وجود یعنی رسول مختار و حیدر کرار

و آل اطهار او گذاشته اند چنانچه کلید آتش در پنجه ماه بقلید امل الامجاز

کاملان خیر البشر دیده دران جوهر بین را بر صدق این معنی شاهد بیت

روشن و بر ناقش نقد ارزن افتاب للالباب وضع مقرر بیت

قدرت قاهره تیغ لو کوثر بر بن مدعا دلیلیست مبرهن و لله الحمد و المنه

که این مفتاح جهانگشای از آبا اعظام و اسلاف کرام دست بدست

بنواب

بنواب کامیاب همایون ما رسیده و این گل همیشه بهار از جراتی

آب ما بیاری سحاب لطف الهی دمیده از آغاز طلوع نیر اقبال

و مشمم نسیم جاه و جلال ابواب مرام بر چهره نجح ظفر فرجام

ما بازو و دست و تیغ اقلیم گیری و جهانستانی ما بر عالمیان دراز گشت

و با وجود نیروی سرپنجه صاحبقرانی و قوت بازوی اقبال سلیمانی همه

همت والا نهمت ما بمقتضای عدالت کامله و مروت شامله

بران مصروف است که مور ضعیفی بغفلت پی سپر مراکب مواکب

سعود و جنود ما مجدد و تشنه نخست بر شحات زلال نصایح و مواعظ

چشم غنودگان خواب غفلت را سرمایه انتباه و آگاهی کرامت

فرمانیم و ابواب دخول دار السلام امان بر روی آشنا و بیگانه
گشاییم هر کس که براهتمام دیده بیدار خود را باین مأمن جهانیان
رساند از تصادم خلق و تعرض خواری در ظل مصون و محروس
ماند و اگر باغوی بخت برگشته زینکاری ازین سعادت محروم ماند
اسیر سرپنجه استیلا و اقتدار سپاه نصرت پناه که در آن یوم
النشور عدالت بیگانه ازان ازان عیش و سرور وظلم اندوزان
را ظلمت شب دیجور است ولان اعمال نجبار آنکه وبال و
ونکال شان ولهذا در جنبش الویه دولت و اعلام فتح و نصرت
بدینصوب در حرکت می آید تیره روزان لبست را که کوکب

اقبال ن

اقبالشان از ظلمات جهل مرکب در محاق بود بمحض رضاجوئی حالی

ورفاه حال خلایق از زور بازوی شوکت و جبههٔ دین جنود فتح و نصرت

آگاهی فرموده‌ایم ولیکن گروه خذلان پژوه متانت حصار و رصانت دیوار را

بچشم دیده آگاهی وقعی ننهاده زبان عجز اندوزی و عذرخواهی بخود سخته فرمان واجب

الاذعان را بقبول تلقی ننمودند تا آنکه بمقتضای نوامیس سلطنت غطرفت و جلالت

بکری جمعی از جنود مسعود را بهدم بنیان و افنا و اعدام ایشان گماشتگان

تنبیه غوایت و عصیان ایشان مأمور فرمودیم و چنانچه حامل حکم والا

و فرمان معلی که یکی از محصورین و مقهورین است مشروحاً تقریر مینماید

ابواب ایشان حصار تو بر تو بمقالید سیوف درخشان سپاه جنگجو باز و

ودست تسلط لشکر قیامت اثر بر آن قوم بی پاه سپردند از کودکان

نسوان و جوان صغیر و کبیر و جوانان و پیران زین سپس بی امان و پیران

و کافه جرات و جسارت بر دلیلان فوج با خاک یکسان شد و چون

اخبار و انذار نا شیوه این مردمان والا و سلسله معطلست

اقتفا باثار اسلاف عظام الکرام بفوت همت عیرت فرض و فرض

عین میدانیم و آن لاالت پناه را نیز از کیفیت تسلط قوت قاهره

و چه بعد از قیام امی طاهره آگاهی فرمائیم که اگر کمتش همتش با صفا فرمان

واجب الاذعان کشته قبل از آنکه کار بهوش منجر کشته عساکر منصوره

نفیر آن چند با انهم الغالبون تصرف در برج و باره قلعه و حصار

نمایند

نمایند از در اطاعت و انقیاد در آید باز از اطاعت به پیشگاه خدمت

سکانان لا الت پناه را بافسر النجاح مطالب و اسعاف مآرب سر بلند

بخشیده آنکه هوای خدمت این آستان خلافت مکان در سر

و بر دار معارج سعادت جاوید در نظر داشته باشند تفویض حکومت محالی

از محال ممالک محروسه که صاحب صوبه آن محروسه امثال و اقران آن امرای

ایران و هندوستان تواند بود ممتاز و سرافراز فرمائیم و اگر آرزوی وطن

مالوف عنان تاب این عزم صواب باشد با تبعه و لاحقه مشمول عنایات

خسروانه فرموده رخصت انصراف ارزانی داریم که در نظر کارآگاهان

دانش منش و درست اندیشان نیکو روش ظاهر و روشن است

هر قزلباش طغرل تلاشی را از کشته شدن محابا و پروا نیست و برحم

اعلام سپاه ظفر همراه مشعر شاهد این خبر از دست و رایحه دماء دشمنان سپاه بر نکهت
نسیم بهار ترجیح میدهند و مع هذا وفور جوش قاهره و کثرت جنود باهره
بمرتبه ایست که حصر آن بر خیال اندیشه ها ممتنع و احاطه تعداد آن بدستیاری
اعداد لاتتناهی متعذر است و معدودی چند بمعاضدت ایشان
در تشیید این چار دیوار استظهار داشته در برابر سپاه ایران چنین
نسبت قطره بدریا و ذره بخورشید جهان آرا داشت و شرح فتح قلعه
مبارکه ایروان در زمان نواب خاقان رضوان مکان و استخلاص
آن ملک دلپذیر از ایادی تصرف رومیان بکثرت لشکر و عدد بی
سپاه بآن نهج جهانیان بمسامع بر و جوان رسیده خواهد بود
و پیداست که توجه خاک سپاه که بمنابر ان چند روز بپای ثبات و قرار

افشرده اند

افسرده اند در پیش حملات این جیش منصور که با صدمات
امواج بحار و شورش سیلاب بهادر دم مساهمت و لاف مساوات
میزنند پای ثبات و بارای قرار نیست و عنقریب بعون عنایت الهی این
شت کل نیروی آتش دستی و خانه برانداز جرأت شعار غازیان
نصرت شعار که همه نقد جان برکف مترصد فرمایشند و صدمات
توپهای اژدها صولت اژدر مهابت که زمین بلا از تصادم ایشان
خللی در ارکان و بروج قلعه مانند بروج چرخ اخضر در زلزال است
از هم ریخته و پاشیده و آفتاب امانی از افق سعادت و اقبال طالع
و لامع خواهد گشت و بدینسان از طرفین اطاعت و عصیان وقوع

کند و نقصان آنرا ملاحظه نموده بر دوش شفقت خود را با مآل عاقبت

خواهد رسانید و الا بعد از فوت وقت بمضمون آیه کریمه فلم یک

ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا تخم عجز و استغاثه بی ثمر و نفع ندامت

و حسرت اثر خواهد بود رقمی در باب تعیین سلطان کو بحاکم وان

ده از جمله ولایت روم است نوشته لکنهم بعضی بصدق انمای کلکم راع

وکلکم مسئول عن رعیته بر ذمت همت پادشاهان والا شان

و سلاطین عدالت نشان واجب و لازم و فرض و متحتم گشت

در رعایت احوال رعایا و زیردستان بمعاهدت و مظاهرت

مظلومان نمونه حیات نمانده بسبب تیقظ و بیداری ایشان

رعایا

رعایا و تجار و مسافرین در مهد امنیت و راحت غنوده و زینت ثمره

از خاطر مترددین و سالکین سبیل زدوده بفراغ بال بکسب معاش و سرانجام

اسباب معاش قیام نمایند و چون بعضی از اشرار آن صوبه‌بال

ابلیس سیرت و بشر نمایان شیطان سیرت در لباس آدمیت و محبوبی

باجماعت شیعه کثروی قیام مینمایند و اندوخته سنوات را بنقد حیات

از تجار خیر مدار در رشته شیرازه رفاهیت سکان هر دیار بند میربایند

لهذا بر ذمت همت طرفین و رقبه فرمان فرمائی جانبین که حدیقه

برآرایان امارت جلالت و مهر آرایان رضای خلق و خالقند واجب

و لازم است که اگر بابی خود را و خودسری خار بیگانه مردم آزاری از اراضی

همیشه بهار مصالحه بالا کشد با تازه آمدن خبر اندیشان لیغ خابین

افکنده ولین بخار جفا از ریشه برکنده که و مبنی این مدعا و ما حصل

این متضمن آنکه مسموع مسامع جاه و جلال میگردد که بعضی از حکام ولایات

متصله بولایات ممالک محروسه پا از منهاج مستقیم حسن سلوک برون

نهاده الفت برعایا و مترددین و منسوبان دولت ابد قرین رکیکت

طریق تعدی میسپرند و بعضی از جمله ایشان با جوج صفتان در هدم سد

اسکندری مصالحه و دوستی طرفین سعی مینمایند و لازمست که بر سر جمعی کشته

از مسلمانان ریخته اموال ایشان را عرضه یغما و دماء ایشان را هبا

منثورا نموده و بدین یک شیوه ناپسندیده برالکف نمیمانند نمیه شعله جیسان

شرارت

شر آمدت و فساد و مهیج مواد بغی و عناد است و منسوبان این دولت

محکم بنا بنا بر رعایت مراتب صداقت و خلت و صفا در صدد تلافی

و تدارک در نیامده متعرض احوال ایشان نمیشوند و اگر چنانچه

لشکر منصور بدان صوب شتابیده مبادرت به تکرار ارتکاب این امر نمایند مظنه آن هست

که مودی به امور عظیمه گردیده رخنه در حصار استوار مصالح و مسالمه افتد

و بعد از آن تدارک آن دشوار خواهد بود مناسب شیمه حزم و اندیشه آنکه کار

گذاران آن دولت علیه آن گروه مخذول را تنبیهات عظیمه و تهدیدات

بلیغه کرده نگذارند من بعد ارتکاب این قسم امور توانند کرد و بعد

الکراز اگر گذارند بعد مدتی ایشان از مستقر سرحد ملک ما و تعیین شخص بجهت

شیوه آن بدسیرتان هیچ بجز لعنت انجام این امر ندیدند

متمادی نیستند توانند بنابر جمعیت اتحاد و یگانگی و عدم جدایی و بیگانگی

اگر منسوبان این دولت والا این طایفه را به نسبت ای خود رسانند محمول

بر نوعی دیگر نخواهند فرمود نسخه رمزی بجهت متنبیان اولیه سپاه نصرت بنیاد نشر

آنکه از روز ازل دست قدرت جناب لشکرکش وجهه دسته آرای نیستی

و لحظه بجا یک دستی صنع ازل نشر الویه کینونیت و اعلام مستی بر مفارق

جنبه مکونات و افراد کائنات نموده و شقه رایت فروغ آیت

خورشید و ماه را بفرمان نافذ کن از هم کشوده هر صنیع از اصناف

این لشکر بیشمار را از هم ممتاز و هر موجی از بحر بیکران این فوج را

بعلامتی

بعلامت سرافراز ساختهٔ شقهٔ لوای عسکر روز و بطلان محلول فروغ مهر منیر ملون

و اعلام سپاه شب تجلی نما بقلبهای کواکب ثابت و سیار زینت

طوایف لاله و گل بنیاکان سر جلو بهار زند فوج فوج را البته جداگانه

در سبزه و پیرایه جای رزدنی قرار حسن تنظیم جنت تا بستی فرع باصدای از واجبات

و تابع بودن جز و کل را از مقدمات مشتبه اللهذا انجوی طلبیت حضرت

رحمتی که غمخواری جهانیان ایلکه آن ازان باغ جنت نشأت مقرر فرمودیم

هر یک از کبار سپکیان و امراء عظام را نشان ذی طاهر و علیای باهر باشد

که بران در هنگامهٔ سخاوران مقابلهٔ اعدا که مهعلان را فصل

شکفتن گلهای مطالب و هنگام رسیدن اثمار نارلبتان را هم

ممتاز باشند بنابرین شفقت شاهانه شامل حال فلان قرمحمد علی

که مظهر بآیات بینات فتح و نصرت لمعت بان لا لت پناه

شفقت فرمود مصحوب فلان ارباب فرمودیم رقم در باب میرزا مقیم کتابدار

نشانه آنکه رفعت و معالی پناه مقرب الحضرة العلیة العالیة شمساً للرفعة والعز

والمعالی میرزا مقیم کتابدار خاصه شریفه بصنوف توجهات شاهانه والوف

نوازشات پادشاهانه عز افتخار و شرف امتیاز یافته بداند که از انجا

که بوارق عنایات ازلی و سواطع اشراقات سعادت لم یزلی

از مبدء طلوع نیر جهانتاب و مبدا ظهور کوکب عالمتاب صاحبقرانی

چراغ ابد فروغ این دولت والا را از پرتو انوار کمشکوة فیها مصباح

برافروخته

برافروخته قلوب اعادی حطاش طبیعت را پروانه وار با آتش

بی امان این شمع فروزان سوخته بیتی ابواب کامیابی و عشرت

اندرین بنیان نحیف ما نعمی برروی مشیدان این دولت والا باز و وسعت

امتداد اولیای دولت مضمن ازکه ورت و اثمار حدایق مطالب

و مآرب در ازمنه بنیان و در این ایام سعادت آغاز فرخنده انجام

هوای سبز و شکار ریاض خلد غنولین مازندران بهشت نشان دراز

سایر ملتزمات ملک فسیح الفضای ایران بگلشن امکان با

و اشتهار و الوان ریاحین و ازهار و اصناف سبز و شکار دلکش

عنان تاب عظمت و الاکشته فضای این حدیقه همیشه بهار مضرب

سر لوقات آستان که عالم و مخیم شهریاران خورشید انوار

گردیده چنین للآلی بحر الخ واقف مراسم بندگی از خدمت والاو درگاه

معلی جدا گشته عریضه مشتمل کیفیت سوانح و وقایع الحدوده و احوال

سعادت اشتمال سلطنت و جلالت پناهی فلان بالقابه بدرگاه فلک

اشتباه نفرستاده و خاطر دریا مقاطر بیضا نظیر و ضمیر ملکوت ناظر الهام

تخمیر متعلق انتظام قواعد سلطنت عدالت و جلالت پناه مومی الیه

میباشد الخ مقرب الحضره بزودی رخصت انصراف حاصل نموده

روانه میشده بشی فیها و الاخبار صحت مزاج و حقایق سامی استکفاء

جلالت و سلطنت پناه مومی الیه را بتفصیل عرض داشت نموده روانه

بپایه

پایهٔ سریر خلافت مصیر نماید و در حین مرخص شدن بپادشاه والا جاه

موی الیه اظهار نماید که حسب الامر الاعلی دو زنجیر فیل ماده بزم روز جشن جلو با

دو نفر فیلبانان خواجه سرا طلب و بعد ازانکه تحصیلدار نمعه تسلیم نمایند

همراه بپادشاه و مطالبی را داشته بشرط عرض معروض نجاح و شرف اسعاف

مقرون شد رقم اعتماد الدوله که در باب سیورغال ورده نسیم معادن ثمینه شد

چون قابلیت مواد و حصول استعداد را در جلب آثار انظار

تربیت و جذب فواید و عواید عنایت خاصیتی است

که پرتو مهر منیر بمقتضای آن کان را در رگ شاخ رنگین و قیمت لعل و یاقوت را

در جلب کان سنگین مینماید و همین معنیست که آن نیر را از

زمرهٔ امکان و معشر اعیان تاج امتیاز بر سر میکند الله و مقالید حل و عقد

امور تلف کفایت و قبضه درایتش میسپارند و نقد قابلیت

گوهر شدن است که در گرهٔ قطرهٔ باران نیسان بسته است و عروس حجله

نشینی شعیاست طرازندهٔ پیرایهٔ وجود در شیطارش نشسته در کارخانهٔ امکان

تا بنر فاعلی شایستهٔ عالم قابلی بار است و خیال ایوان رفیع الارکان

نیرنگ روان سوادیست که سواد اگر آینهٔ قابلیت بیاش صورت معقول

طبع جلوهٔ ظهور نمینماید و اگر مراتب اعلام که واسطهٔ تعدد حسن وقوع

لفشا نقاب حجاب از چهره نمیگشاید سیم و زر را از معادن غبار

کسوت فروغ خورشید و ماه در بر است و عینک را از یمن صفای بطینت

ابنه

رتبهٔ تقدم بر بینش الباب نظر و لهذا فروغ عنایت و انوار تربیت

نواب همایون ما که چون پرتوش آفتاب عالمتاب عام و آثارش

تمام گشت بمقتضی الناس معادن کمعادن الذهب والفضة بعضی از بندگان را

بعلت قابلیت مولد و حصول استعداد بمرتبهٔ والای قرب سرافرازی بخشد

و پایهٔ قدر رتبتش را از اکفاء و امثال می‌افزاید و مصداق این مرام ظهور

احوال عالیجاه فلان مالقابه است که لالی نجح منظور نظر احسان و مهبط

فیوضات بیکران گشته یوماً فیوماً بمساعی حسن خدمت

و اظهار کاردانی و کفایت خلاف مرحمت بیشتر از پیشتر مینماید

و یکی از جواهر امور مکتومه بکاوش اندیشهٔ اخلاص بیشتر از معدن

خفا و اختفا به پیشگاه ظهور و وقوع جلوه‌گر گردیده معادن طلا و نقره

مملکت ایران نیست که از عهد باستان قدیم الی الان نشان

لکن درین دیار تا زمان عتقا و بالا وجه کیمیا مبین و صورت وقوع

لکن در این احتمال نیز به دشواری چهره مبین نمود و در عهد وزارت

و ایام کفایت وزارت و قباب پناه عالیجاه معزی الیه مسمی بحاجی آقاسی

از کثرت این معادن ظاهر گردید و آوازه ظهور این امر غریب از حد

روم و فرنگ تا دامنه فرنگ رسید دیار از این حضرت سحابی

و در عهد خجسته وزارت و قباب پناه معزی الیه که مجدداً منظور انظار

احسان و الطاف بی‌پایان فرمودند از ابتدا افلاس ره نیم حاصل معادن

طلا و نقره

طلا و نقره و سایر جواهر زواهر السعی و اهتمام عالیجاه موی الیه بهم رسیده و من بعد

نیز بهمه رسیده الطاف ابدی و احسان سرمدی عالیجاه سامی الالقاب بطنا بعد

بطن و عقبا بعد عقب شفقت و مرحمت فرمودیم رقمی در باب

طلب مولانا محمد محسن کاشی فیض نشانه که افادت و افاضت پناه فضایل

و کمالات دستگاه حقایق و معارف آگاه زبده ولایت‌شعاران زمره دین

مبین عمده سوابق رسیدگان مراتب حق و یقین جامع المعقول و المنقول

حاوی الفروع و الاصول علامی فهامی شمسا للافادة و الافاضة و الفضیلة

و المعالی مولانا محمد محسن بعنایت بیکران خسروانه مستمال نموده‌اند

که چنین پاسداری شکر خیری بار ادا انعام منعم و وجوب احسان

تمجید در نور اکرام بکرم منتشا چنانچه هر جزئی از اجزاء موجودات

و هر فردی از افراد کاینات مرآت تماشای شاهد این مدعا و حجت

واضح این معنی است از وجود اجرام جمیع کون آن چنین آفتاب عالمتاب

روشن است همه سرگرم این آرزو و از ذکر مدام در راه سیر است که سررشته

این جستجو ست و از نیفزار بر کردی از درگاه عنایت کریم مطلق

با عطای گوهر گرانبهای مذهب حق ائمه اثنی عشر و فوران روائی

نوع بشر که عمده عطایا و زبده مزایای بخشنده عطیات است اختصاص

یافته باشد رعایت این معنی بیشتر از دیگران لازم و مراعات آن فرض

و متحتم است و چنانچه این فرقه والا و طبقه منیع مشغول الذمه این دین

واجب

واجب الادا می‌باشند بر واقفان رموز عرفان و عارفان

مناهج ایقان نیز در مذهب دینداری و کیش حفظ و بیداری

فرض عین و عین فرض است که معاضدت حارسان ثغور شریعت

و حافظان گوهر نوامیس ملت نمایند لله الحمد والمنة که نواب

کامیاب همایون ما از آغاز طلوع نیر عظمت و ابتدای عنفوان اشراق

بهارستان جاه و جلال بهجت بمعاودت تایید حضرت رحمن

و خالق زمین و آسمان مراعات امور دین و سلوک مسالک

یقین منظور نظر اصابت اثر می‌باشد و در تقویت این مرام

و استحصال این کام بر سوالف ایام رجحان دلکش مطمح نظر والا مرکوز

خاطر معالی مآثر کامیاب نمایند جماعتی که در حقیقت لوای دین و حی
بشهادت عدول مؤمنین است قیام نماید میباید که خمیر مضمون
فرمان واجب الاذعان اطلاع حاصل نماید از روی امیدوار
روانه درگاه جهان پناه شده تقدیم این امر شریف را که در حقیقت
استرضای قرآن روای صورت معنیست عمده عبادات و خلاصه
طاعات و اند و توجهات شاهانه شامل و امیدوار به

رقم بجهت خلعت اعتماد الدوله نوشته کلک نجیب شده پیرایه وجه و کسوت
بیش آرایستگان بزم شهود فلک را از لباس اطلس
در بر و خورشید را تاج فروغ بر سر است بنقشهای حکمت شامله و محوی
قرارت

قدرت کامله هر فردی از افراد کاینات و هر جزوی از اجزای مکونات را
مرات صفات کمال و آینه بیدای ذات عدیم المثال خود نموده اند و از
ذره تا خورشید جهان از قطره تا دریا گنجه مشاهده دیده دریافت
پیشنایان رموز انفس و آفاق به چشم بصیرت شان از کحل الجواهر
دانش روشن است که هر یکی فراخور سرمایه از انعام عام لن منفصل
منعام یافته اند سر گرم این تکاپو و بی آرام این جستجو اند خورشید را
لعل شتاب در آتش است که لعل را در کان و غنچه را در گلشن تا
جامه رنگ پوشاند و ابر مدرار بهار را پای تهی دار قطره نقش آبله
ریزست که عریان تنان اغصان اشجار را بخلاع رنگارنگ

نوروزی رسانند و ظهور این معنی و حصول این دعوی در بارهٔ این دولتیان و خسروان

نافذ فرمان که ظل حضرت پروردگار و آفتاب فلک اعتبار بندار سایر افراد کا

ینات بیشتر توانند بود که ظلال مراحم کافهٔ اشخاص ابنای آدم و سایه در امتناعت

ذات کاریست مستحکم و چنانچه قابلیت هوا در سایهٔ استعداد مقیاس حرارت غلبات

یات هیدا فیاض میباشد لسان خدمت و خلوص نیت بندگان بر جانب

عطایای خسروان دولتیان میگردد لیهذا این بر ظهور آثار و بندگی و حسن استعداد

اختصاص و کاردانی عالی اعتبار الله و الا العلیه محمد بیک وزیر دیوان اعلا شمه از

عنایت شاهانه و نمونه از الطاف پادشاهانه شامل حال فرخنده مآل

عالی هستند رالیه فرعهم از ابتدا قلاوان هر ساله مواری یکدست از ابواب توجه شده

نواب همایون

نواب همایون ما که در ایام نظارت بیوتات سرکار خاصه شریفه بانواع مرحمت

را الیه شفقت و مرحمت فرموده بودیم بدستور بوده است و اقبال پناه موی الیه

عنایت فرمودیم مستوفیان عظام رقم الخطه را در دفاتر خلود ثبت نموده از

شائبه تغییر و تبدیل مصون و محروس دانسته جمعیات بیوتات هر ساله واصل

ساخته در عهده شناسند رقم خلعت میرزا شفیع منجم نوشته

آنکه چون نجوم سماء سلطنت و جهانداری و آفتاب جهانتاب فلک عظمت و ماهدا

ری اعنی پادشاهان آسمان جاه و خسروان کواکب سپاه که شهاب

ثاقب دولتشان در قدر اول فلک والا و برتری و ماه رایت النور لمعان شان

در نصف النهار بلند اختری است در دیده رصد بندان فلک دانش و محیطی کشایان لوحه

پیش نفس جاذبیت مهر درخشان و خورشید تابان مهابت و چنانکه آفتاب جهانتاب

رصدنشینان مکامن آلای ملکوت و دراکه شناسان طالع وقت و دور سلطانی

را با نواب مخلّد و پیرایه های سکینه الفواتح اثبت نمای شاه جهان و صاحب

امتیاز دار الاشتهار قلمرو نوبهاریه سپاه نو برومند همت حق شناس نیرو اجب

و لازم است از رعایت حال جمعی که در باب ما بدیده اخلاص و بندگی را اطلاع داب

از ارتفاع آفتاب جهانتاب وجود و قرانات همایون ما تبعه باشند فرمائیم لهذا در تعلیقت

بنابر استیضاح شفقت شاهانه درباره ملک المنجمین میرزا احمد شفیع منجم که کارخانه

جنه شریفه اثواب پوشیده روز تحویل مولود نواب همایون ما ما را از حال روز تحویل ما حال ت

پناه مزبور را از ابتداء فلان شفقت فرموده‌ایم مستوفیان عظام رقم انبوط را در دفاتر

خلود ثبت نمایند

حکم ثبت نموده از شایبه تغییر و تبدیل مصون و محروس شناسند و صاحب جمعان

بیوتات هر ساله و اصل ساخته موقوف ندارند و در عهده شناسند

دیباچه رقم سیورغال تحفه انکه حمد حکیم علی الاطلاق کاینات و

معالج ابدان ارضین و سموات احمد و شفا بخشی انواع حیوانات و عروق دقایق اشیف

اوراق و اغصان نباتات در باب و عرض تشفی اوراهیت رایات و زهرها

نیست بالکل و کاینات از روی مرض تشخیص علت و عرق دارایی و سلطنت

را با نامی حسن تدابیر نواب همایون ما دلکه و نبایی اصلاح مزاج فاسد ایام را بر نو

مشدار وی عدالت ما نهاکه بعین مکنون خاطر و الا امر کوزه ضمیر متعالی است در جمیع

نسب کمالات و حسن خدمات را علاوه سبق نموده آبا و اجداد تحو باشند مشمول عواطف

شاهانه و عواطف خسروانه فرمائیم لهذا شفقت شاهانه شامل حال فلان شد

رقم بجهت اجرای آب و سیورغال اعتمادالدوله نوشته لله که دهقان گلشن زار

دجله کائنات و غارس نهال هستی موجودات که مزرع گلستان آن را آبیاری

قدرت بالغه او اخضر و نهال رگ آن با ثمار رنگین شکر و سپاس بارور گشته

از اجرای عیون خورشید و ماه که باعث رنگینی بهار و خزان جداولی

سفید و سیاه است چراغی در راه تعداد اهل بینش افروخته و جهانبانان را

بر روشن ترین وجهی راه رسم آبادی آموخته تا باحیای اراضی موات

به همکاری حضرت مسیحا و اجرای عیون و قنوات که شبیه معجزه جناب

مقدس موسی است هم چراغ تحصیل رزق حلال افروزند و هم دهان

مثوبات

مشوبات اخروی اندوزند و از آنجا که احتیاج غذا افراد انسان بل

انواع حیوانرا بالاشتراک حاصل و اقدام برین امر بی حمایت شحنه

عدالت سلاطین با تمکین مشکل است در ضمیمت اشتغال شیوه سفهه

حراثت حراست اقلیم وجه مردی حیات از آفت و تنبیه بر عدالت

فرمان روایان و وقوع آنیست است و چنانچه مشتغلان این

شغل بلند پایه را در ابقای ذکر جمیل خسروانی گردن تولان حقوق ثابت

منت میباشد بر ذمت همت پادشاهانه والا شان نیز واجب و لازم

که در مقام پاداش در آمده تلافی این نیکو بندگی بر وجه احسن نمایند بتخصیص

در صورتیکه حسن خدمت و صدق نیت موردی و ملتبس نیز

علاوه آن شده بنابراین لهذا درینوقت عنایت بی پایان و مرحمت

بیکران شامل حال کافل لالی و امال وزارت و قباب پناه عالیجاه

مهربنیب وزیر دیوان اعلی فرمودیم چون عالیجاه مشارالیه معروض داشت که اراضی

از بعضی اراضی معتنابه بطریق قنات و قنوات تحصیل نموده و هر گاه بجهة ولیاخ

مبارک ما از خربت انداخته که ممکنست که اراضی موات بعد از باغ

مزبور واقعست بحلیه زراعت در آید مقرر داشتیم که چه مقدار

آب که عالیجاه مزبور از ممر مذکور تحصیل و اجرا نموده باشد باندازه

خاصی نصب نماید داخل نهر مزبور نموده بهمان اندازه معین نسبه

بهر یک از اراضی موات که شرب توانند شد جاری ساخته بحلیه آبادی در آمده

دلالتی

و للاخر لا آدانی مالوجهات و جمیع متوجهات ابواب السیور عالی ابدی و احسان

سربدی عالیجاه موی الیه نسلا بعد نسل و عقبا بعد عقب شفقت فرموده‌ایم وزرا

و عمال دار السلطنه اصفهان الآن و الآتی مزبور محال مسطور را ابواب السیور عالی درارت قبال و ا

بیناه موی الیه مقرر داشته حواله و اطلاقی ننمایند و از جمیع اخراجات و عوارضات

حکمی و ملکی موضوع و مستثنی دانسته قلم و قدم کوتاه و کشیده دارند مستوفیان

عظام رقم اینمعطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده از شایبه تغییر و تبدیل

مصون و محروس شناسند دیباچه رقم شیخ نشسته شنبه لکا چون

خاطر دریا مقاطر سلاطین با تمکین که مجمع البحرین مروت و سخا و جامع

سعادتین اولی و اخری است پیوسته در بحر ذخار فکر و دریای اندیشه‌ی

تدبیر جویای گوهر مقصود که عبارتست از تحصیل رضای رب و ابواب مستمند

وبنای این مرام و انعطاف این کام منوط و مربوط بر آنست که جمعی از بندگان

اخلاص شعار و غلامان فدویت دثار که حسن خدمات و نیکو بندگی

ایشان بمحک امتحان و قبول رسیده باشند تعیین فرماییم که از

نتایج حسن سلوک ایشان رعایا و برایا منشرح البال و صلحا و اتقیا

مرفه الحال باشند لهذا فلانی را تعیین فرمودیم دیباچه رقم شخص مشرشه

لکه چون آب و هوای ریاض دولت والا و حدیقه همیشه بهار سلطنت

معلی مقتضی آنست که هر قدم خدمت در دربار روز نهال

بندگی بثمر و سایه گستر بقعه عار رساند کام مطلب یابد از ثمار آن

بشیرینی

شیرین وجیه تقه طراز انزا بزم طرب از الوان ازهار و انوار الوان

رنگین باشد لهذا افلاطونی سلاطین فرس رمونیم **دیباچه رقم القاب محمد بیک**

اعتماد الدوله بر پیشانیان رموز انفس و آفاق و خوانندگان نقوش

حکمت این بینش طاق پوشیده نیست که شناسائی طراز

هر قابلی بدایستن پیرایه ارائی کارهای دیده وری و بلند بینش صنعتگری

نیست چنانچه آرایش قامت قابلیت بلند نظری دلستان بلباس نو آرام

نیکنامی هرا از عدالت و سیاست ابره و آستر ولله مخصوص بشکاران

کارگاه تدبیر و کارکنان کارخانه تقدیر است همچنین در رایت پایه اخلاص

بندگان عبودیت شعار و خدمت اندوزان درستکار خاص

دید والای شهریاران رفیع مقدار شامل ولله الحمد والمنه که از بدو

جلوس بر اورنگ بلند خاقانی و تخت رفیع اساس صاحبقرانی بهمین

این شیوه منظور نظر اصابت اثر بوده هر یک از ملازمان بساط قرب

فراخور مراتب بخلاع گرانمایه امتیاز و اختصاص یافته اند

چنین سهمی تشریف اندراس بامرور زمان و انصراف در پایان

دست مساس نیست اسم نیکی و ذکر جمیل است لهذا درین وقت

بنابر حسن خدمات بایسته و تدابیر شایسته اعتماد الدوله العلیه کلب آستان

القاب عالیجاه موی الیه را حسبما قامت قابلیت اوست درمنظر

نظر از مخلص بلا اشتباه و عمده مقربان درگاه فسیر مقدم مستوفیان

عظام

عظام دوار رقام و حکام و فرامین و مباشرین و عنوانات آنها مثبت

و مرقوم سازند و از رسانیدن تغییر مصون دانند دیباچه رقم میرزا بابا مهر سلطنه اصفهان

لمکه چون منهای عذب عنایت و شفقت و چشمه سار خوشگوار مکرمت

و مرحمت بر عموم لب تشنگان حصهای مآرب سلیمانی و بر انبات تخم امید

کشت زار مطالب امکانی جاری گشته کیفیت لست و چون نهالهای آمال اهل احتیاجمندان

از این ماء معین در نشو و نما است و عروق و اغصان آن از شرب

این زلال کوثر مثال زین بها و گلستان سایه شد لهذا شمه از این بحر بی پایان

و قطره از باران این سحاب صرف مزرع مهم فلان شد دیباچه

رقم تشخیص نوشته لمکه حکیم علی الاطلاق و ولی الولات باستحقاق اهل زمان

عین را در چشمه شمس رموز خوان غوامض صحایف اسرار نمعه و طایر
نور نظر را در سفینه سفینی و قبض شبکه قوت لیسان پروازی و پرواز
عرش تاری کرامت فرمعه چنانچه اجزای حواس ظاهر و باطن انواع
ذی حیات را از اعتدال مزاج شیرازه بند انجا که بنده بحسن اوراق
پریشان افراد انسانی را از رشته عدالت پادشاهان ذوی الاقتدار
صورت التیام و اتحاد بخشیده صورتین کارگاه قدرت و کارخانه
حکمت مانند او تار بجهت قوام خیام ابدان از عروق
و اعصاب درهم یافته لیکن قماش والای دارای و ملک آرایی از رشته
احسان سلاطین ذیشان و تار احتیاج بندگان صورت التیام

یافته

یافته دل را که پادشاه کشور بدن و فرمان فرمای معموره تن است اگر از
نسبت فیض ما جرای اعضای فرق و قدم یکسان نباشد احوال عالم
حواس مختل و مخزن کالبد از دست انداز لشکر بیگانه امراض و علل
معطل میشود و اگر رفت و روب انفاس که فراش در این سرای
سلطان ولیست دست از کار کشد معاملات تعیش ضایع و مهمات مشوش
و از اینجاست که فرمان روایان اقلیم صورت که راه بدقایق معنی
نبرده اند همواره در تعمیر باطن بندگان صاف نهاد که اخلاصمندان
درست اعتقاد کوشش مبذول میفرمایند و لله الحمد که نواب همایون ما را از
ابتدای ارتقای مدارج سلطنت همین منظور نظر اصابت اثر اش

که هر یک از بندگان فراخور قابلیت مولد و کسب استعداد از

آفتاب احسان و سحاب امتنان استضائه و استفاضه نمایند

لهذا فلانرا بزیور احسان سربلند فرموده‌ایم دیباچه رقم تشخیص

آنکه خسروان ذی‌شان و رموز خانان لوح آگاهان که در دبستان

و علم آدم الاسما بمنصب خلیفگی سرافرازند بفحوی صدق انتمای من عرف

نفسه فقد عرف ربه از این کتاب سماوی رموز اسرار اسرار آنچه میخوانند

و غوامض این مشکلات را ابواب جمیع میدانند چه خوانا باین درج حکم

حکمت را علم بامور ضروری حضوری و هراینه حضور معلومات در دیده

تحقیق ضروری نباشد از قسمت عدل نعمت سعدی روح و منبسط بودن

اندر اظهار

ان در اقصای کالبد بیک نسبت معلوم گرت که احسان و انعام پادشاهان

نظر بکار کنان و بندگان بر عام میباشد و از اعتدال مزاج هر شاهی منزل

صحت لست طاری میگردد راست عامه بنیروی ضعیف نوازی تمام میگردد

از تردد انفاس که در خواب و بیداری بریک قرار است بیقراری بزرستان ران

شوق خدمت ملوک معلوم و از جنبش نبض که سطر خوانان این صحیفه

قدر نسبت بهوشیار دست امیدواران بدامن دولت سلاطین معهود منت

از این منشور الاداب الی سلوک رسن با امراوس پیدا و از احتیاج

سلطان قلوب تردد انفاس وجوب شروش احوال خدمت

سکالان بر رایای ضمایر خسروان هویدا و لله الحمد والمنه کرار

بدو جلوس بر اورنگ سلطنت و اقبال و ابتدا آنکه ابر دولت

عظمت و اجلال همگی همت والا مصروف و معطوف بر آن است

که بندگان این درگاه آسمان اشتباه عموماً و بار یافتگان بزم قرب

بحضور خصوصاً از فواید احسان و انعام محظوظ و بهره مند گردند

لهذا فلانرا تعین فرمودیم دیباچه رقم در ارث شخصی نوشته شده

لکه از روزی که در دار العباد همگان صفوف وجود آشنیجان بقیام

بندگی و سجود الوغان یکتا الملک همان اشتغال نمودن از طوق بندگی

طوق اطاعت بر گردن دارند عادت عدالت عادل مطلق بر آن

کو جران یافته فرا متکثره انسان را بر شاه اطاعت پادشاهان عظیم الشان

بر آزه

شیرازه اتحاد بسته بمعنی اعتدال حقیقی که مقتضای وحدت مطلق است تکیه

کرده اند لهذا ابر رحمت ممتد باشد تا آن ایام که الاقتدار در سایه آن ذات

و پرتو آن خورشید کامل الضیا شد لازمست که بجهت مراعات امنیت یعنی

در هر محال از محال ممالک محروسه جمعی از بندگان را متصف بصفت آگاهی

و دیانت بوده باشند تعیین فرمایند که مهام رعایا بنیروی کاردانی ایشان

منتظم و شیرازه جمعیت ایشان ملتئم باشد و چنین آثار برای وقایع امور و خفیات

احوال فلان واضح و لایح است شمه از عنایات شاهانه شامل حال مشار الیه

فی یوم دیباچه رقم شهنشهی نقش بسته لکن حکم حکیم علی الاطلاق

که وجود انسان کبیر را که عبارت از عالم ارواح و اجسام است از اختلاط

اربعه لطیفات و عناصر رذیله موالید جوارح کاینات ترکیب نموده

وجود بالش ان رفیع مکانها و اخراج این انسان عظیم الشان نموده

حرارت غریزی شیرازه ارتباط اجزاء ابدانست مقرر داشته

بمبانی این شکارهای قدرت الهی اوضاع عالم امکان منتظم و بشمار

وجود مکنونات منتظم باشد و چنانچه فرط حرارت غریزی کبد دو دل

امور بدن و طبیب بسیاران معموش گشت از سایر بر دیگران

بساط قرب سلطان دل بیشتر میسر باشد بنابر رعایت مراتب قربت

جمیع ارباب کمال و لسو حشی دماغ افروز خانقاه حکمت فضیلت گشته

زان دل طبیعت و مزاج و نبض شناس شخص تدبیر و علاج شده باشند

دیگار

و بکار خسروانی کردن اگر این بلکه عموم ناس آید بجو نعمت نعمت قدرشناسی

واجب و لازم و فرض و محتم است دیباچه رقم شخصی نقش شده لکنه بدانند

هر چیز هر موهبتی از مواهب جناب کبریا و هر عطیه از عطیات خالق الارض

و سما را شکری خاص می‌باشد که بدین ایشان بدان از عهده شکرگذاری

برآمدن متعسر بل متعذر می‌باشد چنانچه شکر جارحه زبان عبارت از آنست

که بیتین بمحامد حضرت عرش رطب اللسان بنعمها باجرای آیا معین محامد

خالق مظروف و ظرف ازین جهت صوت و حرف چیز

عبودیت بلا سر سبز و سیراب و لکه و شکر ثروت و غنا اللّه که فقرا

و مساکین را ابر بریش درهم و دینار در سلاطان خواهش از حالت کلت

بر دولت همچنین شکر عطیه عظمی نعمت والای سلطنت و جهانبانی و پادشاهی

و پاداش آنست که همه اوقات از احوال امور مملکت داری و ضعفا

و فقرا و رعایا خبردار و بهمه در کمال تیقظ و بیداری نظم مملکت حضرت

باری اشتغال نمایند و چون رعایا را قدرت آن نیست که مطالب خود را

بیواسطه از محالی که در اقصای بلاد ممالک محروسه باشند بعرض مقدس

رسانیده از خوان نعمت عدالت استفاده توانند نمود لهذا

برای سهولت وقوع این امر اهم مقرر فرمودیم که هر یک از ضعفا و

ملهوفین را از سپاهی و رعیت و غریب و بومی که مطلب عرضی که متعلق

بامور مملکت و سوای آن نیز هر قسم سانحه قابل عرض شود واقع شود

عرض

عرض خود را در میان منظور نداشته عرضه داشت نموده بیر بهر خود بعرض

اقدس رسانند که احقاق حق مظلوم کرده شد و نهایت وقت واحتیاط

بعمل آمد که بعد از تحقیق اگر ظاهر شود بنا بر اغراض فاسده خود معروض

نموده از آن مشار الیه باز خواست خواهیم فرمود و اگر احیانا امری از مقوله

روی نموده آن مومی الیه معروض نداشته دیگری عرض نموده باشند بدتر و موجب پیشی

و سیاست او خواهد شد میباید که درین باب آنچه نهایت

راستی بوده باشد منظور داشته از حیف و میل آنچه موجب سخط و

غضب باشد اجتناب نموده باشند تحریر بتاریخ بیست و هشتم شهر محرم الحرام

ثبت شد حسب الفرمان لازم الاذعان بمیرزا مهدی اعتبار الدوله نوشته

آنکه وزیر دیوان ازل نشان ابد قران اعظم کالی شیخی خلقه نمود

وصاحب رقم منشور جلی الظهور ان فی ذلک لآیات لاولی

النهی که بندهای روز و شب طومار زمان را مهر آفتاب و ماه بهلال

و دفتر وجوه را بافراد کائنات ترتیب و تزیین داده از روز

که فرمان منصب والای جهانبانی را بطغرای غرای رب هب لی ملکا

لا ینبغی لاحد من بعدی توشیح فرموده و فرمانروایان انام را در مفرده خلود و

دوام بنام نامی و اسم سامی با جمع نموده همگی همت والا و جمله نیت

علیا مصروف و معطوف بر آنست که جمعی از خیراندیشان کارآگاه ان

بلجهت اخلاص تولا ان را که جمال فرخ فال شریعت مصطفوی را

به پیرایه دانش و کمال و حلی فضل و افضال مزین و محلی ساخته بش

مثل

از همگنان و اقران بمزید لطف و احسان ممتاز ساخته بمناصب بلند

و مراتب ارجمند از نقاد علما فراهیم و مصداق انتقال صورت

احوال سیادت و وزارت و اقبال پناه و نجابت و هدایت و عظمت

و اجلال دستگاه افادت و افاضت انتباه حقایق و معارف آگاه

عالیجاه نقاوه السادات العظام و سلاله الائمه الکرام عمادالدوله العلیه العالیه

الخاقانیه و اعتضاد السلطنه البهیه السلطانیه للسیاده والوزاره والنجابه

والنقابه والافاده والفضیله والاقبال میرزا محمد مهدی است که لوحه خاطرش در

کل از منشیه بهار سیادت و نجابت باثمار علوم عقلیه و نقلیه مثمر

و نهال طبیعتش بانوار کمالات صوری و معنوی رهبر است لهذا از

ابتدا از اوایل ... منصب جلیل القدر رفیع الشان وامر والای منیع
الارکان وزارت دیوان اعلی را من حیث الاستقلال والانفراد با رسومات
وحق القرار و رسوم شکفات و جمیع ما یتعلق بهذا الامر بدستوری که در وجه مجری بود
وزیر سابق دیوان اعلی مقرر بود بسیادت وزارت و ابهت پناه عالیجاه
مشار الیه شفقت و مرحمت فرمودیم که کما ینبغی بامر مزبور و لوازم آن
قیام و اقدام نماید مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی رقم ... را
دیده فایز حلول ... رسومات و حق القرار و رسوم شکفات امر مزبور را
مخصوص عالیجاه موی الیه دانسته ... نوشتجات دیوانی ... و ...
... بمهر دیوان اعلی متعلق است بتوسته و مهر عالیجاه موی الیه معتبر دانسته
... تحریرا ...

از نتیجه وصلاح موی الیه در آینه معرفت بصلاح دولت ابد مقرون خواهند بود

پیر منت نزد مدور عهدنامه نوشته شد رقعه با بابا سلطان پادشاه امیر حمله نوشته لنگر سیادت

والا شیاه نجابت وضمیمه دستگاه معدلت ونصفت انتساب پناه

عمدة السادات والنجباء الکرام نظاما للسیاده والنجابة والایالت

والمعدلة امیر منظور امیر جبله حادل اخلاص منزلت با ایمن نصیبا

آفتاب ابد الاشراق عنایت واعطاف شاهانه که در وسط السماء

تراید و ترقی نشر فروغ نموده بر روشن و جبین تو بهندگی و تجهیز ابر سحاب

سحاب مدرار الطاف پادشاهانه که از بحر زخار سلطنت ابد مدت

مایه برمی بندد آنکه گلشن داشته بدانند که عریضه اخلاص مضمون و در لعه

بنده که بجهتی مشحون به درینوقت باریاب لنی خوشاد در سلک
باریافتگان ضمیر فیض تخمیر و خاطر خطیر آفتاب نظر منخرط و منسلک
کشته آنچه بنده از نظر کیمیا اثر رسیده خدمات لنی اخلاص قرین بندگی
این نمنقصه ظهور رسیده آنچه درین باب معروض نظار دریافت والا
و ضمیر منیر خورشید ضیا کشته امیدکه بنظر انوار ملاحظه و مستعد
بعز مشاهده آن خلاص شعار بنده که دثار و کافه فرق ناجیه
آن عرش بمراحم بیکران خسروانه و نوازش بی پایان خسروانه
نفحوی الامور مرهونة باوقاتها مستظهر و مستوثق خواهند بود خلوص
نیت و صفای طویت سلالهٔ صدق افت این سلسلهٔ جلیله قطب
شاهم

شاهیه نسبت برین دودمان خلافت مکان باتحاد مذهب و تشیع

طرفین بر عالمیان عیان و مستغنی از شرح و بیانست ازانکه خاطر والا

و طبع معلی متعلق بران بیشتر شده صیت این اتحاد بوقوع ابتلاء تازه

بلند آوازه گشته از اثمار این پیوند بجهت عرض اوراق سعادت

انوار کام مطلب رواد منسوبان این سلسله جلیله شیرین

کرده و تبلیغ این مدعا در عهده تقرب مقرب الحضرة العلیه العالیه الخاقانیه

بندگان فیض قیم میرزا نعیم کتابدار شده بود مقرب الحضره مشار الیه تا حضور

این غفران شان واجب الاذعان معروض نداشته به تقدیم

لنی قیام نموده بابه و چنین آن سیادت و الا تبار شایسته لنی همت کرد از

آستان فلک بنیان برجوع خدمات بی الاقران سرافراز

گردیده باید که شاهد فرمانرا باتفاق مقرب الحضره مزبور در محفل

اظهار و اعلان پیرایه تقریر و بیان بخشند اگرچه در زبانه والا و معین

معتمدی از بندگان درگاه معلی جهت انجام این مرام لازم بانشان موقوف

عرض رسانند که در آن باب بدانچه امر فرمائیم بندگان و منسوبان

این دولت ابد مدت هر آن عزت تقدیم رسانند خاطر

بندگی ذخایر را بغایت ساختهای مطمئن داشته حسن خدمات

و بندگی خود را بیش از پیش بمنصه ظهور رساند و مطالب و مدعیات

خود را موقوف عرض رسانده مزبور قبول و حصول محال کرده

الخ

رقمی در باب ایالت پناه بوداق سلطان تکلو نوشته که ایالت پناه بوداق سلطان بالقابه

بعنایات بیغایات شاهانه و مرحمت بی‌نهایات پادشاهانه مفتخر و سرافراز و معزز

و ممتاز بوده بداند که عریضه در ینوقت مصحوب رفعت و معالی پناه رضا علیقلی بیک

بدرگاه جهان پناه و آستان خلایق امیدگاه مشتمل بر خبر خشنودی از الطاف

پادشاه والاجاه گردون بارگاه ستاره سپاه فرستاده بود در هنگامی

که گلهای کامجویی و کامرانی در بوستان خزان صاحبقرانی بر بزرش سحاب

عنایات سبحانی شکفته و گرد و غبار عوایق و موانع عیش و عشرت

بشبنم الطاف الهی رفته ولایات اطراف در دستگاه جاه و جلال

فرش گلستان و سلاطین با تمکین در محفل بهشت شاکل مانند

ساغر نخجه بت در و سران بود بنظر کیمیا اثر رسیده بود که پایان بدفعات

ارباب یافته بود بتخصیص بارخانه لاهور بموی نوبهار دار الخلد بزم ارم

نشان سرسبز و ریان و للطف که بنا بر عنایت شاهانه در باب

لنج علامه غلاف فاخره پیشند مصحوب رفعت و معالی پناه نظام الملک آب

یک غلام خاصه شریفه فرستاده معروض داشته بود که اعلیحضرت

پادشاه والاجاه کامیاب ملک رقاب بنا بر مراعات

یکجهتی و یگانگی مقرر فرموده اند به تعاقب ارسال برگ سبزیان بستان

یادآوری شگفته و خندان باشد اینمعنی موجب ابراز اسرار

نسبت النسرای خاطرها نمیشد چون از طرفین رابطه یکتا دلی ممهد و ابواب مبانی

و یگانگی

وپیکانی بالکلیه مبدل است انچه از اثمار حلاوت آثار مختصه این دیار
مرغوب خاطر والای آن پادشاه جم اقتدار عدالت شعار پسندیده
اطوار بوده باشد معروض خواهد داشت که بندگان درگاه گردون اشتباه
بار رسالت لنج مامور کرده اند در عریضه علاحده اظهار میلان خاطر خورشید
ماثر اعلیحضرت پادشاه گردون بارگاه بار رسالت عمدة الاماثل والاشباه
برهان الدین خویش آلالت و شوکت پناه حشمت و جلالت دستگاه
عالیجاه فاضل خان شده بود بر انعلام لنجه بوجی ظاهر است در حینی که جان
نثار خان برسم حجابت بدرگاه خلایق پناه آمده بود از جمله مطالب لشی به العرض
لنج مامور شده بود استدعار خصت جمعی از مردم این دیار بود و چون دران

اوقات تراکم غبار نقار مانع دخول شاهد مسئول بحجله اجابت و قبول

نبود بزانه حصول نپوشیده درینوقت بحمد الله تعالی آن غبار از رهگذر

خاطر رفته و گلهای بهجتی بر شاخسار مودت شکفته است زبدة الاقران

مومی الیه را مرخص فرموده ارقام مطاعه لازم الاطاعه باسم بیگلربیگیان عظام

وامرای کرام و وزرای ذوی الاحترام ممالک محروسه شرف صدور یافت

که مانع و مزاحم مشارالیه نشده او را در کمال رفاه حال و فراغ بال با

منسوبان و متعلقان و احمال و اثقال روانه نمایند و علیقلی بیک مشمول عنایات

شاهانه و انعامات خسروانه شده بچنین الایلچی آن غلامزاده دیرین از

بزم خلد آیین دور از مجلس ارم تزیین مهجور گشته بمیامن الطاف ازلی و عنایات

لم یزل با فتوحات بی پایان قرین حال اولیای دولت قاهره شده و آن

فدوی اخلاص شعار تشنه زلال اخبار مسرت آثار می‌باشد لهذا عنایت

شامل مترصد شرح اندکی از بسیاران می‌شود و تفصیل این اجمال آنکه سلطنت

و جلالت و شوکت پناه شهامت و بسالت اشتباه ابهت

معدلت دستگاه عالیجاه عمدة الولات المسیحیه نظاما الجلالة والشوکة والدولة

والشهامة والبسالة طهمورث خان فرمانفرمای ملک وسیع الخصال

گرجستان کما حقه که در زمان دولت و ایام سلطنت نواب

گیتی ستانی فردوس مکانی علیین آشیانی با وجود جیره دستی قوت

قاهره و اقبال باهره لشکر پادشاهی گردون بارگاه فردوس جایگاه که سلاطین

اطراف و خواتین اکناف مغلوب و مقهور یاسن و سطوت لشکر

سلطان ظفر توامان بودند بمظاهرت کثرت لشکر و معاضدت افزونی

سپاه و حشر و تشابک اشجار و اجام و تضایق ممر و مدخل و اعلام همواره

طریق سرکشی و نافرمانی مسلوک داشتند تا آخر عهد آن پادشاه غفران پناه

چندین مرتبه محاربات عظیمه فیمابین صورت وقوع یافته ماده فساد

و نافرمانی او منقلع و منقطع نشده بود و در زمان دارائی و جهان آرائی

نواب خاقان رضوانمکان خلد آشیان نیز بدستور سابق مسالک

طریق استکبار و اقتدار بود و در عهده دولت و زمان خلافت

نواب همایون ما از سپاه نصرت پناه منکوب و مخذول گشته با نواع

جمل

حیلی و تدابیر و استمداد و استعانت سلاطین روم و روس متشبث
میشود درین اوقات بر سبیل فایده توفیق سالک طریق عجز و استغاثت
گشته از در خاکساری و بندگی در آمده تقبیل آستان عرش نشان توابان نموده
در سلک بندگان این آستان منسلک و منخرط گشته بام و شام
اصرار سعادت بندگی مینماید که چون خاطر والا و طبع اقدس اعلی
متوجه میرسد لب اخبار صحت ذات ستوده صفات کامل السجیات
اعلیحضرت پادشاه والاجاه ستاره سپاه میباشد و ان علاء مرام
نیز متوجه است که از درگاه خلایق پناه دور و از شرف بندگی مهجور شده
در حین ورود رقم اشرف رخصت انصراف حاصل نموده روانه شود

دیباچه رقم شخصی نوشته شده آنکه از روز ازل دستور دیوان کن فکان

و مشیر امور ادوار و ازمان منشور فرمانفرمائی نواب همایون را بالطغرای

غرای جهانبانی موشح ساخته و مفرده نویس دیوان قضا و قدر کامیابی

و کامجوئی برای جمع ایشان عمر مدام و جمع ان عیش مدام است باسم ما بخشیده

همت برکوز خاطر والا مطمح نظر مع انست که جمعی از بندگان را که قابلیت

قابلیتشان بطراز کاردانی و نیکو بندگی مطرز باشد از الطاف و اشفاق

برگزیده بین الاقران والاشباه بارجاع مناصب بلند پایه سر

بلندی ارزانی داریم و مصداق این مقال صورت احوال خجسته مال فلان بالقابه است

لهذا از ابتدا فلان مشار الیه نوشتن نمودیم دیباچه رقمی که بجهت رسوم خوانین

انکه چون ارض طیبه علای و زمین قابلیت بندگی و خاکساری را خاصیت
اینست نهال امید غلامان و بندگان در آن خاک کرامت بر سحاب
سحاب عنایت بی‌غایت سرسبز و برومند می‌شود لهذا اشعه از
شفقت بی‌غایت شاهانه شامل حال و کافل آمال و امانی کمترین غلامان
گلستان ولایت نشان محمد طاهر مجلس نویس مجلس بهشت نشان
فرمودیم

دیباچه رقم نقشی آقا سیدی بیداق سلطان

انکه چون نشان حکم انداز ضمیر همایون و علامت درست اندیشی خاطر
اصابت منظور ما آنست که بجهت انتظام اعاظم امور و انساق کارهای ضرور
جمعی را که بصفت کاردانی موصوف باشند لاجرم در این گلستان ملک

پاسبانان درگاه خلافت پناه بخدمات ارجمند و مناصب بلند

سرافراز باشند تعیین فرمائیم لهذا شمه از شفقت شاهانه و شرذمه

از عنایات بلانهایات پادشاهانه شامل حال وکافل امانی و امانی فلان فرمودیم

دیباچه رقم دیوان بیگی صفحه قلم یک قور رستم خان

نوشته شد آنکه چون از روز ازل که امیر دیوان قدر و قضا و حاکم مطلق

مطلق العنان فعال لما یشاء منشور جهانگشای نواب همایون ما را

بطغرای غرای السلطان العادل ظل الله فی الارضین موشح و مزین ساخته

عقاید انام را که مستحقان نعمت رحمت اند بانعام عام عدالت شامله

مانوا حقند یقین که اکنون خاطر خطیر و مرکوز ضمیر منیر آفتاب تاثیر آنست که عموم

جلایل

خلایق بفحوای کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته در طی عدالت آزمایش
اصحاب شدت و محنت آنکه بالمره مرفه الحال بعد ذلت تعدی اقویا
از گریبان ملهوفین و ضعفا کشیده و بساط ظلم و جور از صفحه روزگار نور
دیده باشد و تمشیت این امر اهم و سرانجام وقوع این عظیم مهم موقوف
به تعیین شخصی است که بصفت شایسته تمیز و وارسیدگی متصف بوده باشد
و مصداق این مقال صورت احوال فلان مالقابه است که اداتا
و اکثر با صلاحیت انجام خدمت مزبور از وجنات کاردانی
او واضح و لایح است لهذا فلان خدمت عالیجاه مومی الیه از ابتدای
داشتیم دیباچه رقم صدارت نواب میرزا مهدی اینکه چنین نوشته

مکنون خاطر خطیر و مرکوز ضمیر خورشید نظیر الشست که مهر فروزان ملت بیضا و آفتاب جهانتاب شریعت غرا از غبار خلاف دغیم ا مصفی بقه شعشعه این مهر عالم افروز همواره تابان و درخشان باشد و حصول این مامول موقوف بر آنست که زمام مهام امور شرعیه در کف کفایت و قبضه درایت شخصی گذاشته آید که بصفت دینداری و بهر هنر کاری و نجابت و صلاح آراسته باشد و مصداق اشتمال صورت احوال فلان ماالقاب لست دیباچه رقم صدارت میرزا ابو صالح صدر ممالک محروسه لنگه صدر نشین بساط قرب قاب قوسین او لو نی و راهنمای صراط مستقیم فان الجنة هی الماوی

ذرات

که ذرات کاینات بفروغ آفتاب جمالش مکشوف و مشهود روان

وانجم و افلاک بهوس پروانگی شمع عارضش بیتابانه گردانند

بزلال کوثر مثال آیات باهرات فرائد ارض موات قلوب دل

مرده کان ادیان مختلفه را بفحوای الله انزل من السماء ماء فاحیا به الارض بعد

موتها احیا فرموده و از هر آیتی ینبوع حکمتی و چشمه معرفتی بجداول قلوب

اولی الالباب عرفان گشوده و حراست و پاسبانی این گلستان حیث

اثمار شریعت اغصان را بمقتضای حدیث انی تارک فیکم الثقلین

کتاب الله و عترتی حواله بآل اطهار و فرقان مجید که معدن اسرار است

نموده و از اینجا که ثواب کامیاب همایون با نوران چراغ و پرتو آن

افتاب بند و امروز حراست و محافظت مدینة السلم ملت بیضا و

دار الامان شریعت غرا مانند ماه انور که بنیابت افتاب جهانتاب

عالم افروز می نماید بنواب همایون ما تعلق دارد همواره مطمح نظر حق شناس

و مطرح افتاب ضمیر منیر ملکوتی اقتباس انست که دار الملک

شرع انور و دین مطهر از دست انداز مخالفت و نافرمانی مصون

و محروس باشد و تحصیل این مدعا و حصول این متمنی موقوف برانست

که جمعی از متدینان شریعت شعار را که نهال وجود شان

ازان دوحه والا منشعب شده از آب و هوای شریعت نیز دری السلطنه

نشو و نما یافته آثار کاردانی و خیر شناسی ایشان درین دولت ابد مدت

محل

بمحک امتحان رسیده باشند جهت ضبط قوانین شریعت غرا و ملت

بیضا تعیین فرمائیم که به نیروی قوت خداشناسی همگی اوقات خود را و

وقف بند برای امور و فیصل مهام شرعیه و حکم نمایند و مصداق

اینمعنی صورت احوال فلان مالقابه است دیباچه رقم وزارت

دیوان اعلی شیخعلی خان زنگنه که چون از روزی که صاحب اختیار

دیوان قضا و فرمان ده کشور فسیح الفضای واسع الارجای فعال لمایشائی

منشور جهانبانی و جهانگشائی و نشان رعیت پروری و ملک آرائی نواب

کامیاب همایون ما را بتوقیع رفیع جلوه دوام موشح و مزین ساخته

همگی همت والا و جملگی نیت علیا مصروف و معطوف بران میباشد

به جمعی از کارامدان خیر اندیش و یکجهتان اخلاص کیش را که حسن اخلاص
و خدمات و کاردانی ایشان لا عنجد در این دولت والا و دودمان
معنی بمنصه ظهور رسیده باشد از اکفا و اقران شرف امتیاز بخشیده
بنوعی مشمول نوازش و احسان و مورد الطاف بی پایان فرمائیم
که زیادی بر آن متصور نبوده باشد و مصداق این مقال صورت احوال فخجسته
مآل فلان است که حسن اخلاص و کاردانی عالیجاه مشار الیه در مرآت
ضمیر منیر بیضا نظیر جلوه نما گردیده لهذا از ابتدا ماه تخاقوی ئیل سنه ۱۱۰۹
عالیجاه مزبور را مرتبه بلند و مرتبه ارجمند قرابت اعظم ممتاز و سرافراز
فرمودیم شرح حاشیه بخط مبارک نواب اشرف حشمت و شوکت
و عظمت

وعظمت وجلالت پناه عالیجاه مؤیّد الله رکن اعظم دولت ابد توأمان

واعتماد سلطنت راسخة البنیان ومنظور نظر تربیت شهنشاه نوازد

وشایسته لباس افتخار طراز امتیاز است میباید که ارکان دولت

قاهره واعیان حضرت باهره وامرای عظام وسایر بندگان از خواص

وعوام از سخن او که متضمن بصلاح دولت روز افزون واصلاح امور

سلطنت همایون باشد بخواهد بهیچ وجه من الوجوه بیرون نرفته درین باب

قدغن عظیم لازم دانسته در عهده شناسند دیباچه رقم میرزا محمد

حسین طبیب حرم انکه حکیم وحاکم علی الاطلاق وپادشاه دانای باستحقاق

که هر برگی را صدف گوهر حاصلی وهر شاخی را شارع قافله کیفیت ساخته

بعوهای دیده بینایانرا جهت پاکی چشم به سراب تطهیر نموده و
وابهای چشم بی بند کانرا از حقیقت بالغه بسبب به حکمت کامله
و مجلس علوم شاملرا اعتدال مزاج عالم کبیررا در ایجاد و تکوین انسان
که عالم صغیر است دیده این نوع گرامی را از سایر انواع موجودات و اصناف
کاینات بتاج امتیاز متوج ساخته و بمژده جانبخش و نفخت فیه
من روحی نواخته این اجزای پریشان کتاب صنعت را بشیرازه
تالیف از رشته حکمت عملی سلاطین ذیشان نموده و ابواب گلزار ریاضش
همیشه بهار زمردان را بر چهره ایشان گشوده و ازین است که خواقین صاحب
بقی و سلاطین حشمت بین شکر از این موهبت عظمی همی نوشش دارد و عنایت

کامله

کامله علاج سوء مزاج احتیاج کادّه اتمام مینمایند و در حفظ صحت اعتقاد

اخلاص منشان بذل جهد میفرمایند و بحمد الله والمنه که نواب همایون

ما نیز از آغاز طلوع مباشیر خورشید دولت از شفق انفاس عیسوی خواص

صبح سلطنت تریاق اکبر عنایت ازاله غموم هموم و از قلوب خواص

و عوام مینمایند و ازین قانون حکمت تمیز ملاحظه نسخ برء الساعه

الطاف و احسان میفرمایند لهذا شفقت بی نهایت شاهانه شامل حال

فلان فرمودیم دیباچه رقم نظارت بجعفر بیگ توشمال باشی لکه چنین

از روی که ناظر کارخانه امکان و منظور نظر پرستش انس و جان و جماد و نبات

جهانگیری و جهانداری و اقلیم کشائی و مسند آرائی را شاه نشین دولت

والاو سلطنت عظمی نواب همایون ما نمهم سمت مطمح نظر والا و مرکوز خاطر معدلت

آنست که جمعی از بندگان را که متصف بصفت نیکو خدمتی و کاردانی باخلاص

و بحسن خدمات ایشان آلاعنجه در مرات وقوع و ثبوت صورت

ظهور داشته باشد از امثال و اقران ممتاز و سرافراز فرمائیم و مصداق

این مقال شاهد حال فلان بالقابه است که آلاعنجه چراغ دولت خود را با آتش

گرمی خدمت از این اوجاق روشن نموده و بمقالید نیکو بندگی ابواب

مرام بر چهره آمال گشوده است لهذا اشعه از عنایت شاهانه شامل حال

مشار الیه فرموده‌یم دیباچه رقم تو شمال باشکری لطفعلی بیگ آنکه چنین چراغ دولت

جمعی که آلاعنجه سرگرم خدمتگذاری بحسن خدمات ایشان در مرات

ثبوت

ثبوت جلوهٔ ظهور نموده بنا بر این از این اوجاق روشن و حدیقهٔ آمال شان

از ریزش سحاب تربیت و احسان نواب کامیاب عالیه نامگلشن

میباشد لهذا شمه از عنایات بیغایات شاهانه شامل حال فلان با القابه فیروز یوم

دیباچهٔ رقم توجیه ایشیکاقاسی گری نجفقلی بیک آنکه چون از روزیکه بلاغ قلوب اعدا

از صدمهٔ توپ صیت جهانبانی نواب کامیاب همایون ما تزلزل

و بالاین امن و قرار شان از آن بمعنی لحظه فلحظه متبدل است بیقین مرکوز

خاطر خطیر حق شناس مطلع ضمیر منیر حقانیت اساس است که جمعی از

بندگان درگاه بحلیهٔ اخلاص و نیکوخدمتی آراسته باشند بالقاء بارقه

از بوارق آفتاب عنایت شاهانه از اکفا و اقران ممتاز و سرافراز

فرمائیم و مصداق انیمعنی صورت احوال فلان مالقابه است لهذا

شار الیه را برتبه بلند و منصب ارجمند فلان سرافراز فرمودیم

دیباجه رقم دیوان سکندری ابوالقاسم بیک آنکه از روزی که سلطان نافذ الفرمان

ممالک قضا و قدر و حاکم مطلق العنان دیوان روز محشر منشور

دارائی و جهان آرائی ما را بمهر پایداری و دوام موشح ساخته بمقتضای السلطان

العادل ظل الله همواره نیت والا نهمت مصروف بر آنست که رعایا

و برایا که ودایع بدایع حضرت آفریدگارند در مهد رفاه حال و فراغبال غنوده

دست تسلط ظلمه و اقویا از گریبان ضعفا و فقرا کوتاه و کشیده بوده باشند

و حصول انیمعنی و وقوع این شیء موقوف بر آنست که شخصی را که متصف بصفت

حقایق بین

حقانیت بعه باشد تعیین فرائیم و مصداق اشتمال صورت

احوال فللّه ما للقایه است لهذا شمه از عنایت شاهانه و شمه از الطاف

خسروانه شاملحال عالیجاه مزبور فرموده از ابتدا آنچه بمقرب الخاقان

مزبور را بمرتبه بلند و مرتبه ارجمند دیوان بیگلربیگی سرافراز فرمودیم

دیباچه رقم قبطاء اصفهان سعد ماجد شرش آنکه در دار القضای واجب

الاقتضای السلطان العادل ظل الله فی الارضین و محکمه حکم ضروری

الامضای کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته لشهادة عدلین

نقلی و عقلی دستبین قوانین سیاسات مدنیه و عدل اثبوت ثبت

بیعن که بمقتضای طلبت حضرت حسن بر درش همت سلاطین دیوان

پرورش حال رعایا و برایا بمراعات قوانین شریعت غرا با مضای

فراین ملت بیضا واجب و لازم و فرض و متحتم است که در ضمن

اینمعنی هم امتثال فرمان جناب باری را اسم تشیید لباس سلطنت

و ملک داری نموده باشند و حصول اینمدعا و حصول این متمنی منوط

و مربوط بر آنست که در هر مصری از امصار و قطری از اقطار یکی از فضلا

دیانت شعار و علمای حقانیت اطوار را جهت اجرای فراین

واجب الاذعان حضرت کوکار که برسالت نبی مختار کافه

انام از خاص و عام بر آن مامور بد تعیین فرمائیم که باین تقریب

ابواب تعدی بر چهره انام از خواص و عوام بسته و جبال

جبال

خیال باطله متعبدان طریق حق مقطوع و گسسته باشد و شاهد

مراعات این امر اهم در مقر سلطنت و مستقر خلافت بر وجه اتم مرآت

وجوب پوشیده لهذا بنابر تجلیه سیادت و شریعت و افادت پناه

فلان بالقابه بحلیه فضل و کمال و زیور دانش و افضال شمه از عنایات شاهانه

و شمه از بوارق عواطف خسروانه شامل حال مومی الیه فرموده فلان

خدمت سامی را بدیشان شفقت و مفوض و مرجوع فرمودیم دیباچه رقم

قورچیگری رکاب صفیه ثبت آنکه از روزی که رکاب دولت والای

فلک فرسا دست‌مند زنگ سلطنت عالم گشا و جهان پیماست

با دعوی اعلای قوایم سپهر سلطنت متین نظر در زمین مانند مهر منیر از انوار

جهار بین مقصور بر ملاحظه حسن خدمت و قامت قابلیت بندگان

خاص و غلامزادگان باخلاص میشناسد که بمقتضای قدرشناسی جمعی را

که شایسته تربیت ابقه باشند از زمره بندگان برگزیده بنوع شمول

عنایت و احسان فرمائیم که با اقبال همواره در رکاب همایون

پرانت حس تربیتش و بامشاهد مطالب اهم آنحضرتش باشند و مصدر اق

اینمعنی صورت احوال فلان بالقابه است که لاعجبه حقوق

خدمات و نیکو بندگی ایشان درین دولت راسخ الارکان

ثابت است لهذا اشعه از شفقت خسروانه شامل حال مومی الیه فرموده

برتبه بلند و پایه ارجمند قورچیگری رکاب همایون سرافراز و ممتاز

فرمودیم

شرح حاشیه بخط مبارک آمده ... فرمودم

ماه این همای از نظر آفتاب یافت ۱۶۱ از صدق تا گرفت نقاب هلال الا

می‌باید این خدمت را سرمایهٔ ترقیات خود دانسته بتوجهات

بیکران امیدوار باشند دیباچه رقم فرزند ارجمند آن امیرزاده سعید

الدین محمد آنکه چنین منشی حقایق سعود افلاک دایرات در محاسب وفا ترا

عمار اصناف موجبات و راقم صحایف حسن افزای نکوماش

کوکب سلطنت و فرمانروائی نواب همایون بالا از برج الشرف

در خدمت نسبتی نبجوی صدق انتماء السلطان العادل ظل الله فی الارضین

طلوع فرموده و افراد اولیا و لام را صرف فدا کرده جمع فضایل اقتدار و اشتهار

مانقه و ابواب درگاه والا را که مطاف اقاصی و لواذی بلاد البشر چنین خان خیر
بر خیر و جهانبان گشته لهذا برد است همت حق شناس و ضمیر منیر
عدالت اساس فرض عین و عین فرض مینماید که جهت ترفیه حال سکان
و قطان هر بلاد جمعی را که بصفات حمیده کاردانی و خرد سکون
محلی بوده باشند تعیین فرمائیم که بموجب تحقیق حال رعایا و برایای ودایع
بدایع حضرت آفریدگار نموده چنان نمایند که مرفه الحال و فارغ
البال بدعای دوام دولت ابدی الاتصال اشتغال نمایند
و کرورهای در خور تفویض انتظام امور میتوانند بود که عیار تمکین
ایشان بر محک امتحان رسیده و دیده تجربه و احتیاط شود خرد
اندیش

اندیشی و کاردانی ایشان را دیده و پسندیده باشد و مصداق اشتمال صورت

احوال فلان بالقابه است که مدتی مدید بخدمات شایسته سربلند

بعه آثار خوش سلوکی و کاردانی و کفایت اندیشی او بمنصه ظهور رسیده

بنابرین بارقه از بوارق عنایت و جذوه از جذوات مرحمت

شامل حال مومی الیه فرموده وزارت کل الکا خراسان را بمشارالیه

مفوض و مرجوع فرمودیم دیباچه رقم تولیت مقصود بیک ناظر

آنکه چنین متولی امور ممکنات و ناظر کارخانه کائنات که مهام

انام را از انظار عنایات او انتظام و نسق آفرینش از یمن تدبیر

قدرتش تمامست چنانچه تربیت و حضانت اولاد عظام را

بزرگت را ایشان آبا و امهات واجب ساخته همچنین پاس

حقوق اولی الکرام را بر اسلاف ذوی الاحترام فرض و محتم گردانیده

که در حین حیات بنحوی صدق اشتمال وبالوالدین احسانا طریقه اطاعت

وانقیاد سلوک دارند و بعد از ارتحال ایشان بتصرفات خیرات در

تحصیل مثوبات همین طریق سپارند و چنانچه سلاطین ذیشان را

از سایر افراد انسان امتیاز حاصل است این شیوه را نیز در مالک

این طبقه جلیله لامحاله تحقق زاید بر سایر احاد بنی نوع باید حاصل باشد

و از اینجاست که همت همت آسمان اعتلا و نهمت خورشید ضیا

بران مصروف و معطوف میباشد که مضجع منور و مرقد مطهر

خاقان

. خاقان خلد آشیان صاحبقرانی که مهبط فیوضات رحمت و مورد عنایات

سبحانیست مجمع صلحا و علما و محفل زهاد و عباد و قرا بقعه بالغدو والاصال

دران مکان خلد نشان زمزمه و تلاوت حفاظ و قرا با تسبیح ملایکه سما

معارض و مقارن بقعه باشد و تحصیل این مدعا و تیسیر این متمنی منوط و مربوط

بر الشت که انتظام و اتساق ان مزار کثیر الانوار بعهده اهتمام یکی از کا

کاروانان درست اندیش و بندگان اخلاص کیش گفته شود که در رواج

و رونق ان کار و صرف مداخل ان و تعین خدمه صلاحیت شعار و

و اتصال مقرری خدام بلاقصور و انکسار و اطعام فقرا و مساکین

و رعایت و مراقبت احوال مادرین و واردین سعی موفور ظهور

رساند و مصداق این معنی صورت احوال فلان مالقابه است که با جمعه

حسن جهات و بندهٔ با عیار کاسه آنی و کفایت اندیشی مشار الیه در

تقدیم مهمات کلیه مکرر را بر محک امتحان رسیده و این معنی کالشمس فی

وسط السماء خاطر نشان نواب کامیاب همایون مالقابه گردیده لهذا

شمهٔ از شفقت شاهانه و مرحمت پادشاهانه شامل حال مشار الیه فرموده

دیباچه رقم جلوس ثانی و تغیر اسم سامی آنکه فلانی مالقابه بتوجهات

شاهانه سرافراز گشته بداند که چون سنت سنیه و طریقهٔ مرضیه سلاطین

جم آیین سلسلهٔ علیه آن بوده که در حین جلوس بر اورنگ سلطنت والا و نگا

بر چهار بالش خلافت کبری که در تهنیت نوروز فیروز عالمیان

و بهار

وبهار عالم افروز بروجه الیق لباس نام نامی و اسم سامی را

مانند رخش نور و زیور تجدیدی فرموده اند و انجمنی در خاطر والا و ضمیر منیر

آسمان سا مرکوز بود تا درین هنگام که آفتاب جهانتاب برج

الشرف تحویل نموده و ابواب شگفتگی و انبساط بر روی خلوت نشینان اکنان

الکمام گشوده زمین و آسمان شگفته و خندان و ایام استرار بروجه الیق

و بعهد اقتران سعدین نیز اتفاق افتاده این آگهی مانند اثمار و ازهار

که بتدریج قدم بجادهٔ بروز و ظهور گذارند جلوه وقوع نموده برای ایام

میمنت بطراز زیبائی مطرز گردیده و رسم تهنیت بروجه زیبا نیز باین نام نامی

زیب و بها یافت و رسانیدن این نوید جان افزا بعهدهٔ

اهتمام فلان نمیباید که بدعای دوام دولت روزافزون مواظبت

نماید دیباچه رقم ایشک آقاسیگری شخصی نوشته آنکه برای کسی که در

سرابستان تربیت و بهارستان عنایت از ریزش سحاب

کرم و ابر مطیر احسان در چهار فصل سرسبز و بارور گشته توقف

وارد چندین گلهای کام و اثمار الوان مرام بمعرض آماده و مهیا میباشد

و از چوب خشک میوه حصول مطلب می‌تراشد خوش نشینان

این حدیقه خلد عنوان را وقت خوش که هر بر گیر آینه تماشای حسن

بهاری می‌بینند و در هنگام خواهش بمقتضای آنکه گلها دائم با گو

مطلب از شاخسار مأمول می‌چینند بنابرین بهره‌مند دانش پرده

بفرشند

پیشیده نیست که سعادت مندیرا اگر از اثر این بستان و پرثمره

این گلستان باشد اسباب حصول تا چه غایت حاصل لهذا

مبنا بر قدمت خدمت و اعتماد و اعتقاد نواب همایون ما بر ظلّ

دیباچه رقم آستان آقا سیب سگری شیخ الله چنین از روزی که سحاب مطیع عالم

گیر سلطنتش و الا گوهر افشان و افتاب جهانتاب دولت ابد مدت

افق جهانگشائی و جهانداری فرو زان و تابان است از ریزش این ابر

گوهر بار و بالش این خورشید گردون مدار پیوسته صوفیان اخلاص

نشان و بندگان صادق الاذعان را گلهای مراد چیدن و بوستان

حصول مدعا نمایان سر سبز و ریان میباشد و دوستان حدیقه بهشت

مثال دولت ابدی الاتصال بدین اعتقاد از جوب حسب اشارت کام

چیده اند و در طی طلبی بفراغ بال غنچه وار میده لهذا ابنا بر حسن جهت

وضو فیکری لا داخل له فلان شمه از عنایات سحاب شاهانه و شمه

از الطاف بلانهایات خسروانه شامل حال و کافل امال و امانی مشار الیه

فرموده موی الیه را بمنصب جلیل القدر عظیم الشان الشان اتابیتی باشکری

دیوان اعلا سرافراز و ممتاز فرمودیم در باب فوت بلای تولد لو شده

آنکه شوکت و جلالت پناه عظمت و فخامت دستگاه نور حدیقه

شهامت و بسالت ثمره شجره دولت و سلطنت زیبنده و سهیم

گوهر کان چراغ افروز سلسله جلیله صاحبقرانی المختص بعنایات خالق الانس

والجان

والجان فلان بصنوف عنایت شاهانه والوف الطاف بلانهایت

پادشاهانه مستظهر و مستمال و مسرور و منشرح البال بجمعه بدانند که خبر در

باب قضیه هزارت آمدن ناگزیر سفر گزین ملک بقا گلزار همیشه

بهار جنة المأوی غریق رحمت حق رحمت پناه فلان بموقف عرض رسانیده

بود بنظر کیمیا اثر رسیده موجب ملال خاطر انسان پیوند و ضمیر مهر خورشید

مانند گردیده و لیکن چون لب طالع آراسته هنر هر چه دیده و برای نشستن و چشمه

حیوان زندگانی فلان پسرکه بود اماشتن آن شایسته شیوه للاب اطوار

الست که آن طراز زند مسند شوکت و جلالت بساتین ذات کامله مستجابات

نواب همایون ما خوشوقت جمعه از رهگذر سنوح این امر متحتم الوقوع کم افراد

ممکنات دران شهر بکنند علمش الله دفعه نباشد لیکن درباب تعیین مدفن

مزبور و مضجع لازم الحبور ان مهبط رحمت خالق اندوه و سرور قرار داده

لوح عرض شده بود چنانچه در وقت خود برسم شایسته نعش مطهر ان

سلاله سلاطین بنقل ارض مطهر بقیع شد فبها و الا چنین آستانه مقدسه مطهره الامام الرابع

واجب التعظیم امامزاده عبد العظیم بفحوی احادیث ائمه طاهرین کمال

شرافت دارد نقل آن ارض مقدس مطهر نماید و بتوجهات شاهانه

مستظهر باشد دیباچه رقم منصب یکی از علمای آن خانه زاد اینکه چون ذات کامله

الصفات نواب همایون ما که بسمو نسب و علو حسب بفحوی صدق انتمای

مرج البحرین یلتقیان از سایر سلاطین ذیشان امتیاز تمام دارد مقتضای

انبغی

اینمعنی گوهر قابلیت خانه زادان اصداف خلوص نیت و صفحهای طویت را نقوش

انعامات و صنوف نوازشات شایسته آن میسکواند در قفص حاتم خوانیم

حدود و ثغور ممالک نامحصور توانند بود صورت اینمعنی از آئینه احوال فلان

جلوه نمود و پیدا است که از نسب بندگی این و خانه زادی بودن جانشین

مهبط فیوضات انوار عنایت گویند بمرتبه منظور بودن انظار عنایت رسید

رقم به مینای شراب خاص در قدح جمشید جانشفقت شده اند از روزی که ساقی

میکده امکان و مجلس طراز مصطبه کن فکان ساغر کامیابی وقار مراد

نواب همایون ما را بدست قدرت شامله از شراب عالم کبری و جهانداری از

مالامال ساخته و ساز بلند آوازه طنین سلطنت و طنطنه شوکت

ما سلا بر قبه گنبد خضرا نواخته همت تمکین ضمیر منیر مهر ضیا نظر و مرکوز خاطر

خطیر خورشید تنویر آنست که بندگان این درگاه والا از جود و بزرگ

مانند تشنه و پیمانه از مردان بنده نوازی عدالت شامله سرشار

التفات بوده باشند لهذا پرتوی ازین آفتاب الطاف مطالع جلال

مشارق شامل حال فلان فرموده مقرر فرمودیم که به مضمون خاص ما

که بزرگ بنده نوازی و اختصاص است هرگاه از بزم ارم نظیر ما بنده

گلدسته از روضه رضوان بیرون آرند و مشار الیه ذبیحه خواهش

نماید درگاه والا بلا ممانعت تسلیم نمایند ایضا از اعاظم نگا بندگان

نگارش یافته مدتهای مدید در مدرسه انصاف و مکتب تسلیم خرد

جزو گشته

جزو کلی درس کلیات امور فهم و هر یک از بدر مبین علوم منطق و کلام
از فهم و بیان تحقیق و تدقیق اندیشه وقت پیشه عقد مشکلات از رشته اعتقاد
هر یک گشوده در هر علمی منازع شک را ساکت و زبان دعوی بیجا را صامت
ساخته میزان دیده دراکش تمیز سبک سنگی و گران و زر فی هر یک
و بدلکه معنی سخن را بمایه راست گفتاری پرورده پیوسته در جریان زلال
نقد بر آب و ریشه رنگ آمیزی از اعجوبه کاری و صنعت نگاری چون
آب در گل و نشاء در باده ریشه گمان میکند که حسن سازی و چهره پرداز
در آرایش حجاب و شرمان خط و خال معجزه یوسف طلعتان در صورتی
گذارش با اللم لعل گل گل شده پیش هر چهره رخسار سراسر نگار بهار از گلگونه

شرم عذار بدیع الآثار ایشان چنین باب طاوس بهزار رنگ

بر نمی آید لیکن چنین ژولیده مویان فکرهای پریشان خود را از شرم صفای

گوهر زلف کاکل بیان خامه منشیان زلاب مستطاب فلان بالقاب

در الولی رنگین بری لاحظه نمود اعتراف کرد و ایمان بدان آورد که بدین

رنگ حله دست ترتیب مربی بر قامت قابلیت شاهدی نپوشیده

و برای اوضاع شیر خوارکان مهد کمند دیده پیمایان شیر گیر

شکر آن ارجمند باشد از پستان خامه نسبتش کا نبوه الغضب بشهد

حیات رنگی نوشیده از نقصان حسن شاهدان ابکار افکار که

وسیله نمای ایشان شده چنین هلال از نظر التفات آفتاب بر جمع

مالیه

بالیده و در مراتب شراید شکر التفات بغدر را و ریسقا لیده و از
اظهار شوق بی پایان بعرض اینقدر تصدیع جسارت مینماید
صاحب من اگر دانند که خاطر کلفت پژوده از نکهت صحت ذات کامل الصفات
چه قدر ها طرب اندوز میشود در حوصله لطف عمیم نمیگنجد که در اخبار
عطام رمیم محشر دوری خود را نماید امید که همواره بکام دوستان
محفوظ اعاظم ایران باشند دو رشته یی از گلهای تازه بنظر اصلاح
میرسد کالقطرة الی البحر و القطرة الی البحر الاحمر مکتوبی که از جانب
یکی از حکام سرحد نوشته شد چمن طراز حدیقه همیشه بهار حسن و دلا
بهار افروز بوستان صدق و صفا باکه بنقش خمکده الحاکم تکلیه

ریاض یکتائی و ولاء عنی نامه صداقت ختامه مودت عنوان و مکتوب

محبت آثار خلت نشان فلان در ساعتی فرخ و روزی مسرت اندوز بزم

افروز محفل عیش و نشاط و مجلس طراز خجسته و انبساط گشته

بروائح محبت و خلت دماغ التیام و بنکهت را معطر و شمائم یگانگی

مشام موالفت و اتحاد را معنبر گردانید و از نفحه فتوحات مسرت

بی اندازه حاصل گشت الحق در نشاء امکان و سرای بی بقای جهان

امری که پسندیده گذشتگان و آیندگان تواند بود همچنین

نشئه ستوده موالفت و التیام نیست که شمیم بستانسرای یگانگی زمین

و شیرازه کتاب خجسته و نشاط کامیت و گروهی بعنبک در زمان

عاقبت

عاقبت بینی شاهزادان وقایع آیته را در بزم حضور شاهد نموده اند در

سکالش این مرام وتحصیل این کام اهتمام مبذول نماید و نفسی حاصل است

که الحق سرحلقهٔ لباب درایت که در شیوه وارسیدگی از همگنان

بیش ودر مراسم بینش بیش از سالکان این طریق در پیش اند

به معماری رای زرین در ترصیص وتشیید این بنای استوار خواهند

کوشید چون گلستانها ارباب تحف و هدایا بدوستان آورند و آنچه

ارمغان فیما بین ایشان در حقیقت بمنزله پود و تار لباس محبت

ویگانگی و شاهد حسن را این لباس زیب و این پیرایه حسن تمامست

لهذا البعضی از اجناس این دیار پیشکش بود مخصوص گشت مکتوبه مکتوبی

که مقرر شده بود که عالیجاه قورچی باشی و بیگلربیگی آذربایجان بو

بوزیر اعظم خواندکار ظلی نماید بهتر اراضی قبایل و کمالش حشمت و اجلال دستور

اعظم و مشیر مفخم از رشحات سحاب عنایت حضرت یزدان

و مصحوب آن بیم خالق انس و جان در اهتزاز بوده از اثمار مرام شیرین کام

باشند بعد از اهدا اتحف ادعیه و اثنیه و ارسال هدایا اثنیه منقاش شده

بر لوح ابلاغ مینگارد که بفحوی کریمه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی

الامر منکم بر هر فردی از افراد انسان متمسک اوامر سلاطین معدلت آیین

و اجتناب از نواهی پادشاهان سعادت قرین واجب و لازم

و فرض و متحتم است که در ضمن رعایت این معنی اطاعت خالق انس و جان

و فرمان

و فرمان پذیری پادشاه و سلطان بوقوع آمده باشد و چنین بنابر مراعات
زمانه حال عباد و امنیت و آسایش بلاد و بساط دوستی و لباس مصالحه
فیمابین پادشاهان طرفین و سلاطین جانبین گسترده و افراشته و سرچشمه
نقار و خلاف بجای حکمت بقایا نباشد لهذا از بدو وقوع این
امر شریف منسوبان این دولت ابد مدت از بیم نقض آیین والا
و باز خواست بندگان اشرف اقدس اعلی مرتکب امری که منافی
این دوستی باشد نگردیده اگر خلاف لعابی از الکلاء بدنهاد که از خبث
طینت همواره در صدد آزار و اضرار خلایق اند بظهور رسیده نادیده
و ناشنیده انگاشته و اینمعنی موجب ازدیاد جرات آن

تا عاقبت اندیشان کشته پیشتر از پیشتر سلسله جنبان مفاسد
و شرور شده اند و خود را بمضمون الفتنة نائمة لعن الله من ایقظها در معرض
بازخواست نشأ اولی و اخری در آمده اند تا اینکه درین اوقات
تقی سلطان که یکی از زمین داران اکراد و سررشته فتنه و فساد است
کمر بسد راه تجار و مترددین وان آمده مبلغی خطیر از اموال ایشان را در
معرض نهب و یغما در آورده و چندین را نیز بتیغ بیدریغ مقتول
گردانیده و با آنکه تو شمال اسعد آستر دلو مال از الادی تصرف ان کوته
اندیش بیرون آوردن بر ذات منصفه از اختلال باسهل وجوه مقدور و میسور است
متصور لیکه مبادا اتلاف این امر محمول بر نقض عهد و پیمان کرده بندگان
این دولت

این دولت محکم بنا در صدد قلع و قمع او در بنا مده مکرر از سلاطین باب
بحکام جلیل القدر سابق و لاحق و آن اعلام نموده متصدیان میشوند
که حکام و آن به تیشه باز خواست آن خار را از راه مسلمانان قلع
و قمع نمایند و تا امروز بغیر از اینکه بدربار آفتاب عرض نموده بیشتر خواستم
نموده تمکن جسته در مقام تنبیه و تادیب او در بنا مده اند و اهمال آنان
در این امر باعث زیادتی جرات او شده در بنولا دیگر بار ارتکاب
آن قسم امر شنیع نموده جمعی کثیر از عباد الله را عرضه تیغ هلاکت ساخته بعضی از
محصولات الکاء متعلقه این حدود را در معرض تضییع در آورده اسباب
و اموال جمعی را یغما نموده و روز بروز بیش از بیش مواد خود سری و گمراهی او

طغیان کرده منتج مواد فساد می‌شود و شاید که حکام جلیل القدر دولتین

در هر باب تجدید می‌یابد بعلت بعضی مطالب که از آن نیز منظور نشده باشد یا عدم

فرصت و بیشینه و تأدیب آن خود ناشناس نمایند و چنین امور جزئیه در ریشه

منتج مفاسد کلیه می‌شود و این معنی لب بر مجال سرایت نموده موجب

مناقشات عظیمه گردد لهذا این خیرخواه بجهت انسداد راه حرف الکلام

عرض حقیقت حال او را در معرض اظهار و اعلان درآمده که اگر از جانب

نجیب این جناب دفع و رفع او خواهند نموده دانسته کسی تعیین نمایند

که باین امر قیام نموده زیاده از این نگذارد که در گلزار همیشه بهار صلح اساس مستقیم

خار نیزار از بیخ ریشه محکم گردد و اگر چنانچه بعلت اشتغال و موانع

سپاه

سپاه کینه خواه ان طرف را فرصت سرانجام این امر نباشد چون حقیقت

واقعی در معرض ابلاغ در آمده یقین حاصل گشت که احتمال نقض عهد را نخواهند

دلو این خیرخواه با سپاهی وجهان بداختر را با تبعه ولحقه آواره دیار عدم

سازد غرض که من بعد دیگران فتنه انگیز واقعه طلب را مجال سر دد

و تمرد نبود لله بعون الله ارکان حیاتش از بن بنیاد قلع و قمع خواهد شد

که مکتوبی از جانب میرزا آقی اعتبار الدوله بصفدر خان نوشته

مرآت حسن نمای بهشتی لعبتان آشنائی و محبت و گلزار همیشه بهار از نهار

اظهار التیام والتئام اعنی رقیمه کریمه که صفدر خان بالقابه ارسال

داشته بودند در هنگامی که اعلیحضرت والا اقتدار خیر لو سکندر لشکر جم

افسر از فص خاتم اقتدار سلیمانی طلعی خورشید فروغ حضرت سبحانی اشرف
اقدس خاطر همایون از امور ملک بیرایه من کل الوجوه جمع فرموده ایلچی پادشاه
والاجاه روم را رخصت انصراف ارزانی داشته بودند و الویه
دولت و اعلام اقبال بفیروزی و اجلال بدار السلطنه اصفهان که
مقر سلطنت و مرکز دایره جهانبانی و خلافت است نهضت نموده بودند
رسیده داز شمیم نسیم یکتادلی دهان غنچهای گلشن اتحاد لبریز از تبسم
گردید لیکن در باب تجدید مراسم اتحاد و الفت که از بدو طلوع نیر
عالمتاب دولت ابد فروغ این طبقه علیه و ظهور ماه جهان آرای
این سلسله جلیله که چنین علاقه خورشید و ماه بمقتضای ذات فیما بین
مشید

مشید و مستحکم بود نگاشته خامه مطلب نگار شده بود الحق در
عالم اشباه که اجرای آن بر شعله گسیختن دست در کیوان امیر نشین
هم دارند چه جبر شبه و نظر صداقت والفت تلاند بود که بنای آرامش
بلاد و لشکر عباد بپشت بازی این امر رفاهیت اساس از صدمه تزلزل
حادث در آن و لطمه تزلزل اوضاع نشاه امکان ایمنست و از اینجاست
که رموز خوانان لیالی و ایام در رعایت این معنی مبالغه نموده اند و برین جمعی از بندگان
دولتخواه طرفین که بمقتضای خیراندیش در پیشگاه ضمیر بیضا نظیر پادشاهان
ذوی الاقتدار بار عرض مطالب یافته باشند لازم است که بمجلای مرغبات
آینه خاطر این طبقه علیه را از غبار کلفت مصفا سازند و سخنی که در باب

جنود اوزبک در سبب قبض پادشاه والاجاه ببشحر ماوراءالنهر پای در دامن

احتیاط کشیده و مرتکب تاخت خراسان نمی‌گشتند صورت تحریر یافته

بود کیفیت محاربات قزلباش ظفر تلاش و استیلا و اقتدار این گروه

نصرت پژوه بر اصاغر و اکابر ظاهر است درین باب بتقدیم تهنیت

لشکر وارسیده مراتب آگاهی را اولا میداند یافتی که درباب مغتنم را

شیوه التیام شده بود بر الباب دانش و بینش ظاهر است درین از

بدایت ظهور این دولت ابدپیوند همیشه پادشاهان اطراف و اکناف

بمعاضدت و مظاهرت این خاندان ولایت نشان از اعاظمی

گوی تفوق و رجحان ربوده‌اند و جمیع پادشاهان والاتبار رسانیده

امت

رحمت پرده کار زند بقعه‌های لوازم ظلمت هواها از مشرق عنایت

از یا قرین استفاضه انوار جهانگشا بوده اندران مقام که خورشید جهان افروز

بنور شمع و فروغ چراغ حاجت ندارد شرحی درباب فرستادن ولد علیمردان

خان نگارش یافته بود بران حق نعمت شناس ظاهر است که منهیان عذب

بیان قدیم ایشان شورش آن حق نعمت ناشناس الهی غبار کلفت است

و باوجود وضوح قضیه جانگزای مستغرق بحار رحمت کیوان مسند نشین ارایک

جنان خاقان رضوان مکان علیین آشیان که با سور دلها نسوز

نمکدان ماتم است و جلوس نواب همایون اشرف اقدس برادرت

بلند پایه جهانگیری و کشورستانی که وقوع هر یک یگانگی برادر وسیله

لتشنیع و لتشنیه یا برلا محک عیار محبت آزمائیت هرگاه لوازم

تهنیت و تعزیت بتقدیم نرسیده باشند کان اخلاص این را

کی جرات اظهار این معنی میتواند بود پیوسته فاتح ابواب مکاتبات

محبت طراز بعد با برجاع مهمات مسرور سازند کتابه ملتوی که از جانب

حکام سرحد بصفدرخان نوشته شده مرات مصفای

محبت و مودت و علیکم ازمای التسلیم و الثنا گلستان

همیشه بهار صداقت و فواد و نسیمان پیراسته از خس و خار کلفت

وغبار اعنی نامه موالات رقم الیت و شوکت پناه فلان بالقا

که در بنولا چراغ افروز محفل ایلاف و التسلیم و بزم آرای مجلس ارتباط

و انتظام

واشتطام شده بود از نسیم آن نوبهار رنگین آثار یا از باز کل گلشن محبت

در اهتزاز و عندلیب شوق مکالمهٔ غائبانه در سر و لا زال الحق در عالم

عنصری دانش داشت ولای باریک بینان دقیقه شناس بهتر از این

و محبت ایشان ندیمه اند چه چیز بهتر از این نعمت تواند بود نوبهار عیش

صغیر و کبیر و خزان محنت و اندوه بر باد برآرد فیض شکر خندهٔ این صبح

صادق نفس است خوشا کسی که عمده کاری باشد الهی در استحکام این بنای

رفیع البنیان کوشش نماید خامهٔ حلاوت رقم رنگین طراز ازهار

گلشن صداقت و موالات در چمن همیشه بهار نامهٔ محبت ختامه

نگاشت بوده شخصی را که قبل از این بطلب جریده کار پیر فرستاده بود

پی بنای مقصود مراجعت نموده اند و رفیق مشار الیه نمیری بنا نشسته بران دقیقه

شناس و واقف مصالح کافه جمهور زید مخفی نخواهد بود که دران سال بنا

بر وقوع اتفاق و سنوح کلفت فیمابین پادشاهان جم اقتدار روی نموده بود

جزیره کم حاصلی و شیرازی ان در نزد اقبال فتح دنیا گوارا بوده و بدان عرض اقدام

این امر از حوصله جرات این بندگان و مقدمه مزبور از دایره قابلیت

عرض بیرون بود لهذا در عقده تراخی و تعویق مانده و الا ظاهر است که این مقدمه

قابل آن نبوده که تبلیغ مضایقه دایقه اهلیت اولیای امر دولت ابد مدت اند در باب

اندوخته قوافلی که در حقیقت متاع ردی دست ایشان او صحاب

جمیله پادشاهان ذوی الاقتدار است نه در ایالی امنهای عرب حشم قدیم تبارک

ببب

بسبب شورش مفسدان باطراف و غبار آلود شده بود و نیز درین ایام
بهیچ وجه من الوجوه سد باب صدور و ورود اجتماعات نشد و نخواهد شد
بر حقیقت درباب صداقت و محبت و التیام و ایتلاف آن طبقه علیه
و این والا دودمان ولایت نشان که قبله اقبال و ولای جهانیان است
تحریر یافته بود بر واقفان مراتب آگاهی مخفی و مستور نیست که بمقتضای
بالمودة تتم الاجتماعات از نتایج دوستی این سلسله علیه که فیض آن مانند
سحاب نیسان بی پایان است گلشن اقبال آن دولت قویمة القوایم
اهتزاز یافته و آثار مودت این دودمان والا در حضرت قباب منتسبان آن
دولت خضرت و نضارت پذیرفته درینصورت تخریب اساس نقض بنای

متنبه الا ارکان این حلاوت رنگکار در فکر شر لرزل آلتن سر در گریبان و انگشت
حیرت در دهان مانده بود با فساد مازل لئاس حق ناشناسی والداور
النوع او بود و النفه هزار دینار مرسوم داشته و بدان مباهات و افتخار
مینمود و از اشراقات انظار خورشید انوار جامع کمالات کونی وا
والهی واقف مرموزات سفیدی و سیاهی اعلیحضرت خاقان گیتی
ستان علیین لشینا باین مرتبه منظور انظار جهانبانیش
رسیده نعمتهای چندین ساله را نسیا منسیا انگاشته و از طریق حقشناسی
دلواب محبت پسا بعید مینمود هرگاه حق چندین نعمت را فرامش
کند حقوق نعمت چند روزه را بطریق اولی نخواهد داشت و ابقای شخص چگونه

محل

محل اعتماد بوده اکرا علیحضرت فرمانفرمای اقلیم دانش و بینش منتخب

مجموعه آفرینش نواب خاقان رضوان مکان فردوس آشیانی امر

خلاف حسبی بخاطر مبارک میرسید با وجود وقوع این قسم امور در هر یک از آن

به تنهائی علت تامه کلیت بی اندازه بود انعم و واقفان اسرار ملکت بیرایی

بعنوانی رسیده اند رخصت انصراف میفرموده اند در این صورت با وجود وقوع

این قسم قضایا تقدیم مراسم تهنیت و تعزیت از لوازم آن نیست و آنچه

در باب فوت سلیمان بزرگ که پیرانه کار و باعث اشتهار آسایش و آرامش

روزگار و بازگشتن شاهزاده عالیتبار و چنانچه شایسته در معرض ابلاغ

در آمده بود بزرگی و بزرگ منش و نسبت که از آغاز این دولت مرصوصه البنیان

که نیر عالم افروز جهانگیری برج الشرف حمد عبارتست از بودمان علیا
مبارک این کامکار نامدار عالیمقدار است که چون میمنت مسعود خاقان
بلند مکان یکتا گوهر دریای خلافت سیف مسلول بازوی ولایت
علیین آشیان فردوس مکان صاحبقرانی در سنه ... سال که بسرو
سر پنجه استیلا و اقتدار رقبه فرمان روایان اطراف و اکناف را
در ربقه اطاعت و بندگی کشیده بودند و بعد از ارتحال آن یگانه
گوهر عز و علا بصدف عالم بقا فرزند سرور کاه مظهر الطاف بی پایان
حضرت اله نواب جنت مکان علیین آشیان در ده سالگی
بمقتضای الولد سر ابیه مقلد بامور سلطنت و جهانبانی شده بعد از

دام اقباله

دامن قدسی انجناب مطهر از آلایش نشأهٔ غیری روان بخش قالب افسرده

صاحب کلاهی زلال چشمهٔ حیوان آگاهی نواب گیتی ستان

فردوس مکانی در سن هفده سالگی و اعلیحضرت خاقان رضوان بارگاه

نیز در سن مزبور روشنی افزای چراغ دولت ابد فروغ گردیده‌اند و اخلاص

و یکجهتی و سربازی و جان نثاری لشکر قیامت اثر قزلباش نصرت یلاش

که در شیوهٔ شجاعت و بسالت از شجعان روزگار ممتاز

و از تیغ شعله بار روشنائی بخش چراغ اعجاز نسبت باین طبقهٔ علیه

نه از مقولهٔ آقا و نوکریست که خردی و بزرگی منظور باشد بلکه از محض ارادت

و اخلاص و پیر مریدی نقد حیات را ایثار مینمایند و حقیقت جرأت

و جانفشانی و اخلاص که از طرفین معلوم همکنان است بهتر آنست

که سد باب انقسام کشکولها که از انمقوله حرفی مذکور نشود ولله الحمد والمنه

هرچند اعلیحضرت ظل اللهی محو یک دیدها گاهی تاج سلطنت شاهان

ذوی الاقتدار کام بخش فدویان جانسپار سایه حضرت پروردگار

آفتاب فروزنده عظمت و استکبار خلف صدق ائمه اطهار

منظور الطاف بی پایان حضرت کردگار در سن دولتخواه ابدا امانت مقتضای

جوهر فطری که لازم ذات این سلسله علیه است کوی دانش از سر جوهر دلان

ربوده اند و قطع و فصل مهام الام منوط برای رزین آن برگزیده انفس و آفاق است

از بدو جلوس بر اورنگ بلند پایه جهانبانی ارکان دولت و اعیان

حضرت

حضرت و سایر طوایف قزلباش در مقام بندگی و اطاعت و انقیاد
و فرمان برداری شهریار بیشتر در آمده همگی را از روی خاطر آنست که جهت تقبیل بعضی
تقدیرات از پای از فور عظیم جانسپاری در رکاب نواب خاقان
رضوان مکان خلد سریر فردوس مصیر محروم مانده اند تلافی و تدارک
نقد جان را در راه این برگزیده یزدان صرف نمایند که از عهده عشری
از اعشار و اندکی از بسیار اخلاص و اعتقاد واقع بر دن آمده باشند
و حقیقت مصالحه پادشاه والا جاه روم سامعه افروز شده خواهد بود که
اینمعنی را فور عظیم دانسته با وجود کثرت جنود در نهایت اقتدار
و کمال استقلال مکرر احکام با مرا سرحد و لایت خود نوشته در تشیید مبانی

صلح و صلاح و نهایت مبالغه نموده بود که مبادا چنان نمایند که امری

که منافی امور مصالحه و پیمان باشد وقوع یابد و در طی این مراتب مندرج ساخته

بود که ایلچی ملک کردار سخن شناس دقیقه یاب بجهت تقدیم لوازم امور تهنیت

و تعزیت فرستاده خواهد شد و بندگان اشرف که جان غلامان فدای نام

مبارکش باد بر ایلچی پادشاه والاجاه مزبور را رخصت انصراف ارزانی و ایلچی کاملان

تعیین نموده باتفاق فرستادند و از هیچ رهگذر امری که نه بر وفق ضمان

فدویان این دولت عظمی بشر واقع نیست و نهال امال جهانیان از فروغ

خورشید ما بخت اقبال در نشو و نماست بعد ابواب مکاتبات را که در

حقیقت از مقوله مکالمات روحانیست مفتوح داشته بارجاع

مهمات

مهمات ممنون سازند که بنیروی اقبال بزوال صورت انجام یابند

گونه مکتوبی که بیکی از دوستان نوشته به استماع صداقت

و حدیقه مودت اعنی مکتوب فلانی به بابیاری رگ ابر خامه گوهر فشان

برادانه شگفتگی پوشیده بود دماغ کشبانی و مشام کرس را عنبر آگهی رواج

المش کرامت نمود و از ازهار الفاظ و اثمار معنی آن دیده دلرا نصیبت وافی

رسید خرمش آینده لکن تا زمان ملاقات اخبار جلوه گاه ذات مرضیه

السجیات محصلان نقود بخش مواصلت را بجای مهلکات تسلیه

استمرار داشته باشد تا تحقق اینکه خدام را در عزیمت سفر بازند ران

بهشت نشان بدانی روی دلها و کلزاری خار اختلاط دوستان

خوشتر از سیر این بوستان ارم نشان اقبال که همیشه دل گرسنه

چشم اختلاط بی ساخته بود که روزه دار ربط و معاشرت محروم است

در قحط سال شهامتی بوعده رخصت و ورود آن دریا قشه رموز تسلی

میباخت تا آنکه خبر آمد که نمی‌آیند و در مرات وقوع نموده این لطف

نمی‌نمایند قطع نظر از مرارت انتظاری که کشیده شد و رنجش

دل مغزی و کاذب برآمد الکن اگر وعده وصل باصفهان دهند و ایمان

مغلظه بعهد موکد محکم یا کنند بهیچ جواب نمی‌نمایند و گفتن شنیدن

این حکایات تا آنکه کمال رغبت باستماع آن دلک ممکن نشاید

باری چون از خیابانی بالا آبا بتست رو آمدن ایشان باصفهان

بدن

پیوست آو نیز رفاقت اعزه لنجا عزیزا بمعنی نمی‌تواند خواست

اگرچه بسیاران گلستان را آوردن تحفه ازان بستان ضرور

و تهی دست امدن از طریقه خاطر جویی احباب دورست از دام مکرمات

برکران و با خصمای مطالب امعنان باشند محمد معصوم بیک ولد محمد حسین

بیک منشی نشانی شد عصما عصمه الله من الآفات بتحفه امور یکه خیر

نشانی در ضمن ان مندرج است موفق باشند بعد ما انها اللکه بروا فعال

و قایق روشن است که هر حرکتی را غایتی و هر امری را نهایتی است راکبان

مرکب حیات را که اوقات خواب و بیداری مانع قطع طریق

زندگانی نمی‌شود در وی توجه بلعجب است که راه روان اربع دیر رسیدن

بدان مکان پی برسیده اند ولهذا از منخر کی بالا عزم بار خود را بدان

کشور میرسانند از کیاه باران رحمت میدارد منتهای حلیه کانند همه را و

وصال ان کشور منظور و گذشتن ازین مراحل ولئیمی ضرور است

بمقتضای انمعنی مرحوم حسینی بیک از تشنه معرفت بر میان جان

بسته و کیفش براوار بشارت از جمع لشته به صوب مقصود

توجه نمود کاسه ناگوار اجل بر بازماندگان خود پیمود و منصب پدر

این بی دست و پا یانرا بفتوی مروت و گواهی عبرت بان

رفعت پناه حواله فرمود در انچه شایسته ان کار باشد اهمال نخواهد نمود

رقعه به معالیجاه علیقلی خان لرنین نوشته پیوسته برضاجوی

خانی

خالق انس و جان و واهب جهان و جهانیان موفق بوده و گلچین

گلستان امال و مسند آرای ارایک جاه و جلال باشند طوق بندگی

اخلاص کیشان که نجوم درخشان معانی و کواکب زواهر الفاظ ترصیع

یاقوته بود مجد دار رقبه اعتقاد را بر بقیه انقیاد کشید گوهر لفظ باراء تحسین

این احسان در بساط عبارت حاضر نداند که به نثار ان مخصوص بوده اند

و تحفه معنی لایق در مخزن متخیله نمی یابد هر بدست شاباش و آفرین

بپای انداز فشاند گلها از طبیعت که بنور رضوان نوبهار لفظ و

معنی در اهتزاز آمده بود همان رنگ و بو در سه دم شکفانید

و گلچین خامه اش از باغ خیال دسته دسته بر گلدان تحریر نشانید

لیکن در حین نگارش این سجل محبت با وجود بسیاری تفحص کمتر بدست
آمد همانا از خجلت عدم قابلیت به پردهٔ تواری روی خود پوشیده
و قباحت فهمانه در اخفای خود در الحقیقه اظهار سخن شناسیت
کشیده چون راه بوستان بدیعه خاطر نظر اندیشه نو بکیر از طریق
جستجوی آن گلدسته پر رنگ و بو بو بقا چند در دست فکرت
از باغ خاطر بتازگی دسته بسته و نشر شمیم اخلاص مینماید مصرع
کوند **قطعه** رسید از جانب جانان سخندان عزیزی نسخهٔ تحفهٔ ملک دلنواز
حیا بر قلعهٔ شوخی دلفریبی که آرد سنگ را حسنش بآواز
از و هر بیت باس مرغ دل بدا که چون میخواند می آید بپرواز

زربلیسان

ز زینت برنگ بال طاوس ۱۱۷ ز گیرائی شیفته چنگال باز ۱۱۸ اختصاص بینش

ز عصمت بمسیح و مریم ۱۱۹ تمامی بکر و آبستنی باعجاز مهند که این شاهد مقبول

بعد از نعت پسندیده پیرایه وصفهاست نظر بافته قبول گردد لمعاتی در منظر مید

پیغ نقش شده که انبار عذر تقصیرات ایام گذشته خامه را از سبک جولانی

عنان تاب میکشید یا از انجام صحایف محبوب طراز حسنا نیرای

حال گفتن تر از رو میشد که چنین یک سر به نیاز افزاید دیگر سرا خواب

گران گسلت از جنبش بانع می آید قلم شاهین این تراز و نیت

سر از اطاعت می پیچد امر ور تکلیف شوق مجذوب قلم ترو بلیت

طی بساط تعارف نموده مسک این مانع را از راه بیان بگذاشته

میخواهد که بادای سنت ارسال این شوق نامه که کسوت پیش

سلامی در بر دارد و رد جواب را بر خدام واجب سازد و چنین فرایض

ازان مراعات قوانین شریعت فوت شدن ندارد و یقین که باز

بجواب خواهد فرمود حالا این جهت صداقت کیش بحمد الله بر

نهج خیر معروف میشناسد چون رافع این نوشته حال مکتوب مفصل

ناطق دارد اطناب را در ان باب از مقوله تکرار میداند

احوال سعادت دارین بنظم و نسق حصول مرادات موافق خاطر خواه

گلستان تبسم باد برب العباد کما بری در بهاران قزوین نقش نشسته

از عهده شکر التفات کامل حضرات عالیات که در بیرا اینها مخلف

جلوه

جلوه ظهور نمی‌نماید با وجود نزاکت و قاصر بودن برآمدن متعبر های متعذر آن اگر

چه در نظر دیداولباب ظاهر که در خلوت سرای تحقیق راه دخول نیافته اند

بعضی امور را نمود بی اتفاق باشد اما در چشم آشنایان طرز تحقیق معنی مقتضای بینش

شعر تو هر رنگی که خواهی جامه می‌پوش ؛؛؛ من آن قد موزون می‌شناسم ؛؛

بغیر از دوستی و مهربانی معنی ندارد اگر با عیب جویان و خرده گیران در نکوهش

بیگانه‌ها ان اتفاق نموده باشند این معنی را حکم او بر لشبعه‌لت که طبیب حاذق

با وجود محبتی که با مریض داشته باشد تجویز نماید چه ظاهر است که با وجود

عیادت و ملاقات شبانه روزی اگر لطف عنف نباید در میان

در نیامد سر رشته نعمت مواصلت آنها زندگانی دشوار است امید

که ما جور و مثاب باشند و چون اختلاط بی نفاق برای حجب میبدلله

و گمان داید که امیرش ایشان باید که ازین مقوله باشد هر چند

ان الظن لا یغنی من الحق شیئا، حق لیست مسلت از درگاه الهی

میشماید هر سخن ساز ان فیما بین ایشان توفیق راه حرف باوش

نیابند لیکن دریچه احباب جلوه ظهور نمود اگرچه بر مطلب شناسان

پوشیده نیست که نسبت بدهم کرام فی المشق میرسد لا ایکه از جهت این

امر مکتوم بیک اشتی و ذخیره در خاطر نگذاشتن اولی مینماید فی الواقع در ظهور تی

که پادشاهان عظیم الشان را نسبت بلا ازان بطریقی که از ارتکاب امر شنیع

نتوانند نموده باشد اگر یکی از منسوبان اینکس مرتکب امر چنینی در روح این

بیگناه را

بیگناه را از آن خبر نبوده شده باشد گنجایش لوم و توبیخ نخواهد داشت

خصوصاً در صورتی که بر خصوصیات احوال کماهی اطلاع داشته باشند

که اگر انحراف از طلای احمر یا یاقوت اصفر یا نشر از اصفهان امری که بنوعی حسب حال

امروز در معرض ایستاده اشتباه الاداده و اینکه در مقام عذرخواهی و پاداش

نمودی بعضی از مردم آنجا که بسبب ملالت خاطر خواهی با‌ینجانب داشته اند

بر نیامده شاید این نیز از عالم قباحت فهمیها باشد به بضاعت مزجات

حاضر را قابل یادبود دانسته باشد و خواهد که بجهت شایسته اعراب قباحت

فهمان بان تدارک نماید تا مال من قال لعل له عذرا و انت تلوم باری همیشه

ما حفظ این سعد الملیح پت که اگر بمقتضای بشریت ناشایسته سرزند بسر دارای دعا

دفاتر حضرات از تیغ بازی زبان حاسدان ایمن تواند بود آن خود چه

احتمال لا بشرط بودن نیز تحقق نیافت درین صورت چندین کار

دشوار پیش آمد اول عمری را که در پاسداری اندیشه کم رانیده بما

دیدن کما فات شعر تو گر بر هم زنی سودای دل بازی زبان داری که ما سرمایه

دنیا چو بین باید بسپرد !!! اگر تکلیف ندان تحصیل جستجو بالا گریز زاند

بفحوای مصرع ای که در بازار موافق بجهان مطلبی !!! در راه انتظار عنقا نشستن

دیگر چه توان بود به نگارش این نسخه نیز راضی بکو همت شگفته

همدرد من ثم قرت ببعضی از آشنایان نوشته

لله الحمد و المنه که رسوم ولوایت تازه گردید و نوبهار قرابت اموری شگفتن

آغاز

اغاز نهال سرمه که اصفهان و سپاهان در دیده بینندگان در می آمد

اکنون از کوه جولان کمیت خوش خرام خامه حضرات عالیات مخادیم

عظام صدر السلطنه قزوین بجلوه می اید و نکهت که شمیم تجلی سای ان کشور

جنش بوی باغ درافش وارسته کان میرسید امروز در جای دیگر جلوه

فروشی مینماید چشم امیدواری روشن که غریب سرمه دیدیم و زخم

شنیده ها
ناسور داری تازه در عجب بلی اشنائی شنیدیم گذار جو بوده از جرعهای ما

شنی و حسابات
ببالیدن خجسته بال این عطیه زان تلافی و بجوانی از غش مدعا دا

فنیت
روحانیانه با بینش شناختند کت انگاشتن لوئی مرتبه سینه صفا

از اهیر اثمار مواصلت که عبارت از مکتوب بستان لشت سبیه و از

شکفتن این شکوفه بمیوه مقصود مهیا داری جاهل که یدحق بکام امید

مشتاقان برسانا و چشم بدر ساحتها بچه رسم انتظار است که بی فاصله

از دنبال ازها رور رای آینده انتظار مقدم شریف خانه چشم را منزل

نموده ها که از در درآیند و ابواب خندیده بر روی مشتاقان کشایند

الحق از سخن سازان هر دو سبک گشته این مراعی اسلوب ادب

شده بود منت پذیر که بدیدم هر آن شوق نامه لوبانه موجب این عنایت

نامه شده و اگر نه دماغ نسیان حستان از آن بالاتر بود که بعکس معانی

هیش باشا که یاد آوری مشتاقان افتد عبث آن نگر هوا اشیا لوح

سنگ طلسم موم است سر بیالین زانو گذار آنرا که مژه گرم گردان

خواب

خواب شده است نمیشود که این رو بار رو ننماید و خبری عقده ز همت ما

از هم نگشاید اگر داستان کلک گزار ان الیمن از تحریر آن که مخصوص آن شرکت

سخن بر زبان مطلب بعضه شرمنده است یا در میان نمیگذاشت

که ام صبر از عهده بر جمعی فراموشی ایشان بر دن می آید الحمد لله علی کل حال و نفع

سخن زبان کشید و ره سر مجازیم نهایت التجا میدهمان دارم که نفحوی

علما را جاری میدانند چون بعضی را بعضی بعضی در جاری معتبر منتظران باشند

که حرف معقول از نظر تحریر این مزخرفات بسمع شریف اوشان هر چند

خواهش آنمعنی از مقوله جویای گوهر از کان شبهه است اما موقوف

اظهار میرساند که بکمترین سفید پوتی قسم از نگارش شرف

که بنظر رسیده بغیر از آن مطلبی نبوده که بسبب اقوال جمعی حاملان این

سخنان بعینه بر همگنان ظاهر شده وگرنه بنده را از ایشان رنجیدن

و قبول اباطیل کرای که آن خط نیز نافهمیده خود دانست که در مدت

مدید آشنائی و معاشرت شبانروزی با دعوی شعور و لاف شناخت

چندین بی شعور و ناشناخت باشد بی شعوری بجای جمع معاذ الله

که ناشناخت باشد و بهره علمی نباشد راضی نمیتواند شد بجز

اینمعنی که طبع قاصر را از آن مباینت کلیست کتابتی هم از آن فصیح

بر الواح خود نقش بسته پیوسته خاطر داستان طراز که بدستیاری فکرت

جادو نشان از اندیشه موری دستگاه سلیمانی چیده خلوت شبهای راز من

محرم

مختصر کثرت مبانی و مدعای آن مبنیست در هنگام تحریر شوق ارتباط

خدمت العبارتی چند از عیوب کوتاهی و نارسایی برای تعمیه و فابادا

معانی نماید دستگیری بیرهایان مطلب نگار کند و بعبارتی اطناب گفتار

که هنگام سیر دار الظهور گفتار است چنین در روش مرحله پیمای خلاف

وطن بعد پیوسته با رفیقان لاف اختیار میزده باشد و بنابر نیرنگ قافله

سالار قضا بلیدی نابلدی و راه شناسی گم کرده راهی مخلب آباد وطن

محک عیار گفتار خطا و صوابست رسیده رخش دعوی همعنی

بتاراج راه زنان شهری که عبارتست از وقوف بر حال او دست دهد

زبان خامه را بمهر سرمه مدلول از حرف لب بسته مرا سرگشته و لف حیرت

میسازد سالک روح حقیقت پیش ازین نتواند بود با وجود تجربه اندوزان

باور قشر این گفتار پرفریب لامغز گفتار پر زینت و زیب دانسته

که تحصیل این دعوی بمعنی میکنند که دچه میگویم مغلوب طبیعت و زندانی

حس سوالان نیز و کجا تواند بود سر از ربقه آرزوهای باطل برآمده

سیاحت بحر بی ساحل و طلب امور بیحاصل نماید نقیده دروغی

محصل بیش نیست که بالتماس عقل جرائد آنش دست از طالبان

سراب بکه تشنه مانند شوریدگان بهر جانش نگشتند و بادیه مقصد

فقدان آب در زبانش از شمای مجاز در آتش نشانده ای کاوش

این فریفته بلا حسب مرغ دست اموز یک اندیشه باطل لعبه مجاز معرفت اندوز

عدم بنای محالات لایتناهی میشد تا بر بیامدن بر مطلب با مقتضای

نادانی تو طیبه لنجاح مطلبی شکلی بر آن نمیدانست چنانچه به بیمانی

فطانت و اطلاع علم حضوری دارید امروزه هفتم و بیست عشر رابع بیمار سنین

خیالست همواره بندی غفلت نقد عمر را نثار زلال دنیا که در بزم آمال

دیگران میر قصد نمود و پیوسته قفل این گنج بادا و بدر باتش دستی بی پروای

کشیده درین ایام که آغاز طلوع صبح شیب وادان افاقه مستی راح عیش

بیدار شبالبت مانند مستان که از وسواس فقدان بی قرین بیخوابی

میشنید چشمی کشیده لشمع عقلی که هنوز فی الجمله روشنائی داشته ملاحظه

شبستان هستی مینماید چه بلند باطار آراسته زندگانی که عبارات از

لام جوادی باشد بر چیده و هم بر بان حواس از بدمستیهای طبیعت ازهم

ریخته و نقد فرصت را از غفلت دزدیده چه میگویم که بلند

همیشه کافر آنچه من دیدم در سنجاق نفس چاشه اندیشی را نه آن سرمایه

که بکشیدن آه سردی خمار هوس تواند شکست و نه آن قوت پرواز

که ببال افشانی توبه انوام گرفتاری علایق تواند جست در جایی که اثمار اغصان

زندگی بربار و گلهای انبساط بر شاخسار رنج از این بستانسرای تمتع حاصل

نشد از اوراق گلهای ریخته خاک آمیخته و میوهای از شاخ گسیخته

که نیم خورده کس هوا و مور حرص گشته چه سرمایه تواند اندوخت مصرع

بجهان چه کار سازم که ابستنی نیرزد تا چند حبل المتین لیلا و لالام

که بستانبان

که بینایان رموز انفس و آفاق رشته چاه سار حقیقت داشته

بدان زلال معرفت بر می آورند مانند گوهر کان که در رشته مختلف الالوان

بر کشیدن مثال حقوقی استخوان بمغز بقیه نمونه هموم از بر آمدن رشته حیرت فزای

میکوبید درست آویز ملانجبه نفس طفل مزاج ساخته این سرمه بینائی را

چشم بند دیده دلها ساخته در موقف باز خواست که جانبان این

نمای جوامع مانند نقود مطلس نقاب روی اندوده از بینش بکشوده اند

بر سو انفس خود گواهی میدهند زبان بشهادت افعال ناهنجار کشایند

بدام غرور تمسک جسته زبان با داء آن توان گشود ای کاش گرانی

اجناس این سفر را که وسیله چندین دام غیر مشروع شده ملیه

میزان اعمال وزن برکت کاهی بود و هر سه که بتردد سفر نیم گره
از خاطر گشودی سبحان الله چه میگویم و چه مینویسم حسن عملی را با پیرایه الفاظ
و هر هفت عبارت و گلگونه استعارت چه لیست شایان این ترهات
نیز یکی از کیسه پرداران فرصت است حق تعالی دست طلب و توفیق حصول
مطلب کرامت کناد کتابت ساران قزوین سرشته خاطر العطر غ
خواهش هم بر آشنایان یگانه سرشت و دیدن دیدار رشک
فرمایان گلشن فردوس برین دار الله بهشت دلهای تشنگان فرامش
کار سیراب ساران چشمه دل بیمار نه دران پایه است که بدست
یاری علت جادو ران که فرمانش چون آب در سبزه بر سر سبز جهانگان

مرا زبیخ

مز سخن روانش نگارش آن تواند نمود روزگاری هر دل در سینه جناب

در گوهر روانش در سنگ آرمیده بود پروای کار و بار رفتار نداشت از بسیاری

اندیشه‌های پریشان سامان لن بخود نجه پردانو امروز که دل در بر ازار

آرزو کرد و با کهینی جامه‌ای پیرایه آرزوهای کالوان هر روز بر نیکو نوا نیست

چه نویسه و چه تواند نوشت گرفتم هر دل را از گروه آرزوها گرفته بخود

پیوازم و در نگارش خواهش دل آغازم چه نویسم و از کدام آغاز نویسم

نخست در گله گزاری زنم یا سخن آرزومندی دیدار پرنشان را در میان افکنم

دل مهربانی جوی را چنین ابریشم چنگ نوازش گستاخی نغمه و چون آن فروغ

چراغ نیاکان را از روی گل خیره دبر خویشتن میلرزد میخواهد که مز سخن رو تا بیجه

جرائد نگارش ان باشد لیکن از بسیاری یکرنگیها مانند بر یکدیگر

در میان منت میگذارند اگر گنجایش بخشش ازین رهگذر نبوده باشد خود از

خود رنجیده و نیز نگارش آنچه میخواهد رفته رفته تواند که خست از رده برابر

گرامی گشته راه بدیده وری گرفتار ساخته اند تا امروز از برابران دیگر یک

نوشته هر دست آویز دل بیتاب تواند بود رسیده پیداست که دیگر بیچ

خرسند توان بود که اندیشه از اب باکه ماب که الوده نمیماند

گشته از بیم آن دامن دل پاک از نم یاد آوری برچینند و از گلشن

نگارشت که رشک بهشت برین است بگوش نشنیده کان دارم

گرامی است جانی میرشا میرزا الایش امیرشان این کنه در بوته گداز

مرزنی

سرزنش نباشد چه اگر اندیشش ایشان بروش نخست میبود با بستی در نوشتجات

ایشان نیز از هم جدا نبوده باشد دادار یگانه دانای راز نهانش گواست

گرچه آنکه روزهای بسیار است در این نژاد پارسی کیش جز چند پی بردار این پسند در کرسی موید

ازین رهگذر آینه روشن نگار ایکه الالش نگرفته چنین همیشه چو پاک جلوه یابد

گذارش هستی یاران پیشتاد روز چند پیش ازین شنیده شد که گلسته

کالبد گرامی واعظ الاباد از کوفتهای کلی کلی افسرده بهم رسانیده و باز نیرو

نرسید به آغوش آفریننده جهان و جهانیان روی نهاده گذاشته

و مانند گوسفند ابراهیم پیغمبر ۲۳ روشنی دیده همچو اسمعیل راه بدان جز چند

و غنچه از آن گلبن در اسمش صد هزار رنگ گل است تا باراج چیده رفته

هر چند ناگزیر سرشت آدمی نالش است در این کارها که روزگار پالش مردان بلند

سبکساری گراید و دلتنگی و بی‌رایی نماید اما شیوه سنجه چراشناسان نشسته‌اند

آنش که چنین پایه کاخ مردم فریب است برابر آب روان زنبر گاه دلگرا

این خانه را گذشتنی و گذاشتنی و کهن گسترده است را برچیدنی و کهنه‌ا بشستنی

دانه دمهای گرامی را که نموده بود تا چیز از آنها فراهم آمده ریختن بال و پر مرغ

سبک پرواز زیرکی شماید و تخم سرشت را که در هنگام کشت گلش

نهفت بر تواند داد در شوره‌زار بی‌آرایی نگارید گل را دامن از رنگ نیرنگ

رنگکار لبریز است و خار را بار آن در سرانیدن داستان نامهربانی

این زال پیر تیز آتش سراپا یاران گشته میگوید با این یکدم به است مرا

دلم اند

دلمه اند سوختم و لاله همه‌ش دهان کشنده می سراید که با این سرمایه خجسته‌ام مهر را

روزنمه بنجره داغ دل چه اند و چشم افتاب جهانتاب چنین کباب بر تابد زان

کوان و آسمان با آنکه پای در دامن کشیده همه‌ش یک سیر گوش

از چشمک هر زمانی اندیشه توان دید هیچ کس را یارای چشم گشودن

نداند و از نامه روزهای گذشته توان خوانده سنگ بودن همیشه

در پله تر از روی زندگانی کسی نهاد که اگر گنجایش سوگواری باشد در پلر خوانش

باید نمود و اگر این گره سر در گلم را امید گشایش باشد از رشته هستی خویش باید گسست

چه ملیبرایم از کجا و پند کوه و اندر سراید از کجا همانا مانند ابر سنگ مایه‌اش

که آب از دریا برگرفته را باز بدریا باید ریخت از رگ ابر جامه میسابند نیست

که از لجه دریای دانش دام شه بجای بخت خویش بازگشت مینماید

گرد که هر گوهر دانش باغبان گلشن زندگانی جهانیان و زودن آن

در شاخ نو رسیده را پیراستن سرو بستان خداشناس شمرده آن زیب

گلستان دانش را جنبش افزون داده دستهای بستان بیکدل اعلا

زان بنیام مرسل کتابی بجنس یک منشئات لیش سنه الکه دشمن آشتی

وحکمت و معجون شهد و شربت اعنی ثمر شاداب نهال خانه امارت و فضیلت

و تقوی شعار صلاحیت و ورع آثار بدر عزیز دولت گرامی میرزا احسن

سلمه الله تعالی در وقتی مرغوب کام خواهش تر مالیان اختلاط را

حلاوت بخش گوید حق عز و علا آن مینمای کهنه شراب محوی را بجهت

بلبریان

بلکه یاران باهم صحبت از آسیب سنگ حوادث نگهداشته هرچند از کتابت

مصحوب عالیجاه جلیل خانا با خوانی مخدومی ام نوشته شده عذر نرسیدن

از دوستان پذیرفته است اما عدم تردد مخدوم وآمدن جمعی بر سبیل ندرت

بر جناح استعجال عذر خواه دیگر است چنانچه آینه جهانی ازشناساییدن

خود بصاحب صاحب دیده بینا استشهاد لله این سالک لوح را برلازم نقاب

با آنکه عمر ما صرف گشتای که باشد گویده باان پدر عزیز با چه عنایت

اخلاص دارد عدم مراعات جزئیات در عالم اتحاد و جهت سهل و درگذرا

این معنی که خاطر که دور کیش اخلاص منشان نا اهل است از مخمه

توفیق یافتن آن قافله سالار راه یافتگان طریق سد الله نه چندان

خمش یارود لوله که ظرف نامه و حوصله خامه وسعت گنجایش آن داشته

باشد بهمین تنبیهات کلی کفی موفق باشند تا که اهالی مشرب درنوره

سایر ارباب عمایم نموده با وجود سرزنش جواب خلاف خواهش

شنوند وقت آن آمده فلاطون منشان پای سابقه بنا شیخ سر از

گریبان خم برآید و سنگ موانع از راه سالکان طریق میکنده سر دارد

و فتوی حلیت خمر را با آب طلا شراب زند بولیه و شکستن شیشه

و پیمانه را اسراف نامیده با محتسب و مفتی در راه نبرد و فقره وجوب العمال را

از عبارات جرم علم الهدی تا الف ت بنزد خاطر اسقاط نموده تحریف

کتاب و غلط رواة نام نهد و بمدد کاری فقه و تفسیر که نسبت الشریعه را

با این

باین حصن بنای استوار پایدار است از سرزنش جهال باز رهد و شستن د
دماغ را از شرایط وجوب حجة الاسلام شمارند و نمازهای واجب را بجای
محراب بر طاق نسیان گذارند خواب را در وقت نماز صبح از شرف
عبادات دانند و پیمانه شراب تلخ را بر شکر لب شیرین از ساقی نستانند
مکروهات را سنت و محظورات را مباح کنند الحق عالم عجایب است که ثانی
میشود و اهل هر ملتی باین دین مبین یقین میشوند که اختلاف
از میان علما و اولیا برمیخیزد و بعضی بنا زنهد دار با براهین امیر رحیم
پیاله روشن از میکده را دار الفضل خواهند خواند و اهل شیشه جمع که عبادت حرمت
اندام حرمتش خواهند شد مطرب فقیه خانه نمیگشت را درس ارشاد خواهند

کلفت و نسیم بی تکلفی جاره خس موانع را از راه برهنه پایان کوی خرابات

خواهد رفت باری کیش پر آوازه دیده فضل و تقوی میباشم خدای عز

وجل بر سبیل تعاقب و توالی الشنواها و بلا آفات صور برا علاوه

حضور معنوی که عالها بعد از طریق کتابی طبیعت که در سن خوبی در سبان

عنفوان پدر عزیز خوانده بر لوح ابلاغ میکشاد که آنچه در باب تقاعد

از سفر و اشتغال مطالعه تفسیر و فقه قلمی نموده بودند ظاهر الظهار ان از مقوله

این باشد زیرا عیسی را از حال خود اخبار نماید از آن معنی جامعش بعون

بهتر است بعد از این مولو مکشوف میداند حال مخلصان آن

نجو است که الحمد لله و المنه کارکنان جوامع و عمال ملک بدن

با اشتغال

باشتغال معزز که جهة اشتغال دارند و نزاع نفس امّاره با مطمئنه برقرار است
گاهی در اشک ندامت آبی بر روی شعور نفس از خواب غفلت بر می آید اطمینان سیما
بخش مطمئنه که حصه میخواهد از نسیان وجه نفس اماره امارت بگذارند
و رای در اعمای باکره خواهشهای لکالکنی لوراکن را بر بستر هلاک می اندازند مانند
سکبانان هرن همت اماره اختیار که از ملاحظه لذتهای سریع الزوال
بی ثبات بمطالعه شاهدان ابدی البقا نمی پردازند و چون طبیب
که مرض اشتهای کاذب داشته باشد و با وجود تیقن و تنفر از خوردن اشیای
متوالی ضبط خود نتواند نمود ارتکاب امور بی نفع سنگینها از آن گریزان است
مینماید و زوال دنیا را که در پیرایه اوضاع مختلف میشناسد در

رغبت جون مشاطگان می آرایند نه آن غفلت دارد که ازین لذت

در روزه تمتع نماید تا بدان ملایمترست برگردد نه آن اشتباه که بنیجه عقل

خردمند مهربان التفات نماید در پذیرد و بر خاطر خود مبند خشم دان نپوشیده

بیت که ناقابل و بی مصلحت ابا عدا قربا القدر دلکوب و جان گزانیست

که اقارب وحبذا آنکه این نسبت نخوبتر می آید جون قرب آتش سوزنده

در ایلام می افزاید چنانچه پیدو بی برادر از بی اعمام دشوارترست و نا اهلی فرزند

از برادر برادرتر و اگر آن فساد در اعضا باشد صاحب عضو دل

انگارتر است ازین تمهید ظاهر شده این گرفتار را با نفس اماره بسر بردن

با یک دیوانه در یک جامه خفتن چه سازم اگر جون نخل پیوند بی بروادی

دولتی

وچون نبات از رنگ ریشه سر بر کشیده اند واین پیش و ماه پروین

از یک شاخ بر دمیده گل رعنا را اگر از راه عاشق منشی از دو رنگ

درون گریز باشد چه سا نو و اگر از طریق معشوقی زیبای رخسار را رنگ

داند بلکه او مصقل این رنگ از مرآت وجود او کشتی شکستگان دریای

علایق را جز لطف الهی ساحلی و با بیابان صحاری معیشت را بغیر از دست

لطف خضر سرگشتگان کشنده مشکلی نیست چنانچه سالکان

خلاف مسلک خورشید را از فروغ مهر منیر بهره مندی میسر نباشد

اگر لطف الهی باشد وسیله نجات از بیخ میسر باشد سوال گدایان

از خزانه جود او هر قفلی که بر مخزن احتیاجش نیست به خبر لست در بن آن

رفاه حال و آسایش و دلان نشاط عفو و بخشایش یقین که چون
دست آویز همکاری محبت حضرت نیست بنیان این مطلب فایز خواهش
درین ایام مطالعه طلب نیز باره سه راه معالجات روحانی خفی نکتها
با مهربانی بکار نشاط یقین آید شغل گوناگون نکاتی در باب فوت
میرزا هادی دلدار خود میرزا فصیح نوشته چو شکفانیش از هم چنین پرنور سینه خون ریخته
تولی از نامه من بایستی نا خوانده مضمون آن را در دست تصدیق کم کشتگان بنجه
امید شان از دامن هادی مقصود گسسته باشد به پیشروی کرام اسمها
وبلدی کرام باکره بیمار راه بدار الملک معنی و سر کوچه قلم تا آید بجو وبلد ام انزو
یاری تکاپو در راه تحصیل لعل پاره های معانی و یاقوت ریزهای الفاظ

ه بدان

که بدان ترصیع کلام نمایند توانند فشردها نمایان صحاری گم گشتگی
موجه سراب را بقیمت آب بقا خریدارند چه اجمال که زلال کوثر
بربت آمده بدان طراوت گلزار سخن دهند و او ارکان باکره سرگشتگی را
چه گنجایش که بصدای درای دل از کف رفته که بنغمه مخالف مترنم است
راه بصوب مطلوب برند چه بنویسم و چه بسرایم آتش در سر دارم
که اگر خزف پاره و سنگ ریزه را بجای لعل ابدار و گوهر شاهوار از من
ستانند مانند شمع پروای پیش پای دیدن ندارم اگر صد بهار گل و ریحان از چمن
سنبلم دهند در تیر از روی بینش مساوی زخم خاری نمی‌شمارم کام ز غم ستم
مانند دهان بیمار مرارت آمده و پای تحصیل مطالبم چون دست دهقانم

ابله فریب کوه لست سرمهٔ بینش آرزو در دل نکشیده ام هزار بر سر برنگ دنیا در

صورت شمشاد قامتان پری سیما دلفریبی تواند نمود و شربت خوبانی

نچشیده ام از تاب جمال خورشید طلعتان زهی چنین تشنهٔ خواهشم

تواند افزود از اهتزاز نسبت سرای کامجویی در دیده خواهشم چون گلهای

گلاب گرفته بی آب و تر نمیم و اثمار شاداب مآرب در نظر بی التفاتیم

چون میوه های سرما خورده لست بی تحرک اوراق خزان انفاس گرامی را گل ریزان

بهار بستان کامجویی میدانم و موج آب روان عمر گذرا انجامی خط

امان پیدایی جهان گذران بر چهره میخوانم در خوف زرق بر باد افلاک

میگیرد دل از ضیق النفس دست در گلو میفشرد و با این گداختگی و ناتوانی

مانند

مانند نسیمه عصای غبار فرسوده است بالرغم نیم برپای میدانند از تاثیر آه
نیم شبی مانند چشمها جنبش دل که از خوابه ام سر دلست و از وحشت خوی که
سرشار اگر قطرهای اشکم دریا بپیوندد مانند گوهر همان از هم قوت خاطر
پی انصاف با خشنوده بهیچ جز راضی نمیشود و اگر حدیث حور و رضوان
در میان می آورد از من نمی شنود گاهی وطن را تا راه جفاه اسیر حب و زاید
منزل را حلقهٔ دام آفت تصور نموده گمان میکند اگر چنین آب دریا
هر بیای سحاب اوج پیما میکند مسافرت اختیار کنم بغربت گرا آید
لا محاله چنین گوهر آبدار بر سر می آید مانند گل از خیمه از تنگنای شاخ بیرون
میزند اگر رخت بصحرای دلکش غربت کشد چنین غنچه اش گره بشیاد دل

میکشند غافل که همه جا راه‌زنان لیالی و ایام در کمین و هر وقت

محتاجان حوادث از کشت اهل خرمن چنین اند قطعه الفقیر از وطن بغربتی چو خورشید

مانند آب لعل و گهر یافتم بها :: غافل که دیده‌بان سپهر ستیزه‌کار ::

دارد همیشه چشم بدی در قفای ما :: مانند گوهری که ز دریا سفر کند :: سوراخ

شد دلم ز وطن چنین شدم جدا :: باری اگر قباحت فهمی را حدی باشد از حد گذشت

و از نقابی کمیت اقدام گسسته خامه غبار ملال بر خاطر آن مخدوم نشست

بهتر آن مینماید که بخون باری رگ ابر قلم گلهای آتشین مطلب را

که مانند گل چراغ آب از جیب شعله مینجوشد بروبانم و سمندر خامه را

در هوای این شعله که برق خرمن طاقت شنوندگان میشود بال افشان

نتوانم

توانم حاصل کند از سردمهری سپهر کین اندوز و آتش افشانی این چشمهٔ آب
نمای کشت راحت نوز غنچهٔ لعل سیمای گلزار نشو و نما و طوطی خوش نطق کلم
شکرستان صفا نمک مایدهٔ خوش گفتاری نشاه شراب حوصله گداز
نگاری گوهر شاهوار صدف بیمثال مصرع رسای فطرت بلند و طبیعت
عالی شمع فروزان فانوس دل و دیده خواب راحت خاطر مطمئن و دل
آرمیده گند سفیده دل طوفانی بحر اندوه سرمایهٔ شگفتگی روان افسرده و خاطر
مجتمع پژمرده گلدستهٔ بهارستان زندگانی میوهٔ شاداب حدیقهٔ کامجویی
و کامرانی کلید دیدهٔ از جهان بسته اوراق ابتر دیوان حیات با مصرع
برجستهٔ مومیای شکستهٔ دل بی قرار نسیم گوی چهار دل پر غبار مهر و مک دیدهٔ عیش

و نشاط نقش بدیع بساط و انبساط بلبل دستانسرای حدیقه شیرین زبانی
طوطی گویای گلزار شیوا بیانی کاشش تخم محبت را زمینی قابل انتخاب مجموعه
شیرین گفتاری و شاب شمایل حلاوت شیرهٔ حیات باطل السحر
گلشنهای گلگونه حالات شمیم ریاحین بهشت نشاط و شادمانی ثمر شاداب
بهار رفته جوانی عینک بینائی قوت بازوی توانائی مفرح جان افسرده
و دل غمگین صدف زندگانی این حیات دشمن را گوهر ثمین فاخته
دل بیقرار را نغمه کوکو آموز در حصار بند دل متاع صبر و راحت را
سوز جراحت را سور و دلرا نمک اندای طنبور سر آهنگ دل را
تار سازی افزای مغنی کار سر دل از راه دیده مغنی بزم انعاش را نغمه برگزیده

جوا مجنون

حوا مجنون آنکه میبسم زد بنالش بهر ولای غذای جان وقوت

روح ونور دیده ام یادی هنوز تازه نهال وجودش ساعتها بری ساز وغنچه

گلبن هستیش در گلزار وجود چنین بار سعید ونه بطالع دارون این شوریده

بخت بوم ناکامی بصرصر ستیز از باد در آمد ای روشنت در دیماه سرد

مهری رفتار نازکت سرشتان بلاکر تخمیر وجود از نعمی کامی وملهمت سلسبیل باشد

پای ثبات بنت قسمت بجا صلالت از جهان عمر دساره میو

میوه پیش از بر کهاد ایم وداع شاخ کرده رویم چون نامه سیاه باد در

نگارش این مطلب با جامه ستیزم یا چون معشریان تهمت نشسته

جز بمه بحد بدیگری لیسار نمایند با نامه او بزم رانم بر بینه بار باوجود دیدن

چیزی که از ثقل آن خون در چشم می افسرد و نگاه در چشمخانه ام میمیرد تحریر

آن نیز اقدام مینمایم چه سازم چکنم شکوه از دوست کشیدنی نیست

فریاد کنم باری همچنانکه هر عضوی از اعضا از بند ارتباط آرامش برآمده ان

دارند پیوند امید رشته دل از هر جزوی از جزئیات گسسته و رشته

خواهش از هرچه در تعقل آید بریده ام چنین ذایقه بیمار که شهد و شکر تلخ

در تر از روی تمرش بلکه بساولت خار و گلم در دیده نیکان در می آید و زشت

و نیکو بکرویش در نظر جلوه مینماید چون روشنست که در شب

تار سفید و سیاه را کسوت اتحاد بر اندامست نگاه جهان در دیده ام

تار باشد بر مطلب سطور بر آن تمامت در هنگامی که همت این

بالکه

باکه هوش بردار از خواب برآمده چون مست نعلین گم کرده نمیدانستم
که این جسم صد هزار رقعه دوخته را کجا انداخته ام و در حلقه عقول
مجرده مانند روستایی بشهر آمده مستغرق بحر تحیر بودم و انسان
که صاحب تقدیم مناسک حج نمایند و بران خواهش بنده است تا قالب
کشانید دران خلوت خاص به کثرت عموم مجردات بود شرط که
شده من بعد بهوای خاطر که منهیات نکند و بساط خواهش ممنوعات
در نوردد و چهره افروخته پیمانه باده را که بر گل سوری بر ابر میخوید آتش غم و سوز
فرصت داند از سطور موجه ساغر شرع بیشانی خواند بجرجانی بطریق
الجار بکتاب شرب این شرب باید نمود هوس اینمعنی نماید و بخانه

خیابان نزهت پیشه دختر رز را در صحیفه ضمیر چون نقش بندد و از کسوتهای مذهب

چنین شخص نرفتنی علتش از سیما ظاهر است اجتناب نموده بلباسهای

که محرم شاهد نماز باشد اکتفا نماید از شرّ من لحیته هر در حقیقت لباس

اثر آن پوشیده است دست کوتاه سازد و تا مقدور باشد اوقات

خود را صرف مرضیات الهی نماید هر چند بی توفیق تر از آنست که کمال

رسوخ این معنی بخود داشته باشد لیکن از واهب عطایا چشم آن دارد

که بعنوان قبل از وقوع این امر درین ایام بر زبان جاری شده بود

که شعر ز شمع راه اندیشش دل در کفم داغ :: توفیق توبه یافتم آخر باین چراغ ::

توفیق استقرار این امر یابد و بر پای مجوس جمیل این زهر ناگوار را

بر خود

برخود گوارا سازد و اگرچه لازم نشأه بشریت در تفجع امور با وجود

یقین آنکه سوگواری و بیقراری را ثمره نیست اضطراب و بیطاقتی نماید

و در جزع و فزع پیوسته سیلاب خون از دیده گشاید اما چون بنسبت تأملی

کرده میشود آن مسافر ملک هستی جاوید در حقیقت جامه خلقان عاریتی کالبد را

از دوش همتی افکنده کسوت جدید پایداری در بر کرده و بمنزلی که سالها نورد ضمیر را

روی توجه بدانجا بسته رفته هرچند از حیات باندازه خواهش خاطر

تمتع یابد با چشم برهم نهادنست که نشسته و اگر این راه را به بیداری سپرده

باشد عنقریب برادران پاک طینت طایر حدیقه قدس پیوسته است

حق تعالی توفیق تسلی امری که بکارش پیش آید کرامت کناد

گناهی که بهمن میرزا با فیروز میرزا توجیه بخشش تاجر شکسته مانند

وجهه محمد طاهر اگر آه در جگر میداشت عالمی را سوخته و کانون فلک را افروخته

بود اقبال است بلندی دارد که آه در جگر ندارد و عالمی را نمی آزارد چه میسر آید

موجد موجودات و مبدع ممکنات شاهد است که سامان ازچه بدیگری

بود اصلی ندارد و اگر جهانی دشمنی ورزند با وجه عداوت نفس کافر کیش هیچ بهم

نمیشمارد با وجه و فور سپیدهای تماشای حور و قصور را انتصار و قصور

میداند مجملا تاسف مافات ملاحظه رود تا نگه عمر تلف گشته که میخواهد

که بهره و قبول موشح سازد خیری از اعمال که بمخرج نقد حیات

مجری تواند داشت نمی بیند و از تخم کاشته نشو نسه را در اینجا حاصلی که نمی چیند

در جمیع زمان

و کنج بی پروائی که نقد فرصت را در آب روان عمر گذران ریخته

آن سرمایه ندارد اگر جنسی از محصلات اعمال بخرج زند که محری نشئه از عهده

آن بر نمی آید با لبریزش شمشیر زهرآب داده طعن سعی تلافی ما فات نماید

با وجود حالا از دشمنان جانی را ملاحظه آن بالتماس ترحم کن روحانی

می نماید دعای خصمای تلافی غصه ناصیه بیاک ایل و قره باصره کیتی میرزا محمد باقر

صانه الله تعالی بلطفه العمیم واوصله الی ما یتمناه بفضله الجسیم مآل طلب توفیق

تلافی ما فات و ارتقای مدارج سعادات است چنین قاضی حوائج در اثبات

دعای محتاج بشاهد نیست اگر دامان شاهد این دعا الفه لو

را به بانشد بعز قبول مقرون باد جان دارو بیماران درد گداز ری و مفرح

گرفتاران غمکدهٔ مهجوری اعنی ثمر نیشکر خامهٔ حلاوت رقم در بهترین وقتی

رافع هموم دل پر غم بر دبیر اتمام کشید شکر باید داشت خاطر شریف گر باوجه

کم خدمتیها این سراپا تقصیر در شیوهٔ ستم دوستی یاد آوری سر افراشته

نغز مهر اندیشه رشتهٔ عمران شیرازه اوراق مخلص نگهدار یاد اوراق

که از لیالی و نهار برقرار باشد استوار باد یک موج از آن بحر بیکران التفات

آن بنده خاطر محبت ذخایر از وقوع امری چند کاران نیشتر رگ ابر

سر رنگ گشته اند لیکن بنا بر شنه بجان آشنائی و بنمک یگانگی و

بمصحف مصحح اعتقاد و بکعبه داد و قسم عجز بنگارش شرح آن مهر

سکوت زبان خامهٔ سخن طراز کشیده طریق وجازت میپوید

دارند

وازان مقوله بغیر این بیت که هم دران اوان بزبان جاری شده
جرعه همی بگوید شعر چو لشکفانی شب از سموم خیمه پرنور سته خون ریخته
تران از بام من باقتن ناخوانده مضمون او ۰ واگر بقدر اندوه این محنت
اشک ریخته آتش فشان کوه وبیابان نهادر یا بار و قبه فلک کافی بر سرا
خواهد نخ حون معاملات معاملات وجوه بر یکسان نسق میباشد که کل ساکنان
دمی را خمار و راحت را از ار لازم دانست این امر را غریب بد الشمه
شکرگزار و سپاس وار میباشد دران رساله که بجهت صیقل زدن
مرات دل بر غم وعینه پر نم بنو سطی بد شطری از آثار ذات تمام
عیار ان نور دیده اخبار نگارش یافته بود زیان اعراق ندارم واورا

استعاره لب بر انگشت خیال نمی شمارم چندانکه از ورود آن همراهان
معنوی مسرت حاصل شد از در یافت با نمغص اندوهنای کهدید چنس
گرامی با عنف از حجود در لام دلو و ستند بعود بعور رسته و جه تحصیل مقصد
در یست نفاق است که آن برگزیده شخص فهمید که کلمه تحت آن اشت
و پیوسته سلامت ذات ایشان مطلوب و نوید ملاقات
سامی مرغوب می باشد و از صانع مقالید ابواب بسته کارها امید
مید او بود که از ذات شریف را کلید و مشطوران ورد
مخمه صحت ایشان را بر دید نوید رسانا اد والله روف بالعباد
کتابت میرزا محمد نصیر ضابطه نفس نفیس شد
سر دفتر رقم
نگاران

نگاران اوراق فهمید یک و بیت الغزل نکته سنجان دار الشعور دانش بند
عیار شناس نقود منثور و منظوم مونس نهانی والای آداب و رسوم حلیه
عرایس حسن عنفوان اشتیاق بلبل دل حارس گلشن تحقیق تخم محبت
کاران اخلاص حاصل مزرع آمال کاشته نصیر امنی منصورا علی الاعدا
و ناصرا للاحبا با وجود فراموشی از دوستان از یاد حفظ الهی فراموش نشده‌اند
هرچند اشتیاق کان موقف رجا از زبان شکایت بسته و هزار زبان
سخن سرایی بر شاخسار سکوت نشسته است اما بمقتضی حیز طبیعت عشق است
در هم فردوسی بوقت گفتن و گفتن بوقت خاموشی کله گذاری از مرحمت فراوان
که دفتر خلوص و دوام یادداشت اخلاص کیش است امری واجب و کار منحصر است

چه شغلی دریای برکوهها موج آتش وامان سحاب را هر در سازند است

که بستر مواج بعد منتظران شرع احسانات نیازی بخشد واگر لحظه لکواب

مثال دربلکی پذیرای حال خود سر در کریبان از امید کشیده طالبان

گوهر را چشم بر راه انتظار کذارد نسیم تا توانائی امری با التماس هبوب

متواتره او را مجال خود ندارد بنا علی هذا گوهر منشا به برم ضمیر مجهر طاهر اگر

خامه را شکایت نسیان انشا نیش رو قافله وار سیدگان شیوا بیانان

و فصیح زبان سازند در تحفه واقفان مراتب لواب ملوم و معانی

نخواهد بود رسمیت دیرین و قاعده الیت متین هرگاه شخصی را مرات

دل از وفداران عزیز غبار آلود کلفت شود حسبان خاطر بهبوب نسیم

دلکشا

دلکش بی مکالمات و مراسم غایب باستین و دامان نوازش نامجات

ان گوارا آینه ضمیر اونده اینده و بپیام التفات ان گرهء از خاطر حزین گشاینده

از درسالهای اسم سلک جمعیت ان دره التاج فاعلی وابی عتبات

مرجع که پیرایه شاهدان التفات تواند نمود رسیده منشا توقع و ترقیب

این لطف ازان دقیقه شناس رموز گو بد خود نسبت ات علم

حضوری دارنده اگرچه بخود ندیده باشیم اما البته شنیده ایم و شنیده

پیوند امیزش یکجا اری بجای میرسد و اشنایان بگسستن رشته

حیات ش در سواده از هم نمیگسلند چو سنگی عروق و منبت ان

دل صداقت منزل است اگر باعث اندیار ان لکنخواه نشود منافی

آن نیز نخواهد بود تیر کارا با وجود آنکه در رستاق لواب نشو و نما یافته اند

مثلیت مشهور که بخش در تخصص کنی البش دارد که از وقوع امری داشته باشند

وخلاف متوقع بعمل آید این اخلاص کیش نیز بتقلید توقع این سخن

مینماید که اگر به مصرع تو بد آنی هر توان از تو بانبهار نجید پیوسته در آب

ستوده صفات مخفوف بعنایات خالق ارضین و سماوات باد

کتابتی مرسله فصیح برادر خود نوشته باد بیمای باد به کف آر

دلم که طریق انیق بیت المعمور کوار رستم فیروز رخش معارک لاف

فلاطون حکمت کده ازین کوه آخشه گزاف دنباله غول از زورهای باطل

دشتبان مزارع امیدهای بیحاصل بند از بند طوطی مرا جان بادکان

بر خطاط

بر خطان سیم برد سوار مه وا فکن فریب رفتگار غدار با اسلحه حواس مخیل مانند
درخت باد به پنجه آتش بگیرش دامن صحرا اسرار زنگاری بسته و هیکل‌های می در راه
انتظار سیلاب نشسته و از بیم بمعنا طپیس حادثه بنقعه از آن فراگیرد و از
کاو بنیان وجود غافل باشند و به سمع تغافل در از سون گنبدی نمی پذیرد
عذرهای آب ندیده تراشد بر کنار بحر طوفانی حلاوت خانه رفیع البنیان
امل سازد که معماری عمر نوح بپای طاق وقت نمیتواند رسید چنین طاقت
خود را طاق میداند از سیاه کاری لاجورد و اندود و مینماید و هر نفس
باری تازه از تعمیر این بنیان منهدم الارکان می افزاید مانند دو احد
در زمره اعدلو با آنکه در سلسله ائتلاف مجتمع نموده اند از آن سر گران

و چون نرگس ظرف عکس تماشا بر اوضاع جهان سراپا یکچشم حیرت است از نال
گرد الماس و باب و بی‌بصران و سبلهٔ مربع‌نشینی کاخ بلعت کمال
میدانند از قبیل عدد واحد جرا عتبهٔ صرف جا نمی‌جنبد و از طعن
و ضرب سود و قبول دوری تغیر ازینجا صاحب نسخه نمی‌بیندی جنید نبود
بساط وجود را برهم میزند در تعیین یک سرانجامی بسوی وحدت و تفرد
نقش مراوی ملاحظه نمیشود و پای تردد بغیر از گوشهٔ دامان ترک طلب که در
حقیقت سرمنزل مقصود است بجای دیگر نمیرود و اگر کار بتکلیف
هوای نفس چشم بی‌نیاز تماشا را بمقابلهٔ صفحهٔ رخسار خیر نماید تشخص
نظارهٔ جبین مخدرات شرمگین در پس نقاب جمیع طبقات میگرد و چون
ملهمت

نکهت گلی رعنا که دامنش از آلایش لوث دو رنگی پاکست تا خوب

ورزشت رضاعاری آمیزد با ثروت تمیز و ملکت شعور در میزان سماخت

و بنه فهمیده از سنگ گر نتوان بوده با نهایت نیکو درونی همچنین تجربه

اندوزی محک انگشت نما دارد الله ملتوم نقره مطلس بهم گشته است تا امروز

در اوان اهتزار بهارستان حیات بود از شاخسار کامجوی که سالی چیده

در دیماه شیب ازان گلاب گیرد از زلال پیرهن جرح خجسته

که آیینه ضمیر نقش فریب ماسوا بدیع فاتحه کتاب مصحف وجود عبارت

از موی سروری باشد سفید از قیام قیامت چراغ غافل باشد و رز بن شود

یوم یاس بحجه امید تخم هوس باشد الحمد لله والمنه که به صفر انتشار معلا

خلوت دل را از خیالات کج کن و آرزوهای رنگارنگ یکو چشمه

و عمر را که بوم در صورت تمنای را از نی مینماید در راه کمال بنیز

نشان اعتبار شناخته است بلندی پایه جاه را جز طی کوکان

مسافت فلکی شامخه حباب لیت میدانند و خطر ساک اوضاع

لیکن را بچراغ روشن سعای درست میخواند حق تعالی از پشیمانی

طلب لذتهای سریع الزوال پشیمانی بدها دهد و طی مسلک ما رفوند کان

خلاف طریق ذما توفیق رفیق کند الکاتب الراجی با نارضی مرزوی

نمنی نقل شد نهال سالک او در خانه بیلاور و حجت کرامی

مدرس دار الفضل دانش لحی طراز دیده بینش آقا صبر مرتضی وفقه الله

بتجهید

بتحصیل الامال و حفظه من سوء المآل به حلاوت اثمار شاداب سازد در

بجوهای بارکت ازهار حدایقه تریاکیان صحبت میرساند کان افشانیه ثمره بود

رسید بمن ازجویبار عنایت حدیقه پیرای گلشن الحال سرسبز درآن و بار

آور و فیض رسان باد درود آن گلدسته غرایب بخواص مختلفه ابر

بخش و فیض رسان گوید هم شعله شوق صحبت را دامن افزای آن

و هم آتش هجران را بهوی نرم شریف که خاصیت زلال بقا دارد

شعله نشان گوید سبحان الله لولا اعتبارات لیطلب الحکمه

باری چشم آن دلکه با صفی دریافت صحبت فیض بخش به تاثیر شمیم

پیراهن یوسفی دلکه لمعانیان فراق را روشنی دیده فرا رساند احوان شدند

مشتاق آنکه بحمد الله والمنه از ترکیب عنصری و پیکر هیولائی صورت
صحبت دلخواه و خاطر بهانه جوی که همتی از کشاکش ناخرسندی در گلخن
بی‌آرامی خاکستر نشین غبار کلفت می‌بود رفته رفته باقتضای مرتبه رضامندی
درآمده پادشاه دارالملک رضا و تسلیم است و چرا چنین نباشد که
گلشن عمریست که در آسیای فلک با آنکه باری ندارد بسفید کاری ریش سر
مشغول است و می‌داند از آنکه درین آسیا باری نیست با غبار آلوده
کار ریش و باقی را باعتقاد خود بر صفا جمع نقد هستی کشیده ماحصل که در
بهای تلف خرجی دلخواه هم عیار است و عنقریب حامل نفوس ملیح
و حیوانی از فرمان رحلتی اقلیم بدن بیگانه بکریمه لم تقولون

ازین سری مشبع بکلام واگر نه اظهار است لب گذار مهر لا تفعلون ،

از قلمرو احتمال است بیرون نمی‌افتد از الوان معاشی و مجالست شیرین حکایات

در جویای دلعه از دست بالاده کلاه سر رشته البصر ضعیف جولاه هر بعنوانی

افکار تین نشاندن که زیر کار حصمان بتمثال نماید تشبث بیاری بلحظه هر آن

چون مطلب بهوای ساعت هر و دلشغولیها با مری توانند نمود مقصود

دوستی تذکره این هم ایام درین آراید بر مری تازه وضع لباس آتش شعله

آشنا از پیش امیر زدی خیال کان نشه بمصاحبت باید تحریری

جستی و از هر نبدی اندیشه باب از هر دارجی بر سخن قسم از هر تافته و بیگانه

مقالات از معقوله تا گفتگو اغلب نشه خرافات اضافه فیدری خیالات

شناخشکان بر زلال هزار روی دنیالیک چنین حرف تحریر ادبی
معلی بصوب صواب قزوین درج و مذکور میشود ار بابی از امور وقوف
داشت که شاید خود برایی در بزم حضور گزارش دهد ایضا کتابتی
به مشار الیه نوشته رشک بهارستان ارم در درجه اعتراض
از اظهار التفات نسیم اغنی مکتوب حضرت ازکی الاذکیا و افضل
الفضلا اخوی آقا رضی مرتضی سلمه الله تعالی در حینی که گلهای حدیقه انبساط
از نسایم دوری رو در پژمردگی داشت رسیده باعث خرمی
و نضارت سرابستان اشتغالش گردید پایه اخلاص بیش از این نتواند
بوده با وجود دانستگی مانند اطفال بنا بر سو تمیز از گوهر های گرانبها گذر
نموده

موزونیت‌های می‌شکند خود را با وجود حیران حالش همیشه بهار صحبت یکگل

کاغذی جامه صورت فریب دلقه غنچه‌های بی اصل ضرام را اگر دست آویز

ابتلای آتشستان محبت حیران میشد بجای برهان لم بر خود خاطر نشان

میبا نو اگر دماغ تماشای مرآت حقایق نمای دل مشتاقان در

دولتسرا درسکن حرف یار کسوت کم‌نامی در بر داشته باشند

معاینه ملاحظه خواهند نمود که در لهجه زبان نوخامه سخن طراز شده

صادق است باری چون ذکر وحشت می‌آید طرازان وادی

نمونه التماس استمرار وظیفه التفات که عبارت از نوانواز آشنایان مجازات

باشد میشاید با نمونه لحجه عرضی صحرا بالا اگر دماغ شنیدن

چگونه با احوال داشته باشد الحمد لله والمنه از ارتکاب شغل

ناشایست مدام معلوم میشود نادم و در تقاعد از آن امر مستهجن

قایم و متاع اعمال از دستبرد آن شب کوه نقاب سیاه پنهان

ایمانست تا امروز سالم بود بجای ساغر و پیمانه آه سرد از حسرت

ما فات میکشد و در عوض لعل می لب تاسف میمکید بنیه غفلت

از کنش شعور برآمده بود سر برکند و آگاه قافله عمر گذشته و بپوند از زرهای

باطل سال چهره دین بعلاوه از هم گسسته بود بصابون توبه را تسبیح استغفار

و ساعت میشود و بصیقل دیده رنگ منزلم غفلت از فعل منزل و دوام نادم

از وضع ماضی و از آن سکه گشته می برخی شیار راضی بود تا فرح بعد گوهر شی قار

بازکار

بارگاه که توان آسمان بر چه طریق باشد و از زهد خشک عصای

دست نه آسمان است چه وسیله تراشد که از دعای احرار توقیعات نیکوکاران از

گنجور النفات بلا نهایات دلها چون ضمت جایز نیست تلقی قبول

خواهند فرمود **رقعه در جواب رقعه منشی الممالک نوشته**

در شکرگاه معانی و بچه کیان معنی را در لباس نونمای الفاظ بدکر باب

لباب دیده کرم خشک نغز فریبنده در مخزن اندیشه متاع فرین

بلند اشتند و نقد اکسیری در دکان بجای نقد دماغ بدبد بدیده بخر بد اشتند

طرفه تر اینکه بحکم قدوم این نعمانیان آنچه بردند صد برابر افزوده و گرمی

رفتم تا راح بلان کشیدند در پیش در کافش بر شان حلال تر

مینشیند همچو ربیع اندیشه از سنبلستان ترجیح و تاب مرغوله مویان حجاب

رنگ ربیع و خامه غریب نگار حسرت فرمای نقش بدیع بار از

شنوانیدن صریر خامه بلبلان لاله زاران سخن بمیان الحانست کش بآواز

انرا بی بهره نخواهند که اینست کتابتی به بهاران فردوس نوشته

با وجود اربات مکتوب ناطق که مبین این معنی است که سخن است

فرزند جانم کیلانی خلف می باید که جان فرستم خاطر مشتاق تسلی

نا شنیدنش با علی مدارج کمال رسیده مانند غلبه قوت و همی بر فوت

عقیده با تسلیم مقدمات از قبول نتیجه لا ممنوع هو بسته در میدان

معارضه غالب می آید برادرم حمید الله که با رسالت مکتوب صاحب مصدع

یاران

یاران که در چنین گاهی از روی الحاح رای شیوه سرمستان میشدند از

مقوله نجابت عارف قبول آن نمعنی مینماید و مصدع میشوند

الله الحمد والمنه که متاع حیات مستعار که سرمایه شکرگزاری حضرت

باریست و کاینجه وجود را معمور دارد و پیشکاران جوامع هریک از عهده

شغل مقرر خود بیرون می آیند اما از بدمستی شعوره سرشار باله عقل است

راهزنان لب او و لام که کیسه برداران هستی اند در تصرف نقد

فرصت غالب شریکانه سلوک مینمایند همیشه با یه خود اصراف

غفلت اندوز شده مانند طفلان ها از مرات صنایع بملاحظه

نقوش دهنهای پشت آن فریب خورده از مدارک اعلی مدارج خود بی نصیب محروم

مینماید بملاحظه عیش دو روزه عمر بی ثبات از احراز مثوبات اخروی

غافل مانده با وجود بعض حقیقت و بطلان طرفین دیده و دانسته از ملاحظه

شاهد مطلوب اغماض میکنند نخیر از این تعدیات نیز از محض رعونت نفس

جماعتی میشود که از بیمنت تا دانی استشعاف نمم حبان دامنشان باید

که از روی معرفت بتجرع این شربت زهرآمیز قیام مینماید و این غافل است

که بسیار را با وجود ثروت بیشتر در افتادن چاه شرر بسیاری بیش از

ماینبایست حق تعالی نتیجه خیرات تین در ضمن آن امید سیع باشر روزی کرداناد

و بعد از طی این مراتب که در رقیمه شناسان بجای مصرع بر کس شعر لب بر لوح

ابلاغ مینگاشته نمیدانند که اظهار شوق دریافت خدمت مراتب تقدیم

دهد یا گل از جای به سر سار که با وجود رسیدن مقناطیس های سنگ

تفرقه مواصلتشان میسر نماید یا باخلاص رسانی خود بی اعتقاد

شه او را در این معنی بکوشش کند سبحان الله این خو که به نرم انکار را کر

معنی این مصراع را مصرع بجد به محبت پسر از پدر گرفتم کمتر یا به خود تصور میشود

چه اشتباه بی اختیار را زاین بحر بال ز نیش عنکبار خود اعنی حضرت

سیادت و نجابت پناه اخوی سرشاهمیر سلمه الله تعالی شنه این بیت را

حال خود نموده نظم هزار دام بهر کوچه و گذر بستم ۰ پریده است تذرو

بهشت از دستم ازین آهوش دارو حسرت مفرط انتقام امور

بسیاری آید حد اتبع اشنا فانزل ابتلای ان موثق دلقه حال البدان

این شوقنامه از زیور ایمای سامی حضرات نیاز آلست اگر پروانه
در خارج منزل با فروغ شمع از بخیه بیرون آشنا که باشد سرگرم حکایت
شود اصلا ملتفت تعینات و تشخصات از ثقب بخیه
عارض لیکن نورسته باشد لیکن با شمع در لباس کثرت عاریت
سخن سرا خواهد بود مخلص سررشته را شخص واحد تصور نموده یکره شاهد
گفتگو عقده از کار دل گشوده ابواب مراد بر چهره پسندیدگان
گشوده الحال مفتوح باد

کتابتی ببعضی آشنایان نوشته

عدم فرصت تحریر جواب ملاطفه فلان دل حیرت‌زده را اسباب
خود جاری موجب تحریر نموده گاهی بخشیده باشد مستدعی است توسل منتسبه و گاه ایا

اغتنش

اغنیش بسیاحت بحر معنی سبک شده شاید در این اسم فروغ

آن گوهر شب تاب تواند بود فراخنک آمده درین هنگام تلاطم

امواج کلفت کنار این بحر بازوی سیاحت گشته دین جواب محبت

دل حق شناس ماند در عذر پذیرای عدم وداع هر چند جواب عرض قرب

بحر خاموشی بحر تسلیم نیست اما این بیت بالاه بدست بدیهه از زبان

طبیعت چکیده میخواند شعر اگر وداع تو ناگفته رفته ام از پیش

زمن مرنج که مشکل بود وداع حیات در عالم اتحاد که یاران همیشه

در کاخ فسیح الفضای منزل دل جمعیت دارند و منت قرب

از نخستین والم مهاجرت از مباعدت نمیکشند و باشش خبر گیری چراغ

یگانگی افروخته جبرائیل را پروانه وار بر آن شمع آید فروغ سوخته اند

بچه طریق نمک خسته طریق الباب ظاهر نوید و در جواب اسم برهان

تا نجانه دل را گلدسته حدیقه یگانگی اند چه گوید اشعار در باب عدم

از پی اخلاص نامه شده بود شهادت را شاهد حال که یاد دل فیض

منزل دو بدی محروم کامان فلالش ثبوت می بوند را مگر مصدع

گشته و از تصدیع خود خجل است که در بی بحر بکس نسیم لطف الهی برقع

باد بر بعضی از آشنایان نوشته ازشمیم گل کاغذی مشام و صفحه

قرینه خیرا به آلومینیت گلدسته بهار بستان الهیت مطرز بندروان

وار رسید که متاع گران سنگ ترازوی سنجید به محک عیار شکسته

سنجانی

سنجان منتخب طبع شگفت سید ان خانه عالیشان عندلیب
دل آرزومند خبان بیخود نگردید بمفتاح ضمیر فتح ارکنجانه
ضمیر گشت بدو باهنگ پیش آهنگ قافله نغمات باشد ترانه نوای احوال
شوق بی اندازه سراید لیکن پیش از درگاه واهب بی منت و کریم بی
ضمن مامول و مسئول یکسر لباس سینه بر قامت نقاد
آن جان دلشان و دیگری عدم انشا از خزانه اش چون در
متاعی در طبله صفحه مشتری در معرض بیع آید قبول مقرون گشته
رجا واثق و امل راسخ است شاید مسئول نخست نیز بزیور قبول
محلی گردد کتابی را بهاران فردوس نقش بسته فصل گل و بلبل نوای
مرغان بهاره

بعضی و بعضی جایز نیست و مأمول آخر بشهادت نوازش شناخت بعز قبول

جمعند و با تو غایب ای زیبا یار کجا که تو حاضر ای از نهیام چه خط
و انجا هم تو غایبی با نهیام چه کار مدتی شد چشم برادر ده حضرات
اعنی نعمانیان شد اضطراب و تاراج گیران متاع قرار برادران
معنوی نا رضی و میرزا همیشه مبتلا سرم چشم خراش بقبله امید بفروغ
این شمع خورشید ضیا روشن و شبستان دیده مهجور از
اقتباس انوار شان بهجشم و لوی این بار اگر شرح وصف مرارت
آمیز با کوار نور چشم ها دی عنوان نسخ نسرای شوق بمجالست
خامه تلخکام شکر در نی طعم لعاب افاعی گیرد و نامه مانند شخص سلیم
لختیها افکند اگر از خامه نقش پذیرد بهر حال للقول و اعذار

فرش

در فرش گلستان حضور و از دور رشک ایوان بزم قرب و زیارت
حقیقت انقضیه چاکر را معلوم خواهد شد چه طی این وادی با قدام اطناب
محالست و اطناب بدین سان موجب کلال و ملال رافع رقعه
نوازشنامچه از برادر عزیز میرزا شاهمیرزا رسانیده دل آرزومند را
در برابر وصال با همه حصار رسیده بیند اشت بلبل دستان
زن این ترانه شعر کتابت کی تواند دل الکنیت بیقراران را سحاب
خشک حسرت مید هد مشتاق باران را که امید چنین محبتی از کریم و علیه
عطای جزیل و اکشیده در هنگام لوای این عطیه منصلین قلیل رسیده
باشد جز آنکه از قبول استکشاف نماید جاسه بدانست لیکن مجلس

انکه در وقت ضرورت به برات گل از نو بهار قناعت جایز است

دست افشانی بی نیازی در آستین لعب ماند انشاالله مخیم آمدن آن

جان نعمی آقا رضی میرزا ابوتراب بمژدگانی آن نقد همتش ارمغان

گرفتند نیرنگ شاهد وعده ایشان نشان نشده یکبار خبر حضر آمدن

تحفه بنحر از در درآیند و جاذبه شوق پنهان مشتاقان را آشکارا نمایند

امیدم وعده مقرون ما بجاری با خلف وعده احبا نمونه انداز

خاطر فراموشش و شاهد حضور با دیده منتظران شارع امید هم

آغوشش با اکراز جلوه گزارش است این بیکار اقلیم تحصیل سوال

شوق چنانست که همان پایین تخت و شیمه سابق بر رقعهای الرقعه

انفاس

انفاس جامه خلقان زند که بالتعبیر نمیم اثری محال و شغلی ممتنع عبارت

از بیدار گردان دل از خواب گران غفلت باشد منظور نظر همت

و چه لبهای گلوسوز و نالهای جگرتاب صرف این کار نمیم و مقیاس

چنین زنجیر سلوک از پای رگ کهسار بر میداید قفل دیده این امت

بر آلس حقه بکشد بفحوی بیر رشته گره متقلیم گره گشاییم بیکار نیم گرد گردش کار

ندانم چندی بغواصی معانی رنگین از دریای قریحت و انسلاک

آن لالی در رشته موزونیت طفلانه در ائتلاف نقد حیات

میکوشید تا آنکه وقوف جوهریان رشته در یافت نظر باز رسید

سنگ راه کمیت سرکش طبیعت گویا از آن دلو عنان

کشیده و بتصور آنکه بچه تمامی نظم حجاب دیده بینش ملکه سخندان

کوبیده باشه در گفتگوی منشورنامه از آن سرگشای ندیده و امروز مطالعه

مطول و متعلقات آن تا آنکه طرفی بدلکه و بیشتر نیز باشاهد این

علم آشنایی نداشت مانع خویشتن سازی در روز و شب مانند

کودکان گرفتار این بازیست بلکه بمطالعه شهاتن در بند نگارش

رساله مشتملبران علم مقید بانیرابی از کتاب صنعت و شقت

لستار بهم و رکود اند کاتبی را بیکار دلکه مهیده داننده

پایان امور بکارش پایان کار هر کس بان غیرت باغ و بهار

میشود مشغول کنه اباد رقعه بجنین بیگ منشی در طلب آب باشی

تا ابرش

تا ابر بخشش خشم آرام کردن سالار الیف قضا در زیر زمین آفتاب و ماه کشیده
میداند شخص طبیعت آن یکه تاز عرصه شعور و فهمیدن سوار مرکب
سبک سیر معنی بندی و عبارت آرائی بارها در تلاش این گم گشته نیه
طلب هوای بادپای بادیه پیمای فیض شوق است هر چند در نظر عقول
تحقق در پی این مهم بین مرحله که گرم رواق مسالک خواهش را بمطلب
رساند کمیت فلک پای سیر طبع جولان است اما بمقتضای عنصری در انظار
کوتاه بینان عالم اشباح مقصور بر آنست از مرکب ناچار است که هم
از قبیل تطابق الفاظ با معنی جسم را در سهولت حرکات بعقب
تمایلی حاصل شود و اسم در زمره الالباب صورت بوا ماند به و بیاله

روی منهم تسنیم نشاط صوری این ایام چنان که استماع افتاده خادمان عطبل

عالی را از صهبای انبساط صوری این ایام از آن مستغنی اند سر بر بساط

همدوش صد عشرت و زبان آن بزبان دران مکان گویا بکلمه

الوداع اگرچه اظهار این مطلب به آنکه آن چراغ افروز محفل الالباب

دانش چون سامعه افروزی نمایند محض جرأت و عین جسارت است

اما اعتماد بر تواتر دیگر از مستمسکات است مینماید و قبل ازین

نیز بوساطت جمعی فنابیس مخلص و آن سوار میدان قابلیت

مکالمه غایبانه روی دلگشا بود و بنا بر عدم وثوق باقوال این قوم مغشوش

باد ساخته که نسبت درین باب زیاده اهتمام نمود چه قیمت مثبت الاشتباه آن

محجوف

ه مخفوف با عصاب و غیران باشد نبیذات حیثیت ولی جمع مبلغ

که کتب اان بان در یافته رموز اندک و بسیار نتوان نمود مذکور

میباشند بنده چنین میفهمد این حرف را گفته ایشان نمیدانست

انند اهل انصاف این کار را در کرو گفتگوی القاب و وقوف گذاشت

ه بهر چه تجویز نمایند رایکه دلم آنرا بقدر اصلاحی کنند و اگر خواهند

بجوابی از این نوع تبدیل واقع شود بجواب نرسید اگر در واقع

انمقدمه بر اینست خاطر شریف پرتو افکنده باشد مخلص خود را اعلام

نمایند ه از این دو شق کدام یک را اختیار میکنند تا زلال عجز

اندیشه غبار آلود ابهام نمانده خاطر را ازین تردد طمینت حاصل بهتر

کتابتی به خلیلی خان بختیاری نوشته سمی خلیل الرحمن خان

عالیشان از هرچه پسندیده درگاه شاهنشاه محفوظ بوده همین دماغ از شاه

هر طبیعت عالی را خواهش بران باشد که سار و نخبه مساعد و اقبال

دستیار باشد همین خاطر حسب دلخواه بر جوهای سلامتی ذات شریف و ملاقات

فایض البرکات منتظر امیدوار بود و شگفتگی میسر گردد الحمد لله و المنه

از دیده سرگشت کوی لا یعنی نشسته و هر سه جنبدی بهانه و اقدام بر حرکات

مستانه فارغ نشسته طی بساط خواهش آن نموده امیدوار ز شایسته دماغ

منتسب شده از غرور ذاتی با حلاوت تکاب سکری اقدام نماید بر بزرگ

دماغ بر نمی آید و باب اختلاط شبانروزی بر چهره معاشران نگ

بود بان

بدرمانی بمیکنشاید شیشه اش حبیب و لکه بپان و پیمانه اش سرکشان است

بمقتضی مصرع معشوق اگر سفید باشد سیاه از سایر لشکریان حالت انتخاب

هر روی قهوه در مصاحبت حریفی برشته چو ازین باغ فرشته است

سهاکه و لا فانا بر قیامت بی در بی برام مهیا و اماله است خوابراد در لباس بیدار

و بیداری را در عالم خواب مینماید و لحظه فلحظه دیده اشتباه ملاحظه

دقایق میکشاید امیده چنین معنی بخشش و فیض آن منظور نظر دو بینی

میشنید بطریقی هر دلخواه الحق لشانه یاب مرادات باشند الهنا

کبابی زبیز از ابو یوسف بر لور خمه نقش بشد امید هر دیده بلا

سرمه سینایی روئیت خلبان زشت لفای اعلا و همیس از دارو خانه

الطاف الهی محصّل باد بر لب ذوق ، طعوم غریبه شهد و شربت
رنگکار چشیده اند نچشیده نیست ، بغیر از سنخ زرابت ، مانند
سم هلاهل از اصلاح ابادلله مرارتی نیست که باد حال شهد فایق
بیرایه قبول نپوشد و طرفه بر اینکه با چنین مرارت امید که در
کام احباب و خسان سرمایه شکراب میسکند و هر چند نصیحت کبرا را
ظهور ابمعنی از اجلای بدیهیات اولیه است لیکن چه سازد ، هر ساز
شه آن دست پدران بکرفش کو کان بدر دهد بر شغر شرمات
بام بلند لجه مشرف بر سقوط باشند اختیاری نیست چنین معصر
مقتضی طبیعت را ما چه گوییم احوال طرف کاری نیست سخن چنیده ،
بهمانی

ه همپایجی بعضی از محرمان نگارش یافته بود از همقوله است و بعضی حاصل که
محول بر مطلبی دیگر نخواهد بود شرحی عقیده درست اندیش صلام انرا جواب شافی
نام نهاده که نبود بعینه در نظر دید چنان نمود شخصی را بخرید ان کیسا بیار ارزش فرستد
وان شخص در بدل التحیة الثمین خریداری نماید واین گمان کند که دیده ابو علی
و بیمانی محترز لکمای بعار بصه چنین شان ارزان منزه تراند که انسان بار بقای بودن
جواب بانجناب توان که مناسب چنان مینماید که بگویای تقریر
میانجی محول که دانچه در باب رجوع نمبراب با وضعی بالائی بیرایه جواب پیشیده
بوارته نمای لباس تحریر مرئی میشده مضایقه انجانب در شعار داشتن ایشان
باشد و غافل ازین اقسام اند هرگاه تاجر درست اندیش ابتیاع را در

منارهای که بیم راهزنان باشد از برافروختن چراغ مانع آید در روشنائی
آن دلیلی قاطعان طریق نشود از صرفه روغن چراغ بیت و الظاهر
اینکه در آن وقت چه کس را اطلاع از آن وضع حاصل میشود اند
زه شعر برای بوده اینکس را از راه داشتن عیب اطلاع بهم رسیده
چراغ شواند بوده دیگر برای نیز از آن راه اینکس را اطلاع بهم رسیده
آگاهی حاصل شده و عذر تحاشی از اختلاط که یبوست مزاج را علت
آن ساخته اند نیز نشاید چالش همین جواب داشته باشد چه تغیر از دماغ
خشکی از دیگر اختلاط انجانب بهم چیزی مهیج یا از موانع اختلاط
اربعه تواند بوده در دکان امیر شش اینکس نیست تا به تهییج مالم کعلا

چرا

چه رسد وند اوی در منازل اجابت که همیشه در خانه خویش نیز
مقدور است واز خصوص این جواب بغیر از آنکه دلیل بر صدق مقال خود
ایراد نموده باشند دیگر چیزی مفهوم نمیشود و در جواب گوفته شده ظهر او
جا سپیر قیم تعلیقات ه حواله باو بودن او زندگان نخویش آن شده
بود عذر خواه جوابهای سابق گوید زیرا که منطوق کلام در انمقام
آن بود فیما بین ما به الربط بغیر از تعطیل بعضی امور نیست هرگاه مابین
تدبیر تمشیت نماند باوفق دیگر چرا دیدار بقیامت میشود نشد بدر در
باب عیوب نحو نگارش یافته بود چون یکی از انها تمیز فصیح از رکیک است
منش تشفی خاطر بجوابهای سابق گشت اعراض این حرف لسپار

طالب رقعه فروش کیف یار دکان بدر ۸ شبیه است التشخص بلغملوی

مغیری آشنائی کلید زیبد زان خوش‌سیمایی و خوش‌نشینی داری تلاند بود بکو بید

و آن صاحب اسرار که بکار و از عالم بخبری خبر دار نبود قدری از آنچه درباب

داشت بر و نمود وزید نکوئله بخبر آئینه طبیعت را امتحان از زنگار

مرات شعور ساخته جلای آنرا باب و هوای حمام حواله نمود در ان

مغلوبه جای خیالات پریشان با انداز هشو بیر صفای ظاهری بسکر بیسه لانی

سرا جهنم درون خویش کدورت اندوه کوانیده درین اثنا بالجاج لجاج

اعتراض و لله بخاطر گنرانیده هم ها نا فروشنده و متاع شرو بیز اب

در نیشتر و سوزن در جریر بکار بچه ۸ از خود خبر دار چون باشغال شرط

مشروط

مشروط ملتفی مینمود از راه دعوی غبن خواستن خریدار در بهای جنس

معهود دلاله شرعا و عرفا مغبنات و معفوات خواهد بود از همانجا که به خریدار باید شنیده

همت بار نماید از لباسهای البسه و امثال کلین الکیف نمونه بدر دکان بایع

جنس معلوم حاضر شده زبان به تشنیع گشوده از امر صیغه مبایعه شرط

بیحریر چرا آن یافته بود چنین فقدان شرط تحقق یافت در رد ثمن دست بلند

کرم باید نمود زیرا حریف شناس قرار برا بوده چنین ان چه قدر ان

نیست که موجب نزاع گردد هرگاه بتصدق شعور و خود شناسی شما

اختصاص باید همانا نسبتی نداشته باشد هرگاه قرار از این باشد هر کرا بمعنی

را به وقع دانسته در ان باب استمام نمیفرمایند دیگر لهای ان

بطریقی ملیح بر لطف بداشته خواهد بود باری داننده سرابرکاهست که ازین

گفتگو ها بغیر ازان منظوری نداشته مبادا خدا نا کرده انغیر بر ماشی وصحیح

فصیحی گرفتار شده زبان بر آن نخو یکعه انرا بالضروره و رکی سایه و عذرزرین بحث

ایشان نیز شاید سند منع ها بیشتر بوده اند چرا که بر وصنعی که میبداند

اخراجات لا یعنی بیشتر مرتب میتوانند شد حرف رجوع منع

عارف معارف زبان عذرخواسته انجا که فرموده است شعر هر

بر همه چو پیر آنرا محو نمود ؛؛ بر همه آنرا که بر که نمود ؛؛ خوب خط را که از خوب نخوب

اثر بلیغتر است که گاه در طبع هرون ایشان اثری نباشد سخنهای بحث را

چه تا بیشتر بوده اند بود چون گفتش سخن نبوشش نذلله از بلیت عذر رهایی

ما نیز از آن بنده

ناترا شنیده بجای سنگهای ترا شنیده نمک خوان قصه حمزه

بشنیده دلهای مهربان می اندازد چه سازد والله یهدی من یشاء الی

صراط مستقیم رقعه بجنین بیک منشی نوشته شد چه سلام چه علیک اینها

فرع آشنایی و آمیزش میباشد ان نحو جلا باشد در سر روز رشته بجاها

روش ایشان آمدی لکه لست وامدنهای ایشان پس رفته الحال آمده

فرشدار ایشان می بینیم باینطرف لست ان همای آشیان وحشت را

از عالم طوطیان شکرشکن دست اموزی ببیند بغیر ازانکه شبهای

دراز صرف آشناسی او لکه خواب شیرین را مانند شکر دانه

دام فریب ان مرغ خوش گفتار نموده باشند بدو پرواز هوای

مالی نخواهد نمود سعیها همه باطل و پندارها بیجا صاحب و سخنان معلمانه

لاطایل میشود اخر اگر لشتنائی نباشد حق جواری نخواهد داشت با وجود بعضی

انبعض در راستا نراجه از کیفیت صحبت ایشان حال افنوی خود فطن

کم کی میشد احوال ناگرفته کشتی شان دل از یاران باز کرد واس الست

هما بالعلت انضمام جنسیت همسایه وحشت برآید به میل طبیعت باز

هندوستان فطرت نمود رستان تمران و زنجیر عادت را

گسیخته در حرم ابا بعلاقه خود سرآمد میکند کتابت بمولانا

مهدی نوشته امید بهمه پیوسته باشناد لشناواز بیگانه

بیگانه باشند هر چند صاحب علایق بریده و دفتر امیرش محوم

دربند ملبن

دربند نیست اما اخفای جنس و ابنای نوع را در شهرستان اعظم

آن نیست و کوچه بشریت توطن دارند از راه نخوت جانب دلهای مراعات

حق جوار با اسم امیرش می باید و چون معصور ذات شریف همت بر اینکه

از این نوع با فیوض ذات از وصمت نقص و عیب عاری و بری باشد مله

ملتسم باشند اسیر شهامتش و در قلعه در انفراد نشستن است

تا جار بتکلف مسامحه و صلاح دید سهل انگاری و مشاوره الضرورات

تبیح المحظورات چنانچه در قحط سال اکتف لشکر رمق می باید

نمود در انتخاب ماکول راه وقت نمی باید نمود اگر در فرقه از این

نوع بمعنی منشا ارتباط توانند شد بهر بدان اکتفا نمودن

سر دفتر لباب اختلاط بوده است و از انجاست که یاران نیابین معنوی

و مباعدت صوری ما بین جان و تن و افعت بعض جسمانیت

روح حیوانی نفس مجرده بعید جسمانی بدن تن در دلّه این زندان مصور

و محبس مشفق را بمنزله باغ و بهار و متنزهات مشحون بانوار و ازهار

میدانند و آنچه درین باب زبان نو خامه سخن طراز شده حال گروهیست

از انوام موالفت و نفس التیام بر کنار بعد در بود و حبل حشت و

الفت مشغلو در بهداشت و کدا انست جنس لشنا و بیقایت متردد

باشند و اکثر به بعد از احتیار شیوه امیزش و هوا رد اشتی این سر رشته

ز هو کسی ندی بنت و چون لشنا لشنی با درا لشنا و آنچه دعای باشد

۱۲۰ ابان

بر زبان اظهار انده از همنشینان دیرین خویش نمانده سبب

قطع رابطه سمت متوطنین استغنا که رسیده بار گردید طلب التفات از واقفان

باتش مهر قیامت فروغ محرومی خدمت فهمیده منت بتبیسوا آتو جروا

کتابت بجنس یک منشی نوشته شد بجهه دستی تعارف اظهار

حالی که در عهده تقریر خامه حاملی معانی میسر نشد نمیکند او الثقا بتشکوی حیان

صادق البیانان در بزم حضور دوستان فرش است نماید و جز اعتنا

احتشیا از دست گرفته در بدل کاغذ و قلم بدست میدهند گرفتم

ه قلم گرفتم و انگاشتم که کاغذ بداشتم بیش از لیخه میدانند

چه خواهم نوشت در ادوات هر ضروری بدر عزیز و همزبان و

گرامی مرضیه السجیات مستجمع الکمالات میرزا حسین بیگا چون بارگز

از نظر غایب نبوده اند هر چند مرارت جدائی مانند سمیت در شکر دهند

محسوس نگشته اما اگر گوید که هر روز ان دشوار تر و دراز تر از ماه مبارک

رمضان بران دقیقه شناس سخندان گذشته حمل بر اغراق نفرموده

بقبول تلقی خواهند فرمود از عالم وثوق بغلط مشهور لقب خبرالام

متوقع بود که بمحصل تحصیلداری چوب روزه ترک حب الوطن لا بل

حب البیت کرده بگردد با نفس سر مه کش دیده انتظار گردیده اما امروز

هم مسافر ایام صیام از هلال عید نایاب است این توقع از خبر

حصول گرد وصل نهال امیدان بدور ضروری ضرور است ملاقات

دوستدار

بدوستکامی میسر باد در اثنای اقامت صحبت برامیدواری و اسفار
غلط بودن شهرت لقب از عالم منع دلیلی بخاطر رسیده چرا نخواند
بوده بعدم احتیاج سفر مصحح لقب بعده اش بی تکلیف متحمل بار گران
تکلیف نشده باشد باری بعد از طی این مقدمات ه اطناب در آن از عالم
جواب حضرت موسی ع در مقام سؤال از حقیقت عصا مستحسن و خوشنما
بر لوح ابلاغ مینگارد ه در باب مطلب ضرام در این اوقات کیش
و شنیده شد و بعضی لله نه یک بکاری شده انشاء الله تعالی صورت نگار
مطالب جمهور بمیامن مساعی بالا و خلان النجاح امور ه حکم خامه نقاش
دلکه حسب بکاری مطالب نماید از دعا فراموش نفرموده بسر رمه مدلول و دانش بخش

دیدن آنحال خواهند گویند کتابتی در جواب کتابت عزیزی قلمی شده

پیرایه بزم سراسر نگار نوبهار و گلگونه رخسار شسته رویان لاله

زار رشک فزای نگارخانه آزر رنگ فروغ بخش چراغ دیده مهجور رنگ

به باران رگ ابر نیسان خامه جمشید نقش آیت در رهنمای دل ارزومند

تشنه چشمه سار دریافت حسنی هزار بار بی اپ ساز کلک ارجمندی گوید و سرجوش

باده دانش را که خمش که وری سر دار رسید کان مینا مشکل در پیاله

مشک اندوه لغاشته یکباد یار رسانید و هم رسید در بن هنگام

اگر افزودی دست کشکول مانند قنطار مستان پریشان باشد نحو نیک

بانکه چندان هم از کار بیاکه واگر خانه بهشتی رخ خواهش خراید باید

ام شنوم

شنوم

هر شنونده بهانه از آن شرابخانه ارزان نبستاند تماشاشاه شکرریزی
گلهای فواره پاش دریافت نیسان بود باندازه توان محو شد اگر کام روا
نبود وازین سرمه‌دان بینشی فراخور دیده دمد توتیای بینش کشید
با آنکه تماشاییان دیده و دل چندین باران بزم بر نگار را سراسر
نمودند نگهبان خود همان دام دارند که بدان دیده‌اند و باش میدان آن
آب گهر شرابخانه تشنگان همه از روی دید تشنه‌تر از نگه بیان این
نکته باریک گوهری ابر نوروزی آراسته دارند چه هر یک پاره‌ای
نمای خامه سخنان نازک دیده نپسندند و گوهری در پس نوجهانیان
دشواری سخنان پیچیده نهان بود از روی دیدار برای خود را باز دل

نیازمند کی توانید بود چنین آرزومندی بر جاست و چشم داشت دیدن

دیدار آنها دلکه آفریدگار جهان برآمد که تا بگمان این بینش شناس

گلهای پیگانه سخن تا گلزار روشن تازه با گلهای سخن پیگانه شکفته

نباشد دریافت آن دشوار و هیچگاه درین گلشن بیچاره و کم

خریدار است اگرچه بوستان سخن سرای در بسته از آن هزار دستان

دانش است که تا دگر نمایش بر روی تماشائیان بهنر و بینش دل

گذشتهای خوب و زشت نو بکیر مینماید سفارشها با آنکه

نگفته و نشنیده پذیرای ساختن و پیچاخن آن مینماید همگی بجای خود

اگر خواهش نخوان باشد در یکبارش سازش آن کوتاهی نخواهد

ازی

ازین رهگذر است که دل خواهند بود پیوسته با که بیک سر انجامی آغاز

خواسته‌ها است در جام و جهان دریافت‌ها و آنانکه بکام باک کتابتی

در تشخیص نفس نفس انکار صغری شکلی که مجرب اشکال برهان

مثبتین قدم عالم است بدیهی البطلان است لهذا بتغیرات احوال افلاک

نوع بشر در دلها از اختلاف اوضاع ایشان که کلمه ای اغانه و این

سلوک نامناسب را وسیله اعتراض میسازند تا آنکه صوفی مشرب

بوجه اینست قسم که با کاینات شیوه اتحاد سلوک میدارد و چند

ضابطه شریعت را بوجهی نگاه نمیدارد بمقتضی شرایع سلوک کند که در تمامی ناس

نوامیس حکمتی دقیقه فرو نمیگذارد این چه تصدیق وحدت وجود است

که در حین فوت محبوبی از افراد بنی نوع عالمی را متهم بی‌کفایت و این چند کلمه

وانصبابات است هم کردهی را که در هنگامهٔ ائتلاف الارواح جنبهٔ محبت

با اخبار در زمره مخلصت در آمده باشند بپا نمی‌ارزد بهر حال منتهای

خواهش خواهشمندان رضاجویی ایشان است و غیر از اینکه

به تحصیل امری که بعد شده موجب انتعاش خاطر شریف باشد مطلب

مطلبی نیست بد نهایت که در کوشش تحصیل آن مبین حسن شیده در صدد

دریافت محبوبی کشیده اینقدر مبتدا اند و قطع نظر از مطلب خود نمودن

مطلب ولد بشر البته بعضی الغیر ضمیر است در عالم هر چه کار به مقصد است

را آنکه مبدئی حسن ظاهر نظر باز داشت و بعضی از آنکه به گمان خود

ابده

دیده معنی‌بین روشن باد عشقباز حسن معنی که بد ناچار منظور

آنکه شاید ندیده باشم یا دیده و نشناخته باشم باز از هر کس

نمی‌بایست کشید کشید و زهر استغنای بی‌موقع را برغبت شهد فایق

از وفاداری آشنایان چشید ذایقه شناخت بسیار کج خلق و خشن در

ابرام دیدیم بیهوده بود اکنون سخت است که نمیدانم چه باید کرد بی‌موقع

زبان گفتنش را چشم دارم بملا محمد باقر طالقانی نوشته شد

[illegible] شاملان الحمدلله والمنه از یکتای عنایت واهب العطیات

وظیفه حیات استمرار دارد و عمال خواص و کارکنان

قوی باشغال مقرره خود مشغولند و خود بنحوی مطلع‌اند نفوذ باشیده

انفاس را چنین میراث یافتگان پدر را بمصارف نامناسب

مصروف میدارد و این غارت گران نقد فرصت را که کار تحصیل

دانستن قواعد حکمت و علت و معلول و مسبب و سبب و کانهای اسرار

و مسند و مسند الیه و دقایق علم ادب نام میگذارند و چون مصاحبت

بکثرت معاشرت عیوب مکنونه آشنایان را فهمیده و از بیگانگان

یگانگان رنجیده و بساط الفت آشنایان را باهم پیچیده باشند همه علوم را بی اعتقاد

نه چون بی اعتقاد بی سوادان و طوع عامیانست که شاید از دست

گنج کاویهای جزیره طبیعت که نفس اماره وقت طبعش نام میگذارد بسعی

خلاص شده والدعا کتاب تسعیر نیرنگ عشق ذات مرضیه

بکمان

السیئات که منبع کمالات است از اصابت عین الکمال مصون و محفوظ

بعد موافق خواهش قلوب حسنا به نیل مطالب دنیوی و اخروی فایز باشند

از وقوع قضیهٔ ناگزیر مرحوم و بامحبت پ السکینه لله فی قلوبهن الجنان

خاطر مهر آگین حسنا نولا فرین اقسام کدورات خواهند داشت هر چند

نسخهٔ درمان این درد را بر پر عنقا نوشته اند و تخم دوای این مرض را در

مزرع امکان نکشته اما تصور فقدان درمان دوا هیبت سکون مند

و دار روییت مجرب عقل پسند ش به بیچارگی در سوادن چاره فعل بر

شده اید امور نهادن غریق بحر حیرات را تخته باد است یا بامان صحرای بلا

حتی را اگر فرصت آن باشد سر از ربقه اطاعت نجول طول امل

سنجیده باز پس نمودند که قایلم کشتگان این بادیه را حضرت

ابو البشر تمامی در نظر و صفحات ایام خالیه افراد دفتر اثبات خیر و شر است

دیگر چه احتمال شکفتن پیش پا دیدن یعنی فقدان اولاد و اخوه و اقربا

بتوانند خاطر رضامندی را غبار آلود کلفت سازند لیکن چه شایسته وضع

گرفتاران شبکهٔ وجود و حبالهٔ هستی است که اضطراب و سود و آواز

ناسودمندی را از عالم طپیدن مرغان در شکنج دام حساب گرفته جوهرا

از آن تصور نمایند و زبان فضولی و بگفتگوی بعد و قبول نکنند

و نقد عمر را که در خزانهٔ خیال تحویل خود نموده اند صرف شه انگارند

و دل که برم مرغوبات بسته اند پیش از آنکه بالیاس و الخیبت

کود

کوده‌اند همتی بر دارند حق تعالی بخلعت آن شایسته زیور عنایت لامحاله

دار گردد و گویند کاینرا توفیق رفیق گرداناد کتابی بصحیح قلمی ان

بعد رسیدن ابروان شریف شد الهی در جهان چندان بمانی ، هر جای فلک تیر جوانی

صاحب من سر دفاتر سخندانان بگستان کشید ولیکن در مقام مدح سگالی

از هر کس شنیده وفا یادای تغزل عنبری انداز عشار صفات ذات

کامله المستجیات نمی نماید درین صورت حشر الشعرا ازان

فلاسی عطف عنان نموده در عذر تقصیری که بدانه سخنی گوید صاحب من

هر چند خامه التفات میدهد قبل ازین متوجه احیای قلب بر محکم بندگان

خوش نه لیکن بنا بر عزم و وقوف اطلاع از رفت و آمد ملازمان سیاهی توفیق

ان نیافته بار بار عریضه خود را مذکور ضمیر منیر نموده اند الحق درین
قحط سالی یادآوری دوستان همین از کشش احسان و اشفاق حضرت عالیست
منبع المکارم رایحه التفات استشمام نمی نماید همیشه بکام دوستان باشد
برارایک دولت و وساده عزت و شوکت متمکن بوده بنقاشی
سیلابی من احوال ذات جامعه الکمالات بنده کان دیرین را ازین مبتلا
کو انده تکاپو هر سجایی قضا نقش شد زهی نساج الفاظ
ومعانی که حریر را ابیده قماش انگشت نما ساخته و تبارک الله ازین تارنه
بیانی که کیسه دریا و کان را از گوهر آبدار تهی ساخته باکه نازکی هر خرمن تخیلی
در جمله لو راک افلاطونی نسخه همخوان را صحبت فرستاده باکمال آن استادی

درلوا

در لوای مطلبی شعله جوالة الطبیعتش در مرتبه از مراتب معقولات

نیستالم بالله من لفظ یؤوی ثناء تلک الکلم و یغنی تحمید تلک الدرر

المنتظم ببینند کان دیده اند هر سخنی در لوای تعریف او گویند

صنعتهای بدیعی همه تقصیر و ابهاماتش جمله کلی مانند خلیش بودن حالت

عیب کثیر چون هیچ شهد بی شرکت و نای بی سکت و سیر عیسی بید ندرت

و اینیه نزکت نمیتواند بود هر چه این حور بهشتی خاک علیین با آنکه از

می کند دیده حور بی قصور نزلت مشاهده اشاره چه بتعریبی ایام

شریف که هر فقره بران گویا بوده کلمه گیست مفتاح این انغلاق لعل

اگر کلام متعلم گویا نباشد ذکر اسم جایز است و اگر نه در صورتی که

در شقه گوید که من گوهر کدام صدفم خامه سخن طرازی الحمد نمی تحصیل

حاصلی نمی‌نماید بهر حال مسیحای فن مترددم در مکتوب ترا براهین

یوسف نام گذارم تا نوشتجات زار دهای انفاست شمارم بجز ا

قسم با چندین کاروان حسن یوسف وانفاس هیچ نوشته ات

در بازار دل مشتاق من در کار رفت در میان دیده مشتاق کار

بسم هلاهل که چه دیده بصر و بصیرت در انتظار و رفتن محک عیار

دانش و بینش احوال شهر خود را مهلتانه امروز نمی‌دانست و از رو

ان لطیفه علیحده با آنکه روح را غذا و جسم را دوا بود چنان مستغفل شدن

در افسون برآمدن ایشان در کرد و التماس گشتن با معنویت دیگر جو

برنخم

برنجم و بادای سخنان شمار انجام بپایان رسیده از زمین رساله برین نمی آید

والسلام

کتابتی که بمیرزا اسعد الدین محمد وزیر خراسان نوشته

شهری ولایت اهلیت برلوح اعیان محوی ولوعیت بسلامت

نوشیجات فیض بخش مخموران باده حضور را ایاغ ساخته نشاه

نشئه صحت مزاج از کدورت لغو عوارض الجمله بری او بعضیت از

سفات ان طریق محنتان شفیق نیست رسیدن ان بر

سلیمان توالی از مترقیات میشمارد پیراهن یوسفی نشئه شمیم اتحاد

نمود لیکن خمار الم یوسف به پیراهن نمیخارد که کان

طبیعت ما به هوای گلشن تنزیه صبح غربت هر وطن نمود از ساله صباح

بدار الشمر قلب شریف نزول مینماید چشم داشت اصلاح

دارند کماهی که بتحقیق خان بر بنه بیش نشد حیرتقه نمبه بهار

ورود ضمه مشحون بانوار روازها رعنی نوازشنامچه بندگان فلان

بهر بقلهای نگارینت التفات وکله گذاری آراسته بود در سایه عنایت

به مشام خواهش جوابی آنچه چگونگی احوال محبت شعار بود

فیض ورود آن زائد فرموده نشر روایح لطف شامل نمود از جمله

امور بنده اخلاص کیش را در معرض لیسماران در آنچه

پیوندیان بود که در ارباب اخلاص با مجابات تقصیر واقع شده

باشد ان دریافته دقایق وحقایق بسعادت معلوم دارند هر این

صداقت

صداقت کیش حقیقت اندیش را نسبت بهر یک از مراسم

رابطه خلوص عقیدت بهر سیده مراعات این معنی را سادس

فرایض شمرده دسته درکیش یکتایی‌ها و مذهب یگانگی از برزاتم و جانبی

بلکه خصوصاً بجناب معلی القاب آنمخدوم هزار بدو تحقق

رابطه خادم مخدومی مراعی آن بروجه اتم واکمل مبذول که در این اوقات

که الحمد لله والمنه بکام مشتاقان دیگر جهان پایه دست سعادت تمکین

عالیجناب اعتلا و ارتقا یافته چه گنجایش دارد که ارتکاب امری

که نسبت باصدق ارادتمندان متمسک نماید چون مدتهای مدید دست

اعتلای آن ذیشان با بندگان دیرین را بر طاق بلند نسیان

گذاشته اند و قطع نظر از ملاقات سامی به بنهای مبتهج نمی‌دیده

درینصورت اگر یاربات ذریعة الاخلاص جسارت نموده باشد

انمعنی برسوده درباقیت طریق اسلوب نموده و مسالک سالک قباحت

فهمی نبوده است به حبل المتین بجهت بریدن و علاقه جسارت کشودن

اشعاری در باب جواب قصهای فرموده بودند انامای سرایر

شان هدایت به دران باب بهیچوجه من الوجوه مقصر نیست یاری

متوقع ملتمس آنکه من بعد از خاطر خطیر فراموش ننموده باشند نهال امانی آب

باشمار خصوصیات مطالب بارور و خضرا قبال روز بروز درخشنده

بربار بر رب العباد کتابتی است بمولانا محمد مهدی فردوسی نوشته شد من کان ادراک

جمجمن

صحبت الشریف من الغنایم این حضرت امام افضل الفضلاء آخوندی آخوند مولانا

محمد مهدی سلمه الله از آفات سالم باد پیوسته اخلاصمند انرا متعطش

زلال دریافت ملاقات فیض بخش خواهند دانست ملاذ احبابی نچه

بیقین حاصل است که محفل ضمیر منیر هیچ وقت از خیال دوستان کا

لن محفل ارم نظر خالی نیست مناسب شیمه التفات است مراعات

ظاهر نیز بر این طریقه بعمل باشد چکیده رگ ابر فیض نعمتی نگاشته خامه موالات

خامه سرمه کش دیده بینش گردید چشم داشت استمرار این لطف

دارد مسئول اصابت موصول باد رقعه از جانب اعلیحضرت

خاقان خلد آشیان بعبد العزیز خان نوشته تا ساغر لبریز مهر درخشان

بیکزبان لاله دریجانب است با شگفتگی و انبساط مینازد

وابر بهاری سایه مرحمت بر سر نورسیدگان از بارش ابدانه بخند

دولت و نهال گلشن خسروانی متکا و سایه جاه و جلال مشید

مبانی دولت و اقبال رونق افزای سرافرازی و بهروری واقف

رموزات سلطنت و سروری حمید آرای دولت والا و حدیقه طراز

سلطنت علیا از نسیم الطاف الهی مثمر کمال و جام امال از فیض

لایزال مالامال باد چون از روز سبق قسمت ساغر امکان از رحیق سر ن

هستی سرشار نمود و رونق بخش مصطبه وجود این زلال صاف بآب تشنه لبان

ممکنات همه هم‌زبان محفل تمنا لاله جرعه نوش اتحاد کردم مست کیفیت

هولوالد

قولو اند پیمانه دار بکرم کوکن هنگامه یکانه یه مجبول اندلقهه اولدر قوت

در قرب مکان علاوه قوتی دلکشا شده بتخفیف یکانه یی تکلفانه

قدری مائله تاب که زمانه اثنینن نشئه عهد شباب لوندانه فرسناکه شد

در هنگامه آرای محفل خشنودلی و انبساط کوکد **شعر** درین نشئه صاف

شراب معنی ۱۱ سرد حشمت ما بهم از معنی ۱۱ پیوسته نشئه پیمانه

خندانه درسر و تو ما غنی نشئه بین ملیسرها **کتابی ترکی عربی و فارسی**

با آفاضی قزوینی لغتی نشئه قریبک من

نهایة الفضل قد صار نسب بعدك عن غايته

خطاب الفصل لا يمكن تقدير ذلك النفاع

بذراع الحسبان والاعداد وان صار الوفا
كلّ واحد من الاحاد فمن لى بالنسور وال
والعقبان فى شدّة طيرانها ونهاية خلق
اقرانها لان يوصلن كتابى هذا الى ذروة
ذلك الشاهق وقلّه هذا العلم الشّامخ البارق
لا بل هو طود لا يصل اليه حمام القلب الاّ بالاستجمام
ولا يبلغ مداه يمام الخاطر بعد الجهد
والكدّ التمام فالانسب ان نضرب
عنه صفحا ونرجع من ذلك المسلك

عياّ

عيّا ونشرع في اظهار بعض ما في ألنّال ونشرع
نبذا من الاحوال والحمد لله والمنّه ان مدينه
جسما معموره وحكّام القوى باشغالهم المقرّره
مامورة ببيع متاع الفرضة بلا غوص وترمى
بسهام الاوقات من غير غرض مثلنا في هذا
الاسرا وذلك التّبذير والاتلاف مثل من
يرث مالا من غير كدّ ويصرفه بلا حد
وعد يشغل بنفاق سوقه عن وخامة العاقبه
ويشترى الشّبور والذّاهبة ويظنّ انّها

لها جنة واقية وما ادريك ماهيه و
يسمّيها اولاً تحصيل الحكمة وثانياً كمال المعرفة
واخر نيل الوصول الى الغايه فيا من هذا
البيع والشراء فوا اسفا لمن ضاعف له
الآخرة والاولى شعر حيف كه اوقات باتمام هبا شده
عمر گرانمايه صرف جهل وحرمان شده حقيقت شناسا امروز هفتم
درسه محفل عشر نجم زندگانيست وشب نشين شباب باخر رسيده
ودست مرور لباس ولام روى كار قماش هستى را درهم پيچيده
وتار وپود ان از كهنگى برهم خنديده وصبح شيب از افق غيب

دميده

دمیده اند و چشمهای عمر را بدین روشنی می‌بینند و بیک اثر از بد

بهرست دریافت بر میکشند چیزی که از خرید چندین ساله این سعی زر

بار دارد کرانیست و راحله این بار گران ضعف و ناتوانی چون

غواص صحرا بجای صدف از دریا بر آید حاصل این متاع از کف

رنجش و غبار کشیدن بر فرق آن بخش است طرفه تر آنکه انجا انوام

ریخته بار بر می‌حلیند و هر دو چندین باسه را الشوق مفلس کوهر پاشته

بر می‌گزیند آری خیره چشم پروانه دیوی است که از سرمه سوختن

بال و پر را اندر برد و شکاف پیچه با منس بلبل نه چاکه از سوزن

نیش خار رنجه کیرد مصرع این سخن پایان ندارد بار کوه خیالان

بخاطر میرسد هرچند این نقصان بصحبت فیض بخش دوستان متلافی شده اند و
هرچند تکلیف ارتکاب سفر و دوری از همگنان و مستقر بر عزیزان
گران میباشد اما در باب نقض عهد و خلف وعده سبکت حوالت
مرصد ایجاز ان میباشد کتابتی که بعربی و فارسی که بعلامی فهامی
مولانا جلال قزوینی نوشته الحجری من المغلقین ان
یترکوا تحریر ما تقرأه عیون الایقان من
صحیفه القلب وتشاهده ابصار العرفان
من دفاتر الحلب ویأتوا بما کان الایتان
به فریضه من فرایض الرسوم ویغنی بنیانه
لسان

لبستان المنثور ومسحل المنظوم ولما كانت الحال
على ذلك المنوال طوينا طومارا اظهارا
لشوق على غرة ولفعنا ثوب شكوى
لبس على كسره وبدأنا بذكر ما كان
ذكره في وسع باع المقدور وشرحه مندرج
في صحيفه الميسور والحمد لله والمنّة نعمة
الصحة حاصلة ووظيفة السلامة الى موظفي
الجوارح واصله البالي يكون كما كان من
نورجبكم المتلالى ومديحكم وردّ لسانى

کالشعر الحالی رر رفیع الله لقبالك ومنّ علینا
ببقالك نوازشنامچه مستمر و دایم باد در روقیّه خاطر اخلاص
شعار را بجویا ی سلامت ذات کامل الصفات استجماع خواهش روز
دار بر خصت افطار بفیض و رقعه ارزانی هر مهم الفاظ و معانی آن
در مذاق خواهش خضر زلال سر چشمه حیوان در کام تشنه لبان تحفه
گماره در باب وظیفه شخص معلوم شده بجان منت داشته
در آن باب سعی موفور بظهور میرسد رقم خرام افادت و افاضت بناه
فلان بالقابه بمهر مهر آثار اشرف اقدس دلهه شده عنقریب فرستاده
خواهد توقع دارد که در صف نعال ضمیر منیر جای این اخلاص
کیش

کیشی آفرین لیستان بنده کیف خاک نباشد مرلوات وجهات
حاصل و سحاب فیض الهی مرارض مقدس مطهرها طلب تا اگر کتابی
مرید روشن گشت میر ببین نشر اشتیاق صحبت کثیر المسرت
درست صادق الولا رحیق صفوت وصفا وایاقه دقایق
مراتب مودت کحل الجواهر دیده آشنایی و مجب چراغ افروز
مجالس انس و حضور روشنی بخش محفل انبساط و سرور ظلال
نه بجدیث که خامه موالات رقم قوت تحریر وزبان طاقت
تقریر آن داشته باشد لهذا رجوع بصحیفه قلب محبت سرشت
که مکتوبیست خالی از نقطه شک وحرف خطا و قاصد است

بگفتگویش از کلمات کذب آمیز مبرا نموده بمضمون این بیت

الکشاف مینماید شعر چه احتیاج بقاصد مرا که جانب حج

کبوتران حرم مرغهای نامه برند مفاوضه شریفه که زلال الفت از

بحر بی پایان محبت در ساحت شریف لب تشنگان بادیه شوق را

سیراب گردانیده مهم قدوم بهجت لزوم مشروط بر آنکه عتبات

عالیات بتصرف اولیای دولت قاهره در آید دلله شده بود

فیمابین بندگان اشرف ارفع همایون اعلی و جان ما غلامان

قربانان نام مبارکش و منسوبان پادشاه والاجاه روم روابط صلح

منعقده مستحکم است چنانچه هر کس از ایشان بزیارت عتبات

عالیات

عالیات نماید و از تکاب محظور با حسن وجهی صورت پذیر

میشود ان شاء الله تعالی سعادت زیارت عتبات عالیات

لمن شنیده میانی وفاق سلاغ عنبر بیز سرکرده و اشعار در ربات وظیفه

فلان و فلان که ساکن مکه معظمه اند بفشه بعنایات الهی صورت

انجام یافته در سلاان بی باز ارقام مطالعه مصحوب فلان فرستاده شد

ان شاء الله بمیامن اقبال بیزوال ولی نعمت حقیقی با حیات مستعار تا وقتیت

باشان باشد منظور که عاید ایشان خواهد شد تا زمان

ملاقات شریف اگر در انصورت که مهبط فیوضات الهی است

توقف داشته باشند منتظر صد مکاتبات و رجوع مهمات بعدم

رسانیده شود والانتظار قدوم بهجت لزوم است والسلام

مکاتبتی که در باب فوت میرزا ابراهیم ولد میرزا یوسف مشار الیه نوشته

نشته عزیز مصر اخوت میرزا یوسف سلمه الله تعالی که کسب کعبه تصویر

ابکار معانیش بغبار ضمیر یعقوب مهر رسیده دامن زنان اخگرهای خاکستر

الم و غمهای محزونم به بقول کنعان که اوجاق دل با نهاره نشست

که دید اغراق آب دیده که پیوسته کارش چنین ابنای زمان داشت

اندوه بر آتش دل که در پیش است محو کشتها در این قضیه دیده و دل

بدی از شهر نمیه لیکن پیداست که در گلشن صفتی غمخواری که با آمده

گرم رفتن میشد چه مایه اطمینان حاصل میتواند شد هر چند درین

ثم

قسم امور هر از همه نفریقان بیش از قاطبهٔ رسان نیز فرزند با خود دارد
چون بر کشش بام اشتها از نیم راه میشد اما بعد از تأمل بسیار ظاهر است
هیچ پیدا در این قسم سوانح و وقایع از قبیل طبع پسندان های بزرگان
پی اثر و نهال تجربه ثمرات تحویل داران نقد حیات را اگر
وسواس بد معاملگی و کج حسابی از راه نبرده باشد بر لقاء وام دیگری
هر وعده لوا و نیش زده تر رسیده یا چند قدم بیشتر مجبور کار
کنان اجل بپای حساب خریده باشد متأسف بودن راه
محال نموده است انشاء الله تعالی بقای عمر انعیز بر دوستان
اغنوبه نورسیدگان در سایهٔ تربیت آن نور چشم همه

نمقه‌های کمال برسد بنابر اینکه میرزا امین برادر خود نوشته

بابه اشعاش یعنی نگاشته اخوی اعزی میرزا محمد امین سلمه الله در قاقه

مخمه سیلای قرارشان نام دارد همرکاب عید و همعنان نوروز رسید الحمد

انشاالله تعالی کوکب صحت منبلا و مخمه صحت متوالی باد الحمد لله

احوال بخیر مقرون و تشط لطیفه عیسی مهینا مدتی شد که بنجعلی ما

نهایت خراب حال در انجا بسر میبرد و تا امروز تخفیف خصت

معاودت نمیکرد تا بخبر دیگر چه رسد اگر بعضی از آشنایان بر محک

امتحان بر تن بنده نمی‌بودند توقع نیست که از دیگران گنجایش

داشت اگر بفحوای الیأس احدی الراحتین از تشویش انتظار گنج فارغ

شده

شود ممکن است که این وجه بخواه بعضی از مطالبات دیوانی که به سبب

تا امروز بجهت عدم تشخیص از ارتکاب این معنی بهم رسانید لطف

ایشان برم مزید مترصد جواب می باشد هر چند موالی الیه سالها زود تر

بفرستند بهتر است **کتابت به میرزا سعد الدین در زمان خراسان نوشته**

همیشه دست عزت و وزارت از پایه عدر سای مزید بار شوق در تباهیت

صحبت عدیم البدل زیاده از روح باغ باران خامه ولوای ،، ؟

الباب افزون از حیات کنجیدن و کنجانیدن در نامه لست

اگر دوران باب اطناب رو مسموع و خجالت تقصیر و نهادن

مرفوع خواهد بود بنوشته جوابی فرصت می باشد که در هنگام اشارت دست

فقرات را باهم آشنا سازند شاخ خاطر را بنظر اصلاح طبع بلند
رسانند و چون این معنی کمتر میسّر میشود لاجرم جرم خجالت میکشم و
بیش درین دو سه روز روی دل بنظر اصلاح خواهد رسید کتابتی که
بمیرزا امین برادر خود نوشته شد. برادر گرامی میرزا امین بسلامت بعد
از مکاره در کنف حفظ حفیظ باشند توقع چنان بود که تیرباران
کیفیّت مواصلت را نوشتجات مشتمل بر سلامتی حسب بدل
مافات بعمل باشند آن برادر نیز بدستور سایر اخوان زبان عمل
نمیفهم بجز نسیان نمیفهم حال این محتاج عنایت الهی آنکه چون
ذره بچشم انظار خورشید درخشان بال افشان میشود

از بالش

از بالش مهر عاطفت در زمره حاشیه نشینان بزم ارم نظر

رخصت بار یافته بلثم رکاب نصرت انتساب میباشد

تا تقدیر حضرت رب قدیر بچه عنوان جریان یافته باشد این کلمه در

تاریخ ۵ اخر شوال سنه ۱۰۱۸ در بلده طیبه شرف صورت

تمشیت یافت بحمد الله یاران و دوستان و فرزندان همگی

بسلامت اند در توقف گنجی قصبه بخاطر نمیرسد مشار الیه بار ملازمه

خواهد نمود کتابتی که بمیرزا صالح واقف ولد خود در باب قضیه محمد

صالح نوشته مشار الیه نوشته سفر نمودن معموره آباد بجز د یعنی نفس شریف

در تنوره هیولانیت ورا حله برق تار شرار بظلمت آباد صورت

وخصائص بند بدن که مجمع وملجأ سپاه زنان آلام ومحن است نزول

نزول نعمت وبندهای علایق وطن مألوف از هم گسسته این خانه

از خار اغیار رسته وبر بستر اطمینان آسوده حقیقت است وکمال این نعمت

در این منزلت ودلنشینی شراکت انس واین از وبعه انتقال از و

محال ودخول بیگانه در وضع از دایره احتمال است عاقل

از این معنی است که اگر بردارد این اغذیه جامده ومایعه وصادرین

رخصت با اشتغال قوت واقعه بکیر ورساله دخول وخروج

بسته آید توقف درین ویران سرا دشوار وکار سکان

این خان سراسر اضرار وازار است وبعد از تحقیق حصول

بمعنی

تمیز در بر خروج و دخول آیندگان و روندگان کشور و تجویز تردد
آشنایان و بیگانگان نمیتوانند زیرا که دروازه‌بانان بدن و عیار
شناس دوست و دشمن است این خانه تن داشته خصوصیت
دخول آیندگان را حواله بتمیز او ساخته و او بملاحظه دقیقه‌یاب و کارسازان
و از خوبیون قریب و از تقارب غلط بر کیبران نشناخته و بندانست
و تجار لئام شعار اغذیه در لباس دوستان داخل این
درامی‌شوند بعد از استقرار در منزلت خود صحیل و سرای معده
که با آتش خون گرم با آسیم می‌جوشند و در تمیز و تشخیص نفع
و ضرر خود میکوشند و هم لباس تازه و پیرایه مجدد میپوشند

درینجا این عیارشناس صاحب تمیز را دست کشایش در باب
ارتباط تشخیص آن ابنیه و ناخن گره کشایی و وقوف در عهده
سر در کم آن شکسته است و نموده اند نتیجه این از مزاج کدام و
چه عضوی دلالت میکند این مزاج نام است چه اخراب اخلاط صحاح للحم
ملیشوند یا معنی و معادن طایفه ملوانه میکنند دلالت و سند
آنشان با صحیح مصوره بدن و دیگران خرج یا تحلیل بچه نوع
خواهد بود و از سیر و سیر انسان در خیابان عروق و
نشر امیی دلیل کوچهای سواقی و بازارچهای امعا و چهارسوی
کبد و میمنه آنگاه دل و لشت بام حمام دماغ چه رو خواهد داد

هرگاه

هرگاه این تهمتن نفس شعور نفسانی بخود یک از صلاح و رسا حال

باز بعضی دست قدرتش از کار و بار خویش بسته و دم شمشیر دشمنی

شکارش از کشیدن خان شکسته باشد دیگر بکدام هنر و کدام

زور بازو دفع مکروه اندیشی تواند نمود و باب خلاص بر خویش گرفتاری

غیری تواند گشود همانا بانگ هرزه و غفلت و بیخبران شاه است قهقهای

ان پیوسته نظر بر اصابت نکته دیگری مشغول بوده و خود را در عهد لهو

گوسفندان این مسلخ می‌ماند اگر بیشتر از دو یا از جهت شنا در زیر موج

خیز این دریای طوفانی معموره و غریق گشته و چنین خود را از آن دریا

بر کران و نه مانند دیگران در میان بی‌نصیب آشفته قرین تاسف

و تحسّر و فرسوده احزان و فکر میکنند و هرکس خود را در بین

کشتی طوفان رسیده دیده میداند دست از خود بکلی شسته

لنگر انداختن و کشودن دیده بینا با گریبان افراختن لنت بیدار

دلان بنجوی مصرع ساکن شدم میانه دریا کنار شد در چار راه حوادث

و چار بازار عناصر هر لحظه خفته اند و با وجود نهفتگی در انجام الام

ملال از ضمیر خود رفته و شنیدنها هرچه باشد تمام را خبر گفته و بتحقیق

و بدینجهت دعای عاقبت بخیری از هرکس شنفته والسلام

کتابتی که رسید با خط قاضی نقش شده نوشته ادای لولوی

یعنی درج لبریز گوهر رقیمه شریفه ابلغ البلغا و افصح الفصحا فلان

القابه

بالقابه بانسخه از باب مافیه تو تصریح قلب مستهام نموده چون تفرق

بال و توزع حال از آن مانع بود که فراخور خواهش بجواب تحریر برآید

بنحوی ما لا یدرک کله لا یترک کله بدیهی مختصر الکشاف بود و سایر شروح

و احوال حواله بنسخه جامعه بهم فهیم لیست بعرض خواهد رسانید تا اوان

لوراک ملاقات سامی ان شاء الله بدو سعادت مرزوق بال بتجویز نسیان

نخواهند نمود ایام افادت و افاضت و شریعت بر وفق مستدام باد

کتابی که بمیرزا ابو یوسف سیر اند حفظ نعیم شده اند مثل کتب تصنیف

عزیز تر یاری شد چه احتیاج که برم سراغ بازاری بحمد الله زنده که

تازه از تحفه زنده کانی آن نور چشم و دل حاصل شد تو نسخه جات

متعاقب و شکر بسیار بتقدیم رسید مصرع تیرا نکه نهب پیراهن بعهد تقلیب

کتابتی که با فارضی و میرشاهمیر نوشته شد برای آن روحانی

در پناه الٰهی باشند مدتی شده از احوال خیریت مآل خبری ندارند احوال

اینجانب آنکه هر چند وقت شاهد مطلب سلا از آن همنشین که تاریخ

گر نقد فرصت مهیا و بعد از کشف استتار و تحدیق انتظار

بر معایب آن اطلاع حاصل میشود طالب تفتیش حال اصحاب

جمال دیگر میشود مفصل این مجمل آنکه مدتی حسن

ظن به تحقیق طوسی داشت دل هوش پیشه را مایل مطالعهٔ افکار

ایشان ساخته آن یکه کیان جمال بنظر امعان رسیده

معایب

معایب ظاهر آن جاده سخن شناسان را که بگفتگوی نه پسندیده نظارگیان

آراستگی داشت در جزوی چند که اگر الطاف الهی بدان متعلق باشد

بنظر اصلاح خواهد رسید در قید تحریر کشیده ازین جهت که جرأت

بر یاوه گفتن این نوع مهمات حاصل شد زبان درازیهای قلم

در تعریف هر گونه تحقیق از حقایق سخن سر اگر دیده و چون حکمت را

معنی شعر به نا موزون و شعر را حکمت موزون میدانند بعضی از

نقد عمر اختصاص بکتابی لین و شرکان یافته توقع آنکه آن برادران

غیر از حاصل داد و ستد زندگی را تفصیل نمایند کتابی نه ملک

الشعرا میرزا صائبا مشعشعه شعر هر چند شناسای هر کی یاقوت

بر کار خود سوار است لیکن یاقوت را پیاله از معدن بر می آورد

بر لب آب دریافت روشن است ، رسیدن جوهر پیامده بسوار

چون رسیدن لنگ لنگ است بر لب ابرش رهوار قدکشیده

این سخن آنکه بغواصی طبیعت گوهری چند از بحر فکر بر آمده

به آنکه بجگا که تصرف بجا نقشی بران چکیده سحاب فیض

از آن ابروی فهمید که شعر در سلک نظم کشیده شد لیکن برابر

این جوهری نشانه از انبساط طبیعت به ارلیخه پوشیده نخواهد

دی بینداید که در شعرباف خانه طبیعت لیکن استاد سخن این

قماش با تمام میتواند رسید شفقت نموده بخلعت جواب سرافراز

فرمایند

فرمایند کتابتی که با قاضی قزوینی و واعظ الاما[...] نوشته

هر چند ممتاز مراتب هیچ ندانیم اما اینقدر میدانیم هر زمان تفقدنامه

مهبای محبوب هموم را چراغ مراد از درخشیدن برقهای بهاری

چنان روشن نمیکند در خلوت دلها از شمع خامه کلک ایشان

روحانی فلان و فلان حاصل میشود الحاصل مکتوب را بدل العهد

عدیم البدل ملاقات خوانده رهین منت گردیدیم و از ان گلستان

بی خزان گلهای کامرانی چیدیم لله الحمد که با وجود عدم بعضای عشق و شوق

هرگز در قمار مستی بازان یگانه نرد برد دو یک شش اخته و از داد

اختلاط بکوره حرمی دلها هرگز نباخته کاروان گله فراوان وراه

بیان از وقت شعور مستانشک برایست میدهد که این فیض

مستمر باد کتابتی که با قاضی گیلانی نوشته شد فرزندا رضیا

مرضیّا هرچند جراحت ناسور دوری بلحظهٔ اختلاط آن فرزند

مرهمی نمی‌یابد لیکن عدم غلبهٔ خیال آن عزیز بدل نعمت عدیم

البدل حضور جسمانی حب بدل این تریاق صحبت گشته از حمای

عدم دریافت بالکه حضور برابر ارد سخن تا پایان بدلک بازکم بهر حال

در نیت بذوق پسندید یعنی ذایقه دریافت فرزندی السعید

نغید مانند حلوای تر در ترکیب یافته بر طبق عرض میکند انا

شعر صد سخن گویم اگر از حسن معنی واحدست ٥ هست مطلوبم

لیکن مطلوبم

است مطلوبم یار بی گفتگو حق شاهد است • پیش خرد واحد عدد هر چند بیشمار

گرچه جزو واحد از انها پیچه پیش واحد است کتابتی که همبر از سعید

همشیره زلیخا خود در باب قضیه والده نوشته ان شاء الله عزیز من سعید من بنحوی السعید

سعید فی الدارین ان شاء الله تعالی در شان تن خوشوقت خواهند بود

مرارت قضیه ناگوار را بچه نحو اولا بر خود و ثانیا بر شما گوارا نمایم

که جز اینکه نخست در سینه گویم به بحمد الله چنین شما خلف دلبند این

سخن بعد از آنکه شعور اذعان بان نمود که کاخ وجود سبب بنیان

و بنای آن بر تلوح اب روان یعنی نفس حیوانست و بعد از

تسکین خاطر اضطراب الود که جز خود کسی ندارند که آبی بر آتش بنشانی

پاشد انها مینماید خواهش لقای جاوید در نظر دید وحید از جمله

آرزوهای محال و ادعای شارکت با خدای متعال است باللّٰه رب و رب

الارباب این سخن با آنکه روی حرف با آن نور چشم است دل در

دیده ما با دیگر بر آتش نه به هر حال بعون الله تعالی تا مازنده ایم مکروهات

دیگر را بر خود هموار ساخته همچنین در اعلام صحت احوال خود داری نخواهند

نمود کتابتی که بمیرزا اسعد الدین محمد در زیر خراسان نوشته اند مضمون صدق

مشحون مصرع آشنا با نیز از هم از صفحهٔ دل خوانده اند مو نیش

اظهار ینمعنی را که اشتیاق بدرک صحبت گرامی جناب

مقدس القاب فلان بالقابه در چه پایه وجه غایت نهایت

نمود

نموده محتاج بان نشده که تشبیب بندی عبارات مشروحه نموده منت

لیستعارات و سایر مخترعات ارباب مقالات کشد از ان جا که

بلاغت نگار در طی محبت نامجات بار باب انمودجی از واردات غیبیه

قدیمه و جدیده این اخلاص کیش شیرین بیان شده بود چند قبل از

اظهار رسانیدن باصلاح نظر دقیقه یاب آن قدرشناس ضرور

بود اما بنابر موانعی که یکی از انجمله برشانی اوراق کتاب فی شیرازه

خاطر است خجلت بر خجلت افزود چنان در نظر دل که تمامی عرایض

شکستان مسودات نیز بوده و قبول ان محک عیار خطا

و صواب که تفارغت لاغر شدن و سهام نقد دریافت درد ارث رسیده اند

زن شاء الله تعالی اگر توفیق یابد مصدع خواهد شد تا مژده صحت ذات
شریف بدل نعمت عدیم البدل ملاقات است پیوسته باعلام
آن مشرف خواهند نمود ایضاً کتابت بمشار الیه نوشته شد
در رتبه اتفاق و سعد سما ایتلاف و اتفاق آشنای روحانی
و صدیق روحانی بحصول متمنیات نشاتین و مطالب دارین
ممتع باشند لله الحمد که از نسیم عنایات بنغامات مهربان خالی
استشمام میشود که از آن بیداری بخت غنچه نزدیک رسیده
و صبح شب تیره روزی دمیده باشد مترقب آنکه باعلام مژده صحت
مزاج معجون مجرب مسرت و ابتهاج است منت نهند و از
واثق

واردات غیبیه مهبط آن دل فطرت منزل مهبط شده بودی

بجمیع مکاتبات کتبش سرآواز اختصاص دهند مراودات بر وفق خواهش

احبا بحصول موصول باد ایضاً کتابت بمیرزا سعد الدین محمد نو

نوشته شد بحصول مآرب دارین موفق باشند الحمد لله که جای

دیوار قالب عنصری و پیکر هیولانی بدنیت بانی الطاف ربانی از صدمه

سیلاب حوادث ایمن والله لیکن لب بگریبان مهر سیما مهربانی

که با ملازم مخلص نمعه اگر نه سیلاب عرق خجلت این بنیان اگر فرمان

قضا برابر جریان یافته باشد از عهده پاس حسن نیکوی درشتانان

خاطر دوستان باید بیرون تواند آمد فنعم التوفیق و اگر نه فالامر کله لله

ترقب آنکه نمیقهٔ صحت ذات شریف پیوسته خوشوقت گردانند

کتابتی که بمصحوب قلیچخان بجهلگر رسید درآن نشته شده از فیض و رفع

نوازش نامهٔ جناب مقدس القاب مسیار آداب خانی عالیشانی

رفیع القدر والمکانی منبع الجود والاحسانی بلغه الله الی ما یتمناه

همچشم نسیم براهین توشعشعت دیده انتعاش ساکنان بیت

الاحزان روشن گشت و چون مشتمل بر نمیقهٔ صحت ذات

کامله الصفات بود شکر منعم حقیقی بتقدیم رسید امید که بر

دوام سلامت و صحت متمکن باشند چون خاطر فاتر و ضمیر کسیر

برسید نمیقهٔ سلامتی حال سعادت اشتمال مسرت اندوز میباشد

ترقب

ترقب آنکه پیوسته مسرت بخش مستمع دیده باشند آفتاب

اشراق جاه و جلال طالع و لامع باد رقعه بنصاحب شعار میرنجات

در باب نوشتن دیباچه بجهة دیوان اشعار ایشان نوشته چون معلومست

که هر کس هست آرزومند نجات میباشد از اینقرار اظهار شوق صحبت

کلام معنی مبتذل و لفظی مکرر میدانم خامه سریع جولان صبح ازینک

و تار مضمار دیباچه معلوم غرق مدله خشک نمود رسیدن آن بسمع اصلاح

موقوف بآنست که دماغ اختلاط ایشان از این هر وقت فرصت یابند

تشریف آرند دالری کتابتی که بابو القاسم خان بیگلربیگی قلمی و نوشته شد

بیمن ترو سامه دولت و ارائک اقبال متمکن بعضی از کیمیه کابدین و عده

غافل ازین مضمون و محروس باشند لله الحمد که درین قحط مروت و پیشامد حادثه

که غنچه دلها پژمرده و گلهای انبساط افسرده است برق التفات درخشید

و باران بی‌نیاز استغنا ادمیت بارید و رعد صریر خامه خروشید و خون جگر در رگ

ابر قلم چکیده هرچند مدتیست که این التفات روی نموده و عقده

خاطر بمفتاح خامه معجز بیان گشوده اما بنا بر طریقه اهل زمان وقوع این امرا

از غایت غرابت حمل بران مینمود که در عالم رویا روی نموده باشد

چنین معلوم شد که هنوز سلسله مروت برجا و گلهای انسانیت بجا

بهمه وجوه ان سردفتر الباب در رعایت نسبتها باقیست لازم دانست

که زبان بعذر التفات گشاید و وجه تاخیر در فرستادن جواب

نموده

منسوب بتقصیر نماید ان شاء الله پیوسته بکام احسان باشند صاحبا
انجام امروز بنده ایشان بلا بیلیست حسین زاده اش که ابرار معلم ملاحت
اموخته فراموشی یاد در وراه و تشکیک شکایش در صحبت اهل مجال
اشتباه بیش ترقب انکه باعلام صحت ذات ستوده صفات
پیوسته رهین منت سازند یادآوری خامه التفات بدان
اختصاص میدارد جهت اثبات این مطلب با شهود فیض
ورود ارزانی فرموده امید به جناب مقدس الهی بوعده صادق
من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و فالکم برعمر دولت و سعادت
و کامرانی دارین و برخورداری نشأتین برکت فرما باد

در کلمه در جواب نوشتن عیسیخان بیگدلی بسیار زیر نوشته معروض میدارد

که در قیمه کریمه بدل نعمت عدیم البدل ملازمت سامی گرامی

که بجای جلال مقام والامقام نخبه آن عالیست که خامه قاصر بیان

شرح غیبی از عشاران عاید که کعبهای جوشوقی ان محبی مراسم مولوی

دیگر را همواره از واهب مواهب مستدعی میباشد امید

بعز حضور موهمای که دو خبر سلامتی ذات فرخنده صفات مرضیه سبحان الله

نوشته اردی عاید که زهر جانان خدمت میتواند بیقین

در لطف عمیم در آن باب تحریر سالمه نخواهد نمود امید

روز بروز بیشتر از پیشتر مرتقی اوج برتری باشند بمحمد و آله الامجاد

کتابتی

کتابتی که بمیرزا اسعد بن محمد وزیر خراسان نوشته شد موافق امور

و مقلب سنین و شهور پیوسته موجبات حصول مرادات نشاتین

آن والا پایه حقایق و معارف نخوت و دار و خوانان صحایف نقصان

و کمال جمهور را تفصیل و کرم عمیم مهیا و آماده پوشیده نیست

که جمعی را که آیینه ضمیر محک عیار اهلیت هرکس بوده باشد احتیاج

بشناسانیدن معرفی و لبشاره مبشری نمیباشد چه بمقتضای الثناء فی

عالم ارواح الارواح جنود مجنده ناص بر الست و اختلاف السنه را

که در تحت خصوصیات اجسام است دران دخلی نمیباشد که

ارباب کمال را دیده جو نشسته و رابطه اختلاط در سبت دل آشنا شده اند

باعث تشبیب این کلام آنکه زبدة الاماثل و بقیة الافاضل سید

یحیی ملقب به در طراز حسان معانی از فرزدق و حسان یادگار و از

شابهت اقران برکنار است و بعد از ادراک سعادت ملاقات

کیفیت احوال ایشان از شاه سخنان اعجاز نشان ظاهر میگردد

و لطف حلیات ایشان نیز مضمون الولد سر ابیه جلیات بینه میشد و بنا

برین مقدمات محتاج بان نخواهد بود که مخلص در مقام تعریف

و شمارش در آید اما بنابر تحقیق رب نیدن رقیمه الود لدع لازم دانست

که بوسیله این دو کلمه اظهار رسالت نماید زیرا که اطناب ننمود کما تری بعالیها

علیخان زنگنه یکفکر مسکا سرو سردار آذربایجان شد حواس پریشان

دیگر اوراق

که چمن اوراق گلستان طفلان نوروز ایران پرورش از دست

انداز بی پروائی آن طفل مزاجان در پرواز خاص بال افشان

و دهن فاتر که غواص بحر طوفانی وقوع ولا وقوع جنین و جنات

بکام اطمینان گلدسته مضمون تحفه سیاران بهار رستان

فهمیدی تواند لبت و بچه اسود که در قعر این دریای بی پایان ازلی

تحصیل گوهر معانی شایسته میزان اندیشه سخن سنجان باشد تواند

قافله سالاران اندیشه را در هر قدمی راهزنی از تفرقه خاطر در کمین و ساقیان

مقال را از مرارت حال چندین زهر هلاهل در زیر لب بسته نقد

عمر را افشرده بهای متاعی دلکه که الفتی در کوی کساد پنهان است و مایه زندگانی

صرف اتمام جنسی نموده عمارتش بعمان و حصار الشد باین حال چنان

در صدد آن در آیده جواهر الفاظ و معانی کلام معجز نظام فلان را کد

بدان سرمایه و ابتهاج اندوخته و طبیعت مغموم را طریق انبساط

خشدی اموخته بحر فهای شکسته ریزه طبیعت در پله ترازوی تقابل گذارد

و با وجود اف فهمید رکه و ثمر از ین معنی شدم بد لله همین معنی عدم خواهست

که طریق اطناب نمی پوید و حرفی بجز شکر لطف یاد آوری و منت پذیر

الت نمیگوید امیدوارم همیشه بر مسند دولت و عزت بکام دوستان

کامیاب و خوشدل و خندان باشند کتابتی به بعالیجاه

مرابور نوشته شده درین قحط سال ان بنیت در سرکش

لکنه

تماشا عینی بر چشم معشوق بر عاشق نمی آید و غنچه درین باغ چون دل

دانا از تماشای پست بلند او ضایع روزگار نمیگشت بدانکه غیب بخرق

عادت امری غریب روی نمود و کاروان نسیم اعجوبه کاری قضا بار شمیم قمیص

یوسفی بر در بیت الاحزان گشود چشم دل بمشاهده بزرگان یعقوب معانی

روشن و دور رنج نقبه قلب حزین از ملاحظه حور و غلمان الفاظ رنگین

گلشن گشت زیارت قدمگاه خانه الثقات یعنی مکتوب عنایت اسلوب

بطریق واقع رنج گلفشانی نگار رنگ کشید و نسخه برات تحفه نوازش

نامچه عبرت حقه گوهر است مفرح یاقوت قلب حزین سر این کتاب

محو و اثبات اندوه و شادمانی را انجامش بحسن عاقبت خیر و عنوانش

چون ابتدای خوانیت روزه داران اشتعالش سال از رسوله مدله

و بیاض قرطاس شب عید و روز نور روز نمو حواس و قوی

مقدم این فیض منزلت را حجج بعثت پیغمبر سکر کرامی داشته زبان

شکر الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن گشودند همیشه حمکات افلاک

بر کلاه و هواخواهان دولت دیر بنیاد خرم و شاکر باشند حال این

خیرخواه بلا اشتباه آنکه بر کنار آب روان عمر گذران مشغول شت

و شوای او ساخ چندین ساله ثوب خلقان عاریتی اینجهان میشد

و هر روز بگمان آنکه شاید موجب بهبودن شاه باقی تواند شد

و نقد بازمانده نه کیسه حیات چون سایر اوقات بمصرف صرف

نشود کار ا

نشود کاری از برای خود میسر باشد و چون گوی بازیچه اطفال که بصدمه
بدفع دور دیگر کان همان بسوی ایشان بازگشت کنند بامور همیشه
که بتجربه غیب آنها ظاهر است رجوع میدارند و بفحوی العادة کالطبع
کالطبیعة الثانیه دست ازین وبال مسمی بکمال بر نمیدارند و دانسته
فریب این دزد متاع فرصت که گاهی در لباس حکمت و زمانی در کسوت
مجاز و حقیقت جلوه گرست خورده شبی بروز می‌آید و چون طفل بیسواد
که از صورت کتاب مصور خرسندل میباشد اوراق شب و روز را
برای دیدن اوضاع غریب تا چه صورت روی نماید میشمارند امید
که خدای عز و جل توفیق تحصیل اموری که بکار نشاتین آید کرامت نماید

و انعالبماه سالی که امروز بقید درایت نجم جودت طبع دقیقه یاب

ایشان ایام امیت از مکروهات محفوظ ولله رقعه بعبارت

نوشته شده در حینی که از رفقدان کلی بخاری باوجود عینکی هزار دستان

بستان عیش این بینوا مست بود در خارستان خشن خاطر

چون شعله آرام نداشت بیک شمایل از گلشن التفات آن

نوبهار گلزار الوهیت رسید الحق جراحت و نکهت سلامت مزدات

شریف مانند شراب ریحانی بدماغ انتعاش بار رسانید مهید که ملاقات

خزینه ما حسن صحبت میسر گردید عمر عزیز فرخ ببریشانی دماغ در دوران مرتب است

در بخت گیر چشمه گویند آب روان عمر گذران بر چه منوال جریان دارد الله امید

الهی

انچه بهبود نشئه یقین دریان شبه مخصصان نمود کتابتی که تشخیص نموده شد

جریان باب زندگانی دوستان مشیر احیای انتعاش مشتاقان

رسیدن خبر صحت متوالی موجب ان میشد بنوع وفور ان آن

مد الله ظهور والا زمان مامول خیراندیشان است پیوسته چون لطف

اعدلو در ثبت اید بار درین روزها که مکتوب ناطق وجهمند صادق

ابن ان احمد خان احرام خدمت بسته بود چنان بخاطر رسید

که چندی از زلال کان طبیعت زیور اصلاح ان مشاطه عرایس سخن

رسد از واردات غیبیه انچه بخاطر رسیده باشد و ان مجلس دوستان

اختصاص خواهند داشت کتابتی بعزیزی نوشته بشود

انهای رای شریف آنکه جناب مقدس الهی که زوجات را محکوم
حکم ازواج بمقتضی وللرجال علیهن درجة نموده اند فرمان
واجب الاذعان بران نفاذ یافته که رجال هر نسبت بان
طایفه که حکم الهی محبوس فرمان ازواج اند مراعات حقوق
واجبه نمایند و با وجه انتساب الغیر بسلسله جلیله علیه علویه بعید
مینماید که واجب النفقه خودرا در چاه فراموشان انداخته
بهیچوجه در فکر نفقه واجبه ایشان نباشند قطع نظر از رعایت
فرمان واجب الاذعان شرع شریف در مذهب مروت نیز
ترک تدارک حال بیچاره که غیر از ایشان کسی نداشته باشد بعید
مینماید

می‌نماید بنابر محبتی که بآن عزیز دلها پسندیده ام بعد با مشار

الیهما بدین وضع سلوک نمایند البته تدارک حال ایشان نموده

چنانچه خواهند نمود که اثر سفارش اینجانب بظهور رسد و احوال

سلامتی را نیز اعلام خواهند نمود بعالیجاه علیخان نوشته شده

عمری بود که سیاه ضمیمه سلطان رقوم و نقوش آن عنبرین لیلی نشان الفت آن

معانی که چون آب حیوان و روشنی دیده انسان جز در پرچه سواد

نشئه نمیدارند بقیاد دشت گم کرده راهی به بسر وقت مجنون

طبعان گشته بادیه اعتزال و کناره گیران فیفا انزوا بسر میبرند

تا آنکه درین ایام سعادت انجام حسن ایفا عهد را آستانه شرف

شیرین حرکاتی تشنه روئی برگ گل سوری از افق اغصان دقیقه

یابی و رضا جوی چشمک زنان دلبری رسیدند و تحفه نوایح روایح

صحت مزاج شریف خرام فرشته احترام نواب مستطاب معلی

القاب علیجناب قدسی آداب مبادی اداب عالیجاه امیر الامرا

العظام قدوة الکبرا الفخام ضاعف الله ظلال جلاله العالی را که در

نوافح کام محزون دانشمند رسانیدند و انچه از متاع آفرین و علو

محبت قرین دیدند یغما بیانه برچیدند و ببادافراه ان شاباش و

تحسین شنیدند رسیدن ان مخوه صحت متواتر و متوالی و سبب آرام

زندگی ورق گوان لام ولب لی وافرام اعتبار را تسلیم العالی بار

القو

رقعه بحکیم مؤمن نوشته شده

ملکین از بوبروکان حوان فصلت بوعلیست بر غلط نبود اگر گویم
دیگر یک بوقراط پیوسته بنجوم سبعه طبیعیه در آسمان بدن لشکر نسخه
ادوار ارکان چنین سیارات نور افشان جهت شد حلل و رفع
کرند کیوان و نوشدارو لؤلؤی کلام معجز نظام مانند نسخه براش عه
انفاس عیسوی انجمن اسقام اهل زمانه و زمان و هوا سه زران.
جنبش سر آمین در بزم هوشمندی و فطرت آن سرشته ضمیر حکمت
ترجمان اسرار پنهان و حجاب حال پنهان در مرات جهان نمای قلب
صاف عیان باد بر رای حکمت لیس و ضمیر علت و معلول شناسش
مستور و مخفی نیست هر رسم دلو خواهان ذره زران لب لعه ضعفا

ازافو یا سعایت بدار العدل حکام برند و مظاهرت و معاونت

ایشان اهتمام از خصم زبردست و دشمن هوا پرست کشند امروز

برعکس لنن امر مستمر و رسم مشتهر ظلامه استعدای این بدعان فرمان

انما از ضعف قوی و قوت ضعف لنن ظالمان مظلوم نماست

خصوصا قوتی درارم ذات العماد بدن اینکه یاری علم و انگشت

نماو در مضمار طعن و ضرب کلیمی صاحب ید بیضا و عصای بحر ابر حی و ولا

در هر جا مهلی واز تفرعن و تمرد و تنمر با جه مدام در جدل در محفل سؤال

و اظهار جهل سرتا پا زلل و در مضمار سفر و خودن قول و فعلش

چون خامه توامان در میدان برازانا ین حلم و طلاع انسایا خوانده

ودر سوق العقار امتیاز انا صاحب العیر والنفیر بر زبان رانده

شبهای دراز بنیت چشم خواب تن در ندلعه و روزهای طاقت

گزار بر بالین راحت ننهاده اگر گاهی جون شب زنده داران در

کمند وحسرت شبهای بندرت خفته از غایت تقطّع و پندار ولی

از گذار بنیت طیف و بر نون طایر خیال آواز پا و مال شنفته

فی الحال قامت تفحّص افراشته و جون قلم نرگس چشم نکشوده سر از

بالین برداشته تن شبهای روزان و شبان با لگن فج عمیق بهم

و با جهد سیر چشمی ابنان گروه تفته راه از میان نکشوده بهم پیوسته

جون تیر رو بی ترکش غایت باندار اراقه و ما بر سر ها نشسته و از غایت

شرارت خلق و بدخوی از کشیدن دست نوازش سراپا بر روی
جنبه با وجود زبان درازی از عتو و سرکشی سخن با بشارت سروده
و در معارک صدور و ورود بانیاب و براثن خون آلود غنوده و با زار
فتحی هر روی نمونه قطرات عبرات مقارن سجده شکر از دیده کشوده و در
سرا و ضرا تا به حینی به هرگز گردن از بار گران شریعت غرامت نپیچید
و سر از صدمات کوه و کمر در حزن و سهل این راه بدر دیده در ملاحظه بدایع
صنایع نعمتی بکار رفته و غواصانه در بحر تحقیق لنگر غوطه خورده اگر کشش
شهد و شکر تلخ و سکنجبین آتشی در حنک بوده با وصف و جا و حشمت
محتاج در مهد صبی مانند مسیحا علم اعجاز زبان بابی افراشته و در

التزام

التزام سلوک وترک تناول قوت روزه مریم داشته راه باریک

شریعت را جریده بریده و در گهواره ازدواج طفلانه بگهواره جنبانی

خود واکشیده سنین عمر را با ستین بل سبعین لبعیت الهی لهو واین

راه دور و دراز را بخوشوقتی بسر برده امروز بر روی حریر نرم خوابی واکشیده

مانند ویشت دو کان سر در گریبان در دیده چون معانی للابس مع

نه ازین هیچ عیش سیری و نه چون طفل کاسه آش بالا ریخته آتش خیال افراز

و دلیری چون ماکیان بر بیضه حقه کاخ طبیعت را از غبار آمیزش

رفته و در مکمن انقطاع و زاویه انعزال از دیده آشنایان نهفته

شیر محوی را از بوالعجبی در زمره ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من

آیا شما عجبا اشطام داشت باصابه عینی کدام علی این الکنمی باشند و علیهم

باسط ذراعیه بالوصید چون عتبه بر در افتاده و سر بر جای پا نهاده

نه ازین خواب گرانش بیداری و نه ازین سگ گیلتش هشیاری بزرگی

آمده در نقش نحو بزرگ و کوچک پسندیده نگشت و حاسن پیش دگر

وانات بقیان محوی پسخیده بتوجه افتاده که سر از کله بالش خواب

کسالت بر نمید لهو و تقریب چو ماه زهره لطریق عادت کواکب

ثابت و سیاره یک را شب تا صباح بانگشت بشارت میشمارد

بشوخی بباد غروری در دماغ داشت در مجمع نکویان و حلقه جمعیت

ایشان ندای یوم ینفخ فی الصور فتاتون افواجا بر میکشید و چنین

نرگس

تیر گشته آن هوای در سپهر بحمده با استحکام تلاطم دریای زخار الماس طغی
المآثر با مراد بکام گشته سیر بر اوج سما میکشید چه بر سر آمد که از باد در آملم
و بچشم زخم کرام بیک از الالب شغا چنین شقاد رسانه بجاه اقباله
باشس بکاهیا برآید باری لله الحمد که هنوز دریای امید وارث کشفه ورنگ
تا امید از مرآت خاطر بمصقلب بس در لبته بمفتاح دعا بکشایند
زود ده لک مرض سبانش را علاج آسان و کوفت گران خواهش
قابلی دریافت گمان دارم که مرز نگوش حلقه خط نو دمیده و آ
المنک زلف تازه قد کشیده بتجر عو خالک در مجمر گل آتش چهره
پرورده و بهنبر از خیال مشحون تا بار بر دا آقا دیده که دارای حسن لوله

زلف مفتول ولبان العسها فیر مژهای کوتاهی چشم مکحول

ونتف موی دماغ یعنی بر طیب مشام بدفع ملام ولتسعیط حسن سخنان

ملح معشوق تیز رشش روی شیرین کلام وتبطین بنطولهای رافع اندشهابی

خام وذلک اطراف باصابع بلورین سیمین تنان وندان

سرگران خوابش ببرد عی یا دام سخنان دلبران چرب زبان

وشد اطرافش باساریع انامل لعبتان شوخ طبع غنچه دهان

ولبوب لبهای یاقوتی این مرض را نافع باشد دیگر آنچه در طبله الثقات

ودکانچه خیال لبن مسیحائی وقت وعیسی زمان موجود باشد

باشاشه ممنون خواهند ساخت بعالیجاه علیخان بیجد بیک رالمیرشه

بمولف

پیوسته سمند دولت و کامرانی در زیر ران و اسباب حصول مطالب

دارین مهیا بکام خواهش گستان بادا سواد خامهٔ معجز طراز منشیان

رسوم لطف و احسان که در دیدهٔ بینش نگار عرایس معانیست

خانهٔ چشم و خلوتکدهٔ دلها چون حجاب آراستهٔ دلبران لبریز عیش

و نشاط و خرسندی و انبساط نمود جواهر سرمهٔ آسائش بر قوت بینائی

افزود کما قال قمیص یوسف فی اجفان یعقوب چه موصلی این تلطف

بیرون از مقیاس قیاس مانند پیک انفاس که در منزل قلوب

بجوش مقارن دخول میشد بر جناح استعجال روان بی مجال

آنکه بقدر خواهش خاطر شکر عنایت بنهایت تواند نمود نیافت

امیدوار به همین منیر و یاران کنج احزان را به شمّه نسیم التفات چشم روشن

نمایند لازال عظمت و حشمت و جلالت و ابهت و شوکت

و دولت و سعادت مستدام باد کتابت بوزیر رشت بعینه شده

فرزند اعز اغنی الالقاب حامل صحیفة الاخلاص را جهت ابراز فرزند دلبند

دامن زن آتش شوق ملاقات گشته احرام طوف حریم عزت بسته

عنقریب به نیل متمنی فایز میگردد و قطع نظر از تحقق موجبات

مراعات نسبیه صفات حمیده که دارند علاوه نامه رعایت شمه

قدر دانی خدام عالی باشد میتواند بعد چنین سطری از مکتوب که امید انتفاع

مکالمه عالیانه میتواند شد بدین جهت کلمه اکتفا نمود نسبت بعض که اعتنا باشند

کتابی

بسولیه نهی

کتابتی که بن اهوی خان بحیفلر بیگ لرستان نوشته اند بهو نشس [؟]

لطایف آفتاب اشراق و کواکب خورشید اشراق مانند انجم در بر

و شناسه سحری بادی گم گشتگان بلای ظلمات حیرت باز [؟]

آفتاب ضیا که کاشف غمایم استتار از وجوه خبایای اسرار [؟] منبع

و معدن تلالو و لمعان انوار است پوشیده نماند که [؟] جلیل الرحمن یعنی

بلند منهلی ایقان و زمزم عرفان افادت و فضیلت پناه طهیر اهو [؟] اسما

که از اجله طلبه و بلده طیبه دار الشعور گیلانست بقصد طوف [؟]

ولعبه فیه ناحیه شعبان یعنی نجف اشرف اقدس و باز [؟]

مشرفه مقدسه احرام زیارت حریم حرم عزت بسته نفحوی ادخلو البیوت

من ابوابها از راه ولایت متعلق بآن عالیجاه بمقتضای حسن اخلاص

ه بآن جناب مقدس القاب دارند و این راه بسبب حسن

کالت آن عالیجاه از خار و خس دزدان و راه زنان مانند دل آگاه

حال از وساوس نقصان و زوال رفته [illegible] گردیده

چون افادت پناه مشار الیه خلوتکده خاطر را که از پاشش آفتاب حقایق

حکم آتشکده افروخته ولله نحو یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم

صحن گلشن مشحون بانوار و ازهار دیده و بعضی از این گلهای

محمد النشر بمشامش رسیده گاهی باقتباس بعضی از اشراقات

تحدیدی بنده خامه ایشان داشت بگمان اینکه رقیمه مشتملبر اظهار

اخلاص

اخلاص مخلص را بخدمت ملازمان سامی نامی در صفای منهل مشرب
و وسعت سرب او در ذهاب و ایاب دجله میتواند بخویش اشاره
ان نموده بدین ذریعة الاخلاص مصدّع ملازمان سامی گرامی میشود
اینجا بالمسئوله خود را در زمره یا فتیغان صفه بار ضمیر منیر مهر تنویر
ملتفت داشت یقین که ملازمان را بالمبادله و اعتنی لازم باشد
ما نور خواهند فرمود سایه آفتاب پایه مستدام باد کتابتی که بعالیجاه
عالیجاه بیگلربیگی زر نوشته شده تا نتاج ذات آن وجود در کار
گاه امکان نتیجه زرین فروغ مهر تابان جامه زربفت کلباف
ظلال و انوار و قماش شب اندر روز ملیک و نهار را باندازه قا ثبت

هر یک از ساکنان ربع اخشیجون با تمام میرساند دست دولت

و بازوی شوکت و پای آید کار و امنیت مشغول تحصیل امانی بعین عنایت

نگهبان حارس و پاسبان حال و مال خدّام والامقام منیع

المکان رفیع الارکان عظیم الشان جاندار و قالب افسرده

للباب کمال و صدارت بخش شرع محمدی کان قحط رجال فضل و افضال

طراز زرده ارتقام سنام مجد و اعتلا دریّ سماء معدلت

کبیری درة التاج مشتری و برتری سرلوح دیوان دلاوری بیمال سرالوبر

گرفتاران زندان سیکه لجه از طوارق حدثان و حوادث

دوران در امان نباد برلوح عرض مینگارد که درحین این

غواصی

غواص بحر تعجب که در دریای بی پایان تفکر غایر و در بیدای بی انتهای
ماضی و غابر سایر بوده آیا بچه جهت چشمه غرایب اطوار و عجایب
آثارم بطریق خرق عادات در سوالف زمان و عهد باستان در
جنبش و در دریای اعجوبه کاری بفحوی کل یوم هو فی شان در خروش بود
اکنون خشک بند و غزالان وحشی ان سرزمین را پای سبک
جولانی در کمند بست نه در مجرای هر جوی مشروبان اشجار عیون ما بینابان
مشک بدد نه شمیم پیرهنی از مصر معمور حسن رعایت کنعان بچشم
روشنی سالکان راویه بیت الاحزان می آید درین اثنا صریر کلکش
خامه اعجاز آثارم چنین آوازه بانی خضر نوبهار شمیم گل و سنبل مشام باغ

آگاهی رتبه و صبح صادق بتکذیب خیال این غلط اندیش از افق

ظهور و پیدایی دمید صدای قاصد حلقه ادعان و قبول در گوش

اشتباه کشید و دماغ از رسانیدن نوار شمامه کنیت بالکر الناس

عیسوی والله رسید کاسه چشم از انوار از هار آن چمن صحن گلشن

و سراچه دل چون مطلع مهر درخشان روشن شد نکهت انتعاش

در سور این سرور در مضیق سینه چمن عظام رفات اهل قبور

نفخه نور رحمت حیات بخشید چون روزه داران همیشه از

دعوی منجم بدیدن هلال عید چشم روشن کنند چرو شن دل افغان

برکشید الله الحمد معلوم شد هنوز نهال اعجاز بار در دوحه سخن حلال

بالم آن

باثمرات کلک لذت شهد فایق این نخشد که در کام و باکه همیش

بجز از نشاء کامی در جام بوده مرارت حیرت آنکه بچه زبان از عهده

لوازم شکران احسان برآید و بزیور کدام عبارت چشم و گوش

عرایس الفاظ و معانی را آراید دلبرا برارت عجز و بیچارگی که چشم بندد

و در خلوت چاره گری تحصیل چاره و لاابنا گستری و بدیع سکالی

نشیند سوداگران اندیشه را که مسافران بحر و بر و خشک

و تر اند بطلب معانی خوشنماش که شایسته ارمغان محفل خلد

نشاند گل باشتبهر لشتا جمال دارالسلطنه غنچه دلان فرستاد

که هر قسم همای در مخزن دهان و راسته بازار زبان و بس

گرچه گیسو و چار بازار خط لیث لب و ابرو و لب طا خط بنا کعبش

و در بر و حبش دست فروشان ساعد کلی تیش بهم

بنقد رایج وقت خریده دبیرا روی نظر سنجیده بحضور آورده

شاید تار و پود قماش بجیب تحیت تواند نمود بعد از تک و دو

و کشش و شنو چه شاهد مقصود را که لکه شرمساری دیده و از

سنجیدن این خزف پاره‌ها با آن گوهرهای گران بها خجالت

کشیده اکنون چه گوید با آنکه از نفیسها سطری نخوانده نگفته بر جای

مانده امیدوار عذر تقصیر پذیرفته و غبار انفعال از صفحه خاطر رفته

گردد ایضاً الکتابة بجانب الجاه مزبور مزبور نوشته شده

کمالات

کمالات لا یتناهای فرو سودین پر مجد کان بستان دانش و لله

بهشت نزد گلستان بیش مهر عجز و سکوت بر لب ثناگستری

و محمد سکالانی عد مثلاشیان اظهار شوق ما فی البال را اسیع خور

موجه دریای حیرت داشت که درین اثنا نسیم التفات تحفه بار

نشیمان دریای تفکر را مجدداً غریق لجه اضطراب گردانید اظهار

شکر حاضرا حواله بعجز ارادی آن مهر نا فی اثنین طی اللسان کنت

منهم بدعای ذات مرضیه السجات الکفا مینماید میدهد بر بوسته

کامروای نشاتین و فایز بقدح معلی انشار دارین باشند

درباب سفارش عزیزی ابو زبیر تشنه چون کارکنان عوالم

آنکه ان بنا بر رعایت اموری که منشأ نظام و انتظام مهام انام میگردد

کارفرمایان هر قطری از اقطار را محتاج بکارگزاران کاردان نموده اند

و در سواد اعظم ابنیهٔ انسانی که عبارت از عالم صغیر است از احتیاج

نفس ناطقه به پیشکاران جوارح همین معنی مشاهده و ملحوظ می‌شود

از انجا است جمعی از ابنای نوع که مساعدت بخت بیدار کارفرمایان محتاج

الیه باشند لوازم کارگزاران فهمیده را که احرام خدمت ایشان

بسته باشند عطیه از عطایای الهی میدانند و لله الحمد که ان والا فطرت

موزونات سلوکت چنانچه عقیدهٔ ما است نهایت فهمیدگی

دارند و قدوم جمعی را که در اراجاع امور خاطر بهمه جهت از ایشان

خاطر جمع باشند

جمع باشد مغتنم خواهند دانست تخصیص در صورتی که هر سابقه آشنایی

محقق باشد یقینست که در هر باب نتیجه لازمه التفات نسبت بعقلایی

هر کمال قابلیت و کاردانی را بالادین لکزی فراهم آمده اقلیه التعمیل

خواهند آمده ممنون بودن جنان را بر علاوه نتایج آن خواهند

دانست اللهوردی خان بیگلربیگی لرستان نوشته شد

مخلص مشفقا دریافت خدمت از نتایج اخلاص بهمین صلح نموده

هر از جانب ضمیر آفتاب مآثر محو و منهی منقح باشد با آنکه بمعنی از

محض نوازش نامچه بخصمان می بوت ضمیر باز بود احسان هر متمم

موکدان بود موجب خجلت سیامان که بده هزار بار ممنون

التفات شد امید که پیوسته بر مسند صحت و عافیت بکام

دوستان متمکن باشند مرحوم میرزا محمد امین برادر خود نقش شده

نور چشم دیده ور رهین میرزا محمد امین سلمه الله تعالی با وجود موانع

ظاهری پیوسته در پیش چشم بینائی خواهش خاطر حاضر مینمایان

به کلمه شعر بسلامتی ذات شریف میرزا به تحریر مافیه بعد رسید و مخفی

صحت مزاج را هدیه اخوان با خوان جران شوانده بود دعا

رسانید از مقوله دفع لاابالی کلمه چندی عدم ارسال مدرکره

ساکنان دیار نستا بشده بود خود میدانند مدتیست در درگاه

کارسازی ما نشسته دیگر کساری بر متاع پذیرائی امور نکو بند ورم

برادر من

هر بردست شکرگذاری جناب باری لوای ان همیشه ضرور بنوشته

وسردمهری رفیقکار راه تردد بر کاروان امد ورفت این وان بسته

وار شکایت طالع نیز که عمری دراز لاف لشناسی میرزا جامش گسسته

با وجود این جاده راه احتمال سوال شده خواهد بود مجاری احوال الله

بحمدالله هنوز جامه مستعار حیات در بر و فتح الباب لطف الهی را

منتظر است تا شب حبلی چه زاید واز پرده غیب چه رخ نماید

بمیرزا صاحب پانوشته شده کرم بتحصیل کلمات شوق امیز

و عبارات اشتیاق انگیز تا قصی مراتب تواند نمود آخر کدام عبارت

از عهده ارزومندی صحبت اکسیر خاصیت ممتاز مراتب تا رک

حیز اصحاب درک رسا و فطرت عالی چمن پیرای گلستان سخن
خس و خار نکات رنگین گلزار همیشه بهار معنی را باغبان
و گلچین فرازنده طاق بلند رواق فصیح بیانی محبی مراسم بدیعه البیانی
و سخندانی بچه کیان معانی بلا از الفاظ رنگین مجملی طراز مخموران مصطبه
سخن بخواری باجر جرعه بخش باده شیراز فلان بن مرید الله همان به در رجوع
بقلب محبت سرشت در جهه کشایی ابکار اسرار لب نماید گفته اند
نظم زمن هر چیز می‌بیند مو بمو با جست میگوید بغیر از دل نمی‌بیند نسیم رسول
راست گفتاری امید که توفیق تدارک احوال نشاتین با حسن
وجوه ان کاشف مشیئه اسما سخن بلا زوری بالا بعدا نظر بطلای شوق در اظهار

ابراز مقوله ممتنعات مینماید مکشوف رای شریف میسازد اینده بندگان

اشرف بجانم فدای نام مبارکش باد استفسار احوال خیرمآل فرمودند

بعنوانیکه خاطرخواه احبا بوده گزارش بر دانچه بخواه مواهب ان افصح

المتقدمین والمتاخرین باد درین چند روز بفضل همه ساله الاب دو جراحات

فارس باسم وزیر لنجا گذرانیده خواهد فرستاد خاطر شریف جمع داشته

تا زمان ملاقات شریف حقیقت احوال سعادت اشتمال را

روز بروز قلمی نموده بارجاع خدمات ممنون سازد ایام عطوفت و مکرمت

و محبت مخلد باد کتابتی که بقاضی سعید نوشته شده بمقتضای الارواح

جنود مجنّده فما تعارف منها ائتلف در بند ملاقات صوری حسان

معنوی نمیتواند بود و پر و بال طایر بینش نظارگی با این توان

نیست که بمعاضدت این پرواز مراتب محبت توان پرید درد سیت

سبب آن بر ملاقات صوری باشد اندکی مهابتی سیلاب خانه

برانداز آن التیام میشود اما هرگاه بنیاد این امر شگرف

دل محبت سرشت باشد بطوفان مهاجرت خلل در ارکان

آن راه نمییابد و از نیست که این جویای صداقت پیشه

تشنگی روحانی را منظور دیده حقیقت بین کرده اندیشه طرح

غایبانه اختلاط با یاران اهل میسازد و تا تشنگی فطری نباشد

بچندین سال اثر ش حجاب بیگانگی از پیش دیده یگانگی بر

نمیخیزد

بر ضمیر دالمنة لله حالت عبری شده با صاحب ذهن وقاد ادراک

رسا طبیعت موزون سواکیر و دیده نازک خیال را توتیا الخلجه

سازی بهارستان معانی رنگین باغستان همیشه بهار معقولیت را

لاله کار و گلچین گشته‌ای فطرت محمد طاهر وحید سرکوه الالباب استعداد

آقا محمد سعید گشته‌است زهی غیرت گشتانی که این سرکوه الالباب

فطرت سائر بر این مقدمه مخفیه اطلاع حاصل نیست خیال سرشار

بخصه داری سوا آینه قرب ساخته است اما شوق بیتاب نمکی چو بادی

وصلی ظاهر است الله تعالی عاید شتقی بنحوی خاطرخواه احباب است

روزی گهوا نادم سینه بیتی در این ایام بخاطر فاتر پرتو افکنده بلاصلاح

هیچ کس نظر به چه دریغ نخواهند داشت بعزیزی نوشته شده

مدام مدام حصول کام درجام و ایام عظمت و اقبال بر دوام باد بعد از

گزارش عرض عریضه اخلاص قدیم قویم بر ذهن سلیم و دریافت

مستقیم آن بندهای نعیم دلالت عظیم روشن و هویداست کشف

انواع مدعا از خار شاهد ربای مرام بدین گونه خوشنماست

عرض کیفیت احوال مخالصت اشتمال را از زبان خامه لال

گرفته مکتوب گویای رافع ملال که عبارت از عبارات لطیف بر لعل

شیرین مقال گوهر صدف سیادت و معدن جوهر کمالات نظم

آنکه گر در وصفش اندیشم مقال ناطقه حیران بماند عقل لال مصرع

الاخوان

الاخوان واصدق الخلان ظهیر الاحباب و نصیر الاخلاء اصدقا سلمه الله تعالی

لست ... و او را بلطف آن مخدوم و مخدوم خود را بالطاف

کو کار یار ... لوازم خلق ... در استرضای ... حقیقی در امر

با کرام ضیف ... و تحصیل رضای ولی‌نعمت حقیقی ... همت

بر اصلاح حال او ... بجای خواهند آورد بوزیر خراسان نوشته

ما معین کار ... به تنقیه ... باد شد ... و زلال

منبوع بلاغت که از عین نون خامه و دوات ... در

در فوران آمده بود لب تشنگان ولوای شوق را عذب البیان

و رطب اللسان کرد ... چون شمیم ... بعد از سنین

یوسفی موجب خصب اراضی ابتهاج یعقوب الکه و نهال انتعاشش
در اهتزاز آمد اگرچه خشک سال دماغ نه دستان پایه ایست که ابر ریزش
رگ ابر خامه باران طراوت شگفتگی تواند یافت لیکن با زیغزار زبان
بنغمهٔ رخیمه مشکبه الفوایح دستان دلها نمیتواند داشت قوافل
روایح آن گلدسته ولا بتعاقب اختلاف شمال و صبا متواتر
و متواتر با عنبر بری نوشته اگرچه مدتهاست که بسبب هجوم
یاجوج فرامشتی کاری طریق یادآوری مسدود و سد نسیان خلان
بالقابه ارمغان مسدود است لیکن بفحوای نظم تو قاصدا سر نیزی و نامه
هم نویسی ٥ از همه طرف هم منم راه کاروان باز است ٥ طبع بهانه جوئی

در صدد انبساط شده بالکلیه آثار ربع ربیع تعارف ولثنائی مصداق

عفت الدیار محلها فمقامها گشود خصوصا درین هنگام سفارش

حامل محبت نامه که بکمال قابلیت آراسته اند تحریر تتمه دو بیتی

را بر ذمت همت واجب ساخته اگرچه بعد از تشرف ایشان

بصحبت فیض بخش حاشی سنجان دلفریب پسند مذاق لذت شناس

نکات حلاوت سرشت خدام خواهد شد و محتاج بان نخواهد بود

باوجود حسن رعایت خدام للباب کمال اراده بر ذمت فهمیده که

فرض ساخته اند مخلص ایشان در صدد سفارش در آید لکن باوجود

تیقن این معنی مکشوف میشود که حامل صداقت نامه اعنی میرزا

محمد محسن بالقابه رلدی یار ابا قابلیت جمع نمود و سحاب طبیعتش از

جبهه فکار ابکارش بر توظهور خواهد داد یقین حاصل است بین ۸ رعا

للآب طبع را عموماً میسر باید نسبت بمشار الیه زاید بر آنچه لازم باشد

بنابر جهات ... یار آنها بر اولاد ... مرحوم مغفور میرزا رضی مستوفی

سابق خاصه و دیگر ... مخلص است بعمل خواهند آورد چون

غرض منحصر ... بر واید اطناب نرفت بعنوان ... شده

چنین سلام ... را در تجدید حسن عهد قدیم با نشر دعا ابوسف ... در

حق ... عای یارانه را در احیای رسوم عافیه د ... انتر ... محا

مسیحا میسر شد الهذا بورود منشور ذات شریف یعنی نامه ... مودت

ختامه

خامه بطراز قمیص یوسف فی اجفان یعقوب مسطر است دل مشتاق
هر ساکن بیت الحزن اشتیاق بود در اهتزاز آمد لله الحمد والمنه هنوز
حدیقه دار السلام لبنانی بمعماری صحت ذات ستوده آن سرکه الباب
در یافت چنین حدیقه دیده اصحاب بینش بنور انوار معمور و از دست انداز
خزان سرد مهری ایام مستور است امید که همواره از اصابه عین
الکمال در حصن حصین حضرت متعال باشند حال مخلص بعنایت
رحمن بر وجهی گذرانست در بر روی ترددات خاطر بسته و در حصار
توکل نشسته گوش بر آواز مبشر غیبی مبتهج باشد و از برای دل تنها خوار
هیچ دستاویز معتبر باشد بخاطر خیالان میرسد نقد عمر است در پیش

لایم از معدل طبیعت استخراج نمونه محک اصلاح خدام رسانند

چون حیثیت وقت مانع از ارسال تمام آن بود آنچه میسر گردید روانه

بزم موفور السرور شد بزیور اصلاح محلی ساخته پیوسته

باعلام صحت مزاج و ارسال نتیجه کان طبع وهاج مخلصان را

رهین منت خواهند ساخت بعلیخان زنگنه نوشته شده

چون لوب و لواب لازم خدمت بزرگان اقتضای آن مینماید

به عنایت شنوند کلید قفل خاموشی گوینده گردد و رعایت آیین شیوه

شیفته و طور پسندیده بر کتاب چشم می بستم که چند آنکه انگشت

ورق شمار او سواد دیدهان بجای زبان باشد جوهر معنی را که در ته

بساط

بساط مشکین پرند نقوش داشته باشد بنظر قبول درمی آورد و اگر
در اوراق ایمانی بترک تصدیق نماید رشته سنخ نسبت را بمقراض
لب برهم نهادن قطع نموده بهمه حال خرسند و اطاعت پیوند
می باشد بنابرین زلف کمان طبیعت را که بعزم طواف حرم حریم عرش
در قافله گاه مجلسی بوقبیس اجتماع یافته بود بسبیلی تایید روانه
زیارت دل الهام منزل به بیت الله الاعظم لقب دلق نموده
امید که بعد از تسنیم عتبه عزت و طوف رکن اعظم حصول
اصول و سعی ما بین صفا و مروه رد قبول پیشبدن حلقه عفو و اغماض
سرافرازی یابد کامیابی نشاتین برطبق سئول مخلصان صادق العقیده

خاصی باز **ایضاً بمشار الیه نوشته شده** غرض مخلص صادق

الولا آنکه بگنجیدن لاانتهای در مضیق عدد و احصا چون

برهان مسلم دانشمندانست و از اینجاست که خامه قاصر بیان

در صدد تعداد القاب جلیله و اوصاف جمیله بی پایان آن عظیم

الشان رفیع الارکان که از مقوله گنجیدن دریا در حباب نمودن

جیحون در سبوست در نمی آید خاموشی در مقام بیان امری که از وسع

نطاق نطق خارج باشد نایب مناب طی اللسان میشود چه گنجه

در طوق زبان بگنجد عجز سخن طراز بر بانی لوای آن مینماید لهذا عنان

عطف عنان از ابلاغ ولای بی پایان و بر مرآت ضمیر خورشید ضیا نما

از مصعد

که از مصدق عنایات خالق ارض و سما محلی است مشتمل و منتظر خواهد

بود هر رستن سبزه از زمین قاصر بیان بعد از بارش و هطلان باران

بیپایان زبان لشکر احسان و لوای سرو امتنان ابر نیسان

کشود لیکن در این صورت پوشیده نخواهد بود هر مهبط جود حادی لطف

عمیم را هرگاه بهره مندی از دریایش حاصل نمی باشد چه پایه زمین این

لطف غیر مترقب خواهد بود غریق دریای خجلت بالاکر قبل عذر از دست

دیانبود حاصل آید جز بدعای بقای مستجمع صفات و دوام حیات

قوت الجهالت از من الجی بر نمی آید امید هم پیوسته و سال بزرگی

و سند بزرگی و قدردانی و مخلص پروری با وجوه سامی گرامی مزین دارا آید

بوده همواره محسود اماثل و اعیان باشند در طی نوازشنامچه سامی اظهار

شده بانحراف مزاج وهاج از منهج اعتدال و رفع غباران کلال

بر رشحات سحاب لطف لایزال شده بود شرب این رسم

زعاق بلاکران تریاق قرین ممنون حال برگزیدگان آقای عن

نواب دشوار میسر گواهی دل حقیقت منزل آن عالیجاه

با وجه لقا یا و ملقاها به از شهادت عدلین است در ثبوت

دعوی خلوص عقیدت این اخلاص کیش کافی خواهد بود چه خریدار

متاع خلوص عقیدت از دکان بیرونق در که کسادر کم

نشده تا ذی اثنین خارق عادت موعود این احسان جان

فدران

قدر آن نداند و صحبت ذات شریف چنین قدردانی را فوز عظیم

نشمارد و بچه زبان از عهده عطیه مجمعه صحبت ذات کامله السجیات

ملکی ملکات بیرون آید صاحبا بر محرمان سرادق عرش طهارت

در این زاویه نشینی کنج انزوا از آنکه منسوبان آن عالیشان والا مکان

بدرگاه معلی اطلاع حاصل نمیتواند شد اگر در ارباب اخلاص تا به تقصیر

شده باکرم عمیم عذر آن خواهد خواست خاطر شکسته را مجمعه سلامتی

و در ستمهای آن مرکز دایره نیکوئی و ملکی صفاتی بجای موهبات انسانیت

توقع دارد که کوتاهی اینطرف درین قسم امور که معلوم خاطر دریا مقاطر است

بعفو مقرون و باستمرار رسیدن مجمعه جبر این کسیر منسوبه باشند شاید

آفتاب پایه ما نشان از آفتاب و سایه تواند بود ایدی الشطلب بار

در معنی این دو بیت نوشته اند بر الباب لو عالمان ثاقبه و طبایع

راجعه پوشیده نماند که زبان حال ما در ادای ما فی البال قدرت

اظهار لیت فوق العیان و جامعی را در سرعت لوای مقصود معجز

است معان سابق الطی اللسان چه الباب ذید را از ملاحظه احوال

بیماری که مادر بر اظهار نهایت ضعف خود مبهم باشد اطلاع حاصل

میشود دم مریض را بمدد بدید عریض یکنفس لوای آن میسر شوند آن

نه پس سکوت ما نشان از عدم قدرت بر تکلم نبوده باشد بمراتب بیشتر در بیان

ما فی الضمیر از زبان فصیح بیانش و دراز نگری را نیش خواهند

بود

بنوبنابرین رسم طالبان طبایع سلیمه واز نالان مستقیمه راه
یافتگان منهای عذرب بیان میشد الست سکوت را
عمار و بچه در راز دانند و تا توانند خود را مشغول ناله و فریاد
دارند بسبب های و هوی ناله سد از پاس کو هر رازه در مخزن
دل محبت منزلت مودع است داشته باشد ولهذا شاعر گفته
زبان عشق خموشیست لب ز ناله مبند در طریق او بغرض مدعا
غلط است زبان عشق خموشیست یعنی خاموشی ترجمان بیان
مطالب عاشق است پس خطاب بخود نموده لب از ناله مبند
یعنی بنالیدن پاس داری آن کن خموشی زبان اظهار نگشاید

و تعلیل این مدعا باین نموده چنین غرض مدعا خلاف طور اوست

پس باید که مهما امکن حفظ زبان بر دیده خموشی بگو یا به اشتهار دلیله

از ارتکاب خلاف ادب که ابراز ما فی البال است نماید و برین

سیاق است قول شاعر شکستگیست زبان سؤال را

پر و بال دیگر نه کاسه در یوزه را خراسنگ است زیرا که غرض ازین

شعر الست در بیان شایستگی کاسه سؤال گدا که ابراز آبروی ریخته

او میشد شایسته شکستن است لیکن چنین شکسته حالی اهل سؤال

پر و بال زبان سؤال است یعنی سؤال را از شکستگی پرواز ظهور

و اظهار حاصل میشود چه دست شکسته محتاج را احتیاجی در اظهار حال

بزبان

بزبان او نمی باشد اگر کاسه در بوسه شکسته شود شکستگی آن زبان

اظهار دیگر میشود بنابرین هرگاه بصفت ابرام متهم باشد لهذا

کف نفس از شکستن کاسه در بوسه باب شکستن است

می باید گفت **در حل این بیت خواجه حافظ گفته** در پس آینه طوطی صفتم

داشته اند آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم آنچه در باب حل این

بیت بر مرآت خاطر پرتو ظهور افکنده آنست که هرگاه آینه عظیم

المقدار مثلا فیما بین اهل مجلس و شخصی خارج از مجلس حاجز و

مانع بوده باشد و اهل مجلس خواهند که از آن شخص که در پشت آینه است

خبر دهند چنانچه بعضی از اهل مجلس از دیگری پرسد که فلان کجاست

که پیدا نیست گوییم در پس این آینه نهانست زیرا که در هیچ صورت

از آینه حاجب تشخص بودن مراد است نه نمودن تشخص قول او که

در پشت آینه نهانست بجا خواهد بود و آن تشخص نیز که بسبب مانعیت

آینه از دخول و دیدن روی اهل مجلس محرومست اگر گوییم ما را

در پشت این آینه محبوس داشته‌اند درست خواهد بود پس آینه را

که بطریق دیوار حایل و مانع باشد دو اعتبار خواهد بود یکی اعتبار

مانع بودن از فیض صحبت دخول در محفل قرب و در این صورت

حال دیوار دارد و دیگری نمودن اشیا و عدم نمود و در صورتی که آینه را

دیدن صورت خود و ندیدن یکسان باشد همت او مقصور بران

باشد که در مجلس

باشد که در مجلس انس داخل شود عتبار اول مناسب تر

خواهد بود و بر این تقدیر این قسم اعتراض جواب ها تواند داشت بر امثال

میان الغیب که شان او ارفع از انست و تمیز این قسم کتب

تحفه پادشاه جایز نیست بمیرزا احمد ابن برلوری خوشتن اند خازن

این گوهر ثمین اخوت و برادری و مهر معنبر عنوان نیکو محضر اعزی

میرزا این حفظه الله تعالی از زبان بندی در پناه و قایه و کلاءه حفظ

حفیظ ما مع مر الدهور والاعوام لبعه باشد طوطی شکرریز خامه در وصف تابو

هندوستان محرره مشغول بال افشانی نشاط لبعه در دستان ابابیل

تحفه سلامی شیرین کام ممنون گردانید بمقتضای قد تحبل الاوقات

بخوارق العادات درچمن صحیفه الودلو نغتّه سر الکویده بصوت

دفیف وضعیف از ساحت خاطر اطاره غراب البین

نحو الحمد لله علی ما اولاه من نعمة صحة الاخوان والاولاد والخلان اعزاز

لیجه در باب عدم جریان خامه کسیر اللسان قاصر بیان بر درجه شایان

صورت اعلان یافته بود بران غیر بر ظاهر است این با سدار

دقایق الثت [؟] نسبت با اخوان ممکن به با انکه این نحو موانست

هر کس را با مص و سلک حاصل میتواند بود در نیمدت

متمادی تا چه بله دیایه بود پیوسته در پاسداری شیوه ستم و

خود را لا ابدار تساهل محافظت مینمود دریحال چگونه تواند بود یاد جمع

الله باالعزیز

انکه با انغیر نیز در اصلاب و ارحام اسلاف متحد بقطره زلال ذوات نشیب و
دفراز ابوت و بنوت نمود در منزل شهود بارکشعه باشد ارباب بیداری
چنین امری را اهل و عاقل اند بلکه لیخه زبان نه خامه شده بود مسمی برات
در زوری بتموج انفاس کذب لباس مغربان شمع منصب این بی
نیاز اعانت نیازمندان انطفا پذیرفت شارع لشکر بیان سلوک
لنن فرع روسانت کسوت ظلمت پوشیده رهروان طریق اتنیق
سا از آمد و شد و تردد بی شایبه تردد مانع امد و هر یک از مهرستان
رسوم اتحاد در قطع حبل تودد و تشیب بدلیل جدا کانه از دلایل شریعه
و عرفیه ممهد پرا نه روی را چون اهل قافله از بیم راهزن جا گرا

از دست دلقه درینه هیمان و حیرت پوینده چند واقعه خود ساخته

لوح پاک داشت ضمیر را از نقوش صداقت و قرابت می شستند

تا آنکه تا در الحال از چنین سنگ و آهن از بر همخورده که اوضاع شرار

ساطع و در الجمله رافع ان ظلمت گوید گردید به روشنایی آن در الجمله

رجوعی نموده دیدند وان برادر عزیز از عالم اعتنا به پاسداری احوال خود

تا در اعتنا در بحال اینجانب رعایت جانب احتیاط را

راجح شمرده تا رفته رفته ظاهر آنکه چیزان عزیز در آنست با اینجانب

قرابت قریبه نداشته باشد متیقن گوید پس اگر تظاهر باین

نسب نشده باشد رعایت خاطر و منصب العزیز منظور نموده والسلام

بمهد بغا بیک

بمهد یقینی یک نامهٔ ترجمانان نخستین نشئه چراغ افروزی نکتهٔ سرمهٔ سلیمانی

گلگونهٔ خجلت رخسار لولوی کان طبع انوری و خاقانی اعنی سرچشمهٔ کان

الفاظ و معانی رقیمهٔ انیقه طراز سلسلهٔ نجابت و اهلیت منتخب مجموعهٔ

فهمیدگی و قابلیت آقای ها دربالقوام من التحقیق مهدیا الی سرائر التدقیق

که بتفصیل بخشی دیدهٔ مشتاقان فهم رنجه ساخته بودند بر ستایندن

ارمغان بوی بهار یاد آوری کش مشام ملتمس از اعطر امید و مشک

افشان نتوانند چون نخغهٔ بمژدگانی صحبت ذات مستجمع صفات

اختصاص تواند یافت در ته بساط خاطر تهی دستان غنو خجلت

بر خجلت افزوده از عهدهٔ شرح شوق دریافت صحبت فیض بخش

برقی نمی‌توانند در عذار آن خوض نمایند و نه عدد کمالات لا
تحصی ضرام والامقام امکان دارد که باب بیان انز اکشاید
لهذا طی آن وادی نموده بارباب جندی از رکوکان طبیعت مصدع
خدام گردید بوسیله مژده صحت ذات شریف حضرتنا از خوش وقت
می‌ساخته باشند در کلمه که بجهت میرزا صالح ولد شیرا با نوشته اند نهایت قابلیت
شخصی از قطعه زمینی شیرا بها اصفی فی السماء و ماء ها الطف من الهوا
بیرون آمده باشد صالح گشته بفکرهای بدایع اعجاز منور و بر و ابحار منبسا
معطر باشد صدق فهم صادق و صحبت قول با نفس الامر مطابق
و گواه عدل اند شمه نسبی از قلم سحر رقم این زبده الاقران

بنظم

بمشام ادراک رسیده از ریحان خط یاقوت اللسان نشنیده

و بنفشه از جدول این خامه اعجاز شمامه بالا کشیده غبار خط

بناگوش سیمین عذاران بگرد آن نرسیده زمان حصول قابلیت

نکو بیند و چشم مدعا رباید

ستایش خالقی را سزاست

که زبان محمدت سگالان را از کلمات رنگین کسوت طاوسی در بر کرده

که در فضای حدایق سخن سرایی بال فصاحت کشید و دل معرفت

سرشت را بمصقل قدرت جلای آینه گیتی نما داده که شاهد رضا

و تسلیم درین مرات الهی جلوه ظهور نماید بساط احتیاج مکانرا

بدست بی‌نیازی در رسم بپیچیده و فلک کرسی را از اطلس علم شمسه

بر روی کشیده از خطوط شعاعی خورشید عالمتاب طنابهای

قورق کشیده هر بیک نگاه شوخ چشمان از آن در نگذرد کواکب

سیارش رنگ روان باکیه جاه و جلال و صحایف لیالی

و ایامش یکورق از دیوان عظمت و اجلال زیب جاه و رونق شان آن

ورای فر تعالی شانه الله اکبر زبان بلغای فصیح بیان در توصیف صنعش

از پیچ و تاب کمند انعکاس نارسا چنین ماهی در دوام مانده دلتنگی

تجرد منشان امکان بسر اخین دانه در این دام افشانده چون

برای نقشش یاقوت را از آب و آتش کسوت گل رعنا

بخشنده

پوشیده خاصیت مشغولی ذکرش زبان سوزن را بر سر تاج

اعتبار لمعه خواب بلبلان را از دیده بیدار الشوق تماشای

گلزار در گریبان چمن ریخته و به نیرنگ بدایع قدرت از سبزه و آب

بیداری و خواب را در رسم آمیخته دست قدرتش از سرو و بر شاخ شمع

عاشق نوازی کشیده و شحنه عدالت کیش مروتش بمقامات

جامه صبر عندلیبان صیت گلهای چمن برهم دریده • شاخ چشمه

از لطف بی‌حالیات • چار حد باغچه لکن دهقان • کشته‌ام این باغ

پر از رنگ • و نو بلکه‌ی عنایات شب و روز از و • چنین قد مشن لب تمحاد در او •

اول از و ماند بغیر سنگها • یکورق از دفتر او دفتار • یک گل خورده بر زاغ حق ستا

قراولش آویخته بهر فن بی لعب • یوسف روز از چه تاریک شب •

که چو سر بر خط فرمانش نهاد • از رگ کانش گهر لعل داده کان برفراز

منبر شاخ از شمیم عبیر الیمن بطیب خلق او لب گشوده مهر آسمان

مانند طلبکاران ماه نوازش بام گردان حباب جهان آرای

او را بانگشت خطوط شعاعی بمردم نمجم خوابرا عینک در زمان بیدار

نیند دلان ساخته بباران خبریات اقلیم افتاده و تسلیم را انوا

ن دیده وازین نمود بگلهای اعتباری توانند چید شار روا

کالبد انسان البتون استخوان و طناب نفس برافراشته

و از مرایای تجلیات ظهور نقاب حجاب در پیش چهره جهان آرا

دانش

داشته یکی را از شعلهٔ شوق چون داغ لاله بر تخت بلند پایهٔ عزت جا گستر

نشین میسازد و دیگری را مانند سیاهی داغ از دیدهٔ اعتبار می اندازد

و درینجای اگر خامهٔ قاصر بیان با زبان چوبین در معرض مدح سگالی در آید عیوب

پوشیده خود را با انگشت بمردم نموده باشد و زنگار عیب پوشی را از این

آینه نقص نما بمصقل سعی زدوده بدرگاه عظمت همرات حقیقت نمای

گشایدات از نفایس محمدت چه تحفه برم هم چنین نگاه از آینهٔ تازه نمایان

نو شو ای حیرت صفات تو بند زبان ها انگشت حیرت زبان در تو

با شوق دل چه سازم هم با آنکه چون حباب زبانم را آب کرده نازم

سرگشته بحر شرف این آرزو میسازد در زبانم وصف او چون گنبری در سراک گلست

میشنوا از من شنیدن نام جانان بی سخن زبانی و لی نعمت

جنسی را بپیوسته از روز و شب سفره الوان گسترانیده و قسمت

هر روز نخو یک از مایده و احسان بیک نسبت رسانیده و خاک را

در چله خانه خمیرت طینت آدم بیدی اربعین صباحا مظهر اعراب

اسرار و بدایع آثار گردانیده از پایه مذلت و خاکساری باوج سعادت

و صاحب اعتباری رسانید و اجرای بر ایشان این عبارت

فرستد سرها از رگ ابر رحمت شیرازه جمعیت بست و باشاره

انگشت قلم صنع اوراق حواس را در یکدیگر پیوست لکن

طفلان جهان روزه را که دست بر دریده قدرت او بود از خطاب

از نیت

ان نیست تاج افتخار بر سر نهاد و چهار رقب خلافت عظمی از عناصر
اربعه در روی پوشید زلال نبوت و رسالت را از ین ینبوع
حکمت الهی بجوش آمده بود در جه اول عروق و اعصاب ابدان
مرسلین جاری ساخت و چون نوبت جریان ازین زلال حیوان
در گلزار وجود انسان بدیار غریب الازار بنی هاشم رسید شعب
مختلفه آتش در جسم پیوسته صورت وحدانیت نبذیرفت
و از حوضه قلب مطهر مطلب سر بر آمد و ازین حوض سرسار از جانب
نبیک محیط بغی وجود کرای روشن بخش دیده باریک بین ادراک
ماصدق معنی لولاک لما خلقت الافلاک چهره طراز کاش علت غا

ایجاد مفتاح ابواب مسدوده قلاع سبع شد لمعه طایر بلند پرواز
سدرة المنتهی بالا دستی ضمیر مایه سرشت وجود بلندی و پستی آفتاب
وجوشش هستی از دمیدن صبح ایجاد و تکوین در طلوع شریعت
مقدسه اش سرچشمه انهار متنوعه اصول و فروع شب معراج حشمش را
مانند خسروان از صبح علم آفتاب پیکر بر سر وار نجوم درخشان
درع گوهر نگار فتح و فیروزی در بر کرد شتران شکیبای حوادث را
بوسعت آباد خلق خوشش دلیل در سفر لا امکان خیال هیئتش را
باز مانده تر از صباح خبر بیت نظم آنکه چون مه دید خورشید جهان آرای او
گشت احول در تماشای ید بیضای او چشم ماه شبلو را که دروغ

نقد

نقد فروغ خورشید جهان افروز است باشارت انگشت عدالت

آیین جهان ترسانیده هنوز رنگ مهتابیش از جبین مهر نبرد

بسملهٔ فرمان عرفان و بقایش ثمرهٔ پیش رس بستان کنت

نبیا و آدم بین الماء والطین بخطاب شور انگیز انا املح نمک

پاش مایده هشیار نسخهٔ صغری و کبری انجام و آغاز شعر

محمد صیقل مرآت بینش ٭ نظر پرای چشم آفرینش ٭ صلوات الله

وسلامه علیه و سرلوح مجموعهٔ ولایت و امامت نقد کامل عیار

گنجینهٔ شجاعت و شهامت مکینه تار مضمار فسیح الفضای

لا فتی خلوت نشین بیت المعمور انا مدینة العلم و علی بابها گوهر

تیغ خصم فکنی و عدو گذاری شمع مهر فروغ لگن مجلس افروز بزم و رزم

طراز قیمتی گوهر دریای یمنیتهای وجود عالم خبایای اسرار شهود

از لمعه سر وجبین انت منی بمنزله هرون من موسی سدرة المنتهی خلوت برین

احتجب وارتضی کریمه ید الله فوق ایدیهم رایت شهریار عرب و عجم

سهم ملک نبوت بشیر و وزیر دهقان مزارع امال خلایق

منظور انظار الطاف خالق ضرغام اجام فتح و ظفر ینبوع

زلال وجود شبیر و شبر هادی گمگشتگان سبیل مصلحت سنج دعاوی

صلح کل اسد الله الغالب غالب کل غالب و مطلوب کل طالب

مظهر العجایب و مظهر الغرایب **نظم** علی آنکه خوان علیم و کتبست

در عالم لطف کریم وی است و اولاد اطهار او علیهم السلم من الملک الغفار

بفحوای مضمون صدق مشحون انا و علی من نور واحد منصص گردید و ریاض

ایمان اصناف امم و کافه بنی آدم از این باعث معین سرسبز و ریان شد

امید که این گمگشته تیه بیچارگی و اسیر سلسله بار در گاه از این

سرچشمه فیض و از این چشمه سار فیض نصیب گردد بمحمد و آله الطیبین

والطاهرین و بعد بر مرآت خاطر ساحات جداول اذکیای باریک

بینی در صدد بنده آن کلک معنی آفرینی در هر توسط مصاقل انوار تجلیات

شایسته قبول تماثیل مختلفه گردید مشوش و منطبع میگشت اند

در جنب مقتضای انتظام سلسله آفرینش افراد کاینات را از ذره

تا خورشید دست اصطباح و سودا امال از انبساط بکید بر مشید

و مستحکم لنگر برهان انجال و مبین اشتعال آنکه چشمهای

صغیر را امید نوشیدن با نهار عظیمه و رودهای بزرگ را هوس فصل

محیط پیوسته در کشاکش بیقراری دلکه جمیع پرای این نشر است ابدی

عنبر ستا خور امواج بحر طوفانی بیم و امید محمد طاهر وحید همه درازی زود

ان بود بدامان دولت صاحب شوکتی نشیند نماید همت مغرور

خاکروبه آستانش را کحل الجواهر دیده اعتبار و بندگی چاکرانش را

سرمایه افتخار داشته سالک ایالت اتباع شواند شه اما در هنگام سعادت لش

این مرام دیده بخت بیدار و اختر در کذار لطف دعا را اجابت

درانتهی

در راغبیش و نهان طالع انمار حصول مطلب ابر بخشش

کشید و اعلیحضرت خدیوران فرمانفرمای ممالک ارواح و ابدان

گوهر بحر دقیقه یابی و آگاهی دره التاج سلطنت پادشاهی همای اوج

سعادت آسمان بلندی عارج معارج برتری و ارجمندی گل همیشه

بهار گلشن خلافت عظمی نهال برومند حدیقه دولت منتهی

ابروی گوهر مردمی و مروت جوهر شمشیر آبدار یکتایی و شجاعت نور دیده

بینایی قوت بازوی توانایی معلم درس خوانان علوم ولوا طرز دانی

حجت قاطع و برهان ساطع صاحبقرانی کرای دست ظفر و نصرت

روشنایی دیده فتح و فرصت شعشعه خورشید جهانگشایی برایت

عرایس دلو بخشی و ملک آرایی یکی از محبوسان زنجیر عدالتش
شهرت نوشیروانی کمترین شیوه خاکرانش همکاری سریر سلیمانی
بیزیری بارزلترین پایهٔ مرتبهٔ بلندش سروری اولین پلهٔ معراج قدر
ارجمندش معلمی فطرت ذاتی سوادخوان صحایف غیب و شهود
بکنج کاوی اندیشه عالم خبایای اسرار وجه علیکن در زمای پایه ضمیرش
آیندگان اقلیم هستی را پیشش از فصحای بشهر بند آسمان در راه
دیده فطانت کمینش براوازش صدای طفلان حول وشالی
در شیمه عدم شنیده مکان غیبش مرایای تجلیات ظهور اسرار
پوشیده اش بزم آرای محفل حضور گوهر صدف ولایت مرشد

مناهج

مناهج هدایت برگزیده دادار آسمان و زمین حاکم مطلق العنان و نعوت

آثار ماه و طین مفتخر تاج دو بهیم صاحب طبع رسا و عقل سلیم قوت

بال طایر بلند پرواز فتح ربع مسکون سایه مرحمت خالق بیچون

دم جانبخش نسیم روح پروری ید بیضای موسی اعجاز گستری بساط شطرنج

کرهٔ بر اشاه فرزین بر لوای عظمت و قبال رایت فتح و ظفر

مجمع البحرین شجاعت و کرم مظهر سعادتین ناز و نعم خسروان بزرگ

فطرت درویش پرور و الانیت نفس صبح صادق اکاهی جناب

جاوید ان قلب پادشاهی باشد الویه سعادت مندی عارج معارج

پایه بلندی متکی و سالک بیمثال سایه پرور و عنایت لایزالی سویدای

دل مقبلان ابروی مرآت روشندلی سحاب گوهر پاشش همت موجه

دریای جرات اعتدال بخش مزاج ایام مدار کوشش افلاک اثر کی چهره

خجسته خرام حامی کوکب عدالت طرازی بایت شیوه دلاوری آیین

و مظلوم نوازی شهریار شاهین شهپر باب خصم اندازی صیدای کیس

بلند آوازه سرافرازی درع متین مذهب و ملت رمح مصقول دین

و دولت شیرازه الفت قلوب پریشان شاه بیت صحیفه

سفینه مکان نظم بیت اگر بنگریش در نظر ۰ فاتحه‌یی بر فن کند از طوق سر ۰

دیده خورشید نگهبان اوست ۰ کلک بحسن غالیه کعلان اوست ۰ آنکه

آنکه کند حرف سخاوتش رقم ۰ روید شش از پنجه چو ناخن درم ۰

بم

گرد اگر زبر لوایش قرار ° سایه ز خورشید نجوید قرار ° حفظش اگر عو
برایش نهد ° ده چو زنجیر رسم نکند ° کسبه بو عارض او نور قام
پای بهر جا که نهد در خرام ° از پی نظاره جان در بدن ° عیسک از ان
خاک تولش ساختن ° عدل وی از کسبه قند باز خواست ° لس
نسبت همجنسی ظالم خطاست ° گر شکند شیشه بفضل چمن ° رر
رنگ بچو ارزخ سنگ یمن ° سنگ نیز بمن نهد در کلش ° شیشه شیشه
لبگه گدا نه دلش ° خسرو فیروز ملک دستگاه ° شاه فلک مرتبه عباس شاه
که به پیشوایی ولینعماتی فطرت علم لشتها بر افراشته‌اند قا همت
ان قابلیت دستور العمل ابواب و ارکان قافله سالار سالکا

طریق ایقان انتخاب مجموعه نفس و آفاق جالس مجالس اجتبا

وارثی از روی استحقاق دانای علوم مکنون و ظهور واقف دقایق

ظلمت و نور نور حدیقه دانش روشنی حدقه بینش قوت

بازوی علم و عمل اکسیر کامل عیار دین و دل فروبین گلشن شکفته

روضه بهشت از بار همیشه بهار تازه کوی جانب بیدست

و بایان بقوت دین داری داعی نفوس نیکانه دین متین بکندلک

خداشناس و پرهیزکاری سرانگشت خامه اش گره گشای

عقده در اسم در احیای رسوم و لوآب بر بزی مغز طراز عهد

عیسی بن مریم پاسبان حرمش بعصای خامه واسطی میلاد و ظلم ا

ازنرم

از بزم امکان بیرون که بزم آرای محفل عقیدتش بر جاسوس وهم

تردد مینمود و ساخته جامه را از لاهش سر افتخار بلند مرغوله مدله

از حسن خطش خمیر پیچ و تاب زلف خوبان دلپسند شیشه

قلوب للالباب ظلم از بیم سنگ سیاستش از طپیدن بر نفس در

انداز شکستش و حبل المتین جائران از شر شرع نهیبش نحو نحو ن

رشته نفس در کار گسستش نقد اخلاص از کیمیای اعتقادش کامل

عیار در تحصیل دعای خیر روز و شب مانند دل ارباب شوق

بیقرار شاهد فقر را بمقتضای الفقر فخری از لباس ذلت نقاب

بر چهره پوشیده و پیوسته در کتمان این سر الهی سبحان کوشیده

با آنکه غبار موکبش گچه پیش ماه و خورشید است بر دامان تجردش

گرد تعلق ننشسته هرچند بست و گشاد امور موقوف بتحریک مفتاح

خامه اوست بجز لطف الهی و ولای حضرت شاهنشاهی دل بر

چیزی نبسته ماه بدر در عهد شش از بیم کج اهمی در بوته گداز و خامه

را از فیض رسائی دست تسلط بر عالم دیار است در معرکه خصم

افکنی اقلامش را چون سنان خاصیت جانستانی و در روشندی

دیده حاسدان میلیست پر از سرمه سلیمانی قدرت او چون بکف آن ابو قلم

بر ورق شعله بکفانه رقم ۰ گر بنه خامه او نکشد ۰ نشسته شود از آب معانی ورق

بالانشینی کرسی چهار پایه اخشیجان مه ملک دیده هر بینا گردون کهن

غلام

غلام قدیم آستان خلافت نشان سلطان العلماء اعتماد الدوله العلیه

العالیه الخاقانیه خلیفه سلطان را که مجدداً به پایه وزارت اعظم آراسته

چنانچه از افراط یاس امتیاز معنوی داشتند بمقتضای تطابق لفظ و

معنی بحسب ظاهر ممتاز فرمودند و این مشتاق بیقرار خدمت که از درر

سلک چاکران شه سینه آنحضرت انتظام یافته بنقد ناقص عیار کیمیا

و قطره بدریا رسید و مانند سنگ بی قیمت از حسن انظار خورشید

کسوت لعل بدخشان و یاقوت رمان میپوشد از یمن اخلاص منظور

عین عنایت و التفات شده از حضیض صف نعال در حقیقت

ذروه فلک جاه و جلالت باوج مجالست مجلس قرب پرواز

نحو رقعه رقعه از انجانب اخلاص و از انطرف التفات درستی و

تزاید بود تا بنحوی نقود سرایر از انکاه امتیاز یافت پیوسته قلم

شکسته رقم این محبوس سلسله وجود و عدم پیشکاری خامه عنبرین

شمامه ان برگزیده اوار و از مان در مضمار قرطاس جولان مینمود

در تلفیق استعارات و تنمیق عبارات با وجود رتبه بلند و الا

نعمت خداوندگاری بمقتضای کوچکی و لی و بنده نوازی بالاوکان صنیع

طبیعت را بپرایه اصلاح میپوشیدند مرا چون بیک بار از عهده

شکرگزاری افلاک و انجم بیرون آمدن متعذر است ه باین کوشش

نشسته ام رهین منت دلکه ایفاش در آغاز حالت نیز و فق

مأمول

با نواب در میشود جهانرا از شکایت البته نیز نمیشود بنده را صلح میکند اگر شتم
ه از ایشان براه التمس ایشان بازگشت میشود ملک بابر بروی آنمخدوم جلی رقم
عفو بر زلات و جرایم گذشته گشته سبحان الله توسن خامه بندهای
ذاتی مانع سیر او از وطن نمیشود چه غایت سرکش و سبک جراتست
ه عنان سخن از دست این سالک بیقرار مطلب نگاری گرفته باین
صحرای بیمنتهی رسانیدند به که نیروی تایید آلهی عطف عنان براه ای
مطلب نخست نماید الحاصل این بنده نیز بار از تفقدات و نوازشات
که از انجناب ملحوظ میشود مانند سایه عدم انفکاک او از نور
امریست لازم و معنیست متحتم خدمت شبانروزی بابر خواز

واجبات دانسته همه وقت در بند آن میبود از آنجا که حضرت

این انمدار خداوندگاری از کلیات و جزئیات امور ارتکاب

امری که غرض اعلیحضرت ظل الهی نبود نمینمودند پیوسته در درگاه اقبال

که مرجع پادشاهان هفت اقلیم و موطن صاحبان ناز و نعیم است میبودند

و چنانچه اشباح را بتوسط مرات صفا روشنائی مقدم دیده حاصل

میشد همچنین بخدمت آن والانیت صافی طینت مطرح اشعه

انظار کیمیا آثار حضرت ظل الهی گردید چون همواره خاطر اشرف

بمطالعه کتب سیر و تتبع آثار سلف متعلق بود و خواهش آن

داشتند که احوال واقعات زمان ابد توامان برشته اتساق

در انتظام

داشتام در اید امر واجب الاذعان و فرمان قضا جریان نفاذ

یافت که این ذره بمقدار از بدو طلوع نیر عظمت و کامکاری حربا

مثال دیده بینش را اسطرلاب کیفیت ارتفاع این آفتاب

عالمتاب نموده از هر جزوی از جزئیات اطلاع تمام داشته در سلک تحریر

آورده از این خبر اعجاز اثر مژگان بر اطراف دیده سرانگشت قبول گردید

قطره بهجوم دریا شدم ذره بهجوم آفتاب گشتم غنچه لب ناطقه را مهر سکوت

از زبان سخن سرای گشایش یافت سلطان آرزو در کاخ

دل بر تخت مراد نشست زنگ تفرقه از آیینه خاطر برخاست

نهال آمال را از بهار دلکش عیش باثمار مقصود بارنشه ارجه ولف

خامهٔ آب معنی بعکسش صحایف جریان یافت الفاظ در بزم

یکتا دبالحشش هر گشن نشسته کاروان آرزو در منزل مقصود بار

اقامت کشود آوازه شهرت گرسنه چشمان سخن بمایدهٔ الوان معانی

هنر بنابا

صلا در دلو با سامان نگارش اوصاف حمیده بیرون از اندازه شنا

حاصلی شعور رعشت آسمان تمکین که فروغ خورشید بیدار دلان امید کوبای

آب در رکوی خواب بیش بنی جزم در بنی بنیت جزم سرعت پرداز

رنگ ثبات قدم در نیت دویدن نشانی در عروق رسیدن

دعای مستجاب بعیوق راست کو امیران امید لعه تبقای دوران

از مبدا فیاض تشخص فکرت و حبائل انعامش در گنج معنی را گشادم

زبان نادل

زبان تا دل بمعنی غوطه در الوم چون امتثال فرمان لازم سرشت اخلاص

کیشان میباشد با وجود بی‌مایگی فرو با یاد پذیرای این امر شگرف شد الکن

ایری هر جهت انکشاف این مرام بتبیین لکن با گریز مینماید است هر چون

بهره دار لوب ولواب ازان بالغت در لب انگشت خامه ثعاب از

چهره لیسامی برگزیند کان نرم نبر پری آیین فرمانبرادبان این سلسله جلیله بر جا

که تقریب سخن واجب میباشد بر کبیر دلهند اکه مینت همت مطلب نگار

دو جلیست هر بعبارتی که تشنه لبان ضمائر خواهش را از ان تشفی حاصل تواند

شد بکمی کشان ابهام انتهی کیفود القابی که بجهت پادشاهان صفویه

حسب الامر الاعلی نقش شده در توحیدنامه ذاکرین در اثنای ذکر هر روزه موافق نمایه رسیده نواب کلب آستانه

حشمت نمای ملت جعفری ناسخ ماثر چنگیزی و اسکندری غارس نهال

همیشه بهار این سلطنت والامعدن گوهر خورشید فروغ دارائی کبری

مجاهد معرکه خصم اندازی سرافرازشیوه گردن فرازی فاتح مدینه جهانبانی

مؤسس کریاس آسمان اساس کشورستانی بنیروی تیغ ایمون فروزان

گوهر صدف اولاد و ازمان قالع بنیان ظلم و طغیان رافع الویه

عدالت و احسان مهبط فیوضات حضرت رب جلیل جالس او

رنگ تبریزی شاه اسمعیل انار الله برهانه سلالۀ نواب خاقان سلیمان شان

کشورستانی و اطمینان بخش در بحر طوفانی ملک دارائی اعتصام آ

سلطنت و استظهار عالم مداری طراوت بخش دولت و اقبال برازنده بخش

شاه

شاهد سلطنت مصون از اختلال کیمیای نقود آرامش و اطمینان

شاه طهماسب علیه الرحمة والرضوان نواب جمجاه جنت مکان

علیین لشعاع و مظهر بدایع حضرت بخوان منبع زلال روان بخش

تشنه لبان ایران با نسخ کرم حاتمی درآیده شارح معنی رسانیدن

عایده و فایده کاسر شوکت شجع و کسری مجاهد معرکه انا فتحنا لک

فتحا مبینا برهان بنای ممهد سلطنت مشید شاه سلطان محمد

نواب سکندر شانی و غنچه گلشن آرای سلطنت مصون از اختلال

نشاء بالای صهبای جلال و جلال ضرغام آجام دشمن شکاری و واسطه

العقد و شانع شاهد عالم مدار سیف قاطع معرکه جهاد پشت پناهان حصار

المستعین بالله و عباد صدرنشین حلقه محرمان بارگاه کبریا المغفور المبرور

پناه اسلام و والا تبار شاه سلطان خسرو نواب جهانبانی و جوهر

بلارک اقلیم کشای فارس مضامیر گوی دولت ربای سفیده صبح

فتح و ظفر مطلع غرایب مظهر اثر شعشعه طراز علم صاحب کلاهی و تاجداری ممتاز

شیوه خسروی و بختیاری صدرنشین صفه حق طلبی طغرای مناشیر بزرگی

و والا نسبی محو کن دیده بیدار دولت آفتاب جهانتاب آسمان

شوکت شهسوار از کتاب عیش و عشرت سواد جواهر رموز صحیفه

ملک و ملت نقش بدیع نگار قضا طرح غریب معمار بدایع ارض

و سما جامع شوکت اسکندری و علم افلاطونی خلف صدق قابل کلمه

مخز

معجز طراز سلونی کلب آستان امیر المؤمنین حیدر مروج مذهب حق

ائمه اثنی عشر شهریار دانادل قوی دستگاه شاه عباس ماضی طاب ثراه

نواب گیتی ستان فردوس مکانی و شمع بزم کمالات از حد و حصر

افزون جانشین طغرای نعم الوان جوان سپهر بوقلمون دایره مرکز

سلطنت کبری مرکز دایره اقبال رسا ابتدای قبای کلاهان وظیفه خواران

شعور قالع مبانی مشیده فسق و فجور محیی مراسم ابرار ماحی رسم ادهم

قسطاس عدل و انصاف و کرم واقف رموز جلا و خفی شاه والا

جاه شاه صفی نور الله مرقده و نواب خاقان رضوان مکانی

متمم امور سلطنت و حاوی کمالات جامع انساب فضائل و انواع

سعادات ثمره دوحه سلطنت جهانبانی مجتبی مرا اسم ملک گیری

و کشورستانی واقف اسرار غیب و شهود عالم خفایای منشور و

منقضی گوهر فروزان تاج سلطنت مشید مبانی ولایت و معدلت

مطلع کوکب صاحبقرانی مصقل آینه اعجاز نمای سکندر ثانی

بهمین نتیجه اشکال اربعه ارکان بهترین ثمره حدیقه عرائین

شجر اشجان طرار لباس دارائی و ولایت جوهر شمع جرات و جلالت

و شهامت شاه عباس ثانی انار الله برهانه سلا نواب خاقان

خلد آشیان صاحبقرانی و آیت فتح مصحف جهانگیری و کشورستانی

آفتاب عالم مدار جهانداری و جهانبانی و گوهر دریای شهامت

و جلالت

وجلالت شیراجام جلادت وبسالت ابروی شخص بزرکی و

برتری اخرین پلهٔ معراج بالابری وسروری محیی مراسم اسکندری وفریدونی

خلف صدق سلسلهٔ شریفهٔ کلمهٔ سلونی حارس کنجینهٔ شریعت غرا از

دست انداز تصرفهای سیلستین ظاهر وباطن توالف وتصوف

طنین طنطنهٔ همتش بجوار اعدای دین قوت قلوب جنود موحدین

وصفوف مجاهدین شاهبیت دیوان قضا وقدر مقدمة الجیش

سپاه نصرت وظفر حلم انداز نخجیرگاه دشمن شکاری اورنک السلطنه

نشین کرسی عرش پایهٔ ذی اقتداری اعتضاد المستظهار اقوال

واقعات قاضی وغازی خضر راهنمای راهنوردان حقیقت ومجاز

کوهر بحر محمدیان مولد عظیم النهری و والاشراقی ابنه رسلان

قوت روان و روح ادیب و باری بزرگ بزرگ میلاد و واقف

دقایق سرایر مبدا و معاد مطرح عنایات بیغایات حضرت

رحمن مظهر اشراق کوهر شریف انسان صرصر عاصف هیجان

دریای اضطراب اعدا حصار استوار حصن حصین آرامش

و آسایش اولیا شاه سلیمان دیباچه صفوی موسوی بهادر خان

در بر علم معانی بیان تصنیف [illegible] الحمد لله بدیع السموات

والارض الذی ابدع البیان واضم المعانی

فی التبیان ونصب مجاز الصراط البح

التحقیق

التحقيق حقيقة اعمال المؤمنين واهل الجدال
جلّ عن المشاكلة والمزاوجة والتبسيط و
التمثل وعلا عن مجانسته من بصور الذهن
العليل العقل في ادراك ذاته بعقال العجز
معقول والوهم في تصور صفاته بحبال
التحير مكبول منشي اصول الكائنات
بصنعه طباق الاضداد وناظم كتاب
وجود الانسان بجميع الصور وتفريق الاء
الاعتقاد له في فقره وجود كل موجود

من عدمه السابق واللاحق تشابه الاطراف
واليه رجوع وجود ارباب التجريد بمطايا
العجز واقدام الاعتراف ابداعه متضمن ابقاء
النوع بالمزاوجة ومراعات النظير وانشاؤ
مشتمل على لف الابدان فى القبور ونشرها
فى النشور قد بدى فى حسن تعليل من
مرايا المعلومات وظهر جمعه تفريق الابدان
مظاهرة الايات البينات عنقه لطف كماله
فى صورة تاكيد المدح بما يشبه الذم

ونعم

ونعم کتا کید الذم فی صورة المدح یکون للمنافقین

عقاب ونقم خاموشی هر ذره از ذرات در لوای شهادت

بکتابیش کلامیست خالی از تعقید وضعف تالیف وخطوط

شعاعی مهر پایانا هر یک بزبان نسبت موافق مقتضای حال گویا باو صنع

وشریف لباس هستی موجودات از کارخانه جودش استعاره وبر

جبینی کواکب وخورشید از شعله طور ایجادش شراره ایست

در کتاب تالیف قلونش التیام ذکور با اناث صنعت

ازدواج و در صحیفه ابداع غرایب اسلوبش اضمار خبایای اجنه در ارحام

امهات نازل منزله ادماج باو الای دو برتری پایه انس علویات را

پستی مرتبه سفلیات و با تقدس ذات کاملش تنزیه با تشبیه در پله
برابری و مساوات قصرات مرصعه افلاک بمشرفات کواکب ابجد خوانان
دبستانش را درس هجای و اسجاع موزونه تازی و حماسی کتبش براوار
ان نغمات توحیدش را هر شنوا بپیچد ی غنچه و گشادی شبنم
در کتاب گلستان حکمتش هم لف و نشر و هم جمع و تقسیم و عریانی
شاهدان ازاهیر از نقاب اکمام طالبان شیوه تعلاقی را
شرح تجرید تعلیم سعادت استخدامش سربار را تاج اعتبار
و شرف بندگیش کم نامان را سرمایه اشتهار زبان سخن سرایان
زلق اللسان از ادای شکر بی پایانش لاجل و بیان زبان

اوران

اوراق سحبان‌نشان از احصای انعامش وامانده‌تر از باقل ابحار

زندگانی اینجهان را باعث اطناب حیات جاویدان عقبا ساخته

و فصل مشتهیات نفس را وصل نعیم مخلد جنان در قفا

انداخته دیباچهٔ مختصر اتصال کاف و نونش را شرح مطول گوش

دامن افلاک از لوای تفصیل قاصر و نارسا و پهنایان دقیقه‌شناس را

در تماشای کنه ذاتش عینک بینائی به چشمهٔ تاریکی چشم و دماغ

لاله باغ چو ستاره سوخته از پرتو احسانش تا دارد آب گوهر باغ جمع

تاک خشکیده در نظر سیاحان بحر عرفش دریای بی‌کنارست

له الملک از آیات باهر سلطنتش آیت والیه المصیر از بازگشت

سایلان و بازمگان بدرگاه احسانش کماهی سبحان الله
بازمن هیچمدان حیرانم که کلاوه خام رشته سخن از دست او نیز
سوده است بخبری بکدام بازار آورده و دل طفلان مزاج را کلوخ
چین عبارات را از بی تمیزی کاخ زر انداخته سر بر و خورنق تشنه
دیگر فریب چگونه نمائی خدعه با از پله صمت و سکوت فرا اتر
نهادن و در معرض عرض کمال لب نیاراستن رسم فن هیچمدان باز ب
مراجه اقبال وجه زبان لب انگشت گنگو از عیوب دل ناقابل
بعد اشتی از طریقه خودستایی در پیش نمودند ام چون شمع وجه رود له
در معرض سفالش حمدآفرین درآمدن چنین من هیچمدانی لعه
لعنه

بسفینهٔ کاغذی آرد رای آب دانش کذشتن و کنجشک بال بسته

را بهمای نشستن بر شاخچهٔ سدرة المنتهی از بسیط غیر احسن است

در میدان معنی بندان قوی بازو و سر عجز بر بالین تسلیم نهاده اند

تیغ بازی زبان از بس بید ست و پا بد نما و در مضمار ذکر تازان

در خلاب حیرت و دهشت مانده اند جولان بیان ازین زمین

کیر نا توان تا ز بیماست احصای ستایش بفحوای لا احصی از قدرت

تقریر ما امکانیان بیرونست تعالی الله عما یقولون و

صلی الله علی عبده و رسوله خاتم النبیین و

سید المرسلین و خلاصة الماء و الطین و علیه

ایجاد الاولین والاخرین وعلی وصیه وابن
عمه وخلیفته من بعده اسد الله الغالب مظهر
العجایب ومظهر الغرایب ومفرق الکتایب
علی بن ابی طالب واولاده الطاهرین الی
یوم الدین بر آینه ضمیر واذهان اسرار بلاغت ومرات خاطر
دانایان رموز فصاحت وبراعت منطبع میسازد که سالک
طریق نادانی و بی سوادی و دلستان رموز خوانی محمد طاهر و
حید شریف مجلس نویس بن حسینخان قزوینی عمرت
که در ربا دو ملال و سهل و صعاب زندگانی بگذران و تصاریف لیالی

وایام

در ایام دوران جبالهٔ فرصت و مطایای همت میستانید و با خوب
و بد و نیک و زشت نرد صفای باطن با امید آنکه گشادی روی دهد
میباختند در آغاز عمر و اوان صبا و عنفوان بهار بستان نشو و نما
که هنوز خط جواز محاسن رخصت آمیزش ابنای نوع بدلعه نبود
و برهنه روی مانند تیغ عریان قطع علاقه آمیزش هر کس مینمود
اقصا مسیر پای تجرد و تکاپو دامن در باغ دلگشای دیده خواندن و
نوشتن میبستند حسن خط استادان در نظر جلوه شاهد لبان ماه
سیما داشت و خار خار طلب آن هجوم گلشن در ریاض سینه
میکاشت تا آنکه بر روشنان شمع شعله و لمعان دیده سرمه

سلیمانی بدلو محرم تماشای جواهر کان معانی مکنونه در حجاب

نقوش مخفی و محتجب بودند گویند حجاب ظاهری خطوط آن معجز

قرآن لب دانسته در افتتاح نقود کمال ساعی و اذخار

جواهر دانش را مراقب و ملازم شد و در همان ایام متکفل مهام

رزق مقدر این سیار گشته بعلاقه عبارت از والد ما

جد است داعی ابن جعفر امتثال نموده تا آن زمان روح مطهر از

غبار آلایش ترکیب عنصری و پیکر هیولانی افشانده بهمراهی رحمت

و بلندی مغفرت سفر دار الخلد جنت اختیار نموده این بابد طریق کسب معاش را

سامان این کار از تحصیل کمال حاضر و دست چاره از کوشش این

در امر مناقض عاجز گشت چندی نیز بعد از وقوع آن داهیه شرح مرارتش

بر قرار از وسعت گنجایش عبارت خارج هنوز موی خط کلید طلسم

خلوت نشینی نشده بود شفق خیز جنبش علم سودا هنوز ما اسکای

چهره کسوت خط نپوشیده و خاطر بهانه جوی خلیع العذار که دیده ور زیره

محاسبان دیوان انتظام یافت چنانچه شیوه دنیا پرستان

و پیشه خودشناسان باشد زمام خودسری را بدست نفس بهیمی طالب تماشای

گلعذاران ماه سیما گشت یک نفس یادگار چند آهو چشمان

در پی طلب گم کرده دل خواهشمند رخصت آماده از دم الوف

سینه پر رنج کشیده چون بلبلان قفس شکسته بعد از عمری به صحن گلزار آ

اهنشد بسیار صد باغ و بر قلانه صد چراغ شد فوا اسفا علی فوات

الفرصت فی ایام الغفله گوهر گرانبهای حیات برایگان مال

میراث بوارث ما خلف مخلف شده باشد تلف میشده

و بغرباد دل مظلوم در اوقات افاقه در یعه شکایت میشنایند

نیز سید درین اثنا باحتیاط آنکه مبادا اوقات بالتمام بتاراج

بطالت رفته در سیاقت شعر و تدقیق اشتغالش بکار

میرفت تا آنکه بحمد لله درین روش شیوه پسند طبع پسندیدگان

و مقبول خاطر پیر و جوان گشته بدین ره علیک در شمار نوشتاش

در دستان شده و رفته رفته بشرف قرب بندگی صاحبقران زمان

و مهد

ومهذب بساط امن وامان عیار نقد نقش شهریاری گوهر گرانبهای

وسهیم والای تاجداری نقش خاطرخواه کعبتین اقبال مال مراد

متفالان مصحف کمال شمیم ازاهیر گلشن همیشه بهار جهانگیری

مرات گیتی نمای صنایع آرای و دورش ضمیر گیرای کمند خصم بندی

پسندیده طبع دشوار پسند و نکته پسندی زلال کوثر بلند اقبالی و

جوان بختی گره‌گشای عقاید سر در گم دشواری و سختی قوت بازوی

قوی رایی و نیرومندی اخترین پایه معراج برتری و ارجمندی ثمر شاداب

نخل برومندی دانش و شجاعت ترجمه آیات بینات بسالت و جلالت

مالک رقاب السلاطین مستخدم الولاة والخواقین

السلطان الاعظم مالك رقاب الامم ملاذ
سلاطين العرب والعجم ملجا صناديد ملوك
العالم حافظ البلاد وناصر العباد ماحي ظلم
والعناد رافع منار الشريعة النبوية ناصب رايات
العلوم الدينية خافض جناح الرحمة الذي
سدته ملتثم شفاه الاقبال ومعول رجاء
الامال السلطان بن السلطان بن السلطان
بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخا
الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان

علم

عالم اسرار سفید و سیاه شاهنشاه فلک مرتبه عباس شاه سرافرازی یافت

و چون طفل طبیعت را در تمادی ایام البطالت بالکلیه فطام از

تحصیل علوم نشئه بنحوی بر رشته کرده متعلم گذشتایم بیکار نیم گردیم گر

روش کار ندانم در فرز جر فراغ اشغال بکتب ان اشتغال

داشت بخاطر رسید که چیزی در علم عربیت رساله حاوی اکثر مسایل مهمه

از ایجاز مخل و اطناب ممل عاری باشد بزبان فارسی بنگارش سیاقه

و از انجا که این علم شریف مفتاح کنوز اعجاز قران و مرآت جمال

شاهدان استار فرقانست عموم ناس را بدان احتیاج حاصل

و چون اغلب اهل این دیار فارسی باشند نفع ان شامل خواهد بود

تمت هذا این کتاب که موسوم بمرآت الاعجاز است بمصنف خامه

در سنه ۱۰۶۶ هیچی بن سلطان هجری صفا و جلا یافت مأمول جهانست که چون

مراحل این صحایف را جولانگه قلم در عرض و امتحان بهمه اکبرهای دیده را

بر خطای و وقوف افتد ذیل عفو بران بپوشند و در اصلاح ان

کوشند و بالله التوفیق دیباچه که بر علم عروض نوشته اند

ستایش و ستایش و درود و آفرین شایسته آفریننده توانائی

بوده که بغواصی قدرت بالغه از بحر بیکران نیستی گوهر شاهوار

هستی انواع موجودات و اصناف مکنونات را بر آورده بر کنار

خوان شهود و بساط اظهار و نمود گذاشته و از ترکیب اجزای

بریشان

پریشان حروف تهجی علم والای فصاحت و بلاغت که مانند شجر

طوبی در ربع قلوب هر یک از ساکنان ربع مسکون شاخ شمر

و غصن بر مهر دلکه بر فراشت به نیروی حکمت کامله اش چنین است ان

زلال معنی در ظرف تعبیر در نیاید در قالب گفتگو نگنجیده و انعقاد

متاع اعجوبه کاری عطایای افکار بالغ اندیشان قوی بر دار

کشیدن ان عاجز باشد ترازوی بی کفه و زبانه سخن سنجید جنابش

گوهر های منثور سیارات را در اصداف ارکان سبعه سموات

بجوهریان رسته بینش نمود صاف معانی رنگین را در ساغر کنوان

بجوهر بر تشنه لبان رحیق در ایش بهبود نقشه طوبی احسان بیکرانش

بمقراض لب بستن منکران بسیط جهالت کوتاه نموده درازی

مدید الطاف بیکرانش بشکران مستغرقان بحار نعم لاتتناهی

بحر و رشحه از بهرای فیض شاملی و لطف کاملش بر سر بار خوار

خوان بر و قریب و بعید را از مرایای نوال و افضالش آیت

هر روزی مقرر رسیده روبان معاش و بیگانگان منصه بینی از مایش

انتساب اظهارش با نهایت احتجاب در لیستار الفاظ بوتر برتو

عریان و منشرح و گنج خانه دقایق نکات با وجود بستگی با قفال

اغلاق بر روی لقایات زمین سخن مفتتح از ترنح خنیاگران

بزم شکرش جان گوش بر آوازان نغمات تحمید در سماع [واز]

دستگیری

1052 to 1077

Letters addressed in the name of Shāh 'Abbās II to contemporary princes, amīrs and dignitaries, Dārā Shikūh, Murād Bakhsh, Aurangzīb, Shāhjahān, the Emperor of Rūm ...

Kaṭīubshāl[?] Add. 7650 & Add. 18,879

Ordini è Calcutta 1826 — Londra 1844

[illegible] [illegible] ora i Persiani [illegible] [illegible]

[illegible] e Turchi!

دستگیری کوه شکوهش پایه قدر فلکها کو کم پایی در بلندی و ارتفاع
کاهی قدرمان بار به سعی پیدرپی توفیقش باید از پیش بر پیش فلکهاکان
در شتاب ورمان و برق رفتاران دشت پیمار از در امن گیر منعش
اندام سبک پویه در جلاب و دجله هنرمیدان سرآمد درجهان
از نقاب مدح سگالیش اعجمی و مقتضب و دیده وران هر زبان ها
در هنگام تماشای بستانسرای دیرپاش چشم بینش در نقاب
آهنین محتجب بهانه که با بیاری نیرنگش از حدیقه دل بالا بکشد
مجتث و برکنده و هر سر که نه از هوای او و نشاط اعتنا مانند
حباب متموج باشد در بزم امتنان سر برفکنده است ارکان کائنات

نظر با صیقل آتش اراجیف و مقالات درست اندیشان حدید

النظر در اخبار کند و آتش اراجیف دستار دستی لوراکی کانت

از قبض اذیال دریافتش قاصر و شعله فروزان دلایل لمع داران جوبان

اورا کان ظلمت آباد گم کرده راهی از تکاپوی لا ماحصل خایب و خاسر دلهای

تهی از ورق بفرمان نافذ امرش چون امراجوف از سینه محذوف و تلاشش

مبتلا شیان تحصیل کمال بی اعانت تعلیمش موقوف و مکفوف

جرمهای جاریان از تیغ بارز فضای حشمتش رسوا و احزم و دل و زبان

کوته اندیشان و هرزه درایان از پاسای عبرالیش احرب و ابکم تعالی

شانه و جل برهانه و عظم شانه بیت المعمور امکانرا که از آسیب

ز هم

چین طاق ابروی چوبان جفت نداشت بوجه وافر الحجه مقصود معمای
قبله آفرینش قبله پناه دو بینش حلاوت اثمار شاداب انجاز نتیجه
صغری و کبری مبدا و معاد رسول ثقلین و فخر بانفر باب خافقین خاتم
الانبیا و سید الاصفیا ستر لولو انید و نوای صلب بلند آوازه آفرینش
را مسامع سالکان ملاء اعلی رسانیده از هر غوله شعر سکنی مر بیش حقهای
حواس ارباب شاعر عنبر بو و عبیر آگین و از طراوت گلهای محمدی حدیقه تلمیذ
پیغه چشم تماشاییان گلستان شهره چین اوراق گلهای بهشتی رنگین
با آنکه پایه دران شاعر برانشار علی الصوب والای جاش نیست صاحب دیوان
محشر و رجوع خلایق در یوم النشور عمان شفاعتش بند بر جمعی محتشم است

زبان تشنیع فیض ازل که در رسیدن انعام عام شکوه بند کی

منت پذیر بوده منت گذار و در تحمیل بار تکلیف است مطلبش

سبکباری حمالان ثقال معاصی بوده گرانی بار سبحان الله پایه رعایت

رعیت و مرتبه غمخواری امت ازین بالاتر شواند بوده ذات اقدس

و نفس مقدس اسد الله الغالب غالب کل غالب و مطلوب کل طالب

مظهر العجایب و مظهر الغرایب و معرف الکتایب امیر المومنین علی بن ابی

طالب را مضمون صدق مشحون الحق لحق بالنفس مظهر خود برای ابتجار

پوشیده اطاعت شکایتها بند برفش بفرمایان و امر حتم مقتضی و از

یمن تحصیل رضای مرتضوی نزد خدا و رسول مرضی باشند صلوات الله علیهما

والهما

والهما الطیبین الطاهرین و بعد بر لوح اظهار مینگارد محتاج عنایت

بیغایت الهی محمد طاهر وحید مجلس نویس که از آغاز ابتسام صبح

تمیز و شعور و بدایت نشو و نمای بهارستان بروز و ظهور که هنگام

کودکی و مبنی اشتباه و غفلت و اوان اندیشه بیخبری و ناواقفیت است

همین خاطر از ره طلب ناتوان و سلوک مسلک بیدتوان بر خاطر

گران بود از ملاحظهٔ الف ابجد بخاطر میگذشت که جریده ردبالکیه معمای

باشد و از سوهان شین قرشت در نظر داشته که رنگ یاد انچه

چنین بخار در بالا زم دلها عموم بالکه کار انداز آینه ضمیر تر شد تا بر افروختن

شمع سواد و روشن شدن کاخ دماغ و بهم رسیدن پرتو سماخت

شہدان کمال با حسن ظن خود غنیمت پنداشت و مرکب سعی در

تلال و وهاد دغت و بهمین هر مطلبی میتاخت بعد از آنکه چشم

باطن محرم خلوتیان معانی گردید و حجاب ماهیت اشیا از پیش دیده

بصیرت برخاست چنین ملتبس شد که در طلب هر کلی یا مخوری در حجله

پرمالی افشد جدا دلبرا در چشمک نمون فریب و در فنی علیحده عار ملک آرام

و شکیب میبود و درین چه شبهه که گمگشتگان بلای

قحط‌زده خار خوان بی نعمت کرده و نیز صبح هر یک بر دیگری آسیمه

سر و در تحصیل کام و حصول مرام درمانده خاطر اضطراب سرشت

و دل حیرت پرور خود اندوده بعد از تامل بسیار بتکلیف عقل عاقبت

اندیش

اندیش تحصیل علوم رسمی بپایه معراج ارتقای مدارج کمالات در نظر اهل

بینش رجحان یافته بنقد اوقات گرامی بذل قیمت لیکن خسی که

گوید که باغ وار رسید که ازین نشأه بی خمار هم بالا رسید هر چند در

اشتغال باین امر حسن و شیوه مستحسن معمور بود اما بحکم علیکم بحسن

الخط دست تیز از تمرین شغل خامه را امتیاز علم کاو باقی توان

دل بر نمیداشت و تخم ربانی از حروف و نقاط بر حدیقه صحیفه میکاشت

بالجمله تا دست و دل داشت راه حیات و گریوه پست و بلند

حالات باین و تیره طی میشد و معانی کلیه هم در سفر باگریز معین

همراه و هم رفیق نتواند بود محزون میگشت تا آنکه گاگذران قضا

تحصیل رابطهٔ معتبر را که نخست مقالید آن در دست متکفلان

مهام اولاد میسباد شد در حقیقه سعی این سپار کلک شما همیشه بهار بعلاقه

نهادند بلکه رزق بسیاری از ملتزمان آن مسافران دیار نیل را

نیز باسم این نابلد طریق کسب معاش برات مستمری دادند بعطا

بتکلیف اینمعنی عطف عنان از تحصیل مرام نموده در مسالک مجانبان

دیوان انتظام یافت دست و دلی که داشت بتاراج کم شدن

رفت و نفس بهیمی در مراتع خودسری چریدن آغاز نهاد قوت

عاقله بزار و بیمار و ساغر مطلب روای نفس اماره سرشار بگشت

رفته رفته چشم روشن‌شناس دیدن و دل خانخواه طلب پسندان شد

مطالع

مطالعهٔ بیاض لون و صفحهٔ سیما بر مباحثهٔ اشارات و شعار جهان پذیرفت
و متاع کسب کمال کم بسیاری کرد و ثبت اشعار عاشقانه و ابیات دید
مندانه و سرو بلبلانه کوی پیشه از متمنیات نشین ربع و باب
تازه از تحصیل پرچه خواهش کشور رفته رفته گرمی صحبت یاد شیرکان
خیال خار خار ضمیر را شعله ور کرده‌اند و زبانه آتش را فی و فصیح بیانی
را بکره تیز تر نمودند شاه میکشان از باده صبوح و کم کردگان
کسوت حیات از اغاله روح یابند از اشعار بلند می‌تابد فیض
و تعبیر از سیاه خیمه نشین معانی از هر چه در می‌آمد روی دل بر مینان شد
در این امر توغلی تمام رسید که با وجود اشتغال شبانروزی اشغال

لحظه از فکر خانه نبود و در هنگام عنفوان بر بستر آرام و راحت دل

خواهشمند از احراز معانی نیم غنوده چنین للالباب ثروت و اصحاب

جاه و نکته معشوق خاطر خواه را در پیرایه‌های مختلف بر عرض

دهند و از غرایب اسلوب هر دم سیر بهارستان تازه نمایند

بعضی از جراید و اعاید مضامین در لباس نظم و برخی در جامه نثر عجوبه

کاری اهل بینش را جلوه ظهور می‌یافت بمقتضای طلب شیئا

وجد وجد در سعی بکام خواهش فهمید کان مطلب ساخته شده

و نقش از تنگ خیال بخامه موی وقت بجو جسته آمد و بدین عنک جور

نمار و شناس ارد ستائی گوید و آوازه گنجوری معانی با قاضی دلوائی

الحمد

رسید و چون علم عروض آینه بدن نمای شاهدان موزون خیالست
در بحور اشعار لئالی تر سکالش بعمل آید و درین ایام بزمان فرمانفرمای
صاحبقران زمان و مهذب طارم و امان عیار نقد سخن شهریاری
گوهر گرانبهای و سهم والای تاجداری نقش خاطرخواه کعبتین
اقبال مال مرام متفألان مصحف کمال شمیم نسیم ازاهیر همیشه
بهار گلشن جهانگیری مرآت نمای صافی رای و روشن ضمیری کبرای
کمند خصم بندی پسندیده طبع دشوار قبول و شکل پسندی
زلال کوثر مانند اقبال و جوان بختی قوت بازوی قوی رای و نیرو
مندی اخترین پایه معراج برتری و ارجمندی ثمر شاداب نخل پیوندی

دانش و شجاعت ترجمهٔ آیات بینات نبالت و جلالت
درر گرانبهای صدف عدیم المثال مصرع رسای فطرت بلند همت
علی حضرت و نضارت بهارستان شان فتوت نامهٔ سروستان
محبوب و مروت السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان
بن الخاقان بن الخاقان ابو المظفر شاه عباس ثانی حسینی بهادر خان
ادام الله ایام اقباله الی یوم الحشر و المیزان و بر خلاف ازمنه
باستان متاع فهمیده که رایج و جنس ناقابل کاسد است برای اولیان
معنوی و آشنایان روحانی مکلف ساخته‌اند رساله مختصر در علم
عروض و قوافی بجلوه آمده همگنان را عینک بینائی تماشای گلبن

نشینان

نشینان معانی مکتومه بوده باشد حسب التکلیف احباب

واخوان ارتکاب این را از متحتمات دانسته با آنکه نسخه مشتمل برین

علم در نظر نداشت انموذجی از منقوشات صفحه خیال بر ورق قراطیس آن

نگاشت و بجهت سهولت دریافت مرتب بیک تمهید و دو

فصل گردانید دیباچه که بر اشعار سلاطین مبتنی اند زیب‌بخش مجلس سخن

از اسم بزرگی تواند بود بزم آنها را چون حجره جوانان بهشتی بمصالح

در حرف کن آراسته و این حدیقه غریب الازهار را از سبزه بیگانه

نقصان و نامی پیراسته عناصر و موالید را با انتظام این بزم

دلپذیر و بوستان خلد نظیر بشگفان جابک بر پای داشته

و سایه بان اطلس افلاک را بدست فراش قدرت برفراز کنان
این محفل والا افراشته از بار همیشه بهار این گلستان انوار چشمه
خورشید درخشان و ماه تابان آب دلعه و ازرق مقدر خوان
نعم الوان در پیش تمامت نیان این گلزار بی خزان گذاشته
صدر این مجلس را بوجه وافر اجمل خلاصه آفرینش و مقصود تماشای
اهل بینش علت غائی ایجاد نسخه صغری و کبری مبدا و معاد
بهین ثمره حدیقه امکان فایده ترکیب مفرح اشباح منتخب کتاب
نبوت بیت القصیده دیوان رسالت فرض خاتم نگین خاتم
سلیمان برگزیده و برتری محمد عربی صلوات الله علیه و آله و بشیر انجام قدرت

الهی

الهی سیف مسلول یداللهی قوت شرع مبین خضر راه سنای طریق نصر

یقینی کاشف رموز بنیان مرصوصه کتائب ناهراک کشتی چهار موج نوائب اسدالله

الغالب مظهر العجایب و مظهر الغرایب امیر المؤمنین و امام المتقین

و یعسوب الدین علی بن ابی طالب و اولاد اطهار زینت و بهاء فروزه و نجابت

فرمان این بسیط مشکات جنت نشان را تملیک ایشان فرموده و نیابت این

برگزیدگان را در تقاق این بزم منتظم اجرا و تولیت این باغ فسیح

الفضا را بسر افراشتگان سلسله جلیله صفویه نوران چراغ در این حین

این باغ تفویض نموده لله الحمد که امروز نوبت نیابت و دولت سروری

بپادشاه ملائک سپاه ظل الله ملتجی گردیده همواره به بنای قطعات جنت نشان

راز مکتوم را در سینه ارباب این بزم معلوم دارند و با نکته اطلاع معارل

اسرار این باغ را در شارع هر نهال میشمارند و همواره پیش نهاد همت

خیر اساس و ضمیر عدالت اقتباس آنست که الالباب امتیاز این بزم

که عینک در رعنای معنی از آئینه دل روشن در پیش دیده بصیرت دارند

گروهی که بشرف معاصری مباهی اند صدر نشین صفه افتخار و اعتبار و جمیع البشر

گیتی نورد سیر مجال توقف نیافته مرحله پیمای حیات گشته اند محلا

بنور اشتهار تابان و جمیع اصناف انسان بمیزان سخن سنجیده که

میدانند و عیار هر یک را صیرفی این محک بر طبق اظهار مکبر الله همواره

خواهش لی میدارند که جواهر زواهر کلام هر یک در گنجینه صحیفه مخزون

نموده جوهرشناسان را از ملاحظه آن اطلاع بر گوهرهای آن حاصل شود بفحوی
صدق انتمای كلام الملوك ملوك الكلام بر سراچه ضمیر اقدس خیابان پرتو
افكند گوینده بارنامه بزم بنده محمد طاهر وحید مجلس نویس این درا
ری درخشان را به سلك التیام انتظام دهد **در عذر غفلت**
طلب مغفرت از بخشنده بی منت عزیزان نهان فرس سخن را كه از بادیه
بر تابی خبرانه متوجه دیدار شهود میشود و نخست بلای وجود و ثبات
تشكك پوشیده خود نمود بر سر گرانشسته جهار اینه بچشم از تركیب
استطعات در بركه بمیدان جهاد نفس می اید چندین حال بیش
می اید اغلب آنست مغلوب نفس چو دست كوبیده در صحاری

ناکامی سرگشته میشدند و چون هادی راه گم گشتگان پستی و بلندی بالای

بیشمار است چشمه امید را بشاخ یاس منحرا شنید و نام جاوید خود را از

دفتر ایام بگزلک نافهمیدگی مستر اشنید و گروهی تیره حظی حظ شعاعی دیده

دید خصم هر را طبیعت را مغلوب ساخته جالب افضل مرام

بلیاشند خوشوقت ایشان که بوصال کام مرام رسیده اند

و بدبخت ایشان که زهر مرارت امید بدبختی چشیده اند جای که از

ملتبس بلباس جاوید با عقول مجرده در یک پیرهنی توان

زیست از صید ابو العریان چه کشید ورا که بهشت همیشه

بهار تجرد را بدیده تحقیق توان دید ریاض سراسر ضراب جسم خاکی

جم نماید

چه نماید لیکن چه لالان کوه کلید گشای امور در دست سعادت

و خذلان گیری عوام صید آرزو در شست دیگر است **شعر**

بدست ما چو ازین حل و عقد چیزی نیست ⁂ بعیش ناخوش و خوش گر رضا دهیم رواست

در خاطر دارم که نفس خودکام باوجود تجلی بجلی فهمیدی والسلام

چو مای مرام و توسن نفس سرکش و نعل این اسب از شعله

طبیعت در آتش بود ناخواستنی را بجان میخواستم و بالجمله را جان

داروی حیات می‌انگاشتم باوجود بعضا نهایت تعلق داشتم

و ناگاه بعلاقه تخم محبت از هیچ حاصل دهی میکاشتم تا آنکه

چشم عاقبت بین بود چه سوء افعال حاضر را نمیدیدم

و با دستار دستی فهمیدی که گلی بباله گلشن کلاه را نمی‌چیدم ولی داشتم

بجای میخ ترکیب عنصری بسته و عقل از بند لو راکن فهمیدی که عواقب

رسته صید ابو العریان را ابو النعیم می‌شمردم و خون دل خورد را

بجای باده بی دردی می‌خوردم عالم بر این نسق بود و سعی در آن بالکل غفلت

بر زمین می‌نمود تا آنکه خزان شیب سر از گریبان شباب برآورده

و در میان پیری و جوانی سر موی جدائی نماند چون هر حقیقه هنگام صبح از خواب

بیدار و از غفلت بیخودی خبردار می‌شود چشم بینش گشودم

خود را با چندین حیله و حیلت کمالی بخود نمودم کافر بیتماد چه دیدم

مجرد مانی گشته و با وجود چنین حال بساط زندگی در نوشته هم گلشن بر

ابراهیم جواد

از اهیر جوانی در خزان وهم مدار از رشتهٔ شیب در حطلان

درینصورت چه توقع از نهال حسن عمل ثمر بندد و با غنچه گلبن

آرزو موافق خواهش خندد دلهٔ از بیهوش دارو ی غفلت لبسر که

شد هرش روی بیدار نشده متر صدان کشتم از نهال اعتقاد

وگل آرزو ثمر چینم امید که بنود این امر پی ثمر و باغبان این آرزو

اثر مبارک خاتمه قرآن مجید حسب الامر نواب خلد آشیان فتح شه

از آثار مبارک کمال شریعت مقدسه نبوی و حجت اکمال احوال

ملت مطهرهٔ مصطفوی یکی انست که پادشاه زمان و مالک رقاب

دوران بعد لین قول و فعل اثبات دین داری و اطاعت

و انقیاد فرامین جناب باری نماید و راه هدایت بر سالکان

طریق رستگاری کشاید لوای سنن را بر رونق همت حق شناس

واجب داند و از مصحف اعتقاد درست عزیمت صحیح سوره عزایم

اخلاص خواند اعمال ستوده اش مصدق اقوال و رسوخ عقیده اش

ثابت بکوای شاهد حال باشد چشم خداشناسی روشن

و ریاض شریعت پروری گلشن از اعلیحضرت خدیو زمان فرمانفرمای

ممالک ارواح و ابدان صاحبقران نصرت سپاه اقلیم گشای

قوی دستگاه گوهر بحر دقیقه یابی و آگاهی دره التاج سلطنت و صاحب

کلاهی گل همیشه بهار گلشن خلافت عظمی نهال برومند حدیقه

ملت

دولت بی منتهاش شعشعهٔ خورشید جهانکشی پیرایهٔ بینش عرایس
دلگشایی و ملک آرای روشنی بخش چشم فتح و ظفر منظور انظار کارکنان
قضا و قدر السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان فروغ طلعت
گیتی ستانی شاه صاحبقران عباس ثانی که ضیای آفتاب جهانتاب
ملک رسالت و نور ماه تابان آسمان ولایت و هدایت اندوز همه
انجمن گوی آئینه ضمیر روشنش از صیقل طینت سلف رابعه اند و اوامر و نواهی
الهی را بالسمع دریافت از نسخ سراپای خاموشی مقابل مخدرات جمال
آیات فرماندهی شنیده و بر الواح فرمان بشر نقش و جان ارحسن
افعال و اعمال ایزد برهان نموده و چون گلستان کتاب کریم و

وقران عظیم هر طاوس نغمه سنج آشیان معانی در فضای ان فوج
فوج در پرواز و عندلیبان حکم و حکم بر شاخسار الفاظش هم
آوازند مکان شاهدان بهشت سرشت اوامر سبحانی و جلوه‌گاه شاهد
هر غرفه کعبه سبع المثانی و بفحوای اکلها دایم و بمقتضای قطوفها دانیه ناتمام اثمار
گوناگون اعجاز تماشا نمایش حلاوت بخش ایمان و پیوند اثمار قوت
دل و قوت روانست همت والا و نیت معلی متوجه طراز این
حدیقه همیشه بهار ارم نگار گشته بزلال صاف اعتقادی از چشمه سار
خداشناسی سیراوش داده چون این نسخه شاخه عنوان گویند و حسب
الفرمان قضا جریان فلان غارس نهال حروف و نقوش این
بستان

بیشها اعجاز اثمار خلد آثار رشحهٔ امید بار ثمار عمر دوام و خصمان اسلام

میوه پیش رس این حدیقهٔ الهیست شیرین کام باشند **دیباچه بر**

بیاض حالینوس الزمانی میرزا محمد حسین طبیب خاصهٔ شریفه

بندگان نواب خاقان خلد آشیان بخط شریف مزبور

چیزی نوشته اند سپاس داری و شکر گذاری شارع صنایع موجودات و منشی فقرات

هستی کائنات حد بیان و کار زبان نیست چه لوائی هر سگی مشام

سگری مجدد و راه ذباب سلسلهٔ لاتتناهی براهین عقلی منزلت بس

مناسب شیمهٔ اندازه دانی و حد خود شناسی آنست که ازان مقام والا که

پرواز از حوصلهٔ بال طایران بلا ارتفاع افزونست فرود تر آمده فراخور

طاقت سخن گوید و راه قریب بفهم عجز و ناتوانی پوید سبحان الله

چه میگویم فرخی عمرها از طلسم شکست خط که درست مدام الهاشعار

زلف نیکویان نمیشاید با قدام توصیف پرفنی نمی آیم چنان بامی فراتر

ازان بخوانم و مطلب دشوارتر و جهت همت سازم زهی رسول اعظم

ای که ساکنانش با کمال خاموشی سخن سرا و شاهدانش با وجه پوشیده

روی دلربا بینند در مجمع سخن طرازی این حریف حرمان چشم دیده

دران کنش و زبان بیان از لوای مقامی خاموشی میباشد

نه خط صیاد لبه مانند چشم نکویان حلقه دامش درکه

سرمه پنهان وار لباس نه نمای کحل فام مدادش جمال معانی

نو

چون کواکب در شب تابان گلدار همیشه بهاریست که آتش نمایانی
جدول قلم از سرچشمه حیوان جاری و گلکوشش هر دایره و شکنج هر حرفی
پر پریان معنی را بمنزله عمارتست سر این شبستان کیمیا اکسیر است
که از سوختن دماغ شمع سواد روشن کرده و بفروغ آن شمع بینش درین
ظلمات راه بچشمه سار معانی بجه گلدار لیست که خسروان سلیمان
شان بتماشای آن می‌آیند و مانند چمن پیرایان دست نوازش
با پیرایان مبنیکش بندنشاهد مدعا آنکه ریحان خطی که از زمین بیاض
سفینه دمیده بپنجه دست پادشاه کردان سریر و نهال حروف
و نقوشش دست نشان صاحبقران بی شبه و نظیر است زبانی

گنج خسرو بلند مکان که کرسی خطش از شرف کتابه عرش را زیر
دست و بلندی مضامینش طاق فلک ثوابت میداند و ده
مدلولش از فرمان نار تجلا و معانیش را در شکوه اعجاز ید بیضا بی
حصرش موسست هر بیتی چون خانه کعبه بند کانرا از حوادث زمان
بیت الامان و هر سطری خط آزادی غمهای علامان فرد بیت
نشانست خط شریف این اعظم سلاطین دنشان در باغ امکان
نمونه ایست از شاخ طوبا در روضه جنان که الوان اثمارش
از شمار افزون و از حیز تعدد لقه برونست نخست از این آینه
سر نما مینماید که این خسرو بهمان باوجود اشتغال اشغال

اقلیم

اقلیم کمالات را یک قلم مسخر ساخته و مرکب پیشش از سایر سلاطین

پیش تاخته و دیگری آنکه غبار بند زینت از غلامان ساحه

غایت شناخته است اگر بازار این منشور امتیاز و افتخار به عدد

مر اللیل والنهار باعث سرافرازی این خاکسارست بعدد انفاس

نقد حیات نثار رسانم همان رهین دین شکرگذاری و مشغول

الذمه دام سپاس دارست اگرنه هنر خود گویا لب زبان قاصر

بیان بچه زبان تعریف و توصیف آن می‌نمودم و این راه

دراز دور را با قدم کدام بیان می‌پیمودم توفیق تماشا یافتگان را

چشم روشن و ریاض خاطر گلشن به غریب سبزه از گلزار

صحیفه دمیده و عجب کلکی از جویبار خامه بالا کشیده نقوشش از تیره

شب قدر از جبهه عیان و معانیش بافروغ مه بدر از جبین تابان

نمیدانم از جا لکون یک عالم مطلب در قالب این حروف

تعجب نمایم از گنجیدن خود باین خرسندی در پوست حیرت

بر حیرت افزایم و تنگ دل از آتش شکر گذاری در جنبش و زبان

بیان بمقتضای عجز از ادای آن خاموشش لکنت شعر

یک جهان جان خواهم و چندان امان از روزگار کاین جهان جان را

بر آن جان جهان سازم نثار آرزو بحصول موصول آن بار

دیباچه بر دیوان میر نجات نوشته اند کتابه پیش طاق ایوان سرای

سخن

سخن نامهای سخن آفرینی تواند بود از سقفش گوهر حرف کن
در صدف عدم مکنون بود سبع مشرقات و مسدس جهات
و مخمس طبایع و رباعی اسطقسات و مثنوی لیل و بند آشکاره
و نهان و قصیده مجازات اعمال انس و جان و بحر طویل حکایات
زمان و ترکیب بند اصناف حیوان و ترجیع انفاس موجودات
پیش از قیاس سلک رشته انتظام و التیام کشیده و صف
نعال نشین مجلس هستی یعنی انسان خاکی بنیاد را که در زمین
بحر بی پایان و محیط بیکران از زیر دستان بود نیروی غواص عنایت
شامله از حضیض فروپایگی و قعر هیچ چیزی باوج تاج استغنا زد و سرافرازی

برکشید واین رشتهٔ گلی را مخزن جواهر اسرار جزو کلی ومنبرات مقصود

بالکان سلیب کشانید ساکنان شهرستان معادن لعل و یاقوت

را که بصفای آبروی اعتبار حالی و در میزان انظار جوهریان دقیقه یاب

بحسب قیمت عالیند نقد شتاب در آتش لب گرار در نبند

حمادی جلالی خسته منور حبلیت الله نیست که بدور ابروان

نبات یعنی گل دلاله را تا جداران اقلیم شگفتگی وانبساط آید مانند

سکنا سند سلطنت بر هوای فصاحت این نزهت آباد ر

گسترده میمان خود را بتقریب مقربان غادیه وجاذبه سکه

بقلوب للالباب عرفان بنند غزالان از هوس در یا قش این لیلی

نیز شی

شیرین صفات چمن مجالس بیابان که و بساط عناصر در معرکه امتزاج و میدان

مزاج از رزم خود فعل و انفعال و شکست و ظفر و انگیز کیفیات آهوس

اینمطلب باهم در نبردند چنانچه این گوهر را ازین کان و این در را ازین عمان

آبروی افتخار بخشیده همچنین دل و زبان را از ساکنان عظیم الشان این بدیه

الشعور دهه السلطه السلطان روالش برگزیده یار اخوانخواهی تحریر دستراد

ان معنی و دیگری را رتبه محرری و ترجمانی دلها از دیده دید دریچه باین گلستان

هیئه بهار بیخزان کشاده و صلای عام رخصت دخول ان بهشت آباد

در عموم آدینه و از زبان در دلها و منادی عنایتش ندای بشارت انتمای

ان لله کنوز تحت العرش مفاتیحها السن الشعرا بگوش لآلی در ربایت

رسانیده در پنجاه می هیچ بدان قاصر بیان یعنی سیلی خور

امواج بحر طوفانی حادثات طالب خلاص نجات بچه زبان طریق

حمد گوید بچه عبارت شکر عطایای لایتناهی گوید چون ایشان

بدان فوق طاقت انسان و خارج از وسعت ابای بیانست عطف

عنان از ان ولوی بی پایان نمونه بر لوح دریافت نکته سنجان مینگارد

در چمن عندلیب ناطقه نقش نشین سخندان شاخ بر شاخ افغان

این گلستان دران گلستان خلد نشان رخصت صفیر نافه

و گاه بیگاه به بوی ارضاح ضیاء پیران بوستان نغز ان شامه

نهمت سخن شناسان چشم براه باز گشت سیاران این

گلستان

گلستان اند گلدسته از گلهای رنگارنگ سخن بدست خیال بسته

لایق در کندن این معدن روح فرهاد را بوصل شیرین معانی یعنی معانی

شیرین پیوسته بقد فرصت خرج دگوهری چند فرو ریزان در مخزن

بیان درج را مهر بر خرمهر بکارت تا شیرکان سخن بنیت وا این عروس را

بکه هر چه دلربایی بغیر از دیده دل وا کردن سه دچون مخزن را بقفل

ناچار و پنجینه را حاجب در کار است که نامحرمان را از آن دست

وصال کشیده و پنجه تصرف پیچیده باشد باب این بیت

الصنم را بقفل ابجد مقفل و کشاد آنرا بمفتاح دریافت حرف

شناسان محال ساخته سبحان الله عجایب گلستانیست که گل

ولاله این بوستان چون عندلیبان نواسنج و خوش الحان و سرمه

خوردگانش چون مژگان نکویان حریف حرف و همزبانند

سخنان شوخش را در تیه آرمیدگی رقوم باریکش طفلان

دبستان محض از آلوی شنیده و معانی آیاتش را بی تکلف عاشق لاابالی

بمعشوق رسیده شیر است که لبها را از شوخیشان چون رشته طاقت

عشاق از نظاره معشوق خط کشش و نقطهای نقل شیرین

لبان را که رنجیده شیره حیات است با کام پسندتر یاکیان صحبت

حسبان اختلاطی بهوسش کریز قصاید را دلربائی پس توجه چشم

گیسو و نرمست حرا ی قطعها را دلکش ی فاصله خیابان آبرو

بیداران

بیداران این شبستان را هر دایره دهانیست بذکر خوش شکفته و عطر جهانگیری

مشکین لباسان نفس را مرهم جراحت ناسور دلهای عاشقان غالیه سوده

گلستانیست بی درد سر و شکفته رویانش بی تکلف و رفو پیوند سوخته

و برشتگانش را چشم انتظار در راه وارسیدگان هر که از راه انتظار

رسند و شیرین کارانش انگشتش هیچش وقف آنکه لذت شناسان

این شهد را که انگشت بیخ زبان گیوه‌ای چشند منزه از تکلیف مهمان

درکار و مایده سخن در میان و تکلف بر کنار است درون خانه برمی

حسد هو بقدر سرانجام طاقت خوان کشیده اهل مشرب را

شراب بیگانه با چین معنی در جام و زاهدان را حور و غلمان نکات

بفحوای قطوفها دانیه بر خمت تحصیل سلام تشنا پیدم مبادا هنگامه

سخن سرود جبهه پچه کیانش از غبار کسادی پر گرد گرد د دیباچه

بر رساله که لازت بیناه در ابواب جواهر تالیف و تحقیق نموده اند نوشته اند

دانای غیب و حضور و سخن آموز زبان لب نغمان طیور که بلبل

مست از رواج گلهای حمدش بال افشان نشاط و سرور و مگس

عسل از چاشنی شهد ثنای او در شور است حق واقف است قشر الفاظ

را لب معنی لنسبت پیمانه ببالله از غوانی میباشد و چنانکه اختلاف

ظروف زرین و سیمین و سفالین را در رسانیدن شاه باکه رنگین دخیل

نیست همچنین لغات گوناگون را در ابواب حمد حضرتش بیچون پله لقا فود

ولی

ولب تا ولیت تا زی بلفظ یا رحمن سلسله جنبان سوال است

و یا ربی بعبارت بخشاینده انس وجا طالب نعمت نوال شاهد

مطلبی در خلوتکده عرض حال عارف پیرایه یا رب در بر دلها فاخته آتش

در لباس عروس بصد بار وصف اظهار در می آید سراییدن از باب

وجه هوست و ترانه مرغ شب آهنگ زمزمه بازگشت از جبر دل

زبان عارف سبزه حق میروید و طایر شب زنده دار بر حق میگوید

درویش ژولیده مو که زبانش وقف ستایش است بی تکلیف

احتیاج حرف شانه بر زبان می آید و هدهد تجرد شعار بجز موی سر شانه

نمیداند زبان دانان دیار دانش در زلعه و بیرقلعه شهرستان

ننشسته اند میدانند به ندای اعجاز اثمار آن فرشی محک عیار

این دعوی و بوته خلاص این معنی است و از اینجاست که جان عارف

هم از ذکر حق خاموشی جمادی در جوشش دهم و هم از شور عیان فریاد مرغان

خموشش نوا در خروش میشنیدند ناله زاری که شیرازه حلقه صوفیان

صاحب حال تواند بود از دایره طوق قمری خارج نشد و شک

سرشاری هایی بلبل صد چمن گل تواند شد از طرف پیمانه دل

عندلیب را بدرنه سحر خیزان نکو اهند شعله شوقی را اول بلبل زبانه

میکشد بقری تسبیح زاهدان ار کرکه کو انکته بیشه وصیت السلام تسلیم

خاموشان دیار بسته زبانی بلبلش نکته سنجان و لب بستان غرمان

از بنده

رسیده از استقرار در مقام سگالش حمد ایزدی بچه آهنگ نالد که

از در و دیوار ره در کمین نشستگان للالباب نطقند کنایه خارج ادای

نشنود و بساط سخن را بجواهر کدام لفظ آراید از صدف

گوهر ریزه هان دلله و حامدش لست شرمنده نشود همای اوج سعادت

نیایش ایزدی را آشیان آن از آن والاتر لست که صید دام حرف

وصوت سُخن سرایان شود و پرواز گاه عقاب این خیال از آن

بالاتر است که شاهین چشم بسته از هان بنی نوع انسان بال باز

آن پرد و زبان طوطی مقالان در این مقام زخم دندان ندامت

سینه بار بلیسازد و طایر شوق که شعله پرواز منزل لست از دهشت

آنمطلب بیرون اندیشه اگر بدانی بهر رنگهای پریده صید کند امیر شکار است

تیر از کشیدن طوق گیرتان بهر بیاری و اگر ببینی بر فشانیهای اشک

رنگین بالاچه قدر و اعتبار است جواهر ثمین عبارات سالار در

عدله ظرف ریزه شماری معلم مکتب خانه زبان دانی بهش از شور

انگیزی انا الملیح شمیده کلام بی همت به نوای لا احصی نغمه سرا است

دیگر چه گوییم وهایی سبک حریف حرفانرا بمعرض عجز و تسلیم را اسماعت

دیگر بکدام پایه بوییم بکر بوی گلهای محمدی نعت سید البشر عندلیب ناطقه

نواطراز و بهوای پرواز این چمن پرفشان و نغمه پیکار کند در هوای امیر شکار

صیدگاه مکان بهر طلبه طلبش جبرئیل امین با بند جوارح معلم

ارواح

ارواح لشکر ستاره‌وی نیاز باین هیئت خاکدان می‌آید و حصول مطالب

جهان گیر را نیز اشکار زبون و صید لاغر میشمارد و چرخ ازنان

شکار شیطان را بدست معجز نما از جان شیرین سیر نموده و بار مجهم

خوار حرص و از درگاه تعلیمش چشم خواهش نگشوده مرغ دلهای

کافران با صید هدی ایمان را شاهین بدهان داغ فتیله خوارند

و دیده مؤمنان در شبهای دراز مانند شاهباز بیدار و شب

زنده دار هیچ ظلم و تعدی از فرمان شرعش چنین بهله بی نیرو و دست

عدل و احسان مانند نشیمن آهنین مرغان قوی بازو دست قزل قوش

باکه بمکت شریعتش رام و فرمان پذیر و آهوی شکاری چشم خوبان

بدام حیا کر شکار رو اسیر است نه تنها حامل وحشی در مرغزار

تسلط مرغ عدو شکار است بلکه بالادست ترین شاهباز

این کارخانه اعجاز طراز حضرت حیدر کرار است تا خود سایه دام

کرسنه میداشت نه شکار بکارش در نظر بود و باوجود رسیدگی

بنهایت چنین مرغان شکاری نوآموز را هرروز نمی غنچه چند از شاهبا

شاهباز چشم از سوی چشمه و طریق اطاعت و فرمان بکاربا

اموخته است چنین بازی از بیضه اسلام بر نیامده و همای بدین همایونی

در قله امکان بال میمنت نکشاده صلوات الله علیه و آله اجمعین

الطیبین الطاهرین الی یوم الدین و بعد بر ضمیر صیاد ان

معانی

براوج اذهان بلند داعیه که نگارستان شکاران و امیر معانی

قطره هیچ در معرفت غواص که میسنکانه دارند طیران آسمان

شیرین حقیقت چراغ شستند گوهر جویای دو بر نیارد پایان بی دریای از سر که فرو رفته

شوق آتش برشته سوخته دلند که راهش پیش در چراغی چه که ندیده

می بینند ذوق چشمه سار تشنه لب و چراغی سرمایه شراری هر که اند می

بعقل والای مولوی حضرت عاشقیت دریای منبع گوهر هر آب که

الم نزلان شاخ بر تحنیتش طایر و بسته کتاب سطور رشته

صنع رنگ نگارستان الا الله کاری که چشمه در نه گر سو لت نشسته انسلم و

معرفت گرانبهای گوهرهای شعله هر معدن در و شگفته یکدیگر در بچول

نهفته است جواهر گرانبها در آن کان که تیشه ثقاب اذهان
بدان نرسیده و طراوت سایه و پیرایه در حجاب شاهدی
که دست مشاطگان بجهه از جمالش نکشیده هزار دستان از
گلهای گلاب کشیده چه تمتع تواند یافت ز بوی کدام گلشنی
بحریم وصلش تواند شتافت مگس را که این فسرده
محروم دام پرواز و اخذ شهد از حقه سر بمهری طومار عمر دراز است
یکی از گنجهای سربسته حکمت که تیشه دریافت ثقابان اندیشه
بسر وقت آن نرسیده و به نهج صیرفی امور بر وادی آن نقدی ندیده شغل
سر شکاری و جوارح داریست که اگر بنظر حقیقت بین دیده گشایند
جسمانش را

چشمانش را کلاه آهوی در سر و رند چشمان را کرشمه نرگس شهلا

در نظر است بخود بودن غذای خام از منت طبخ آتش فارغ نشسته

و بتعلیم لک چشم از هرچه در نظر آید بسته اند شیران بمکتب تعلیم معلمان

شکنجه بیخوابی دهد در روش در صیادی سریع تر و بپذیرای فرمان

مطیع تر بدار انداید چون سر و لباس زمستانی و تابستانی نشان

بی تفاوت و گشت زار تجرد و قناعتشان بآفت آن نوز

هر کلی دام صیادان در خاک نشسته رنگ نقش و نگار

او نیست با آنکه به بی نیازی و نشد خود منت است در مکتب تعلیم

همه تن چشم صیاد و در میدان شکار همعنان باد صبا است در

مرد نگاه مرد باشعور بالمآل امر خلاصه جهالت ردیف

و در بزم خمس لکهای عماز الان غالب حریف است

و چون ابنای نوع در اخذ این خمس علم اکثر بتعلیم زبانی ساخته

و بطریق سایر علوم در آن ابواب کتب و رسایلی نپرداخته اند

و بتکلیف تعارف زبان بیشتر از کارگیران این امر جلیل

گذشته اند کفا میتبا بدانچه از یکدیگر بتعلیم گرفته باشند اکتفا نموده و طریق

تالیف و تدوین نه پیموده اند و با وجود غموض و کمال شرافت این

علم را دفتری باعانت بغیر از فن زبان مشتغلان این فن تصنیف و مناط

اعتبار تواند بود از مستبعان کتب نشنوده امروز که عروس این شغل

گرامی

کمالی به پیرایهٔ وقت فلان اعر عشر تمامی دلالت بر بیر لعهٔ ضمیر منیرشان

از اشراقات غیبی چنان پرتو لمعه دربن فن کتابی مرتب کرده دیده

و سایر اشرح این اسم و لوح این طلسم تواند بود و چون بنده را نسبت

ارتباط بدان جناب حاصل و باعتقاد شریف شان این غریب دیار

کمال نگارش چنین منشور الآدابی را قابل بود مامور داشته شد

در این باب رساله مرتب ساخته آنچه از این علم باستادان

و آن خان والاشان بلند مکان را مهارتست و تجربه معلوم شده

باشد در سلک بیان کشد بفحوای المأمور معذور لسیح این کار را اگر اطاعت

بر میان استوار کرده امید التماس از دقیقه شناسان

رموز باریک بینی آنکه اگر بر خطائی وقوف یابند اسب جفا بیجا

نتازند و بار اعتراض بر این ضعیف نیندازند و باصلاح

آن بکوشند والله الموفق والمستعان دیباچه بر بیاض ابوالقاسم

نقاش سخن سنجی بافحانه شعر بند نقشبند طبیعت نغز سرشته ابیات آن کتاب

کارستان او در نظر دارد که از مخزن خزانه فکر و خیال بکدام صورتی بدیده

تأملی می آرد میخواهد که زینت بیاض سفینه را از شجر سخنان شاخ

بر شاخ بلبلان گلستان بیان نموده از نقش آن رنگ ساخته و

فرش ملون جامه گلبندی بهار را در نظر بینند کان خوار که اندر برای

مسند نشینان بساط سخن انداخته و از قلمرو بازار آهوی چین سر کرده قبل

را نقد

شکفته روی باغ خیال آراید و از قصب پیچه کلام شکر لبان شیرین سخن

رای نقل مجلس بستان معنی خوانی ترتیب نماید جهت تطیب دماغ

می و من دماغ و کنج فراغ مهیا و آماده باشد شعر ما می ندیده ایم به نقلی بس از لب دلکش

غیر از شراب بیغش اشعار با مزه ٥ سمع اگر آن استقرا و تتبع از هر مصری از امصار

و قطری از اقطار مانند فرح آباد حسن معاشرت و عباس آباد حلاوت و

شجاعت و قزوین بزم خوبی و الفت و تبریز سلامتی و صحبت و مشهد مقدس

جانفشانی و شهادت و کربلای تشنه لبی و مفارقت و حلب خسیسی و بدخویی

و نزاکت و خطای بی پروایی و عدم مروت و شیراز مهر امهات

عطوفت نهار و بیجاپور عقوق اولاد و اسپاهان کثرت غنج و دلال

وکانشان از آرزوی وصال وقند بار شیرین سخنی و حلاوت و سروار

خط نونهالان سرو قامت و بحرینا دیده تماشا و حیرت و شمام

غبریان بیکسی و غربت و مکیدن لب شاهدان و قند

الرسول پیغام وصال مشتاقان و کرهان جز ایوبی و مکران مکر

معشوق نو دلکویی از هر قسم متاع هم بافته دست خیال استادان

وقت بیشه لت لبته لبته آورده اند و در انتخاب هر یک عجایب

و وقت و الیستادگی دندان بر جگر افشرده پوشیده نیست

که قبای شالی هم در کارخانه خیال از موی میان و زلف بتان و خط

نکلهرکان با تمام ریسه و زربفت طلا و نقره بافته هم از خیال سیمین

بتان.

بتان و بیدی رنگ‌ها دل با خشکامان انجام یابد ندید لیکن تماشش خواهد

هر دست قدرت طلاب صنعت بدامن و تماشای آن بدیع آواز

نظاره گل و برگ این نزهتسرای عجوبه کار و بدیع نگار کشد

این باغ همیشه بهار گلستانیست که نوری از این انوار و اثری بزرگ

ازین ازهار و فردوس نهالی ازین اشجار و رودی نهری ازین انهار است

چرا صاف باطنان روشن دل به توفیق تماشای این نزهت آباد

یابند چون آب در حوض وجه و دلها از روی فراغت بر لب بخوابند

و با کمال آرمیدگی سیر این بستان نمایند هر گاه من مجنون بی پروا که در

بیابان بکلی تعلق و سودا کله کاله لیلی در هر حجرگاه آهوی صحرای دلکش در گل

کو بیان این اندیشه برای خویش دل و تنی شسته زان دماغ سوخته
و چراغ عاشقی افروخته تا بر روانیست هر آتش طبعان پروانه
وار بطوف آن سرگشته و بی پروا نمایند و از هیولای بوی ناز و نیاز
و حسن و عشق این روضه همیشه بهار لذت نیابند شکر لله که در این
بهشت انداز از باراح این و آن و ذلك السبق تماشاییان چون در
گرفتن چراغ از چراغ و سفر کردن بوی گل از باغ بنقصان نیست
چندانکه سوا بد نعم از این خوان آراسته برگیرند همان نعمتها تمامی
برجا و این شمع فروزان بدستور نخست صاحب صحبتان
سخن کوتاه و قصه مختصر لنجه دریچه بیان حسن صورت آن منصه
ظهور

ظهور کشیده سخن است اهدا بیار محیط بحر ز بقصیده دلجوئی پای در گل
رفیقان کلک از تقیید نخست و للّه در بنده صورت التصویر و تصدید نق
گشته جهان آثار قلوب ارباب عرفان را مقر و مسکن می‌سازد و از انجا
لباس موزون الفاظ در بر کرده از حجاب زبان بدر میرود و آوازه اذان بکوچه
هوش و در باغچه دانایان در می‌آید و گاهی بدر نقش شهر از خطار جل
اقامت می‌اندازد و مانند آب زندگی در ظلام و بیم توچراغ در تاریکی
مشام جان‌ها را با بوی مجلس الصاحب غاره میگشاید بدیدنی
یاقوت روح یعنی نفس همدم و شبهای دراز در خلوتکده بجهه دل
محرم بجه جنس مهمانی لامحاله بغبابیت گرامی و کفران نعمتش نمک

بجز ماهیت آنرا که دیده بصیرت بهیچ زاد ابناء دل صاحب جلالی باشد

بی اختیار بر طرف کردن این لمحی اثر آن می آید و مانند

مستان لایعقل ترک خودداری میباید و آنرا که غبار دیده

همین راه گشته طریق لقاهای لب ... ان محرومی او ولا لیس دیگر لیسه

کسی چه گوید دیباچه که بر لب اسرار این خجسته فارسی نمونه تحریر اند

نیالیش ستایش گر می باید زده جامه اعمار انس و جانرا از تار

زبان و نیو انفاس در آدرهم با عشه و رشته زرین خطوط شعاعی

خورشید را جهت اتمام اطلس کلماف سپهر بدست قدرت

بافته خانه صور نگار هیولای اولی را جهت خوش نشینان کاخ ش

دیو

وجوه مشجر قابلیتهای شاخ بر شاخ مغروس ساخته و در خلوتخانه

مرکبات طرح اختلاط والتیام میان مخالفان اضداد انداخته آب

بیدار دلیرا پای سپاه خواب سرهای مخمل نمط و کره شرار انگیز کشنای

خاکرا مانند قفل غنچه از هم گشته جهت بند و مثمر خاک البرز کوه های

شاهوار قدرت کامله و مصلح هوا را که انفاس حیات بخش زندگان

شعبد ازانست از کتم عدم عمیات آب و آتش آمیخته آب انعل

شتاب در آتش ازانست که نان روزی خوارکان آب از ز انغل

دلکه در کف ابر بهاری ازان سراپا زبان الشب که بقطرات باران

نعمتهای الوان را هر دم میشماید در حسب رسانیدن ارزاق

بی پایان دست قدرت صانع اصطناع الشان آسیاهای آسمان

در کف دایه منعم حقیقی اوقه باکاران اعشاب و اشجار و دستیاران

اوراق و ازهار در رسیدن و طایف مقرر به وظیفه خواران

نعم قوت است بنیروی فرمان امر کن دیو نفس نباتات به حد منقار

پریزادان فواکه شیرین حرکات میشد از تعب خدمت شمشاد از خواب

و شمشاد بیدار رود در حالت بیداری و خواب این حارس مخازن

نقود ارکان دیده بانان لطف پنهان کوتوالان قلعه آسمان

بشیار خبردار از سرد روی برف و دم سردی زمستان تنور

گلهای بهاری برای پختن اثمار گرم دار گرم خویی و حسان

اخلاط

اخضلال بال شتا و ربیع دلهای سخت استخوان اثمار نرم است

در شبکه صهبای قدرتش دریای محیط و عمان خمیازه‌ای بر خاک طغیان

و در لوای شرح قدرتش زبان آتش بیان شعله از بیم سهو و خطا

بر خود لرزانست نباتات بفرمانش خاک خورده حیوانرا چون

دایگان مهربان بشیر بضمیمه اوراق و اغصان میپرورند و ریشه‌های

درختان چون خیمه متکاران جابک دست برای لباسش تار

برقه کاران ردای حریر گلهای بستانی را می گسترند بمفتاح کشاد

کارش طیور از ریاض عدم بقلعهای دربسته بیضها در می آیند و

غنچهای گلها بهدایت و سیاقت خضر اندیشه‌اش پا به بیدای امن

پدیده از کن مکامن شاخهها بر فراز بر ظهور بر آمده جلوه گری

مینمایند چراغ درخشان برق را بفتیلههای قطرات ریزان

باران بر می افروزد باین رشتهها که تا بنده دست قدرت قیومانهی

اندای سرای نوروز را با سرود شمار میزند و گاهی صورت الست بنغموی

الصبح خبر بوساطت صورت هوائی بجا جای صورت مائی آمده و گاهی

بفرمان قهرش چنین ناخن سباع گره از رشته وجود وحوش میگشاید

قوت غاذیه را نیز با ناخن ظراز حلال ماکان چهار کار به جاذبه و ماسکه

و هاضمه و دافعه مطیع و فرمان پذیر و مصوره را مانی خامه مو بمو

کاغذ لیست خمش قلم ذره برای تصویر در راه سرعت امتثال

ادامرش

اوامرش نفس سوخته صبح را نمونه شب ظلمانی و در حقه طبیب

حکمتش برای تربیت کدول شکسته رنگ ماه شبهای تار را

خاصیت مومیایی انسانی ذکاء خورشید را در طریق اطاعت از

فروغ فخود دامن بر همه ابان استوار و ذره را در پرتوهش فرمان خار و

خس کلفت بفرماشی اضطراب خاطر انول بر کلهاریت عقد اخوت

آن سیارگان با اخوان آسمان در تربیت کشش برادر آرا

سمع لبنان محکم و حاکم طبایع کلیه از تشویشش چگونه ماند

ولیه اشخاص کائنات درهم و مبهم لیست فرس فراست

دریافتگان دقایق از معقولات اول و ثانی در عقال حیرت

و دیده بینای حقایق بین از سیاهی شبهای جهل
مرکب در خواب غفلت لیکن دلها را بدلهای رسته پیوند
محکم بسته و باب الوان طیور رنگهای عشاق را بر طبیعت
درهم شکسته اند که در صف نعال مرکبان جای دارد
کمند بلند بالای آسمان از عقل دوراندیش کرامت نموده و بذا
رغبت عباد را از چاشنی حلاوت اطاعت پیشوای ثقلین و
راهنمای خافقین لذت افزوده این برگزیده را چون عقد اخ
تمامی عدد جامع فضایل پیشینیان ساخته و آینه خاطر انورش را
از زنگ هوا و هوس خیال اغیار چو چشمه نور شمع ابد فروغ

شریعت

شریعت غرا را در آز در او ظلمت ادیان منسوخه چون شعبان

عصای موسی سرا پا د بان نمونه و بیر تو این چراغ خورشید ضیا

بلیسای شب یره طبعان ظلمت جهل مرکب را آز مهم این آسمان

خورشید نشانرا از دوازده برج امامت که اثنی عشر اباهم

اثر قران سعدین دولت موجب احکام شریعت کعه و شنونده

فرمان این گوهر والا را دست به دست تجار بان اوامر و نواهی

نموان سپرده صلی الله علیه و آله و بعد بر مرآت اذهان باریک

بینان معارف منطبع میسکند اندهٔ عندلیب اشقیه بال

پریشان حال خاطر در برد از حدایق مختلفه کتب علیه تصحیح

گلزاری به لمعة الاشارات موسوم و در سلک مصنفات
افضل افاضل وقت خود علامه رازی منظوم بود که از نمو الحق
گلشن و بد شگفته رویا لیس مانند غنچه نیم خند جلوه گر و عطر پاش
و شاهد انش را چه و لباس دلربا و خوش نمایی اتمام آنچه
آن گلستان بسیار انش را از عطر گلها کیفیت با گمر ریحان
حاصل شود خیال افشا نمود این پوشیده رویا نیرا که در موج
الفاظ عربیه از نظر تماشائیان مستور بود بحلیه پیرایهٔ زبان عبارات
فارسی به حکم ائینه بدنما دلکشا مجلا سازد با بعضی از الباب فطرت را
در تماشای جمال ان دلربا کلفام به شرح ذهن جدید بریده شد در
یلهقه

یکهفته بسوزن نوک قلم و رشحه بریج و تاب رقم باتمام رسید توقع
از مکارم اخلاق ناظران این بستان آنکه اگر خار اعلاقی در رهگذر این
شاهد بدعا بینند از اعتراض زهر آلود احتراز کنند و عفو و اغماض را
بر طعن و ترتیب برگزینند **دیباچه که بر علم صرف تصنیف خود نوشته اند**
بسم الله و بالله والحمد لله بانی بنای والای سخن را ثنا و ستایش در
خور است که بدو خشت ازین بناه عبارت از کاف و نون مقرنس
افلاک و مربع خاک و مسدس جهات و سواد اشی ثوابت و
سیارات را ساخته و قبه توی بر توی کرات را بی مدد کارگری
عمد و استوانات بر عرش برین افراخته ذکر جمیلش جان

دهن سخن گوی و فکرتش خواب از دیده بیداران بسر در گریبان
الفاظ و کلمات بجز در بزم لطفش عدم زادگان اسما و افعال
بعضی تا به نوا نبود و بجز رباعی خوان او کلام و کلمات در بزمگاه
افواه و محافل اندیشه و خیال با حصول مخمس در رقص و جولان نبند
حرف مدغم در بزم محفل انبساط چون بهار کوی نشاط بی حرکت
شبه بخیال وصالش دائم در آغوش بستر خزیده و معانی
رنگین بر رفاقت الفاظ محرم تا بخانه زلف شاهد منظوم و منثور
گوید الف با استقامت علم و انگشت نمامت در کعبه کویش
همزانوی سکون و حرکت لا از نارسایی راحله سعی دل بر از خود گذشت

افعال ۵۰

افعال را هیچ صبح افعال در تکاپوی طلب معلوم و بنهون

در مقام لوای لم دلالت گلو محکوم بدو مجزوم است حروف نحوی در دبستان

حمد شش بعضی چون بلبلی کرم صغیر و طایفه را از لال همس و خاموشی چون

گلی در ضمیر مجهور از الغلطه و لا تجهروا زبان در سرمه مدله خوابانیده

و مستعلیا تر الا ابهام و لا تعلوا بر خاک مذلت کشانیده عین را

از نیروی سنان چشمه امید پیوسته از حجر اول زبان در فور

ان و نفخ چون ماهی بر خشک افتاده در شبکه خیاشیم طپانست

این سوده اگر ان ظلمات صراتر که بجماعت اب حیات ای چند

بر مرکب باد جولان زبان جلوه شرار و درخش است لیکن در مخلد

خطوط شان اگر بسبب اتفاق سرمایه بلا شهرتی یا نقش است

سبحان الله چه بوالعجب شیوه کاشنده که گاهی از غایت ایتلاف

بیگدیگر میپیوشند و گاهی بالقای وجه خویش در التقای غیر میکوشند

منور ذهانش با نهایت اتصال در قید تقطیع و با کمال بی‌والی

و سر در هوایی در بند ترجیع اند نفاذ امر شان بحدیست که فرمان ان

بچشم شنیدنی و جمال شان بمرتبه بدیده بینایی بصیرت دیدنیست

دلها بار موقوفات کلماتش وظیفه استغفار مهیا و زبانها از

خوانخواهی شان شادروان ممدود و صیت سخنوری بر سر یاست

آمیزش شدیده و رخوه حروفش چون شکنجبین صفرای جهل مرکب

شکسته

شکسته و بسیط ذات آمالماش متواضعانه بر در امالی مطالب

نشسته زای شکوف بنای الهیه مسکن شاهدان معانی و موطن تجرد

نژادان کلام ربانی و وحی آسمانیست که گاه از خرابی صورت آبادی

پذیرند و زمانی از بحر کلی قوت و شهرت گیرند که اگر انند هم بادشاهانرا

در فرمانهای از ایشان اما گزیر نیست و گدایان درگاه مغفرت او وسیله

اظهار زمانی الضمیر هر حرف سطیه گرانبار کاروان سخن و بدیهه جابری یکی

ترجمان زبان نکته محو ازان هر حرفی لست هم شاهد زیبا عذار لست

و هم گلگونه رخسار هم صدرنشین مجالس ضمیر لست و هم بجهه کشای

اسرار الله اکبر این چه صفت است از کیف چشمه کاوش خرد بیان تحریر

بیکران چشیده و این چه کرم است که جهانی را خلعت نوا بادی

کشف ما فی الضمیر پوشیده عقود جواهر اندیشش نه همین در کار گوش

آویزه گستاخی آنست بلکه در دریافت هر لفظه سویدای زمین نیز

سرکوه آنست اگر مستغرقان دریای عطاهای بی انتها در صدد دلوانی

محمدت در آیند دهانها را کاسه دریوزه عطیه مجدده نموده باشند

و زبان سوال العای بارزه قدرت شکالش حمد است شیفته ازین

احسان بی پایان چه توان گفت که با نهایت بیدای و کمال

هویدائی به شب پر خفاش را در پرتو خورشید ظهورش ما را بی ابر اخفانی

نفیست بنور معجزات انبیا و رسل چراغ هدایت افروخته و طریق

کون

سلوک سالک بنجاح و فلاح باحار عباد آموخته خاکیان را باشراق

انوار معجزات فروزان گوهر معدن نسخ البشر و بهمین آیت

ام الکتاب قضا و قدر راعی رسول ثقلین بو شیحه صغری و کبری

شاهین انگشت نمای مقربان درگاه قدس و مشار الیه محرم انس

ساحت ماه تمام سا از فروغ هلال انامل اعجاز کاملش شکست در

کار و پیکر خلاف ملل و ادیان را بقوت بازوی دین هینش ملبوس ابدا احته

صلی الله علیه و آله خصوصا علی بن عمه کاشف غمه و مروج دینه و قاضی دینه

و صنو عینه اسد الله الغالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب

و مفرق الکتائب نور الله الاعظم و سر الله الاکتم و برهان الاتم

واله الطیبین الطاهرین   چنین گوید راقم الحروف

پریشان الواثق برحمه ربه المجید اللطیف محمد طاهر الوحید

الشریف که چون علم صرف مبدا علوم و منشاء قواعد و رسوم

بلکه بنای هر علمی بان مشید در یافت خبایای فرقانی باسباب

ان موید است لهذا پیشینیان را که اهتمام در مهام بیش و جبار

و عزمشان در سیاق بحث و فحص بیش بوده معالم ابنیه را

شکافته و گوهرهای گرانبهای رموز یافته درین علم شریف تصانیف

معتبره ساخته و عرصه انرا از غبار تفرقه و تشویش بپرداخته اند

لکن محصلان این عهد را بنابر اشتغال علوم عقلیه از توجه باین علم

شریف

شاید بغفلت حاصل و شاهد این فن از حلیهٔ رواج عاطل گشته
عفت الدیار محلها فمقامها و باوجود آن بعضی را نیز از راه صعوبت مسالک
و وعورت مناهج ارتقا بر شوامخ آن دشوار و بدین جهت این متاع
گرامی کم خریدار است و چون درین وقت بعضی از خلان و اصحاب ابرار
که حسن اعتقاد باین غریب دیار دانش بعد داعی دیانت بر آن
داشت که دوشیزگان این فن را که در استتار لغات عربی از دیده
اکثری نهان اند بحلی و حلل زبان پارسی آراید و این نقاب حجاب
از چهره کشاید بنا بر انجاح این مسئول و اسعاف این مامول با کمال
توزع بال و تشتت حال از انجا لابدا اقدام نموده و بتاریخ چهارم

ذیحجه الحرام سنه ۱۱۸۸ هجری برایه اتمام پوشید چشم داشت از ناظرین

انکه اگر بر خطائی وقوف یابند در اصلاح ان کوشند و ذیل اغماض

بران پوشند و بالله التوفیق دیباچه که بر بیاض غریزی نوشته شده

سخن نه بجای کاری معنی تازه سامری و از سفینهای کاوزبان اگویا

وانوار اثار روح الامین معنی ها در لیالی دیجور نقوش رقوم دوام

فریب دلها نمونه کلمیست نه صحرای نجد دبروستانی لشنانی روانه

طور طور نقوش لسان دولهای انجمن دل و شنجو زبان که بصفت

اصلها ثابت و فرعها فی السما در حدیقه مدینة الاسلام دهان

انگشت نمایست کعیده و نفوس بشر را که هریک در مصر و

وجه

وجه نحو کارکنان قوی و حواس را مخاطب بخطاب انا ربکم الاعلی
مسکی اند در ربقهٔ تسخیر و فرمان برداری کشیده بجز نظم را بعصای
قلم خم در مصرع بیت از هم شکافته رهگذر نمان نثر را نیز بهمان عصای
معجز نما که قصب السبق سخنوران لقب داللّه بهم بافته بر ساحل مجمع البحرین
لفظ و معنی در برزخ تجرد و تجسم است خضر سبز نفس خط را پیشوا ساخته
با آنکه سلیمان وار مسند سلطنتش بر هوا گسترده می‌نشستند در غار
تا زصماخ رجل اقامت انداخته موسی را از نسبت کلام آوازه
کلیمی بلند و داعیه سحابی بوسیلهٔ سخن شخص اجابت را دل السنه
با آنکه دامان تقدسش آلوده غبار تجسم نیست مادهٔ وجه عناصر و افلاک

گوینده و هر چند از آلایش نسبت علو و سفلی مبراست ریشه نهال

خوبی مثالش از آسمان بر زمین دمیده و اگر کسی را در صدق آنچه

خامه صادق بیان اخبار یابان نموده اشتباه است کلام خدا که بیان

از جناب کبری نموده بفحوای انما امره اذا اراد شیئاً بران گواه است

سبب اعداد معدودات از وی بر باد هویت حال باطن گویندگان

از آیینه حسن تألیف او پیدا و هویداست کاخ مطالب و صنیع

و شغف از وصول صورت کار بمحصلان و بمشاطه عذرخواهیش تو به صاحبان

انفعال تسخیر مقبلان واجد را تا از خوش شمرده خندان

جز نو نخیده ام در جامه حصر نگنجد و مقدار تا وزن و قدر از دقایق خیابان

بلند

بلندی گرین نشسته میزان تماس سنجد با آنکه مشتمل فلک ثوابت

بطفیل او الماس پیش و سدس جهات مجلس خوابه روز و شب برای

او بفروش لست از راه حسن معاشرت پری دللـه در جلد هر بیاض

خریده و چینم در حالت لعور فهم افتاد کان رسید باندازه خواهش

هر کس چندانکه از روی چشم سخن گذاری داشته حکایت گفته و مطلب را

دریچه ادب با بینی ادا نموده شنونده بچشم خود شنفته خط را از و

دلربائی سولف چشم خوبان و بیاض را معجزه بیضای موسی عمران است

عاشق رمیده و معشوق رنجیده را در مجلس انشی هول

متصالفین رشته بهتی بهم بسته و شاه و گدا و غنی و بی نوا

چمن زمینی و بلندی در باغ عشق انس بسته اند سنگ لیلی را با آهوی مجنون

محبت کلیم با الیاس و طفلی بدخوی گل گذاری در باغ عشقش دایه رضامندی

شیرمست تماشای سیرش را آرمیده که بهشت برین و بلندیها

گلستان ز نور معنی غزلهای اغز لبانش دفاین گشته بر سفینه

قافله کاهیست مسافران دیار عدم با متوطنان شهرستان

وجود در اینجا همصحبت میشمانند و سولوهای شمای مجلسیت عیار نقد

کلام هر کس را صیرفیان سخن دان میشناسند هر بیت تیغ

خامه‌اش و سیاه مستی بپای تا سر همتش باز هر کس را چون آن سرمه

بچشم کشیده و در سولو جهان هر لب سخن شناسی چون آب حیات در ظلمات

پال

طباع در پاشش سحاب بهاری با پهنای هر چنار حدیقه بچیده من رعنای پای

نسیم با این گلستان برگهای گلبنها وگلبنهای سبزوران سبز دریادلان

او چنین صبحی مصفای داماد مبتسم خندان وخنده شکفته دهان صبح انفاس

وداع دل شوان از وصف لب معشوق دامن کیرویش برابر همه اگر

نهاد شوان ودل حالت بر اختیار با نی همرا چنین حران

البتت بدان وقوت روح قوت لیت سخن شده ماجرا غافل

سخن اندیشت وغیر این سخن نیست دیباچه بر رسم الخط قرآن

مجید عربی و فارسی و ترکی نوشته شده

الحمد لله الذی جعل للخط فی کل خطه

خطارا فرا وخلقه في اوطانه الكرابسي

والضحى محاورا مسافرا وصبره منظورا لع

لعيون الاعيان حين ما كان باظرا وعبا

عباب تيانه مثلا طمارا اخرا وحبله من

ديوان العطايا مواجبا ومرسوما وانث

ورودا موارد بساتينه مذوقا ومشموما

اذا تكلم تكلم وبلغ في تكلمه الغاية القصوى

القصوى واذا سكت صمت ومن صمت

بحاجر كان متحركانه من اهتزاز العشق محففه

عن عيون

عن عيون الاغيار والمعنى العريان فى لباس

استاره الكحليّة محجوب من رؤيته ذوى الابصار

حبّذا من صامت افحم مصاقع الخطباء ببيانه

ناطقا وتبارك الله ما افصحه من ناطق اعجم

بسيره مجدّا من كان فى مضمار البيان سابقا

علّمه الله بالقلم عند كونه فاريا للاعجاز ما لا

يعلمه الافاضل ورسم له من التبيان ما قصّر

عن نيله باع ادراك الاواخر والاوائل صار

بريدا للاخدان ومخزنا للرموزات القران

بسجد له الانظار الابیة الجامحة و یذل له

سوارد المعانی الطامحة سبحان الله زهی سیل

ابر سخایش یعنی دُرّ غلطان را در حلقهٔ صحبت و چهره زیر حبنا را

این ابر دیده کلهای سرخ حبابی با غنچه محیایان مشتری طلعتان را در حلقه

چشم دیده و سلان این رنگ و بوست سکه صورت زر

در سکه خانه اعتبار رو نمام و لالی کلام ساوی را از صنع کاری

او حسن نظام در دار الضرب نفاذ فرمان نش بطغرا و ضرب

تینک و سندان سپرده و در انفاذ لوای کلمه شهادت بسنجت

رود پای ثبات افشرده تا هی درم کستیران فرمان شاهان

که

که جهان کوبیده و زبانی در خبر او به رقیمه شکسته بسته جاخمدان
خریده ام در کوی غزلیات نو غزالان زار و نزار و پا شکسته
و هم در اقطاع قطعه‌های جریده دولتمندان بر سند نسخ فروشی و تعلیق
علاقه خود نمانده در رشته طره لامش را جا بر سر لعبتان
فرنگ و مرغوله نوشش را جز رهای ذو النون جا در مهادریای چنگ
سوله کشور علم شهرستان دانا آبادی معمور و رازهای نهان و آشکار
در نغمه ترنمای او مستور در نیستان بحران فراق نغمه اش در لباس
ریحان بوی اعجاز فروشته و در تعلیم ابجد و تدریس الف با افلاطون
وارسطو حکمت مبدا و معاد آموخته در هنگام زادن از مادر چون

نسیم فصیح سخن را اگرچه گوهرهای معانی شنیدنی را به
موجهای شنیدن را در رشته بیان کشیده در باغ ادب
صاحب منصب مرآت غلبیش بعد از احدی الف نشسته در
محفل شاهنش چون شین و ها دارنده و ها را بهم پیوسته
نتیجه اشکال اربعه امهات اسطقسات را که از ضروب
نتیجه ترتیب آبا است بعلوی حاصل شده و بحروف ملفوظ و
اثبات کنانه هجی موسوم است چون دایه مهربان در آغوشش کشیده
و در خلوت بقای و انجام همراه پیوسته محرم و مانه برزد و چشم
حسرت بقای نامحرمانه بر منظر است تا فی اثنین الفاظ لحقه

بقی

جنبع میوهای تر شهو شیرین مزه منزه فی بلغفم و مرغوب جنس فرح دیده بینایانش

را چشم نبیند و چه راحت دل را از شیخته و نقاط فوقانی حروف منقوطه اش

چون گره بر کرشمه ابروی جنبان دلخواه و خاطر پسند هم در صورت اینها و مخزن

جلوه ظهور نماوهم در دریچه ستر لیلی ظلمانی دور زی نغمه سرا دلهانشسته با جون

قفل ابجد از و کلید کشاد و ابیات بدر رونبدش مخازن جواهر

قرابت عجمیان حروف معجمه اش ترجمان عرب و عجم و مهملاتش چون

لات و منات سجده مجوسان زیده بنی آدم اگر دال و لاالتش ثبت

خم ز حتی عارفان معارج مصاعد منبر قرانی را اصعد بر مصاعد ادراک آن میسر

بجعفر و اگر دندانه سینه اش کلید گشا هنر کلید از زبان گوینده کان

راه گفتگو بر روی لب‌تشنگان بقا نه بگشودنی بوندشان چون عهد

ذرّیت اندیشان برشته برهم بسته و نقش رواج و رونق

چون سکه بر زر هرگز بیجا نشسته یا هر چون کاکل دلبران سرمشق کشیدن

مداد دور نمای بر بیاض جبهه‌ان توبه‌نامه گناه کنید مکتوبات سر لوح قرائی

سی قزلباش نصرت تلاش گیتی فتحه مقارن و سپاه پیش

عبای لواسی معرکه ابتلاف ده بربرلرینه ناجر و معادل عیون عناق

میدان مسابقهٔ طیّ قلوب میانی الف الوف تحسینده نقطهٔ اسم

استقرار ایله باقلمش و خیار جیادی سنگ اور با طاقتی ادب بسیم ا متبسّما

برله داغلمش مراکب طویل الاعناق الفاتی سیاه حروف اکبره

اعلام

اعلام فسیح سلاطین کیتی سربلند و حلقه درابری عرض سطور طولنده

طرف طریف حروف اوزره کمند حلقه لرنه باننده یای ابدای کوراجوب

هر بانه باجیش آخر کار الهی بسطور نمیش و صحیفه عاقبت بخیر اولدوقه

مهردار حصول و قبول حشمته نمیشن جمیع عالم ستانجه و

وحیش عزم جهانبانه سیر ربع مسکون فتح ایدوب جهات ثمانیه

کیتی ستانه بولوک اولوب ابجدی سردار ایدوب اعدلا لاییه

لشکرینک تحت تصرفنده کتورمیش و مضامین فرامین والایی

فرقانی که کولوده ایین اذنیک شاننده انیمیش بیره بیتورمیش

قواعد وضوابطی بیوسته منتظم و مضبوط و قلوب اجادافرلی

بربر یکبرینه متعلق و مربوط سرمهٔ سلیمانی سنندن چشم سولر روشن

و آب نهان ظلماتیدن حدیقهٔ بقای خضر سبز نیشن دیوانه‌لر

کلشن وش زیبای مدت اعمار کیبی نقصدن پیر و جوان ورد ایریلی

دلربا القده همچشم نرکس چشم متان و شیلق حقیقت نار عنایت ایدوب

مخارج سرای و دالان خانه‌لاری سراولان حرنعلر قوجاقلانشوب جامه

وجوکینه‌نده پرلو ملکده پاتمثیلر وسماع مستمعانیله اوغرشق

چاقنده اشباع لوجه سنندن داخل الوب اکنده ولری شمار

سپاهنه قاتمثلر تشدیدی خرطبسور کیبی حامل بار کران

غنچه غنجه رشیای زنیم مرکی کریوه سقوطده سقط اولمش اوله

ارغالرینه

ارخالرینه بانمشکر و اشباع مدات ایله قراءت مضاعفنده الفات

واجبه عمللرن یاقلمشلر هویدا عدلی روحانیسی مدادندن حککلمش

وظروف دوایر صفحه صفحه خوان مسطوره دورلمش عین

فتان چشم صادی دلبر بالقده بر زلوهره و قلوب صادیه بن جسم

بصیر بنده قدر داملق طرنقیده نم زلف وهم زاد صاحب سولاه

مژهم دیده سی محک عیار حسن خطوط اولمش خط سیاه نمشلار

حکایتی نکته تعبیری کوزر دیو جواب پریشان اولان حکایت

مجهول الخاتمه و المعنوانه یوزر اللهم موانجی حمدک

اوسع من ان نشکله بشوطا قدام القلم و تکون

بلسانها الكالة محصيا لبعض من تلك النعم

اعف عنا وارحم علينا من الايات لعشر من عشر

الاعشار هذا الشان وصل على نبيك

هادي الانس والجان وعلى اله واصحابه الذين

ولاؤهم للعباد خط الامان خصوصا على

اخيه وابن عمه وقاضي دينه وصنو عينه

امير المؤمنين وامام المتقين ويعسوب

الدين عليه الصلوة والسلام الكمن معروم

رزين وضمير منير بين بينا يا منيع انده ازجها

صو

صفه وجودات اربعه عبارت از وجود فی نفسه و ذهنی و لفظی
و خطی بوده باشد صفه وجود خطی را صورت چرام که به غرفه و رواق
و حکایت بقا و ثبات و ورد دهان طاق کسست امنیه حالی که آن
گذشته هنر را بعد از آنکه گشته اند آن هویدای دیده عبرت بار و
و خاک آن بارگاه که کاخ جلوه ش لیل و نهار شبه بدنباله
داران این قافله در حقیقت بمقتضای هر رفقا آمده اندیشش روا نیست
این قافله چون سحر پس و پیش ندلله پیش آهنگ طایفه دیگر
اندر ساند جز خط نیست که مرغان سبک پرواز وجود الفاظ را
که مانند جنبش شرار و درخشیدن برق از رفته گذار و کم بقا اند

دروام ضبط و قید در آمده به تازه رویی باکورهای بهارستان نظر بنشیند کاران

در ملک واز درده جد و برها ما حقیقت هزل و بهتان گوناگون

سخنهای ان چنین شکار جرگه فوج فوج و جوق جوق مناسب مذاق تماشایی

هرکس میدهد واز ان جمله پر نیز لعل او ا حجر سراپا بیگانه عقل را

دیدنش حیران میسازد کلام معجز نظام جناب مقدس کبریا است

هر موجه احسان ان دریای بی پایان چون گوهر ها غلطانش

بجیب و دامان استحقاق بی نوایان گوی امکان بکشد

پس سیاران این بوستان و بلبلان این گلستان را

اگاهی از رسم و راه ان ضرور و ناچار و صرف نقد عمر عزیز

در تحصیل

در تحصیل آن لازم و در کار است و اهدا را هم حروف جهت آن اوّلین
روحانی و یاران روحانی در تنقیح و تشخیص این مدل جهد نموده دیباچه
بر صور عبد الرحمن نوشته شده اسطرلاب دیده بینا
که نسخ عنکبوتی خطوط شعاعیش شبپاک طایر آسمان پرواز
شیرین نموده ام راه گیر ارتفاع شیرین است از غوغای صدای
ذکر حفظ صور تنهای این کاخ صورتگاره بنوای سبوح قدوس
در رقص شده در نقبه نوای حیرت خریده و محو ملک جهان نانوش
در میدان مسابقت عرشش تا رسیده باشد مانند فرس اسطرلاب
زمین گیر گردیده ام دماغ به بدیهه توام زلال ابکار نگارش

بلکه به ارزعوان هریم مضمونی به قابلی تحریر معبد صحیفه مثال الکبری

قلانه بوستردن والسن بسنه اعتصاد مقال و شهیر پرواز

الکن و بی
تفس زلو کان ما فی البال لیعی چون عصاده اسطرلاب

لوای
سخن لت فرس طبع جولو درمیدان فصیح بیان از دهشت

کب
جد نبرد آفتاب فراز و خورشید و ماه عقل و خرد را در شبستان جهل مر

نمو کرم شب فروز عقل بلند مقام را برفراز کرسی خیال بالاین

دراز دستی پنجه اقتدار از چیدن گلهای تازه شایسته سر سخن

کتاب باشه کوتاه و بی قوت و محروم دیده مقیاس آسمان سمایی

اندیشه چون نقطه لبنه محصور خواب گران تا چهار پهلوی نگاه حیرت

اش ۶

عرش اعظم را در مقام فروشی علت ذات الحجب از پهلو نشیند
ذات الکرسی حاصل و ماکیان آسمان آشیان دجاجه را تخم بلند
پروازی از صدای رعد طنطنه عظمت جلال حی لایزال فاسد و باطل است
جوزا را گوهر شبچراغ گمرکیانی چون جوز پوچ کوکان بازیچه اعتباری
و غدیر را از شرم اصحاب ابکار بقعه علیین صنع شرمناک عرق
ریز رسوائی و ناخوش مداری جمال دل قوی خیال دو اتش
پای انداز تماشای کولبار پرنیان پاک نیز لیت تحسین حالی راس
الغول با سرکوانی هم کجاوه و مغز خود نیز کار فورغن دقیقه یابی
پایندگان قصب السبق مسلم النبوتی حوالست در بازار استغنا

این شاهد یوسف جمال چمن دستار سبک ساران تنک حوصله
کلاه گوشه خورشید را سر بر زرکش بالا از شب کلاه اطلس کلدوز
فلک شکن و بر جامه زربفت فراخ دامن فروغش بطانه
سطح ظاهر کره خاک بدقماش و تنگ است و ربع مسکون را
بدیده سیرچشمی استغنا در قبضه تصرف اسکندر و دارا چون
خشت قمار در دست قمارباز باخته می بیند و کلهای کاشش
سپهر را که از آب خود سبز است بداغ افق نی چه نیاری از بار رحمه
بدست خواهش نمی‌پسندد در مجلس بار در بار عرض نیاز
گفتار سحر اثر که چشمه حیات نورانی بر خاک مذلت مالد حرفی بر لب
غزل

ژاله وار از مهابت قهرمان قدرت محال سر بالا کردن ندارند
و قهقهه خنده صبح که در حقیقت صدای سفید مهره آفتاب
لمعان نور داست چون ناله درای پراکنده از لب بر نمی آید
و کف الخضیب از بیم آنکه در اثنای ادای حمد و توقع تحسین تجریمه
دزدی معنی رنگین ماخوذ گردد حنا از دست نمیگشاید شیر کردن
از شرم زهره چون کلف عوا پیوسته در پرده شرکان کواکب
انجم را از بالا نشینان بزم برتر بیند چهره دستی حسن معشوق ازل
چون مجمر در زیر دلقه هر گاه زمینیان و آسمانیان را از وحشت
دشواری مجدت سفاک و صعوبت راه حصول خصلت ضعیف

نالۀ دست و دل از کار رفته و شور دل از آتش حرمان این

شغل دشوار تعبیه باشد درین حال من قلم صریر باد در حجرۀ مدرسۀ الحمد

تحصیل کمال و مکتب تربیت و اشتغال سبق ابجد نوآموزیم هنوز

بر زبان و درس ناروای طبع خردنم روانست از کرسی عقد

گوهر سخن میدلیه و نردبان سطر که اقدام چوبین خامه ابرام آسمر

میشمارد چگونه بر آستانهای خالق انس و جان برانیم و بمحض

اینکه عروس سخن را سرخ و زرد تدبیج و حباس گلگونه

نستعانه توانم از آنست و در داستان خوش ستانی مرصع

خوانی نمایم طریق سخن شناسی و لعاب دانی اینکه آب این دریای

ارزوف

رزق ما با افواه والسنه نون دوات و حوت قلم نه پیمائیم و درین محیط

بی انتها که موجش بساحل نرسیده فرسخ شناسیت خوض ننمائیم

و بدین نعت خاتم رسل و مقصود کل و اهل بیت اطهار آن

سرور مختار خصوصاً امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب الدین

و قاتل المشرکین و قامع الکافرین صلوات الله علیه و علیهم

اجمعین الی یوم الدین توسل جوئیم و باقدام عذر لنگ راه اطناب

نپوئیم و بعد بر ضمیر منیر رصد بندان فلک دانش و محیط کنشان

رموز بینش مخفی و مستور نماند که صور بیجان مجلس آراسته

عبد الرحمن را در بست و کشاد و حل و عقد و قبض و بسط سرای

محکم بنای امکان و قصر مرتفع لباس آخشیجان بنا بر اذعان

پسندیدگان و پسند مشکل پسندان دخل تمام میباشد

آب زندگانی احیا از چاه سار عدم بدلو شش که بر چرخ

افلاک بسته بر می آید و گرهی را از گزند چشم بد بهمن بکار پیشه

بناخن تیر رسش که او نیز از این سعی لست میگشاید بهشت

سپند کواکب را در آن مجمر است دفع اصابه عین الکمال

میشود و لعبانداری ممسکت الاعنه آتش توسن امواج

اسب خشنش عنان بکام خواهش هر کس میدهد و بینش

پاسبان گنج مطالب و کلب شب زنده دارش حارس

مارا...

مارابست کشیدن دامن وصال گرانبها در کف کفهٔ میزانش نهاده

و سنبله‌اش بدهقانان این کشت زار خرمن حاصل دلعه طالع

مه مانرا ازو تاثیر نفس او باد حاصل و باستمداد تاثیرات این مؤثر

آب زنگ یاس از جبههٔ آیینهٔ مرام زایل گشت لهذا باو جمع

و قصور باغ ارتیاد اوج این بقاع در تکاپش این مرام دامان

اجتهاد بر میان استوار طلب توفیق از محول لیل و نهار نما

منتظر باید مشاطهٔ این نوعروس بآلین دلخواه دیده وران

مشکل پسند باشد نماید و بناخن بیان گره از مشکلات

شاهد این مدعا گشاید و هو المیسر لکل مأمول و منه نیل کل مطلوب

نزهة الحصول دیباچهٔ بر رسالهٔ محمد خان اعتماد الدوله در باب

اختراع الهی تصرف موشکیه بر ارباب دید و دریافت و صاحبان تحقیق

و شناخت که کلک انظار شان موی شکاف غوامض

عالم ایجاد و مبین اسرار مبداء و معاد است پوشیده نیست

که شرافت نوع انسان و توفق و برتری این نوع حیوان بالنسبت

به قوت عاقله محک عیار خطا و صواب و جویای مسببات

از اسباب است تامل در مصنوعات الهی نمونهٔ جواهر مکنونه مکتومه

امور غریبه را بمفاتیح فطانت و شعور بعرصهٔ بروز و بمنصهٔ ظهور

آند و فورات لطف حکمای دانش پیشه و فلاسفهٔ درست اندیشه بقدح

بکن

مسلمیت و امتیاز از الشته یعنی طایر بلند پرواز انظار مردان
مطار شان بر سدرة المنتهی امور دقیقه طیران دلله ولجه امور
آینه چهره نمای حسن انگاران طبقه جلیله تولاند به آلات موسومه
باسطرلاب است بجاوه کاری اندیشه وقت پیشه افلاک کلیه و جزئیه
کواکب ثابته و سیاره را با نامی عروض و اطوال و میل و ابعاد
و احوال در مقدار کف دستی مندرج کرده اند و بنابر عظم قدر
این جسم صغیر الحجم از بدایت انشا و اختراع ان کرسی نشینان چار
پایه دانش و سرحلقگان اهل بینش معروه و منقح صاحبان
ذکا و نتایج علوم را ام الامهات و ابو الآبا اند علاقه تفهیم و تفهم

آن در ضمیر دارند و شنیدن عنا کتب اعتبار ابرز و ایالی

ان را ممکن نمی‌شمارند فرس فراست و چپاد و رایت هر یک

در صفایح ان در جولان و طایر انظار شان از تقیبتین [حلیه بین]

بر شاخسار عضاده ان در طیر انیت خانه دانش را بنشستین

ان ابعاد ان میدانند و سایر علوم طبیعیه غیر معتنده را [تعلیمی]

نمیتمانند الحق از این آلت صنعت المنافذ مانند آفتاب [و ماه]

ارتفاع شموس مضیئه تفکر و اضعان ان معلوم و علو مدارج

دریافتشان مفهوم میگردد و هر چند از فطرت انسان [وضع]

آلت چنان از غرایب و نوادر است اما با وجود تمرن بعلوم

هیوی

هیبوی و ممارست فنون هندسی و تلاحق افکار و تعاضد اضدادن

غریب اندیشی که صاحب درای فطرت و آشنا

بصیرت بی آنکه سابقه ربطی با شقم علوم داشته یا مشقت تحصیل

آن کشیده باشد در صدد ابداع و اختراع این قسم امری در آید بلکه

چندانی دیده را در نمودن اشیا بر آئینه مرئی حاصل است

آلت موضوعه مخترعه آن صاحب دریافت را از یادتی بران

حاصل باشد حال این معما ما حصل این مدعا آنکه مجموعه ملتجب چهار ارکان

نظر یافته اعلیحضرت ظلی حضرت اعتماد الدوله العلیه العالیه الخاقانیه خلیفه

ملتمس خانه فطرت اند با وجود کثرت اشغال دیوان و توغل اشغال

بدان در مبادی اوقات استراحت چنانچه با کثیر ابنای نوع

انسان است تا بیرون خواب متوجه تصحیح اموری که در خاطر جلوه

گر آید میسّر شد موجب اختراع آلتی که مغنی از اصطرلاب بقیه جامع

کثرت منافع و قلّت مؤنهٔ آن باشد که دیدند ولیکن بدفعات

و تدریج دیدهٔ بصیرتشان از لوح عقل کل در آناء اللیالی الدیجور

بروشنائی شمع شعور مطالعه میفرمودند علی الصباح همعنان

طلوع خورشید بمیانجی عبارات رائقه پرتو فیض بر روزن اسماع

اهل این فن می انداخت و با وجود مهارت مستمعان و جودت

ذهن ناظران از غایت وقت مطلب محتاج بتکرار استماع

میبوده اند

منسوب بودند تا آنکه بعض الاهران تا در مجموعه غرایب را از اسطرلاب

فاضلیت حاصل آید لیکن خامه قاصر بیان با تعهد اصحاب اند که از سما

آن تواند نمود این است که ارتفاع قله جبال شامخات و اعلام را

سیات و استعلام سموک جدران مرصوصة البنیان

بدون تشخیص مسقط الحجر و تغییرات ادیره و ابار و قرب و بعد مسافات

و کمیت علو و سیارات بمحض رویت ازین آینه

حقایق نمای بچشم حباب و نشان کودکان کتاب معلوم

میشود اگر این امر غریب را از نتایج اقبال بی زوال

اعلیحضرت ظل ذی الجلال شمارند روا است که در عهد همچنین

از سلاطین مولوی چنین از امهات افکار فحول رجال بر آباء کرام بلند

در وجود نیامده امید که همواره آثار افزوده و نیر اقبال این سلطان

بیهمال در تزاید و کوکب بخت اعادی از افق مبادی در

نقاب تباعد باد **در بیان سخافت اقوال شیخ رئیس مهم**

در دستگاه خیالبافی شیخ رئیس که عجبرت کارخانه اثر رنگ لبت

بپای مردی بشکاران چابک دست افاضل بر بیان حقیقت

بقماش تمام نشده هریک از بسیار آن گلستانرا از حیرت

کان و براکت دلفریب لنن چون عنکبوت پیشه شبان زرور

ریسمان بازی و شعله لیلی و بهاری جا سه ساز لیب بینایای

البیز

ره هستی تماشائیان سرگرم طلب و از خرامش این گلگشت تماشاگاهی
نمی‌دارند و چمنهای گلزار در مقابل آن برگ کاهی نمی‌شمارند
این سراسیمهٔ غوغای شهرت عام و دل نقش پهلوخورده از ازدحام
کلام بدیدن آشنایان روحانی لالهای بی تکلف قوی نیستانی نفس
سیر و خیابان مهمانی دلکه آن بستان تماشا گوید بخت صحرای فسیح
الفضای بی انتهای و بادیهٔ اعدلو غزالان و جواد رشار ده آتش بیرون
از حد احصا بنظر رسیده انوال مجنون آن دشت و عقلای بلدان
گشتا بعد بر سیده این نعم شایعه را که از دایرهٔ ایتلاف خن حلقهٔ
دام صیاد رم دارند چه میشناسند و چه میخوانند جواب کعب

که اطلاق شئ و موجود و معدوم بر آنها از طریق ابن شش حروف

میکانه و این سوال در نظر دانشمندان حلال نیست زیرا

که جز ماهیت معرا از عوارض و لوازم نامی و نشانی بمیدارند از غایت

وحشت وجود را بسر بدایره تفهیم و تفهم فرو نمی آرند از بن سخن

حیرت نغمه گوید سوال کدام را یا درین صحرا که از کثرت نمود

بی بود در و جای وجود نیست جز این سراب آب نما ابد از بن

اضغاث و احلام را تعبیر خوابی هست یا نه گفته‌اند از بن

آل رنگ آب نما انهار شتی عرضها اطول من طول الارض و السماء

جاریست از بن سخن بخواهش تشنه بزلال حیات و کثرت فنا محض

مهر ... ۹۹۶

شمرده خلاص و نجات سؤال که مردان جدا دل را چه نام و
جریان اینها بکدام مقام است فرمودند یکی را ماهیة لابشرط
و ماهیة مطلقه و دیگری را ماهیة بشرط شیء و ماهیة مخلوطه و ثالث را
ماهیة بشرط لا و ماهیة مجرده میگویند و نخستین این را انواع مختلفه چون
دریای بیکران دوام اتحاد حاصل و امواج ان بحر زخار و بیابانی
کنار بر سواحل افراد متوصل و در دایره عمومش احاد نوعیه چنین ماهی در آب
رقصان و بیگانگان مختلف اهنگ باهم همراز و همزبان اند و
دیگری را که حجاب دوری از اقران ممکن عفت و انقطاع از توام زلوکان
خدر عصمت است لباس مصادقت را از تن انداخته و سایر بیگانگی را

در کنج وحشت نواخته مدام از یاران برکنار و بیگانه خوانده ام
انجم مترنم در حصار است و سبو مینا نه در حالت صحو امید
امتزاجی با یاران و نه در مقام محو از خویشان میباشد گفتم این
سلسبیل را که کوثر و تسنیم و زنجبیل از ایشان در عرق
خجلت غریق اند یک سلسبیل و یک لب شانه باید کدام جداگانه
و از یکدیگر بیگانه اند گفت هیهات چه میگویی آن سر بجملگی
یک چیز است هر چون آب جا به اختلافش تار و لیک اتحاد و تنزیه
مداوش عین روشنی سؤال است گفتم فذلکه این سخنهای دشوار
کدام و این صورت خارج آهنگ در چه مقام است گفت مجمل این

کلام از

کلام اشاره بطبیعت حیوان مثلا با آنکه مسح و یزن است

همان جزء مقوم انواع محصله فرس و انسان است و بجنس دیگر چون

در تکثر کلی اشاره و بملاحظه اخری او را با خود دوری در میان است که

حیوان ناهق مباین حیوان ناطق است و انسان دیگر باز چون

چنین نزاید بود همگی با هم همراه در طویله حیوانیت بسته و با انسان اگر

بسفره نشسته اند گفتم خدایت مزد دهاد ازین دیوارهای حسرت

هر در پیش پای درافشان ما کشیدی بچه طریق خلاصی جوییم و بچه عنوان

راه نجات از آن طلسم محو و اثبات پوییم گفت دیوارهای تمییز را

که این صحرای فراخ پهنا از و شهرستان ینست بر آشوب اگر در هم شکنی

و این معمورهای تشخص را درهم افکنی و از خربیت بقابلیت گرانی

لیس فی الدار غیره دیار بر خوانی و دست [illegible] بر ما سوی افشانی

شعر گم شدم در دشت بی پایان ∘ چو مای ولیک پارسیما شد ∘

عقل و خود را محو جانانا یافتم ∘ بدانکه این سخنان که در قلب بیان ریخته

و اشکال غریبه اشکال ایشان انگیخته اند همه اینها از قبیل حادثات

که از گزشت تردد و امد و رفت گم شدگان که بجو یای راه بقا بو

نمایند بهم رسیده باشد رونده را بعبور از فصول منتهای معلوم

میشود این نه راه مقصود تبعه و عمر عزیز را اینجا صرف طی ان نمیفه

بر گشتن از همه ضرور و نخوت بکار شمردن انهان از عقل

درین

دولت آنچه باعث بر این کم گشتگی شد به پیشوای حواس و دلالت

فتوی حق ناشناس نرفته تا از دشوار چگونگیها گشته تا که قصه اسکندر

و ظلمات و آب حیات رمزی دلکش است بآن تواند بود نمونت

شعر این بحر را چگونه تو با این کدورت هر قطره بیابی است در دو کر

فروری کسی را که خبر از جای که آمده نباشد در اوان دیار و جایگاه

آمدن را نداند و درین بازار تحصیل عرفان نخرید متاع ایقان

آمده انجام آنچه لازم سفر است از لوازم راحله نتواند و لوح این طلسم را

که با خود دارد یعنی شرح چگونگی خود را نخواند دیگر خود گوی چه گوید

و از صحیفه غیر چه بر خواند بسم الله دانستنها را همه بر کنار گذاریم و خود را

در میان اریم واین هیچ سوا از راه حساب بجزی نشماریم ولیکن
اگر کشف این کره برآریم انرا غیر که چراغ راه نمایدبت اریم واگر
مطلب در خانه بدست آید خود را باریکاب سفر وتعب کثیر
وبیشتر نیاز اریم وچون گلدسته بسته وچون انسان مشتمل بر تمامی
گلهای این باغ ولبالب از اوصاف این لاغ ودر جسم ترکیب
زمین وآسمان ودر فروغ بینائی مشابه اختران ودر پیرایه
حیات سرآمد انجمنان ودر ضیاء عالمتاب دریافت زیادی از این
وازان پس اول ملاحظه حال خود نمایم وحقیقت انچه داریم
چیست وچه چیزی ما از انها کدام وکیفیت وبحسب نظر اجمالی میدانم

الخ

که آنچه از مشار الیه بانا است یعنی توان کشف که منم هر جزئی از اجزاء
این جسم که مشتمل بر اعضا و اخلاط و ارواح و قوی و عروق و اعصاب
و شرائین و غضاریف و اورده و رباطات و لحم و شحم و همین
و عضلات باشه نیست و او خود برانیمعنی مطلع است که مشار الیه
از و بانا یکی است و دو نیست و با آنکه کار هر یک از قوی را میدانند
و میداند که دریابنده دریافتهای قوتها اوست خود را نمیدانند
که حیثیت کجای یک نقطه موهوم از حصار بند خودی بیرون رفته حکم مینمایند
که من نه اینم که در میان محبوسان مکان بر خاسته می نشینم و دم بدم
مینمایم و در آینه می بینم بلکه موطن من دیار تجرد و عریانی و خارج از این

الآت و ادوات زنداینست من پاسبان این سراداب
این التیامم واین گفتگو و اذعان از خودشناسی بابی وارزیابی
بلند اساسبب چه عدم معرفت را علت معرفت ساختن باید
و برهنه را در معرکه لاف مرصع خوانی و آخران لشمانیت راه دریافت
بینایان انست چنین چیزی را از موجودات بآئینی ببینند باهو
جوی دیگر مخالفتی داشته بش چون طوطی و همای از مرغان ورو
وزیکی از انسان هر یک از آن دو را اول را نوع شمارند و این
دو دیگر را اختلاف صنفی نام گذارند و اگر حیوانی مخالف حیوانات
متعارفه ببینند جز یک فرق از دو بنیاد آن نوع را برفرق معصو دارند
واختلاف

واختلاف انواع را اختلاف ذاتی واختلاف صنفها را اختلاف
عرضی گویند و حیوان را که عبارت از چیز زنده و ناطق را که عبارت از آن
چیز گویایست و زنده گویا بجهت آن وصف انسانست بجای ذاتی گذارند
و این دو را یکی شمارند و گاهی آن یک چیز را میان خود پندارند
و هیچ از این پیرشان گوی شرم ندارند باری هر چه دیده شود و پیدا آید
و از آن چیز سوال نمایند که این چه چیز است یعنی مفهوم یا معلوم او
که باین لفظ از و سوال شد ماهیت میگویند و اگر موجود از و یک فرد باشد
نوع آن ماهیت را منحصر در فرد گویند باری آنچه هر کس را از راه جنس
معلوم است جز آن شخص ممتاز از غیر با نجز بچیزی موسوم است معلوم بلغت

و مهیة و هستی و نوعیت و جنسیت و فضلیت و عرضیت

همایی خود باستنباط ازین دیده قرار دلفه و در بلاطم امواج شدو

خوان اقتباله اند اعتباری و خار و خس دریای تحرك بیشتر بیشتون

به تشبث الغریق بکل حشیش چون ملفقین میزان

عدل نظر بین سنجیده منیپذیر مالکیت و مملوکیت در صورتی

متحقق میتواند بود که در روز باز خواست و عتاب محک

عیار خطا و هو الست بفحوی الوزن یومئذ الحق وزن اعمال مالك

از مملوك بیش و جالش در صفوف بر گزیدگان از و در پیش

باشد و هر گاه ثبوت این مدعا نا معلوم بلکه اثار خلاف ان از اطوار

هر یك

مفهوم باشه شایسته طریق خودشناسی و قباحت فهمی الست ه اگر این
درنشا سریع الزوال قریب الاشتعال ظاهر الحسب مصالح مدبر امور
ورافع وخافض جمهور شخصی محلا بحلیه مالکیت بعضه بشر رقبه خود بالا ز
قید حکومتی صعلوکی بعکس ممالیک اید بقیه رقیت ازله سایه خصوصاً
در صورت ذمه محقه جانفزای من اعتق رقبة مؤمنة اعتق الله بکل عضو
منها عضوا منه من النار بخشش دریافت رسیده باشه لهذا در اوقات
محتاج رحمت رب مجید محمد طاهر وحید اعتمادی اعوز لوسا که از اوان
صبا و غنفوان نشو و نما در حجر تربیت این نیازمند درگاه
حضرت رب بی نیاز بعضه در سلک احرار منتظم کقاینده صیغه عربی

و فارسی بی‌تحقیق وقوع ان جریان باعث وامیدوار میباشد

که معاملان دیوان عرض اکبر با این کناه کار دران روز بهمین

طریق عمل نمایند و بعد الیوم اگر محمول بر خودستائی نشود ما وادوا

در پله احرار رتبه ثبت و لیت درجواب نثر آقا رضی کیلانی که کتابه

بعاریه خواسته بود مکشوف میسکنه اند از لفظ تعزیه معنی آن برهنه

که ونست نه عاریه کرفتن اقدام بر برهنه کوله نمود کمان انرا

شایان نه دیدار راه اصلاح بر استعاره حمل نمود بعنوان

لغز باسم سیاوش نوشته شد چه اسم است که لباسش غیر لباس خواص

طاهر دیباشش هم عدد شاعر حرف اول و آخر آن بعقد غنا ازهم

ممتاز

ممتاز و باخذ درهمی از مالک غنی بضعف ثروت رتبه سرافراز

رابع را نخستین بقصد آن درهمی کی و ثانی را با ثالث در بمعنی با اول

و رابع رتبه همقدمی در باب شنیدن عدد نوشته اند بتایید یگانه

بی همتا ببازیچه طفلانه مشغول اشمار موجودات برانم میدارد از حقیقت

بیانی در مهندسان کارگاه دانش التماس کاخ درایت را ابر آن

نهاده اند کاهانه سخنی چند که با کمال بیعایگی گفتار و ست سرا ایم و

و بکلید روشن سولوی دیدقفل ابجد را که در رهگذر معرفتی به آن بسته است

برگشایم مجالسیان نقود زندگانی را از شماسه الماس گرانی عاقل

نشمید میدانند در اینکه عقول عقلا و شریعت عزاهرات

حقیقت ذات بیداست هر مبدا اشیا و خالق ارض
و سما جز یک ذات بحت صرف که از شایبه ترکیب مبرا باشد
نمیتواند بود آری هر موئی بر اندام هر حیوانی بانگشت در ادای شهادت
یکتائیش بلند و از نقاب این نقش بسته باد هان بر شکر خندد و در شمار
موجودات ابتدا ازو نمایند و بواحد تعبیر او کنند و الف را
که از شایبه ترکیب و حرکت و هر قیدی مبراست نشان واحد
کرده اند و صادر نخستین را دوم سلسله وجود است به با بیان نموده
و شمار عقول عشره و همچنین نفوس سماوی و ارضی را بیا و دوازده اند
بحروف دیگر ابجد شمرده اند و همچنین طبایع خمسه را که فلک و عنصر است

باب حروف

بابر حروف ابجد عدد نموده اند و مجموع آن بیست و هشت حرف

که عبارت از حروف تهجی و ابجد باشد مجمل کتاب آفرینش گشته

و طریق حصول این عدد ره مشتمل بر تمامی مطالب و مفصل بیان

جمیع مآرب است الشیخ واحد مبدا اعداد و داخل در اعداد

نیست و را اول اعداد میدانند و زوج نمیدانند چه زوج را

بان تعریف نموده اند که بدو عدد مساوی منقسم شود و چون واحد

عدد نیست پس هم زوج نباشد و لا محاله فرد نیز نخواهد بود و آنرا از اعتبار

سه را فرد اول و چهار را زوج اول دانسته اند و موالید را در نظم

وجه مطابقه با فرد اول و امهات را با زوج اول واقعست

ومجموع این در هفت است و چون عدد این امهات و اولیا

در هفت ضرب نمایند بیست و هشت که حروف ابجد و حیادی

مراتب تمام امهات حاصل شود و باقی عدد شماره و لیکن در نظم

اعداد آید تو آن نمود و از قرار این شماره زبان گویا دهانه

کتاب سخن سرا گشته اینه افعال بعضی مطابق فرد اول و بر حی موافق

زوج اول و اشکال اربعه منطقیه چون امهات در تولید

نتایج مستعمل است ازلو نامه بحجة احدی از موالی نقش شده

بشکرانه آنکه رحمت الهی السلام خطیر اخطار لو نامه مسلمین از رقبه

رقبت ساخته بر ذمت همت انا بکه متخلق باخلاق الله باشند

و اجبت

واجب بهمین رشیده باعبیمد واما ی جمع علی بموقف جمعی را که

در شرف السلام باالن ان رتبه ت وی باقیه باشند از بند

بند که از لو سازند لهذا محتاج رحمت الهی فلان فلان را

قربة الی الله در زمره احرار انتظام بخشید و بمقتضای کلام معجز نمای

حضرت الیوم مثله او را با این محتاج عنایت حق لعبد الیوم

رتبه تا وی حاصل است و بجوبر اعتق رقبة امید ان دل

ما را نیز چون او از لوث الیس در زخ حاصل شود از آلودگی نام

بینایان دقایق رموز را که لستار موانع طاهره عینک ان

در زمای شواهد اسرار الست امری حاجز و عایق از مشاهده یکسو گشته

مخفیات امور را از بصایر سالکان کشور شهود محجوب میکند

و بعین الیقین می بینند علاقه رقیت عبید و اماء جبلت

شده فرمود یک سر آن در گردن موالی می باشد پس اطلاق محبوسین

قلاده بندگی خود را از گردن ممالیک و سلسله رعایت حقوق

پاس داشتن آن چنانچه باید دشوار است از گردن گشودن است

خصوصا در صورتی که مخبر صادق جا نقل ای من اعتق رقبة مؤمنة اعتق الله

بکل عضو منها عضوا منه من النار طبع فایده جوی سازگرم این سودا

نموده باشد لهذا طلبا لمرضات الله فلانرا از قید رقیت آزاد ساخته صیغه

عربی و فارسی خوانده شد من بعد مشار الیها را با بنده در پله حریت

رابطه تساویست

رتبت ولایت از آن نامه خواجه محب کسی را دیده بینای جمال لوح

مکتب دانش ساخته و بپرورش مولای محمود ملک بینش سعید و سیار

از هم شناخته باشد میداند از عجز بشری مقتضی آنست در مقتضیای دعوی

فرزندی آدم بنی نوع بالا اخوان نسبی داشته شیوه فردی و عبودیت در شیمه

بندگان خدا مینشانکر بنید و بر صدد تفرعن و خداوندگاری خاص

جناب کبریای بنده آفرینت نشنید و اگر محض نفاذ فرمان

دادار انس و جان چندروز بتوفیق خداوندی رفیق باقیه باشد

بشکر این موهبت بعد از آنکه سنین عقوبت عمیند باعدله

مستبع شدله را و مرارت شرالت ذلت بندگی چشد

وما اولاد و جعفر مخدوم بالا کشد و با این حال نسبت ببعضی رتبه پیش

اهنگ و سر کلک داشته باشد او را مطلق العنان و خلیع العذار کرده اند

و در صفوف احرارش نشانند خصوصا در صورتیکه بنقد تحریر

او بفحوای تقریر صادق مصدق ثمن روضات جنان و روضه

رضوان و ازلوی از درکات نیران باشد لهذا معتمد الخواص محبت را

طالبا لمرضات الله ازلوی ساحت عربیه و فارسیه خوانده و چون

بمقتضای من اعتق رقبة مومنة اعتق الله بکل عضو منها عضوا

منه من النار در بین سعی اگر نجات از آفت خسران مصون

میتوان شد سعی بسیار کرده اند و چشم توقع آن میدارند که او نیز رقبه ما را

از رقبه

از زبقه این منت عظیم انه ازادی خود بر ما دلله و آزله کو اندو

انرا بضاعت برخور داری خود داند الحمد لله الذی من علینا بتحریر

امثال ذلک وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله الطیبین الطاهرین

در تعریف کمال ظهوری و شعوری و درری و اسمی و عدد و نام دماهض و زاید

بچه نشینان تتق حرم عزت شهود علم ازلی چون از مواطن باطن

و نهانخانه هودج نشین کینونت گشته بکشور سرای آینده منزل

ان مسافران را موطن ظهوری مینامند چه این شاهد مستور

در تمر غربیه الازهار نهال قدرت از دریچه بدو صلاح جهه

دلبر بائی مینماید و نقاب خفا و احتجاب از روی عالم آرا همه

میگشاید و چون از این منازل بهدایت رائد حواس انسانی متوجه
معموره عالم صغیر با وجود وصف صغر مجمع البحرین عالمین است
گردیده گردکت سرای تحف را مقر ساخته بر بالین پر پرواز
سبکبالان آشیان دماغ تکیه زن گردد و مشاطه شعوران
شاهد نو رسیده را بزیور ادراک و دریافت آراید آنرا موطن
شعوری نامند و چون از آن ینبوع حکمت سرچشمهٔ عین
عیانست چنین مسلک گلی زلال بیان را مطیه ساخته از جداول
زبان و حوض دهان بوران نماید آن موطن را موطن اظهاری
و اشعاری میگویند و چون مواطن ثلاثه ظهوری و شعوری و اشعاری

۱۰۱۴ انرا

ه انرا اظهاری نیز گویند بوسیلهٔ این بیان مقرر باشد طالبان
شد بزبان خامه ه در حقیقت سبابهٔ احصای این مراتب است
بمسامع گوش سرآوران این سخن میرسانند ه وحدت مطلق
ه سلطان جهان احاطه و عالم اطلاق است چون بی تکلفانه
سوی خیابان نظم و ترتیب اینها عدد که چمن باغ امکان
مانند مجنون شیفته سلسلهٔ اوست و خرامد او را ازین سیر و خرامش
چندین کمالات حصول می پیوندد که نخستین اثر کمال ظهوری
میگویند و کمال ظهوری هر عدد آنست که تمامی اعداد در عینیه
حصول و دایره قبول و احاطه داشته باشد بمشتریان بازار

نعمتی عرض نماید چنانچه رابعه وقت که نام او اربع و مانند مریم بی
رابطه از ازدواج ذات خود را با ثلاث و اثنین و واحد در بطن خفا
دلالت بر منصه تولد کرد او که مجموع آن بنظر قابله قبول ست صورت
ده در مراتب عینیا جلوه ظهور نماید و این معنی عبارت از جمع اعداد ست
بنظم طبیعی و طریق تحصیل آن بانحاء مختلفه میباشد اما آنچه اعم
انحاء است آنست که واحدی بر آن عدد افزایند مجموع از آن نصف
کنند عدد در بدو فی اعتبار زاید بتضعیف کنند با تشنه ضرب نمایند
دیگاه دیگر کمال زاید است دیگاه کمال زاید در عدد آنست که واحد
نفس نزول را در هر عددی با قدام و رجع القهقری باز کرده و بعد از
نصاب

وصلت قوس عروجی بنقطه آغاز این دایره لامحاله خود را واسطه
العقد و تتمة العلاوه حلقه آن مجلس دیده در آن محفل مربع نشین
مسند همیشه خواهد بود پس کمال هر عددی آنست که در خود را
در نفس خود بزند حاصل تجارت این سفر یعنی سیر دوری او موصوف
مربع آن عدد خواهد بود و کمال آنست که بیان این مطلب آنست که
واحد چون بمرتبه مصاهرت و ازدواج خود سرافراز گشته آیات تولید
کثرت کند نخست مولد سه نسبت خواهد بود که در برابر پدر و مادر
و ازدواج افتد و آن در اثنین نسبت مماثلت فردین و تضعیف
هر یک بکل و ضعفیت کل بهر یک آنست و عبارت از قوسین

نزد ولی و عدد بر تاثیر پس هنگاه ذات ان عدد بکمال این دو اسم

کابلی کود آن مرتبه کمال اسمی او خواهد بود ماننده اثنین که چون

کمال ضعفیت و نصفیت او را نظر بواحد با او ملاحظه نمایند

عدد پنج که کمال اسمی اوست حاصل خواهد شد و بمعنی در هر عددی

از اعداد نسبت بواحدی که ماده ان عددیت باعتبار صورت

او جارلیت مثلا در اربعه وحدت جمعی موجب تعین وحدت

او کثره و نسبت اربع با اربعه امثالست هرگاه ربع و از بعد

امثال او که اسم این که نسبت لست اربع برایه خود رسانید لامحاله

صدر نشینی هفده بین بله معراج احدیه میسر شد پس کمال اسمی هر عددی بنسبت

مربع آن عدد با نضعاف واحدی برابر آن مبلغ باشد و چون شاهد

این مدعا چهره عیان بنظار کیان نمود و این شاهد را از برای

آرایش ناگریز است لهذا بمشاطه خامه این نکته که بار خیابان

می آراید اعداد را باوصاف مشهوره دیگر میستاید و یکی از آن

تام و دیگری زاید و دیگری ناقص است و عبارت از تمامی و زیادتی

و نقصان آن عدد باشد و عدد تام آنست که مجموع کسور عادّه مساوی

آن عدد باشد مانند ستّه که نصف و ثلث و سدس مساوی

اویند و ناقص آنکه کسور او زیاده بود و زاید آنکه کمتر از او باشد و همچنین

منطق که جذر داشته باشد و جذر هر عددی عددیست که مجذور

حاصل مربع ان عدد باشد و اصم انکه جذر صحیح نداشته باشد اما
طریق تحصیل جذر تقریبی عدد اصم انست که مجذور عدد سابق
اقرب اعداد باو باشد از و اسقاط کنند باقی مانده را بعد از انکه جذر
عدد سابق را تضعیف نموده واحدی براو افزوده باشند بان عدد نسبت
دهند ان عدد جذر عدد سابق با حاصل نسبت جذر عدد لاحق
خواهد بود مانند عشره که چون عدد نه را از و اسقاط نمایند باقی
مانده را بعد از تضعیف ثلاث که جذر تسعه است و اضافه واحد
بمجموع ان نسبت دهند سبع ان خواهد بود پس جذر عشره تقریبا
ثلاث و سبع واحد باشد ازلو نامه بینشان روشن گردیدن کرلو
جهل مرکب

جهان مرکب محتاج چراغ تعلیم استاد و معلم نباشد دیده بینها با فرامین
سلطان سلاطین یعنی حاکم کل و هادی سبل دیده از روی طوع و رغبت
میخواند و مرموزات اسرار محض امر از نظر میداند و فرمودها را بر کرسی
می‌نشانند و از انجمله فرزندی را که در اراضی طینت پیمه ارحام امهات ان سال حب الادعا
حاصل نشده باشد دفتر تحریر ام ولد مشابه و این فرمان و ا
بچشم شنیده دست تملک از اعناق ذل رقیت او بر میدارند
چه زبان حال وقوع این امر در سکوت او از لوای مقال
محال ملیپاشد یعنی دریچه دل کرم کیش و صاحب دل که طرف
تناجی لست بی سخن هموار در عین شنفتن لست و چون این حدیقه

طراز بقای نوع را از فلان ثمری که موجب اذاقه حلاوت حریت

او شود بحاصل آمده و مانند ازهار کم مدار را بدباغ جنان و روضه

رضوان این کاروانی جهان گذران کشیده لهذا فک رقبه او

از قید رقیت نموده مشار الیها را طلبا لمرضات الله از لوکفا بنده

صیغه معتبره شرعیه خوانده از تاریخ تحریر بصیغه شرعیه در حباله

تمتع در آمده من بعد او را با سایر احرار برابر به بقا فوق بله السادات

دیباچه بر رساله اسطرلاب نوشته اند لله الحمد والمنه که غاشیه کوبندگان نزا

بجناب ما آمده بسبب ابرام لام ملکیت و لام جنسیت

از زیر بار گران سیاستش بلکه از عهده تحسین و شیرین عروس

لجی

سخن بدین مرتبه گوهر و اتمام آرایش آن برآمده باشد معاذالله ستایش
حضرت واجب بوصفی خیال محال و بمراحل شستن از محل نزول
قافله احتمال است چه توفیق لوای حمد بر نعمای بی منتهای موجب حمدی
جداد دعوی لوای آن مستلزم طی سلسله لاتتناهی است اگر خرد
لب ازین سخن بندد کلید قفل باب چاره جنبش و بعثت
حضرت نبوی پوشش است اما اگر دیده بینش بعینک دیده وری نگرانند
بنحوی مرج البحرین یلتقیان گشتن شیند این دربار اصلای جنبش خود را
در عباب تیار بحار بی انتهای حمد دیگر انداختن بلکه درین تسلسل طوفانی
ناله خود را باختتام باختن است ودرین حال چه بر زبان توان

آنکه شنوندگان پسندند چه احتیاج سکوت غریق این

بحر را اش بمردن سپردن و سخن گفتن مانند دست و پا زدن

کشتی شکستگان هنگام مردن است چنین شاهد است و گشاد

و قبض و بسط این سخن را پیرایه بکر تا در برست پس تسلیم اسلم اوضاع

فهمیدگان اشارت در خور است در معنی بیت خواجه حافظ [illegible]

غواصان گوهر تحقیق را در بحر دریافت این بیت حافظ آبروی

سخنوران ممتاز شیراز که "شعر" پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت "

آفرین بر نظر پاک خطاپوشش باد" گوهری را پسند جوهریان غش

و سیمین سخن باشد بدست در نیامده و گمان نموده اند که مگر خامه

زبان

زبان درازان همنشین محرمان راز از پلهٔ لوب کامی فراتر نهاده

لیکن ظاهر الست در این کلام بلاغت نظام اشاره بمسئله

متنازع فیها که عبارت از حسن و قبح عقلیست بعنی شبه چه گروه

معتزله عقل را محک حسن و قبح اشیا میدانند میگویند

چون بعضی از افعال بلا شبهه لباس قباحت منظر در بر

دارند و برخی چون باغبان گلشن بهشت تخم قبول در اراضی قلوب

ارباب عقل میکارند نشاید که آن گربه طلعتان نیز ساخته و کرده آراسته

دست شاطره صنع خضاب الهی باشند و از ینجهت لیستار افعال

سیه نقوش حسنه رشته به ملمایند و میگویند سبحان الذی نیشره

عن الفحشاء و طایفهٔ اشاعره میگویند که عقل خوب و زشت شناس
در دعوی تمیز زلف از سبزه مانند محک روسیاه و از این
پیش خود بر پای دلاف و گزاف دانستن حال او سیاه است
و میگویند که سبحان الذی لا یجری فی ملکه الا ما یشاء بلکه هر چه از
درست می آید خوب و کل شیء من الظریف ظریف نتیجه از خامه
صنع ریخته و دست قدرت از پرویزن دیده دقیقه یاب
روشنان عالم بالا بر چهره که بانوی عروس ارضیه بیخته
نگاشتهٔ قدرت فرمان سکوت از سه در ایمان فضول و
نتیجهٔ حکمت گلگونهٔ روی شاهد حسن قبول است و غرض خواجه از

خط ابرقم

خطا بر قلم صنع نرفت الخ امور قبیح ما که انرا دیده در آن
بسبب ضعف حس ظاهر بدست آرد چون هلال ابتدا نشات تمام نموده اند
از غبار شناعت مبرا و مرآت جهت ایشان از زنگ نقص و ناتمامی
معرا است و از مصرع ثانی آفرین بر نظر پاک خطاپوشش باد اشاره
بان نموده شیخ اشعری بجهت آنچه دیگران از روی نادانی خطا شمرده اند
پوشیده در معنی شعر خواجه حافظ نوشته شده غرض از بیت عارف
شیراز و حافظ مرتبه بلند للالباب اختیار فرموده اند که شعر
ما جرا کم کن و بازآ که مرا مردم چشم ° خرقه از سر بدر آورد و بشکرانه بسوخت °
میتواند بود که از این باشد جامه هستی ممکنات در شئونات و تعینات

کلبهٔ صوفیه ظاهر بینان نقشهای نقش و نگاران نظر بندست

مانند خرقه البسه مرقع و جامه ایست ملمع محروم دیده دیدار انسان

عین شناخت و عین انسان دریافت است از آن قشر لب مطلوب

و حجاب حسن شاهد محجوب میدانند محروم چشم بینش این محجوب

چه مقصد اسرار از سر بر آمده و در تلخیص و تنقید سره از ناسره

پای افشرده صوفیه از ملاحظه این کهنه نگارنگ دو حجه ملکه نیکر آ

آنکه در بزم قرب راه یافته آن کهنه را از غشا و سیمای

ودم را بآتش خلوت یکتا دلانه سوخته و بمقتضای چون به منزل

رسی کلان داشتی از همه تعینات و تکلفات جسته و در خلوت

یکتا دلان

باانس معشوق از جدائی جفا کیشی نشسته است مضمون عریضه بخدمت
شاه شاهان و قدوه اهل جهان امیر المومنین صفی شاه عرضه داشت بنده و بنده
سلسله ضمیرش از اخلاص سرشته و بر جبینش خط بندگی این
آستان نوشته مانند خانه زادان در حوالی الثقات محاکم شده
با وجود علم الیقینی بانکه مخدوم را علم باحوال ایشان حاصل است باز در
صدد عرض حالات در می آیند معروض بارگاه شکان سرلوحات مینماید
چون طلب نجاحی از کریم بالغ النجاح حاجتی دیگر نمیکند با آنکه
حضرات آن رب اخروی از راه بی لطفی تختی محول بعنایت عمیم ان
و لیکن کارگاه کبریایی است در باب انتظام حال این شاهزادن مشتری

پریشان احوال که بواسطهٔ سوء حال و کثرت عیال ایشان بر آیینه

جهان نمای علم حضوری آن کاشف هموم و دافع غموم منطبع است

جرأت نموده معروض میدارد که و نه از راه قابلیت بلکه از جهت

کرم عمیم و توقّع بدان عنایت چشم بسته دعا مینماید

در نیروی بنهایت مامول ما نیز شده امر اعلی بتجدید ترکیب

خط نستعلیق ثبت شده در فراهم این خط مشکل نسخهٔ جامعهٔ ادویهٔ قلوب

بیماران عشق بنظر رسیده که دلهای ضعفا را در دفع امراض

وحشت و بیقراری کم طلعتان مقرّر ضعف اثر دلهای اقویا

ولابد صبر و قرار است ضعف دل قوی و ابیات اکثر توان

ساخت

ساخت واگر نتوان ساخت چه توان کرد جواب آنکه

بحجهٔ بر کسب استعمال نثر نثر حاصل سخندانان اهل کمال شهای و منای محال

سواد اعظم هندوستان خط شکین است بی میامنی محصل تحصیل نه

در عرض آلب بالغ الحال منقول خزانه خیال ان بشنوای

صاحبان سنخ بد اهل هر فن آن سخن چند زبان الکن برای

سنخ در مقابل صحیح بیابان نو و کهن بمیان بیاض قرطاس

بمعرض عرض کن حق یعنی صدق امین بی قرین دقیقه شناس

رسانیده توقع ان دلله به بعین تدقیق و تحقیق و چشم بینی دیده

و بچشم شنیده شود این نوع سخن را دیدن و شنیدن

میشد الهی الهی با نبودن باشی با شنیدم کلمه در خاتمه دیوان خود درباب تصحیح ان نشر شد تجرد نزلوان معانی وسر خیلان قوافل لستانی ها از اوج اطلاق وذروه لاقیدی ساحل دریای قلوب الباب عرفان و غیابه قلیب اذان اخوان خیمه کنعان نزول میفرمایند ومانند اوراق ازهار و نقوش کالای عیار نثار در رواش ورواذن انظار وغرف شبکاه جیب وکنار شعور واشعار ذوی البصایر والابصار جلوه گری مینمایند وچون خضر والیاس در بحر قلوب وبر مکتوب لحظه از تعود وتکاپوی اسایند سی در حین طلوع واقامت ونزول ورحلت در جامه ابدای حروف

ولباس

ولباس نه نمای نقوش و سواد مشک اندود کلمات واضح

عنبر آمیز الفاظ که اهم انسانی انگیز که بال پرواز دهم هما به نمانه

نشانه باله اعجاز دهم ترجمان بیان و هم نابغ تاراج قاطعان

طرق و ساحر زنان لیست میشابه ولیک قشر نما و این پوشنده

پوشیده نماید از غایت امتزاج مانند شخص مزاج نتیجه آبا

وامهات کثرت لیست با آن پیر بر لعوکان نپوشیده رود در رنگ

کال رعنا با وجود اختلاف دم از اتحاد میزند و از انحراف و انتزاع

انها از منهج اعتدال چنین صورت آینه نا خوش نما در نظر ناظران

معانی دیگر گون مینماید و از اینجاست که اقلام رقم نگاران را

در اصلاح این طفل مزاجان از شوخ چشمی شرار و سبک جولانی نسیم

بهار زند خاصیت چوب ادیبا و در رشته سطور مسطورات

منظوم و منثور معانی نبض مریض بانگشت طبیعت لمس چین

زبان رواة نقاب بصفت امانت داری موصوف و چون

غلبه سلاح بحفظ الغیب معروف می شناسند و نگارنده اخبار و اشعار

در حقیقت منتخب و بهترین طایفه از طوائف تجار جوهر مدار

متاع غذای روح در رواج بازار دارند بلکه لیلی و شان شیرین

حرکات معانی را بمحمل طبیعت بادیه هوا پرستی خسروان سیر خود برای الله

بهرسانند شرکت غالب شعربافان کارها به خیال منسوب شناسند و نسبت

ناقلان

ناقلان کلام نساج قماش سخن نسبت گل فروشش به پیراینده

چمن و نسیم مصر تشمیم پیرهن و دست میکشان بدامن ایل درین

حال کوبنده از نگارنده چون صاحب کالا از مشتری منت پذیر

و در خیال همراهی و خیراندیشش طایر لیست اسیر خصوصا

در صورتی که ناقل قابل برآید و نفع این معامله باو عاید گردد

مصداق انیقال صورت حال اعزی معز الکلامی است در محویه دیانه

و طبیب تشبا و شفیقانه بحال ملک سبا و ستشبا الفاظ و زلوکان

طبع محتاج عنایت رب لطیف مجید محمد طاهر شریف

وحید رسیده و بجانه وقت بجوار چهرهای این در شکرکان نمود

و با وجود نهایت باریک بینی لشتر الکست و همراهی این ها هم بادیه

پیمایی وادی ملال آنرا بپای تفتیش و تفحص پیموده این بیابان

پیراسته راه سالبته سیر و سراسر روی صاحبان دریافت بی گوینده را

راین منت خود ساخته و قدر هر بیت از غریب زلوکان معانی

غریب اند سوله رقوم را بوا جی شناخته الکنون این خوان را آراسته

بر للاب ذوق سلیم سلیمان و منیر بانرا در دعوت مهمان طبیعت

حضرت خلیل است تصحیح شرح فارسی بر خلاصه حساب شیخ بهائی نوشته

نوشته اند ابکار افکار منظومه و خرائد بدایع علمیه منشوره را

که حسن یوسف و غنج و دلال زلیخائی باشد آشفته و ضعیف ادین و

و هم ابن

ومعرضین کتب و رسایل هر یک را محتاج مشاطهٔ آرایش و

پیرایش و طلب مقابله و تصحیح میدانند لهذا تماشائیان این گلستان

هر سراسر روی از روی تفکر و تدبر نمایند در حک و اصلاح هر یک

از مطالب منت بر مشاطه عرایس آراسته بزیور نقط میدارند

الحق نیازمند درگاه بی نیاز محمد طاهر وحید اگرچه در اخراج این

سلالهٔ فطرت از صلب قوه بمشیمهٔ فعلیت حلم آبا در

ایلاو آلاو دللو لیکن موفق بتوفیق حضرت احد اعز معز الدین

محمد بلبل کلک اندیشه و منقاش ذهن وقت هیشه در تحسین اشعار

عرایس شکیله این کتاب و تصحیح عرایس سقام سفال کوک

سرای دایر و صدر نشینی بیوتای تمامی الفاظ این کتاب بند سعی بنهار

زیرا که الیش اوراق در حتمان و بقراط و جالینوس در تدبیر علیل

مزاجان بکار رفته در ازاله زحمت صاحبان فراش این

بیمار بسیار زحمت بسیاری کشیده و در پی هر یک از روح نیوکاران

امید طبیعت این مفازه بیابان نهاده ید الله اثر سعی او در این نسخه

اگر برهان مزیت فرع بر اصل نماند مانع ترجیح اصاله لامحاله میتوانند

شد انشاء الله فراخور سعی و رضامندی این بیمار منت مند مثاب و باجر

خواهد بود معنی و تجربه شعر خواجه حسین ثنائی بیشتر

نموده میشود تا پیدا آید آفتاب جمال شاهد معنی از افق کلام

گویندگان

گویند کان آینه پیدای سحاب منزا کمه تعقید معنوی ان کلام نباشد

چه با وجود ظهور الفاظ و الابر معانی و صحت ترکیب ان غرض منطوق

هر لفظی بجای وضع باشد لابد سازاد ادراک مقصود احتیاج بیان

و رهروان این راه را حاجت بسنگ نشان نمی باشد پس در تقسیم سخنان

هر مکنونات عرایس مفهومات این دریس کوچهای دشوار یاب متواری

باشند لابد صاحب سخن را عمدا از جهت ضرورت وزن و قافیه

امری موجب صعوبت دریافت مقصود است روی نمود خواهد بود چنانچه

درین بیت منسوب بقدوة الشعرا و ابلغ البلغا خواجه حسین

ثنائی در نحر خنجر قصاب ره نیافت تو شمار از جمله خنجرانه

اتفاق افتاده که بحسب ظاهر چنان مینماید که در مخزن الفاظ
آن جواهر مضمون مخزون و در صدف قوالب این سخنان
در مطلبی مکنون نیست لیکن چون طبع وقاد قابلیت آن در گوهر پاش
زرنگ حباب، و ابن یمان و کوه بدخشان و دریای عمانست

بنحوی ان بعض الظن اثم عطف عنان از آن وادی لازم بمعتقد
بودن آن عقد گوهر صحیح النظم منتظم است در معمورهٔ خاطر که لابدان
متعهد ترجمانی بیان آن منهم بر لوح عرض میشود که اصول موضوعه
شعر گاهی ورای آنچه گوی متعارف گویندگان کلمات رسمیه میباشد
چه طایران بهشت آباد خیال به بهتی بال اصحاب در طیران میباشند

بلی تواند

پس تواند بود موجب نمود هر چیز را آینه انجیر گویند و با دعا چهار
عاشق یا حاسد نامند و در تعمیم سخنان ایستادگی و عدم قبول
نشان ما روا طبع ایستادگان و نابلدی ایشان بطریق اینق
اهل بیان میشناسیان پس درین شعر چون لفظ مسلخ ذکر شد و مقید بسان
کشته مسلخیت خنجر قصاب را در وراه نیت سلیقه میفهمند
باین قرینه صارفه عطف عنان از مسلخ قصابی معلوم شد عقلی عشق
مرحوم از وجه و جبهه معشوق لمعه باشد مینماید و از لفظ تماره مژه معشوق
بنجوی تیکمان قتاره کفه و دلها برو نفه میفهمند و چون از قتاره مژه
مسلخ روی معشوق جلوه ظهور نمود و از مسلمات شعلست مژه را

بخنجر تشبیه میشاید و معین است که در هر تشبیهی مشبه به اقوی از

مشبه میباشد و درین بیت شاعر اسلافه آن نموده که مژه معشوق را

از صبح بخنجره هموار تشبیه میدهد [illegible] و خنجر را در پاره ساز روی عاشقان

که جگر شان از بیدلی معشوق پاره میباشد لهذا لهذا غرق نموده اند

این قناره که عبارتست از مژه معشوق است از جگر ضجر نمود بیدلی برای

خود آینه مینماید یعنی فعلی او بدلها از آنچه با جگر ضجر کمو ظاهر میشود و چون

عکس ظاهر میباشد از زین سخن آن که قناره مفعول و آینه فاعل

باشد فهوم اللباب طبیعت از دراک قصد شاعر نقاعد مینماید

و بعد از امعان الکر انصاف هست ادعان ضرور است

در کلمات حکمت و قصص نامحرم قرآن مجید ثبت اند صیرفیان جواهر زواهر نقش

ورشتب شب و همراز صواب و خطا افعال عقد عیار محکت ه

البتا زار فنون خمس صاحب صحیح انظار روی از بر که نفیس کالاهای تا

ازدحام مخدرات آبروی و لوکان اندر سر گوهر که میدانند بند

میباشد ان بسته شاهد شده نیسان ابرها چکیده و اصداف

هفت شهریاران اورنگ بخش فروغ و بهجت افسرد درة التاج ه

فصل و قلاب کبریا جناب نظام معجز کلام گوهر چون و گوهند اقلیم

و چون گوی فرسنت ارداست محروس و مصون که اشیا مقدر

عرش گوشواره جز فخر مصر والاترکت د بالاتر ان حجرات

رفیع صرف تلاوت نمایند لهذا این قرآن مجید وگوهر فرید را وقف

مؤبد وحبس مخلد بر آستانه مقدسه منوره مطهره عرش درجه

سدره مرتبه جایزه علی مشرفها الف الف تحیة نمود بر یکی از حفاظ

وقراء در صباح ومسای هر وقت شاء درین روضه مقدسه

مطهره تلاوت آن تمام نمایند وثواب آن بروح اقدس

مشرف آن روضه منوره عرش درجه قربت نمایند بشرط آنکه

بهیچ وجه من الوجوه ازین آستانه مقدسه بیرون نبرند وبعاریت

ندهند ونستانند هر کلمه بحجه معنی شعر مولوی معنوی نشر ابد

سالکان مسالک طریقت وسیاحان هوای حقیقت وسیاحان

بحار

تجار تحقیق و غواصان بحار تدقیق گفته اند الطرق الی الله بعدد انفاس

الخلایق و گمان این نوآموز درس ایجاد و جولانگه کلام

معجز نظام ختم الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم من عرف نفسه فقد عرف

ربه تفسیر این کلام و مبین این مرام میتواند بود چه هر کس را

از خود نسبتی اقرب نیست جان و تن راحت را نسبت راه این سالکین

طریق آگاهی استدلال یا از حرکت احداثی ابتدایی و حرکت

رجوعی قهقرایی ده اولا از نتیجه بمقدمات و ثانیا از مقدمات

به نتیجه مشتبها ناچار است و درین راه هر فرسنگی غولی و هر برگی بلا جداگانه

نزانه در هر سنگی سد اصولیت لمؤلفه از زلالی میشود مشعب بالفواکه حق

این راه از بسیار سنگ نشان هموار نیست • وگرم روان
طریق کشف و سلوک را بارشان در نهند تحصیل بخشی و سلوک نیست
بنجوی بیت عاقل بکنار آب تا پل میجوید • دیوانه پا برهنه از آب گذشت
راه کعبه مراد از اشک پیموده والثواب برلو و راحله سنگ راه
این قافله را نفرقه و دلها از بکار ما سوی بحر حشیه و طریق حجب
و کشف گشتار آینه اسرار شناسند و حیوان بیندارند جزو جمع
جسمی جبری متحرک به پرایه کینونت تواند بود نیست زیرا که دو لیس
و زاد عباد است قربة لیس ماهیات ممکنه در چون موج سراب
فریبنده نقطه آن نقل الم گشته اند عبارات محضه و تخیلات

مر فرا

صرف‌اند بلکه واجب بحرانیت و ممکنات اندروی چون موج

بهم رسند و از هم گسسته‌اند و شاهد این مدعا در مرایای امور قریب

بفهم جلوه ظهور ذلک مبدأ یعنی وحدت امری دیگر بجز مفهوم بحت

صرف بسیط نیست که در مراتب اعداد لو سریان و در هر مرتبه

با تمیز با حفظ مراتب ... ذلک ولیکن در محفلی

از محافل کثرت باعتبار ... از پرده بر نمی‌آید و با وجود ظهور در مجالی

متکثره غیر متناهیه کلاه سلطنت ناپیدائی و کنهه لا از سر

بر نمی‌دارد و لهذا با این اعتبار تجویز اتصاف آن ذات بی

شریک و همال و نظیر و مثال بالصفات متقابله اولیت

واخریت وظاهریت وباطنیت وعلیت ومعلولیت

وعاشقیت ومعشوقیت وامثال آن نیز بنابر اختلاف اعتبارات

استکشاف از اقسام این سخنان نکرده اند واین راه را که حصر عقول

عقلا در اولین قدم از گمگشتگان اقرب طرق میدانند

وبنابرین مقدمات که مذکور شده مشهور یعنی شعر مولوی که هم

معلول بی علت بعلت گشت بودم از آن فرزند من آمد فرزند

فرزندم چنین پدر اجماعی میکشاید هر دو را بر غم خود باعتبار تنزل

معلول میداند باعتبار دیگر همان ذات بی علت تصور نموده نیز

که همچنانکه تعدد شد ذات مبدأ المبادی ومراتب اعتباریه او را

از یکبار

از یکدیگر تفاوت جز بالاعتبار نیست قول او که علت کثرت
نبوده‌ام عبارت از آنست که کثرت جز اعتبار نیست پیوستگی و معیّت
و خلاف اعتباریه از علت سلسله کثرت نیست نمی‌تواند
بود پس با اعتبار معلول و با اعتبار علت و با اعتبار عبارت
از پیوستگی علت باشد و هرگاه مبدا المبادی تواند بود چون ظاهر است
که ازل عبارت از اول بدا شئی باشد و این مفهوم امر لیست بلیشرع
از بقای واجب و ذات او مخترع از تعقل امتداد وجوب ذات حبیب پس
اطلاق فرزند بر ازل باین اعتبار صحیح می‌تواند بود و چون
تعقل ابد بمقابله ازل و ازل از او در تعقل وجود بیشتر نیست پس اول

فرزند توان گفت پس تبیین این مرام معروض واتقان میکرده اند

که غرض ازین سخنان آن نیست که تصدیق تحقیق عقیده این

طایفه نموده باشد بلکه غرض بیان آنست که این بیت بینی سیرین قسم

سخنانست والله اعلم بحقایق الامور **تبیین اشعار سیف سفرنگ**

دریچه گنبش از انجاکه شارع عام تجرد نشر لوای معانیست ببال الفاظ

رنگین چون طاوسان اوراق صحیفه باغ جنان در پرواز میباشند

و انوار کمال خواهش او کاریچشه از خار اغیار تصور مینمایند

همواره جبین در زرق روزان و شبان بی مانع دربان گشاده

و دخول آیندگان دیار فسیح الفضای عدم را اماله میسبا و شد سلطان

عظیم الشان

عظام الشان دل که در حالت از احوال در فکر بد نیرای نظام

کار جنود روان و رعایای چشمان بر روی بستر حریر دریده و بستر بالین طپان:

واردلوان عنان بدست خواب گلان گریزان گمش

بر نک طنین طنطنه اینه کان نجه وا غنش اطلاع بر وقوع

ایشان کشف نمی شد و انجار عیون افواه و جداول لسان گویندگان

دهیاه بیانش نام است جریان می نماید در حوزه حوض بطنین

یسار و یمین آن صدر نشین تفسیح و تحریر فوران مبدلند و همت

بر تمیز عذوبت و ملوحت و مرارت آن میگمارند و غث و

سمین آنرا بنظر اعتبار در می آورند خوان احسان این سلطان در

خور مهمان همیشه کشیده و طعام لذیذ وارسید کیش مهیا و رسیده است

شعر هر که خواهد گو بیا و هر که خواهد گو برو ° دار و گیر و حاجب و دربان درین درگاه نیست °

پس بنا بر این تمهید باعث سنخ صیقل زنگ از آینه دلهای حکیک شریف

از قریبت افرمودم شعر کند اگر متکلم نظر بقدر عدوت ° قیاس جوار

تو از چه خصم تست عدیم ° مگر به نهمه عقد از عمل شد معزول ° و لکن که بوش

از جنس قابل تقسیم ° در خور بیان و تبیین و شایسته تزیین و

با همچنین است چه اکثری از الباب درایت را واقف در بیان

مضمون آن جزم و سکوت از بو و قبول آن بیش از آنکه

حیثیت جزم است بلکه گروهی حکم بر خلو آن از افاده مضمون لایق

و معقول

و مقصود شایق نموده اند و خامه حقیقت شمامه تیشه فرهاد معدن
معانی و عینک غواص بحر گوهرهای آسمانیست تعهدات نموده مکنونات
مرموزات اصداف الفاظ آنرا برد کانچه شعور جوهریان اسرار
نهد و عیار پاک آنرا بر محک تمیز للباب عرفان و شعور عرض
دهد لهذا بر لوح بیان مستکاهه متقدمین گروهی از الباب عرفان
از هر طریقه ایشان استدلال براهین دنیای عقاید شان بر
مبنی متین منتسبا شد و بعقیدت تحت از الباب کشف منفصل و مفصل
ثانی امتیاز شان از حکما حاصل میشود چنان میدارند که جسم مرکب
از اجزا غیر منجز برلست خواه تجزی انها بحسب قطع یا کسر یا وهم یا فرض باشد

و آن اجزا را سبب تجزیه فرد ساخته جسم نمیدانند و حکما را در

ابطال آن سخنان بسیار و ایشان را نیز در معارضه حکما گفتگو بسیار

نشسته است لیکن آنچه در مقام مقصود است آنست که شاعر الیه گفته

که اگر متکلم در اثبات جزو لا یتجزی چون قدر عددی ممدوح را مقیاس ساخته

گوید که عددی او از حقارت بمرتبه ایست که قدر او کمتر از جزو لا یتجزی است

و از اینقدر لازم می آید که جزو لا یتجزی منجزی شود بدو جزو یکی مساوی

قدر عدو و دیگری زاید بر آن چه زیادتی جزوی بر جزوی مستدعی وجود امری در طرف

موجود نباشد میباشد فثبت المطلوب معنی شعر مولانا عرفی

نفحه لمن آلماء گلشن حسن باغ از سینه امکان که یک نار رون

بخشد

همیشه بهار آن قبه خضرای آسمان و یک دسته ریحان اش سایر
اشجار و یک قطعه از شقایق نعمان ان احمرانی و یک گل رعنا
شب و روز و یک گل شب بو ماه عالم افروز است از دیوان
و ینبوع آب روان و از بهر آن این صیقل یافته جلای مجلکان
صاحب نمونه است آب حیوان خلوت نشینی یعنی خفا هین نگار سراپا
صفاست هم رخسار بی غبار شمار دلدار و هم آیینه رخسار است
هم عاشقیت نالان و هم معشوقیت در جامه خود نمانی نالان هم
مرکبست و هم سوار و هم بچه در اسرار و هم بچه دار باری روی و آبرو
سر دار زود می ولدد همیشه اوست ولهذا اشتباه و شان تعبیر بابرو

مینمایند و قماشش دارائی و بزرگیها به پیمانه این بیمود مقداری

از مقادیر موجودات مینمایند و از اینجاست که شاعر گفته آب

در چشمه خورشید نماند ای عیسی چون مدت آن آمد با خاک

تیمم کردن است و از آب نمایستی مذکور آبرو و قدر و منزله و اعتبار

خواسته و بطریق شکایت خطاب بعیسی که هر کنار چشمه خورشید

توطن داری نموده آب در چشمه خورشید نیز نمانده و لطف این

مخفی نخواهد بود چه از آب اراده اعتبار و لسنان بچشمه نمودن کمال

مناسبت بمعنی حقیقی و مجازی دارد بلکه کیمیای حقیقت و مجاز در این

مقام از دو بیت آب داده است و پس از آن فرموده اند خون

بودن

بدست آرد با خاک تیمم کفر است یعنی چون بنابر فرموده مفتی ثقلین

شریعت غرا خاک باد در حین فقدان آب حکم برآلوده کان

جاری شود پس تا حیات آن نباید که او درین زمان به مقتضای غاض الماء

وقضی الامر آب رحمت قدر و منزلت از نضوب قدر کبران فضائل را

چون کند در آب دریا مرسوب است تن بخاک ری و بحار ری

دلو این جا سو به قدری میتواند نمود بلکه تحصیل خبر دل باید که

به هوای این درد منحصر در آن و علاج دیگر باعتقاد رجعت بوار بهاست

جواب السؤال دانشمندان جنبشی ومن نعمره ننکسه فی الخلق اگر درین

شتای شیب بوی بهار افسانه طفلانه است طلب در باغ خشک و نهال

شب تبیین بزم آراسته شباب نماید بمقتضای فانهما همه خواب

اندوف نه می نعیده خواب رباید فسانه عجلیت [illegible] از کوشش

بالین تردد خاطر تحصیل معاش به خواب راحت غفلت بابر

ایشان حرام است چشم کی یابند در نظر عقل دوربین و حکمت

آئین لوم و معاتب نخواهد بود بر لوح دیباچه سخن اینکه طلبت حاذق

عرفان بدیده بینای یقین واذعان میدانند هر موی با حیات

توام لمعه و هر فنای با لقای مقارن افتاده چه از مجاری مجون بخلاء ثبات

حیات نباتی شیرین کام شدن و مرارت حنظل فوت نبات

چشیدن اب حیات حیوانی نفشندن و وداع حیات حیوانی

نون

کیوان رخت اقامت بر طرف چشمه سار زینت کشودن و در
بهشت عنبرسرشت سنبله اعظم دوام لزوم بودن است و همای عرش
پیمای اندیشه هر بدو مآل طی زمان و مکان بر کبوتر جیب سیاه معلقی
چرخ کهن در پرواز و در ان بشیر دلکه میداند هر مغرب از افق
مشرق افق دیگر و طایر زرین بال آفتاب انور چون هدهد سلیمانی
بقبض و بسط غروب و طلوع بر مدار این ربع مسکون هر منطقه کره
ارض از معموره آنها مرصع است سایه گستر است و برین قیاس کلام
نقابان معادن معانی و غواصان بحار نکته فهمی و سخندانی که
در نظر ظاهر بینان بی پایه ترهات و هذیان در حیز اشتباه باشد

دردیده غایصان تبار تدقیق جامه شوخگین ظاهران صدف
وازخلوت نبات ابر نیسانی بتحقیق خواهد بود طفل خردسالی گران
خواب ازشنیدن مفتتح افسانه معتزلان بگفتار بیابود وبی
بدولت بخواب میرفت وکیهان سالخورد بیدار معبر سراسیمه ازخواب
جهار پلوی غفلت ازانقلابات عناصر میجهد فذلکه کلام وحاصل مرام
انکه وقتی فضلای هند سخنی چند یافته نما وکلامی شبیه فانع غراب
ومیرابن اوی بایران فرستاده ازمشکل کشایان انجا حلال عقایده
سردرکم مشکلات اند استکشاف معانی ان نموده وطلب بیان ان
فرموده اند وان سخنان اینست سوال ما جهار برادر بودیم ازیک ده سه برهنه
بودیم

بودیم و یکی جامه نداشت ببازار رفتیم تا جهت شکار تیر و کمان
بخریم در راه قضا را سه هر چهار بردیم بیست و چهار شهر بم در بازار چهار
کمان دیدیم سه شکسته و یکی را گوشه و خانه نداشت ان برلور
زر دار بی جامه نداشت ان کمان را که گوشه و خانه نداشت بخرید
چهار تیر دیدیم سه شکسته بود و یکی پر و پیکان نداشت ان برادر
زر دار بی جامه که کمان بی گوشه و خانه را خریده بود ان تیر بی پر و
پیکان را بخرید بطلب صید بصحرا در امدیم چهار اهو دیدیم سه مرده
بود و یکی جان نداشت برلور زر دار بی جامه تیر بی پیکان را
از کمان بی گوشه و خانه بر ان اهوی بیجان زد که بیندی می بالت

که صید بر فتراک نبندیم چهار کمند دیدیم سه پاره و یکی کناره
و میان نداشت بان کمند بی کنار صید بر فتراک بستیم خانه
میبایست که مقام کنیم چهار خانه دیدیم سه خانه درهم افتاده
بود یکی دیوار و سقف نداشت دران خانهٔ بی دیوار و سقف
درآمدیم و یک میبایست که صید را دران طبخ نماییم در خانه و یکی
بود بر طاق بلند چندانکه کشیدیم دست بدان طاق نرسید
مغاکی چهار گز در زیر طاق کندیم دست بدان دیگ رسید چنین
پخته شد یکی از دهنهٔ خانه بیرون آمده بخش من بدهید ان برهنه
جامه نداشت و زر داشت و از کمان بی خانه و بی گوشه تیر بر

آوی

آهوی بیجان نه بود و بر کمند یک کنار و میان بسته از کمین بر آمد
لکشتوان شکاری را از دیب بر آمده بر سر او نه چنانکه درخت سنجدی
از پاشنه پای او بیرون جست بران درخت زردالو رفتیم بر درخت
سر درخت خربزه کاشته بودند و بفلاخن آب میدادند از آن
دامی بادنجان فرده آوردیم و قلیه کرده خوردیم و نزد اهل دنیا گذاشتیم
چندان بخوردند که شکمشان آماس کرد و بند اشتند و فربه شده اند
از خانه بیرون نمیتوانستند رفت استفراغ کردند و در نجاست
خود غرق شدند و ما از کلیددان خانه باسانی بیرون رفتیم و هم از آنجا
آسوده بخفتیم و خوشی و سلامت روان شده ایم و این ماجرا را

از اهل فقر و تصوف خراسان باز گویند در شرح این صحبت و تاج

کرامت بر سر گیتی جواب بدان آید که چون بر روح منه در این

قسم سخنان هرگاه از جمعی از اهل محبون و دعا به بهجه بزیور رای

زرین و عقل متین آراسته باشند صادر شود لامحاله بر مرد ایمانی ایشان

مأموریت در میان الالباب دانش و فرهنگ و صاحبان دیهیم و اورنگ

و معنی فهمان نقوش از یک شایع باشد خواهد بود و اکثر ابن

عجمی زبان عارفان مدینه که ولاک را بخاطر میرسید که در این

کلمات پریشان عنوان و این سخنان مرموز البیان

لشان به مراتب حصول و وجود ذات کامل الصفات حضرت سلطان

ومنازل

منازل تنزلات او در مدارج استعدادات شان بعد شان نجم باشد

حل این معما و کشف این مدعا آنکه نفس انسانی را از اقصای

بیدایی تا بیدایی قوه تا رسیدن با دل ملک شهود و دیار غیب الا زبار

بیدایی و نعمه مراحل شتی و منازل لا تعد و لا تحصی است چه در مجالی

شهود علی الاستواء ملون برنگ صبغة الله و من احسن من الله صبغة

نشئه و دایه استعدادیه بعیده اش در قماط هیولانیت و در بیک

گهوارهٔ جنبانی جهات افلاکش مشغول خواب و فارغ از

دلبستگی میدارد و این نطفه امکانی هنوز از صلب آبای آسمانی

بر رحم امهات ارکانی انتقال ننموده و بالقوه مشتمل بر طبع جمادی و نشئه نفس

موالیدی هیئتش از عظم و لحم سدی و لحمه و جوشش رب

صنع در کارخانهٔ تقدیر از ان یافته شده و چهار بلور در بن

مرتبه عبارت از ان چهار است سه بر بلور بر آمیه یعنی طبع جمادی

و نفس نباتی و حیوانی از لباس قوهٔ معرفت عاری و در فضای

بی منتهای بابیدای متواریند و سر بلور بی جامه یعنی نفس انسانی مظهر

فروغ بیک اختری است و عین اعیان و نتیجه از مان و زر

داری کنایه از انست و بی جامگیش کنایه است از تجرد او از لباس

جسمانیت و نه ده عبارت است از نه سپهر کیوان در نور آسمانی

از انوار ان شارق و شمع شعورش از ان مشکوه بارق است

و بمار از

و بیان از آمدن شایسته شدن داد و ستد و جولت عبارت

از سعد او معامله قوی جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه نامیه و منظور از

سکار اقتناص طایر عرش پرواز نفس انسانیت لقمان

و بر جهات دوریه و جهات مستقیمه طبیعیه ارکانیه ضعیف ماند و محزون

این از چهار اضمحلال طبایع اربعه است در معرکه نبرد و خوف مزاجی و بیدا

قتال و جدال امتزاجی و بعد از مهون ترکیب و شیرین کامی از شهد

اسباب سه درس خانه جهات بجهات تقلبی و تقلیب چه ضرب

چهار در شش بیت و چهار میشه و چهار کمان کنایه است از چهار

قفس نزولی از مبدا اه عقل و نفس و طبع و هیولانیت

و شکستگی سه از آن عبارت از سریان ثلاثه است در مراتب

نفس انسانی و جرح کشته و خانه بدان ششی رابع عبارت از فنای نفس عروج

و وصول بحضرت قرب رحمانیت که در آن حال عبارت

از شرف قرب و وصول از مبدا و منتهی غافل میباشد

و از چهار تیر آن سه تیر شکسته آخر شدن حرکات مستقیمه استعد

استعدادیه است که هر حرکتی منتهی بحرکتی دیگر بعد از آن میشود

و تیر رابع بی پر و پیکان همان مرتبه عقل بالملکه است که بر عقل

هیولانیش کنده شده و پیکان عقل بالفعل نیافته و آن بر آورد آن آهو

خود در هر جا نفس انسانست که باین تیر صید میسازند و از چهار

سه موصوف

است موصوف بمرکبیت عبارت از طبع جمادی و نباتی و حیوانیست

و چهار من که اهوی بیجان باشد همان نفس انسانست که هنوز

حیات معرفت نیافته و سه کمند با سه رشته علاقه موالید

ثلاثه است که قابل گسستن نیست و گسسته بودن ان از یکدیگر

بتیغ انفصال قصد نوعی معلومست و کمند رابع بی میان و کنار که باعتباری

همان نیز بی پر و بی بالست عبارت از مرتبه ثانیه از مراتب عقول

اربعه انسانست و چهار خانه در هم شکسته کنایه از بدنست که از عناصر اربعه

ترتیب یافته و خانه بی دیوار و سقف ان عبارت از نفس کلست که بیرون

از چهار دیوار ارکان و سقف رفیع البنیان السماست دویک

که در طاق این خانه نهاده عبارت از کاسه سر است که بر بالای
عمارت سر در بنیه انسانی موضوع و بجای سر طوق این عمارت
مصنوع است و دست کوتاه فکرت انسانی بان کدو مطبخ
اغذیه روحانی که آنکه چهار کس از اخلاط اربعه بدنیه انسانی طبخ نموده
بساحت قلب که مقر روح حیوانیست بر سر و بدانجا مالیده
ان غذا را لطیف روح حیوانی بطریق از معانی بکار کنیمان ان معانی
میسر که بدست معرفت آن دیگ را از آن طاق فرود نتواند آورد
ولا محاله این دیگ که آتش معرفت لشبا در و بدست طباخ
فکرت پخته میشود چون بدست آید آن مایده روحانی که غذای

نفس انسانی

نفس اماره

تواند بود چنانکه میباید و باری از دهلیز خانه سر برآمده بخشش ازان

نعمت طلب نمود نفس اماره البشریه است در دهلیز بار حب دنیا

و خر است در سیوی بجا و امتواری گشته و بیوی دانش محسوسات

و بمدستی جزیره مدرکات جزئیه طالب حصه ازان گردیده و نفس مطمئنه

با ستخوان خشونت و بحق کشیدن بمقتضای بل نقذف بالحق علی

الباطل فیدمغه اورا پریشان مغز ساخته و ازین سرکوب اورا

ازو نمود نعجوی ثم رددناه اسفل السافلین درخت سنجد سنجیده کیش

که محض خود رایی و رستن ان بموجب حدیث در قعر جهنم موعود است

از باشنده پای او یعنی منتهای سیر رجوع قهقرایش طلوع نمود و نفس

بلع و مطمئنه را که اشراف بر درخت سنجد سنجیده و خود را به

او حاصل است آن درخت را درخت زرد آلوی عقدهای

صفرای غفلت که جز لسعو نیابی سقی اشربه انتباه و اکاب آتش را

شوانید پذیرفت دیده و بخش دیگران زرد آلو را از غایت بزرگی

و بالیدگی و بسطای و حلاوت و لبریز بودن از تخم هوسهای

لونا لون خربزه که در حقیقت سکنجبین مرکب از بلادت جرد

شیطنت نر و از فلاخن فرار سراب منجوشه بنظر آفلمه بعد از

امعان نظر و شخوص بصر معلوم گشته که آن صفرا بالتهاب مار حرص

محترق ماده سودا گردیده و بهره آینه بادنجانی که مولد خلط سودا و لیت

تنیده

بپوشیده پس آنرا بدست حکمت چیده و بنظر قبول آن گرسنه
چشم فضول کشیده و آن ثمر جدید را که کسوت کدورت در
بجه آشته با کسیر امتحان و اختبار و کیمیای تصنع قلب زرد کرده
گرسنه چشمان را سبیکه طلا بنظر می آید بمنعم و آن ثمر و معده
پرست را تکلیف تناول آن فرموده و آن اسیر قحط را که بی
بمری دهان فراخ آنرا باندازه عمر دراز بمضغ و از در آوردن کشیده و آنرا فی
از خوردن آن بیاسوده و از آن غذای مولد سعه که عبارت از المال
والبنون زینة الحیوة الدنیا باشد بجبال سمن مفرط چند آن
خورده در جامه صحت نگنجیده و بالاخره بمرض امتلا و سوء مبتلا

کشته چنین بدنها متولد از فضلات و نجاست و کرمه طبیعت غلطیده

و مانند مگس گرفتار عسل دوام عجز و اضطرار هلاک گردیده و همان

عارف آگاه از کلیدان دهان هر جای کلید زبان و گشاده زبان

اجابت بدالت بنداین بنده لوای خضر را استماع ارجعی الی ربک

سالک طریق رضا و از قضا گشته و بگفتش جاوید سرور و حبور

و مسکن علیان و حور رسیده جعلنی الله بالغا الی تلک المرتبة

العلیا بمحمد و اصحابه العباد در بیان مذاهب مختلفه و آرای متنوعه

قافله سالار کاروان وجه و نمک حیش نماید کرم و بجهه صدای

درای تقلیلش خفتگان قارعه طریق عدم را انگیزیده از

خواب

خواب و نیمکت، اما المخلص بتخیل لذت یا لیست بیداری پیش
از صدای صریر قلم ایجاد از بستر راحت خواب عدم جسته و قبل از
طلوع صبح تکوین و بلند شدن کلبانگ اذان کن از حضرت
رب العالمین بر مصلی معبودیت کمش بر آواز امتثال فرمان نشسته
هم مانند خضر راهنما بفریاد خشک لبان بادیهٔ حیرانی رسیده
و هم بطریق الیاس معلم کشتی طوفانی جنون مالیان هجران گردیده
شجرهٔ طیبهٔ هستی را هم اصل فرع پرورد و هم فرع بارآور و نهال
پیوندی امکان و وجوب از و بار در و سدرة المنتهی کمالی اصلها ثابت
و فرعها فی السماء از و عرق و ورق و سایه گستر است نقطهٔ مرکز

بنوتش دایرهٔ انبیاء مرسلین را حاوی و ساقی کوثر از سلسال

ینبوع ایامی اعجاز کلامش راوی است غذای روح مقدسش در

دیگ ابیت عند ربی یطعمنی پخته و مهیا و زلال چشمهٔ بخشش

یسقینی از بهر اشامیدنش مصفا است نقطهٔ وجود مبارکش مبدا

و منتهای خط هستی و بد خط بطلان اوبانش سرمشق خداشناسی و حق

پرستی است خلیفهٔ مکتبخانه تعلیمش پیش از ایجاد لوح و قلم درس

لو کشف الغطاء را از بر خوانده و بجای الف ابجد سر العلم نقطه کثره

الجاهلون بمردم فهمانده کاهی بازار اعجاز انبیا را بخرق عادت

درهم شکسته و زمانی شکسته بال روح الامین را بمومیائی شفاعت

بر آنها نهاد

براهنمائی گم‌گشتگان طلب آب از چهای مرکب و جمع شتات اعتقاد

پراکنده تشنه لبان مذهب بتحمل اعبا بار امانت و متعهد

رسانیدن نقد خمس عیار دیانت گشته فرمان الهی را بفرمان

بران رسانیده و ذائقه رغبت ایشانرا از شهد شهادت چشانیده

لیکن چون غلبه خلطی را در مزاج کیفیتی جدا و اختلالی در بنیاد نهادست

چنانچه صفراوی مزاج را شیرینی عسل در کام چاشنی حنظل میدهد

و دنیوی مزاجانرا ابر هر طمعی ترشیح مینهد از انجاست که امت مرحومه

آنحضرت چنانچه خود فرموده‌اند بهفتاد و سه فرقه انقسام یافته

و هر یک روی از گفته و فهمیده دیگری تافته و هر خسی در مهبّ

ریح عاصف از یک سرای شتافته و این معمار از کدام بنجوی

شگافته اند و با این اختلاف چون خامهٔ مصور در اصبع واحد

متحد و همزبان و با هم زبانهای مختلف در شرح و بیان اند طایفهٔ

عقیده اند و عامهٔ ضیام اجسام با سرها آب روان و در مجارات

اختلافات نوعیه و جنسیه دایر و کیفیات چه اوست در قبض

عروجی لطافت هوا و آتش سوزان و چرخ گردان در قبض نزولی

کثافت زمین ساکن الارکان و معدن نبات و حیوان

منسکند و جمعی منصب اصالت اجسام را حواله بهوا و بعضی دیگر

با آتش باد پیما و گروهی بخاک ساکن الاجزا مینمایند و بعضی از حکما را

عقیده

عقیده است که هیولی عبارت از آن اصل و برهان بر آن فعل و قوت
و فصل و وصل است و طایفه از آن و متکلمین اجزاء غیر متجزیه را
لنبات لباس بیت الاصنام اجسام میدانند و جمع و تفریق
و حرکت و سکون انزا بر مسند حکومت ان احدی می‌نشانند و
و اشراقیان جسم مطلق را مطلع آفتاب اصالت میشمارند و ثبات
اصالت هیولی و ترکیب جسم از دو جوهر حال و محل احتراز میدارند
باری همه طوایف مومن موحد و کافر ملحد مرجع کثرت را بواحدی بی شریک
و انباز و موجودی بی انجام و آغاز راجع و آن نور بحت را از افق
ذات بذاته ساطع و شارع میدانند که شهر سری از تجلی این

سوط چون کدوی دریوزه قلندریان مشتمل الوان اطعمه خیالیه

و آش این شما بوسته در جنبش از آتش حرارت حرکات اجمالیه است

بنا بران این بسیار بهار تماشا بیراز بار مختلفه ارا چنان

بخاطر رسیده بخته و خام این موائد را جدا جدا در خوان بیان

بمجمعی از نهان لذت شناسان نعم عرفان آورد تا دانند

هر طایفه را قاید خیال بکدام رنگ از خیالات اجمالی سوی آن

مبدا جلال و جمال شاهی را راه بدوست کشیده و هر یک از چه

جهت راه رفته خود را برگزیده و چون قماش سخنان اهل

تصوف در کارخانه بدیع طراز مطلب سازی نا قیمه شده در

شرع

شرع زیادت ایمان قواعد عقاید غیرممارسی مینماید و این معنی در
نظر بعضی از دقیقه یابان که تتبع اقوال سلف نموده و طریق مجاز
وحقیقت را از روی بلدی پیموده اند با وجود کثرت و جلالت شان
گویند که این غریب مینماید لا محاله تقدیم اقوال این قوم
وتشریح آنرا اهم دانسته بر لوح بیان مینگارد که ذات مقدس
حضرت باری در مرایای شعوری و اشعاری واحد احد و صمد لم یلد و لم
یولد است و با وجود احدیت صرفه که دامن یکتاییش آلوده غبار
زیادت صفات نباشد چگونه گنجد و در کثرت از صیانت ذات یکتا به
در نظر عقل مکانه نماید و کلید اندیشه به پنجه حواس نیکجا نه

ه سرمایه احوال دریابند کالنت این قفل ابجد را که سوای جانان
رموز کلید آنرا همان از خود میدانند بدمیشاید لیکن هرکس را
بقدر فهم نظری ازبرای بیان ان مطلب دشوار بعنوان ومقصد
بعید ایشان بدست اشاره وبقدر دریافت خود بران دل نهاده که عقیده
صوفیه انکه ان حقیقت واحده ساریه در مجاری حقایق جز وجود
مطلق چیزی نتواند بود چه لیس صرف وعدم بحت را بوی حیات وجود
قابلیت انکه متعقل بشر گود نیست چه جای انکه او را ثبوتی و تعینی
باشد پس ملک تحقق وتعین در رتبه پای شریعت وانبیا رسلم
بر اصل وجود عین خود است بهم انچه از دایره وجود خارج افتد در نظر

در بادی

دریافت عقل عقلا بی نمود باشد و این سلطان عظیم الشان را عارض
و تابع دیگران به نجار احوالی که میان شان نشانها از هیچ نتراشیده
و چیزی از آنها در میان نیست دانستن سرمایهٔ خسران و کاهش و غلط
فاحش باشد و واحد ساری در مراتب اعداد را که کثرت غیر
متناهی در اعتبار مراتب وحدت بحسب نسبتهای شان
راه معرفت ساخته میگویند وحدت مطلق عبارت از وجود
مطلق است در وی شائبهٔ کثرت و تعدد نیست و در هر مرتبه از
مراتب اعتباریه چون واحد که در مرتبه اثنین اثنان است
صفتی خاص میدهد لهذا این مراتب را مظاهر صفات احدیت

میدانند و میگویند نقطه عین وحدت ذات و صفات

و اسمات بملاحظه این تعدد مذکور شد و ابتدای سیر قوس

نزول است الف میسکند سرا با انگشت شهادت از برای

لوای کلمه توحید لیس فی الجبه سوی الا هو بلند ساخته و ابواب حلقه

یکه تازانه به تنهایی بر قلب کثرت تاخته و با آتش در آخرین

مرتبه تکثر در عین و الف است انداخته و بعد از سکون قلب

و فارغ بال از حرکت همان ذات خود را شناخته و نقطه

انجام دست اتحاد در گردن نقطه آغاز حمایل ساخته و بیان

منازل سیر این مسافر را که الفش نام است چنان نموده خط

الف

الغرض ماده هریک از حروف و اشکال الحنایه صورت معوم
مهیه ان حروف است پس حروف بیست و هشت کانه ابجاد را از
آخر با موجودات اعتبار به الف بی نقطه میدانند و باین ابجد
کتاب وجود را میخوانند و میکویند الف از قبول حرکت
نخستین همزه میشود مخرج او از مخارج حروف اقصای حلق است
و از اسماء الله بیست و هشت اسم را که اینها اسما اند مصادر
بیست و هشت حرف و علت موجودی از موجودات بر ترتیب مخارج
حروف تهجی میدانند چون المبدع میکویند این اسم مظهر
همزه و بوساطت همزه مبدع عقل کل است و الباعث مظهر ها

مخرج ان بعد از همه است وبوساطت ها موجد نفس کلیه است
والباطن مظهر عین مهمله وبوساطت آن موجد طبیعت کلیه
والآخر مظهر حا مهمله وموجد جوهر هیولای کلیه است والظاهر
مظهر عین معجمه وموجد جسم کل است والحکیم مظهر جا معجمه وموجد
شکل کل والمحیط مظهر قاف وموجد عرش والشکور مظهر کاف
وموجد کرسی والغنی مظهر جیم وموجد فلک زحل اطلس والمقتدر
مظهر شین وموجد منازل والرب مظهر یای دو نقطه وموجد
فلک بهرام والنور مظهر زحل والعلیم مظهر ضا معجمه وموجد فلک
مشتری والقاهر مظهر لام وموجد فلک بهرام والنور مظهر نون

وموجد

و مُوجد فلک رابع والمصوّر مظهر حروف را و موجد فلک زهره

والمحصی مظهر صاد مهمله و موجد فلک عطارد والمبین مظهر دال

مهمله و موجد آسمان دنیا و قمر والقابض مظهر طا معجمه و موجد

کره اثیر والحیّ مظهر رای معجمه و موجد هوا والمحیی مظهر سین مهمله و موجد

آب والممیت مظهر ضاد معجمه و موجد تراب والمجیب مظهر ظا معجمه

و موجد معادن والرزّاق مظهر تا معجمه بنقاط ثلاثه و موجد نبات

والمذل مظهر ذال معجمه و موجد حیوان غیر ناطق والقوی مظهر فا و موجد

ملک واللطیف مظهر با معجمه بنقطه واحده و موجد جن والجامع

مظهر میم و موجد انسان والرفیع الدرجات ذو العرش مظهر درجات

وگفته اند هریک ازین مراتب عین حرفی اند در مخرجی از مخارج

عالم قرار گرفته و کلام و کلمه و موالید از آن ترکیب یافته و اگر

مراتب مذکوره از حروف گویند از عالم بیرون روند عالم

باقی نماند چنانچه حروف قرآنیه از قرآن بیرون روند قرآن

باقی نماند و گفته اند اشکال حروف از سه بیرون نیست یک

مستوی چون الف و دیگری منحنی چون لام و دیگری مدور چون میم

و مفتتح سوره مبارکه بقره که الم است بآن دانسته اند و علم

ازین سه حرف حاصل شده و نیز گفته اند حروف را سه مخرج است

اول اقصای حلق و آن مرتبه عقل است دوم وسط که آن مرتبه نفس است سوم

بسم

سیم شفوی را آن مرتبه انسانست و کتاب وجود ازین قسم

حرف نگاشته شده و نیز حروف سعیده و شقیه میباشند

غیر منقوطه سعیده و کم نقطه متوسطه بین الشقیه والسعیده است

چه کثرت عین شقاوت و وحدت محض سعادتست و چنانکه

کلمه مرکب از اسم و فعل و حرفند و کلمة الله هم موجودات باشد عبارت

از جماد و نبات و حیوانست و مرتبه چهارگانه احجار الوف را

جوانب اربعه الف میگویند و طرف یمین را مرتبه عالم لاهوت

و ساکن و فوق را عالم جبروت و مفتوح و فتح موجودات و یسار را

عالم ملکوت و مرفوع و واو و ولایت و تحت را عالم ناسوت و عالم

جزو امند الموجودات اعتباریه لا یتناهی خوانده اند و گفته اند

الف در دایره اول که فتح موجودات باشد متحرک بحرکت

دوریه ان حرکت فتح است و ان دایره را دایره مفردات

گویند و ان از الف است تا غین و دایره ثانیه را که مرتبه دوم

حرکت است دایره ایجاد عالم ملکوت شمارند و مرتبه چهارم را

که دایره ثالثه باشد مرتبه کلمات و ترکیب دانند و انرا نهایت

نیست کقوله تعالی لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل

ان تنفد کلمات ربی و ان عالم ناسوت و این عوالم اربعه را

هر یک نامی جداگانه نام عالم لاهوت حقایق و جبروت

رقایق

رقایق و ملکوت دقایق و ناسوت شقایق و شغایق ناسوتی

مربوطست بدقایق ملکوتی برقایق جبروتی و رقایق جبروتی بحقایق

لاهوتی و نیز هر مرتبه را صاحبی است صاحب احاد ذات واحد احد

و صاحب عقد عشرات الرحمن الواحد و صاحب عقد مئات الست

الرحیم الفرد و صاحب عقد الوف الرب است پس حقایق از واحد

تا عشره و رقایق از عشرون تا مایه و دقایق از ماتان تا الف و شقایق

الوف متکرر است الی غیر النهایه پس دقایق شغایق خود است هزار

هزار و اخوات اوست تا هزار هزار و حقایق شغایق هم از هزار هزار

و اخوات و جمیع اعداد مندرج در تحت واحد ذات حق تعالی است

از کثرت وحدت عین الف است و کثرت او بسبب کثرت

نقطه است و نقطه نقطه کثرت همه الف است با و عین عین شده و

چون محو شود عین با شد پس اتحاد نهایت با بدایت ظاهر میگردد

و گفته اند در انسان صغیر زاید از انسان کبیر لطیف است و آن لطیفه

زجاجیت و قابلیت فیض نبی والمطلق است و این رشاشه نور را

یهدی الله لنوره من یشاء عبارت از آن است در تن بمرتبه مشکوة و

روح نباتی که در جگر است بمنزله زجاج و روح حیوانی که در دل است

بمنزله فتیله است و روح نفسانی که در دماغ است بمثابه روغن است

و این روغن نور است و چون نفس انسانی بران سر تواند داند

نور علی نور

نور علی نور گردد و فی الحقیقه همه یک نور است و در مراتب بحسب ترقی

اسامی مختلفه دارد و چون سفر خجسته اثر وجود سالک منزل اول

آن الف است و آخرین منزلش عین باشد نقطه ثلاثه هر دو در

حقیقت نقطه واحد است و آن را منازل اربعه اعداد گویند آحاد

و عشرات و مات و الوف باشد باقدام ترقیات طی نموده بپایان

رسانیده و در مرتبه هزاری الف است این مسافر را سکون

قلب حاصل شده نقطه منتهی را بانقطه مبدا متحد یافت چنانچه

گفته اند در سرای لم یزل کو دارد ازل عین ابد سر با هم آید دایره از پیش

برخیزد عدد درین مرتبه حرکت کثرت را سکون حاصل شود تجاوز

ازین مرتبه ممکن نباشد واحدیت صرفه با ضربت مخلوطه الطباق
باید و نیز گفته اند از عین ذات بود از الف ابتدا او مراتب ذات
در کتاب کاینات است اسلام توان نمود و سریان الف در
حروف چه از روی ماده و چه از روی لفظ و چه از روی اشکال ظاهر است
اما از روی لفظ چنین با و ها و دال و واو است اشکال چنین عین و غین و نون
در روسکش است و از روی ماده چنانکه گفته شد عین جمع حروف است
و ماده همه حروف نقطه است و نسبت عالم با سر احدیت چنین نسبت
مفردات حروف با الف و صفت تکوین پیرفتن از سر ولایت
و نبوت نیست جهة ولایت بمعنی قرب و در اصطلاح شرع

سر الله است

سیر فی الله است تا مقام قاب قوسین او ادنی و نبوت بمعنی اثبات
در عالم خلق سیر عن الله است از برای تتمیم غیر و اگر گویند طور
نبوت و ولایت ملک و ملکوت یا لاهوت و جبروت همان
معنی اول خواهد بود و نبوت و ولایت باعتبار دایره کامله و قوس
دایره یک دایره قوس نبوت روی در ظاهر دارد و قوس ولایت
روی در باطن و حقیقت آن نبی هو شیخ الطرفین است هر چه از مشرق نبوت
طلوع کند بمغرب ولایت فرو رود و بمقتضای نحن نحکم بالظاهر نور و ظلمت
همه بیکدیگر در آنجا آمیخته است اما در قوس ولایت از ظلمت متمیز میشود
ه لا یدخل ملکوت السموات من لم یلد مرتین و مراد از طور ولی باطن

و ولایت عظمی است هم آن عالم لاهوتست و ملکت ملکوت
وما سوی الله در اینجا منطولیست و باعث امتیاز نور از ظلمت چرا
موجودی پیش بینیت وازینت هم ماکولات و مشروبات هم از ظاهر
بباطن شوند و در معده نضجی یابند و قوت طبیعت او را لطیف نموده
از ظلمت حرمیت جدا نماید و از رگهای ماساریقا او را بجگر که و در
جگر نضجی دیگر دهد و غاذیه او را لطیف نموده مشابه عضو مغتذی کرده اند
والطف او را کیموس باصفه از طریق آورده بدل تن رسیند و چون
در دل نضج یابد از رگهای شراین با عضا رسد والطف او بدماغ
آید و انجا لطیف تر او بروح قدس بپیوندد و با بروح کلام اعنی روح
الهی نور اعلا

الهی نور اعلا نور عبارت از انست رسد واین همه تطبقات

در ولایت باطن است ظهور روبیت ملک جسمانیات و ملکوت

عقلیات بلکه ماسوی الواحد در روی طی مشیعه و اولین نقطه از نقاط

ثلاثه الف را روح القدس و دوم یمین را روح الله و اخرین را

روح الامین خوانند و نقطه طا روح القدس را نقطه واحده و طا

روح الله را نفس واحده و نفس واحده را نبوت خوانند و نفس واحد

الوهیت جامع این سه نفس است پس کلام منتشر است بکلمات

وکلمات بحروف و حروف بنقطه و نقطه بحرف منتهی شود و منتهای باشند

پس علم الهی در نقطه باشد و عشق را بعضی اسم ذات میدانند و

بعضی اسم نور ذات و بعضی [illegible] است اما اهل حقیقت اسما را
ملک اسما را حق میدانند چه گفته اند بجز حق جمله اسم بی مسماست و اهل
شرع میگویند که حقیقت اشیا ثابتست و اسما راجع بمسمیاتست
و طایفه میگویند که اسماء الله توقیفی است و بعضی گفته اند که در هر یک از عوالم
اربعه آن لاهوت و جبروت و ملکوت و ناسوت باشد
حجابست اما حجاب عالم ناسوت کفر کبایر ظلم جهالت حقد حسد
بخل غضب شهوت خواهش حیوانیه عالم ملکوت تسبیح تهلیل صوم
صلوة ذکر جهاد طواف کعبه دل که عرش رحمن است کثرت رجوع
بحضرت باستغفار شهرت انس با عباد الله و توحش از غیر و حدان

حلاوت

حلاوت ذکر عالم جبروت حیوة سمع بصر نطق علم اراده قدرت حکمت

قهر لطف عالم لاهوت بقا فردانیت سلطنت عزت حب مدح

و ثنا و حمد و کرم کبریا عظمت احدیت سری تحیر یابان مخصوص اشد

و درین چهار عالم و جهان حجاب چهار سراست با جمال احدیت

سر عظمت تتق کبریا سرادقات عزت حجاب مخدرات غیبیه اصل روح

نیز چهار است روح خفی لاهوتی روح قدسی جبروتی و روح سری ملکوتی روح

انسی ناسوتی و ظلمات او نیز درین عالم چهار است ظلمت هوا ظلمت نفس ظلمت

شیطان ظلمت دنیا و بنای بدن انسان که بیت الخلافه است نیز چهار است

روح نفس عقل قلب و هر یک ازین چهار را در عالم اربعه نسبت

باظلال نوریه واشباح اسماء وصفات واظلال ظلمانیه عقد لبت

جدا کانه وهر عقدی دو مرتبه دلالت ومراتب عقد جهان است ام الکتاب

طلب نور آلقوم کبیر مدلول قلم نوان عقد روح عشق عنصر اعظم وعوالم

اربعه از مبدا نقطه حاصل شده والف را عبارت از نقطه

دانسته اند وانرا نقطه واحده میگویند بعضی سولویه و ثنیاسیه

واحد گفته اند والف باصطلاح طایفه عبارت است از ذات

احدیت واحد را عبارت از ذات و واحد را عبارت است از

ذات وصفات دانسته اند ودر صدور کثیر از واحد میگویند

صدور همه موجودات بیواسطه از واجب تعالی صدور عرضی است نه طولی

چنانچه

چنانچه حکما میگویند عقول عشره و نفس کل و طبع بر ترتیب
مذکور است صادر شده بلکه هر یک بواسطه از ان حضرت صدور
یافته چون انوار افتاب در دایره که از مرکز بهر نقطه از نقاط کشند
میشود و انکه در نقطه مرکز کثرتی نه هم رنگی دمکیری در طریق قلندری
که از جمله کاملانند گفته اند پلاس پوشیدن ایشان بلا باکس سد گشت
یعنی برد و قبول کسی کار نباید داشت و جوالق پوشیدن متحمل بار
گران تکالیف کلفت شده است و تهی پای رفتن خلع نعلین
کونین است و ریش تراشیدن نظر از محاسن افعال ساشته
بحد انسنی است و بروت تراشیدن لب از اظهار اسرار فهمیده بستن است

ونیز اشارة بالست ه تا بگوی از عالم علایق با دوست بعالم لاهوت

نرسند وتنگ وجوال ه زیبای آنست ه به بتک سر نفس اماره را

باید کوفت و بجوالد ورا و را در مهار طاعت باید آورد و بر سر بر

میان بسته در پس زانوی تفکر ساعة خیر من عبادة سنة نشست

و کلیات وجع تفکر و تعالی بر همه زندگان دعوی دار نتوانند

نه و تا جرعه دان باطن ایشان از نابردان اسرار پر نشود و در

میان مفردان سرمست شراب و هیبت لی مع الله وقت از نو

سلم ندارند و تا پاره الفقر فخری بر نبندند و بر هر دری صدای شما

الله بر نیارند و بکلی از نامرادی از هر صاحب دلی مرادی نجویند ما را

از سرور نشی

از سر و ریش ظاهر آرایان باطن چرا است حلاّجی ده قلندر نباشند
و نیز گفته اند نقطه را گاهی بر جمیع حروف اطلاق میکنند و حکیم
میگوید واحد اگر غیر از عدم قبول قسمت مفهومی ندارد وجه
وحدت است و اگر ذات وضع باشد نقطه طرف خط و اگر وجودی
دارد جز وحدت و قابل اشارۀ حسّی نیست عقل و نفس است اینست
خلاصه اقوال صوفیّه و اما حکمای مشّا را عقیده اینست که از آن
ذات بحت جز یکی چیز که آنرا صادر اول دانند چیزی بظهور نمیتواند
رسید و از صادر اوّل که آنرا عقل اول میگویند عقل دوّم
و فلک اطلس و نفس کل و از عقل سیم و فلک ثوابت و

و همچنین عقلا و فضلا تا عاشر صاحب رشته و در کتب ایشان مذکور است

و اشراقیان از آن بانوار تعبیر میکنند و برای انوار عقلیه حاکم صور

قرار نمیدهند و اهل حق را عقیده اینست که آنچه از لغت نبی

و تعبیر ولا که جانشینان اویند فهمیده شود اعتقاد کنند

وانچه غیر آن باشد از لوح اندیشه سترده نیست چه طایر عقول

بشری را قوت پرواز باوج عرش تحقیق امور نیست پس بدانچه

مامور باشند و محض صلاح است باید اکتفا نمود و راه بلند پروازی

بحکم لطف پروانه پر که چراغ دل لله بیابد نمود مرحوم علیخان فرموده اند

شعله کز آن لب لعب بساله که پر ز مهر چموی خریدار متاع بالا دست همیند

رقیمه

رقیبه گیرای بیت بستنند با دست فروشان سوق العقار همینها

بعی بیتشکار طبع عجاز طراز و منشیان لازمه الاعتراز خانی

عظیم الشان غایبانه دلو وستندی بنمایند در هر سو اصدد است

مجنون را کلمه از غزالان لیلی مثال تواند بخشید و خم خم از شراب

بیرنگان اعراب معانی بر سر تواند کشید لله الحمد که این ابر گوهربار

مدرار اران بحر زخام همواره بکشت زار آمال جسم بر اثار ان

انوار و ازهار ریاض امیدواری میرسد موجب احیانی در زینوقت

این سبزه پژمرده صحرای بی سر لیجای را در تبار کامیابی غریق لی نماید صرف

اندیشه وقت هنسه هر قطره از نیر ابقیمتی گنجور خیال از لعالی قیمت

آن به هیچگونه نیست اعتراف نماید خریدار گوید قطع نظر از آنکه هر سطری از آن

سرمشق حسبان و سحبان و دیده و دلربا فریفته حسن نقوش

و الفاظ و معانی باید بود چنین مشتمل بر صحت ذات کاملک السحبانیات آن

عالیجناب عنی الالقاب بود خاطر نیازمند را که بر آن هر بهتر آن

قال و مقال حال را تواند کشیدن آن باشد منت پذیر

گوید گشاده در باب ارباب سخندان پریشان منشور

هر در قافله گاه مجموعه شیرازه جمعیت یافته باشد شب بود چنین جمع نسخه

هر قابل ارباب تواند بود نداشت ان شاء الله تعالی بعد از این با تمام

رسانیده بنظر اصلاح خواهد رسید

اسم نکرمان

رستم محمد خان حاکم حوارزم نگاشته اند شمیم نوبهار التفات اعنی نوازش نامچه
بندگان سمو القدر والمکان عالیحضرت رفیع منزلت سعید منزلت
قرهٔ باصرهٔ مخدومی و مخدوم زادگی سرو افراز چمن مروت و ابناء دورش
انجم انجمن افروزی معلم مکتبخانه درس بلاغت آموزی رستم
رستم دستان داستان خصم بندی بالادست ترین ثمرهٔ سرافراز
ارجمندی چمن پیرای بوستان ایالت و جلالت سابق سیاق
معرکه شهامت و بسالت عالیجاه عالی تبار پسندیده افعال خجسته
اطوار المختص بعنایت الرحمن ما به چندین تلبث و حشو در حین
آستین دلدو بنده احسان خریده را بوی سرشار ان شاء الله بهبود حشمت

به دست دول کم شرا تواند یافت و بطور بطور زبان کس نتواند
شتافت و در بر این نسج کارگاه بلاغت رطب و یابس شایسته
ارمغان محفل سحر بیان باشد در هم تواند یافت امید که
همیشه ثمر کامیابی و سرافرازی رسیده و از هار مراد دشمنان بدیست
شد یار حلاوت چیده باد چنین عجز از احصا کمالات این نور
حدق جلالت و لب لب مهر لب اظهار است بدعا اختصار
مینماید امید که همواره سر و بر و سالم است و اقبال متمکن باشند

دیباچه به بخشه رساله امامت سیادت و نجابت پناه میر روح الامین فرموده اند

ستائش ستایش گران و حق ستایش آفرینی تواند بود از آن کسب

بحرف پریشان کن نغمه شمارد تا جهات سته را بکمند کون پای

لت و بنجوی ثم استوی علی العرش ورفعه قبه عرش ان من

شئ الا عندنا خزائنه بر کرسی بلند پایه سلطنت عظمی اش و نیاز نیاز

فرمان بی تحریک دست و زبان کره کره سموات سبع را در

میدان امکان و خیابان زمان بتغمه مفرح ائتیا طوعا او کرها

رقص مدام رقص الجمل اموخته در چرخ آمده و بمصفقه مهره خورشید و ماه

رنگ کهورت عدم از مولد قبول دو جهت سفید و سیاه زمهره این

سرای بوالعجب بنا را که محل نزول قواعد آئین کان مدینه

الخلقای عدم است چنین دار السلام بهشت برین بانواع نقوش دلفریب

مزین گردانید و بکشیدن صور عجیبه نوخیزه و شخصیه این

ملتصقان قطار نسیم را بنفحات خوش آب و هوا مشکین بند

و هر یک را انگبین از شهد حیات که عبارت از انفاس است

الملائکه است بکام باشه چشانند و عقد تو بر توی افلاک را از موی میان

لیالی جهت ضرر شکستی رنگ راه لبریز ساخت اتلاف و انکار

فیما بین اضداد اربعه بمیانجی مصلحان مزاج و امتزاج انداخت و صد رواج

از امیر اردوی بهشتین را از شوارع ایمن از بیم حیا شستم راه دخول بین

تجاویف دماغ کرامت نرمود قفل غنچه کلی را بکلید پیرا

قفل بربست قدرت بالغه از هم کشود و دیگ معده و کبد را

بجمع طبخ

جهت طباخ طبیعت از آتش بی دود حرارت غریزیه در جوش آمده

قطره هر یک از اجزای اعضای بدن را بدست قوای اربعه خازنان

نامیه اند سپرده بهدایت عنایت حکمت پر رحمت او مهربان

آفت بمحمل اقامت رسانیده حلیه حیات پوشانیده و شمع

خورشید ضیای هدایت رهنمای سبیلها و قاید از هر جزو کل

یعنی سید ثقلین و پیشوای خاص و عام گمگشتگان بادیه حیرت را

بصراط مستقیم شریعت غرا دلالت فرمود و این افتادگان

بحر بی پایان جهالت را که سینه خور امواج هلاکت بودند بمقتضای

مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح بفلک فلک اساس ایمان ماس

نصب امیر المؤمنین وامام المتقین ویعسوب الدین وقاید الغر

المحجلین وسایر الائمه المعصومین از غرقاب هلاکت بساحل نجات

آورد و بفحوی والسماء رفعها ووضع المیزان بمیزان عدل انور

انتقام مظلوم از ظالم کشید واین کشتی امان بسبب لنگر مرحمة الله

بر جهت ثبات استقرار الی آخر الادوار رسید واین تراز دوی عدل

دست برست صاغر اعنی کالبد بیاسر شاه زمان و مرکز دایره

امن وامان اعلیحضرت گردون بسطت خورشید طلعت مشتری

سخاوت بهرام صرامت قمر رایت فرازنده اورنگ شاهی

چراغ افروز دودمان والا شان اصلها ثابت وفرعها فی السماء گیتی

پناهی

بنای دردر دیده بینائی ضروریات دین قوت بینائی محو ملک
شرع مطهر سید المرسلین قاصم ظهور قیاصره و راغم انوف اکاسره
شمع شبستان بیدار دلان ابروی پسندیدگی و مقبلان اطوار خدائی
پر شمع خداشناسی شید مبانی نیکوسرشتی و نیکو لباس خلف صدق
شیر خدا زهی چه بقیه معظمه زهرا وارث اساس کیانی نسبیه
مسند بلند پایه سلیمانی سلطان البحرین و خاقان الخافقین فرمانفرمای
ماء و طین ظل الله فی الارضین السلطان بن السلطان و الخاقان
بن الخاقان بن الخاقان شاه سلیمان ایدالله ملکه الی آخر الزمان سید
و سفینه دین مبین از تشویش اضطراب آرمید الحمد لله علی نعمائه و الصلوة

والسلام علی النبی وآله وبعد بر مرآت ضمیر منیر طالبان ایمان ولوح

شعور متعطشان عرفان منطبع میگرداند که خادم شرع انور و چاکر

دین ازهر روح الامین الحسینی که از بدو طلوع صبح ادراک و شعور

وعنوان تمیز لبوب از قشور پیوسته خاطر حقایق ناظرش مایل بیان

میشود که چون بمقتضای حدیث نبوی علیه وآله افضل التحیه ستفترق

امتی ثلاثا و سبعین فرقة واحدة ناجیة والباقون فی النار امت مرحوم

آن خورشید اوج سعادت و برج برین بعلت تعدی و تصرف خلفا

جور علیهم اللعنة والعذاب الی یوم المآب بهفتاد و سه فرقه منقسم شده اند

و هر یک از فرق ضاله تشبث باحادیث باطله خود نموده خود را

بعبارات او

عبارت از آن فرقه واحده ناجیه دانسته‌اند و تشاجر و تخالف از

حد احصی تجاوز نموده و نسخه و چیزه در دلالت بر صحت مذهب ائمه اثنی عشر

و بطلان سایر مذاهب کند بزبان فارسی نفع آن بجهه ساکنین

این دیار عام و براهین آن تمام بقه باشد و شیعیان و موالیان را احمد

اطمینان و مخالفان را یاس بی پایان حاصل شود بنظر رسیده و

و الکنونه بنابر عدالت و بسطت ید این پادشاه والا جاه خورشید

سپاه ایادی متغلبه از طرف اذیال شیعیان آل اطهار و محبان

حیدر کرار کوتاه و شکسته و چشم غبار شان بغشای عمی بسته است این

بلکه به نصاعت التفرق بال و توزع حال و کثرت عیار

و قلب [illegible] و مطالعهٔ غرما درکای آن و حال بخاطر رسید که رساله

مختصری محتوی بر احادیثی که مفصلا منازعین نبوده باشند بر وجه احسن ترتیب

نموده از مقوله سلیمان ملخ از مور ناتوان که به بارگاه سلیمان زمان برد

هدیه محققان قدسی مشاکل نماید که اگر منظور نظر کیمیا اثر گردد وجه

حقیت این مذهب براهین و دلایل و بطلان مخالفین از

طریق سداد باید بر وجه احسن بر مرآت ضمیر منیر انسان

پیوند ظاهر گردد دیباچه رساله مؤلف در ادعیه نوشته‌اند ستایش ذات

کامله الصفاتی که قبله‌گاه دعاست از وسع طاقت مسبحان کائنات افزون از

دراج ذکور و اناث اب دکل و گرفتاران کننده بمقان و سلاسل

زمان

زبان این مقال پر ورنست خصوصاً من قاصر بیان که در صف نعال
سخن سرایان جا دارم ازین باب چه توانم گفت و بمنقبت زبان
الکن از لآلی نثار اندیشه چه در توانم سفت زهی کریمی که پیوسته
از غایت کرم مانند سائلان از طمعمندان درهای قلوب حلقه
بر در دلها زند به ندای ادعونی استجب لکم گویا به مسائل و برای وسیله
بخشش زر جلال بی تقصیری بدست وقت قدرت بهانه از هیچ مبرا
یکی از جلایل عطیاتش راه کشاده سؤال یعنی دهانست شخص احتیاج
انسان بی تحریک زبان قوت شبانروزی روان که عبارت از انتعاش
و زندگانست از آن مهیا و در هوای تحصیل حیات جنین اسکند

جانب ظلمات ابهام و حیرت نمی‌شتابد فرشتگان نیز از مهبّ حجب

قربان نه واجب الاذعانش تا دعای داعیان را موصول اجابت

نمایند سر از دریای چون شانه باز و عرق خدمتگذاری خنجر رشته

طنبور و چنگ بمضراب همتش دستی و کارسازی سائلان در

انتشار گشت نسخه گنجانه ثروت و غنا نیز آنکه عبارت از تعلیم

سؤال است گدایان کوی مقال دلو خازن خزانهٔ احسانش

بدست که آید خطوط ممتده قطرات ریزان باران دریاهای رزق

بر روی گرسنه چشمان خوان همت گشاید چون مفتاح رحمتش بر

رگ انشان آید برون از سختی چون آب از سنگ و ناخن از گره جو

برها از لب

پرها از لب رنگ زاید از مخارج متعدده راه کشاد حروف

تهجی کشیده و زبانرا در کارخانه سخن بهای دهان بتعلیم صنعت صناعت

و ترصیع منظوم و منثور فرموده عیب طایر سمر کشش شعله آتش

بموم و فتیله کردن لشانیدن آنه در آب بچرب زبانی استغاثه

سوالهٔ بلالها از سوام می‌کند و از آئینه سنگ آب ده مصقد آتش

دو آخشه مینماید بقلید بیر ناله‌ها در سلکین سنجیده‌ها را امه

میکشاید بتماشانه و جلب برنا نه کهنه بر آوازی اجابت دعوت

بینند بینداید صدای آن قرشی پرنا آن جماد و زبان استعفان

حیوان و نبات وجود مقصود کل و بادی مبید سید المرسلین و خلاصه

السموات والارض منتخب کتاب اجمال و نتیجه صغری و کبری

مبدا و معاد آفتاب ظلمت سوز حندس لیالی مذاهب باطله

محیی اراضی حقوق و حقایق موات عاطله ۷ اجابة للمسئول برآید

حصول نیت شده مطابق خواهش خواهشمندان بدیار امکان

و چهار صفه آخشیجان فرستاد و کاخ محکم بنیاد دین مبین و ملت

متین او را چنین بنا بر سبع شداد بروج الله که ائمه اطهار

صلوات الله علیهم اجمعین الی یوم البنیاد استواری داد و بعد

بعرض سامعان حقایق عرفان و متعطشان مناهل عذب ایمان

میرساند که بشهادت کلام ملک علام و کفی بالله شهیدا از عطیات

خواص نوکر نوازی

حواس که شوارع تحصیل سرمایهٔ آدمیت است هیچ عضوی را رتبهٔ سمع

سمیع نیست زیرا که ملک معانی او را در سیاق اتیان و متابعه

اقران رتبهٔ پیش داده میفرماید ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک

کان عنه مسئولا که گوشش شنوند کان شده خواهد بود در رتبهٔ گوش

و منت نهادن از اعطای آن بر الباب همین از قبیل رتبهٔ محسوس

او است چه غواص لسبب گوهر عزیز دانسان ذی شان و ممتاز

از حیوان بمیانجی ثمر است و ظاهر است در سخن را مرتبه از آن بالا

تر است در میزان بیان آن را سنجد یا در کلیات نگنجد حوصلهٔ عبارات

نگنجد زیرا که بهم زدنی کاف و نون در دو حرف از آن است کاخ هفت

مرتبه چرخ برین و عوض خانه کره زمین پیرایه اتمام یافته و نیز ظاهر است
که سخن از بلندی پایه مخاطب رتبه برتری میسیابد پس کاروان
سخن پاک که محط بار و نهایت لسیار محفل سماع سمیع الدعوات
باشد متاع رحمت و مغفرت در بار و بنقد فرصت خریدن آن
متاع پر خریدار ما چار است خصوصا دعای دوام دولت حق تعالی جاه
و سلطنت پادشاه زمان بالغایه که در وجوب سپاس فرایض جمیع
میستاند لهذا دعای دوام دولت ابدی البقا فلان از جمله ادعیه ماثوره
که آثار آن بتجربه معلوم گردیده بجمع این رساله مبادرت نموده و آن بر پنج
قسم منقسم گردانیده بعرض اقدس رسانیده امید که بعد از مواظبت

آثار آن

آثار آن ظاهر و هویدا که در نمونش آرا حکما نوشته بازار بوده
وستند متاع ادا امتحالفه یعنی کتب حکمت و عقلی کیان دوران
و دلال و مساح امتعه ان بازار بر خریدار هیبت باشد بهر دکانی زکی ذهن
مشغوف دریافت تماشای جنس لکن ز دکان میسر نمیشود مگر بدیده بصیرت
را محک عیار چیده ربوی ان میسر نمیشود تا بگشاد کاد اندیشه وقت بیشه محرم
تماشای حقایق ان طلسم و کلید قفل شرح ان اسم کی عید گلهای
رنگارنگ تعجب افزای ان باغ عزیز الازهار چیده و هر چند ال کوران
مجادلان ان اشوبگاه خندند زیرا که چنانچه بی چشم از آنچه میکرد
هانند اگر نزدگاه میباشد کوران بد آنچه مرده او بعه عشق میباشد همچنین

محول لالباب عقول بعید این شیوه با ستوه را منظور

میدارند و همت بر اثبات منفیات لیکن میگمارند چه در بدایت

حال بمقتضای فطرت اصلیه که گلهای تمییز در دست خزینه شکوک

و شبهات و پژمرده اندیشه خرافات نگشته بچراغ روشن ضمیر را

جویای مبدا اولی میشوند و نقد فرصت را در نشان نمایشات

ان مطلوب میسپارند و بعد از تعمق بصر و اجاله نظر صفحات

کتاب ثابت کهنه را که تیار و پود امکان باشد شایسته

پیرایه ان ذات مبرا از شوایب امکانی ندانسته بخلع ان مبادرت

می نمایند و از زلال مزروره انزا نباختن ندامت و پشیمانی از هم

مسلک نمیند

میکشیدند و بجام یک تهی عزیمتش می آرایند و باز بهمان لحظه

اقدام رجوع قهقرایی باثبات صمامات سلوبه آتشش می ستانند

نه از تخلف مقتضای پرسش ان پروا و نه از انکار اوامر واجبه

الاذعان شارع شان حاشا ملیشا شرح رقم نواب میرزا احمد طبیب حرم

اکنون در اشناس امزجه بیماران جماد و نبات و حی و حکیم علی الاطلاق

دار الشفا فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء از روی نبض انفاس

ناس را بجنس تصرف امر و نهی نواب همایون با دله و کوه در لوعان

قبول فرمان ما را مانند سویدا در مخزن قلوب پیر و جوان نهاده

پیوسته منظور نظر کیمیا اثر و همواره مطمح خاطر خطیر فیض گستر است

که جمعی از بندگان اخلاص نشان که بقانون بندگی تحصیل نفایس

مزاج دانی نموده باشند بمزید انعام و احسان از امثال و اقران ممتاز

و سرافراز فرمائیم مصداق انیمعال صورت احوال فلان بالقابه

جواب مکتوب والی ارکنج حدیقه کثیرة الازهار موالفت و مصادقت و روضه

نضیرة الانوار محبت و مودت که از کلک خامه مشکین ختامه منشیان

سلطنت و جلالت پناه حشمت و نصفت و معدلت دستگاه مهمات مشیت

دولت اکتناه چراغ افروز سلسله چنگیزخانی واثق سرور آثار

قواعد قاآن المختص بالطاف الملک المنان شمس السلطنة

والشوکة والحشمة والنصفة والمعدلة والامتنان ازبک محمد خان

سرسبز و ریان

سرسبز و ریّان گویند بود در اسعد ازمنه نشر شمیم صدق و صفا و محبت

و ولا نموده مشام بهجت و یکجهتی را با عبیر آلوده و مشک اندود گردانیده

و حلاوت نوباوه پیش رس آن بوستان ساحت ضمایر اذهان لسان

ولایت نشان را شهد صادق الحلاوه محبت چشانیده شعاری که درباب

رعایت خاطر مرحوم خواجم سکون شریعت و فضیلت پناه افادت

انتباه قاضی عبدالمجید که از کله طوف بیت الله الحرام و مرقد مطهر خیر

الانام دارند خصوصا استدعا به تقبیل آستان سعادت نشان

بندگان اشرف اقدس ارفع امجد همایون اعلی و حصول فرمان

والا نشان معلی باسم امرا اعظام و ولاة اسلام مشتمل بر مراعات

مشار الیهما در ذهاب و ایاب و غلبه جنود سعود بر کفره قلماق بدفرجام

مرحوم دو بنیروی حسن عقیدت آن سلطان والاشان با بندگان

مان خلافت مکان مرقوم بود چنین مرحوم خواجم سکور قبل از وصول

بدرگاه جهان پناه و سده سنیه ملک مرحوم آن اشتباه اجابت دعوت

ارجعی و در اثنا الطریق عطف عنان بفج عمیق عالم بقا نموده بود بعد

و وصول جهانپناه مهر حالی نامه مکرمت ختامه بود بشرف تقبیل آستان

ولایت نشان و جلوس محفل خلد شاکل بهشت عنوان سرافرازی

یافته بر طبق خواهش آن سلطان عظیم الشان مشمول العاطفات

خسروانه و محظوظ از صدور فرمان واجب الاذعان بجوی ربان

نو

نه خامه صادق البیان شایسته که باید و چون ملازمان مرحوم مزبور را
شایستگان نبوده حامل نامه والا و فرمان معلای بندگان اشرف
ارفع همایون که باید انشاء الله تعالی بعد از مراجعت شریعت و افادت پناه
مشار الیه بتحف ان شرف نامه همایون پیرایه اختصاص خواهد پذیرفت چون
در طی ان منشور الاداب ائتلاف والتیام لشاهان شایسته بوده جنبه
اخلاص اخوان سلطان والا تبار در انجام خدمات بر صلاح لب طرفین
باشد سعی مشکور و جهد موفور مبذول خواهند داشت لازم نمود
بندی از همه سپاه نصرت پناه دریا جوش سیل سیلاب خروش
هر در نیوقت و زبان لبسر که یکسر دار از طرز شعار سعادت نشان

بقصد تنبیه و تادیب الوسات ترکستان روانه صوب صواب

خراسان شده چون موج بحر بیکران بر سبیل تعاقب و توالی روانند

صورت تحریر یابد انشاء الله تعالی در حینی که ولایت آن کم کمعه پایان مضرب

سرادقات نصرت آیات که از جانب نجیب آن سلطنت

پناه نیز اکر و قابو عده اشعار شده بود که شغف در مرآت ضمیر منیر خورشید

نظیر بندگان اشرف اقدس جلوه استحسان خواهد نمود یعنی با اعلام

مرغوبات خاطر محبت ذخایر و اشعار مکنونات ضمایر محبتان نیز مسرور

خواهند ساخت که از جانب عبدالصمد خان بن توکل خان والی

قزاق نوشته اند کلک ناصره الازهار مودت شمیم یعنی نامه موالات فلان

در اشرف

در اشرف اوان عزور صدور یافته دماغ دوستی را معطر گردانید و نمونه از

ریاض فسیح اعدا که این گشت صادق الولا را بارسال اختصاص دلهه

بنو مصحوب فلان رسیده بموجب ابتهاج خاطر دوستی ذخایر گردید

شرحی در باب ربت درازی جمعی از خون نشانهای اورنگ ه کاهی

یا از حد کلیم خود بیرون میگذارند بر زبان خامه صداقت ختامه گذشته

بود این صورت دلکوه چون بحر بیکران و دریای بی پایان انحریک

ضفادع و حیتان در جنبش و طوفان در نمی آید و یا وجود بعضی

ازین طایفه مجهول الحال بمنحی دالی ایشان در تشیید مبانی وفاق

و رفع کلفت و نفاق لسان روب درگاه ولایت پناه مسمع

لهذا عوض صفت قواصف بازخواست خدیوانه بجز بر شورش لشکر

منصور را در جنبش نمی آید تا آنکه بفحوای لطف حق با تو مدارا کند

چونکه از حد بگذرد رسوا کند درین اوقات فرمان همایون شرف

نفاذ یافته سردار ظفر شعار با عساکر بیشمار بعدد اوراق

اشجار و قطرات امطار متوجه تخریب آن دیار گردیده بعون عنایت

کردگار گرد و غبار بر فرق ساکنان آن دیار از پرویزن تعب تعالی

تا زیر پای اسپان لشکر جرار خواهند بخت آن سلطنت و جلالت پناه

نیز به تایید الهی واژگون گشته در زمره خذ متکبران و هواخواهان

این قوم دغا ولایتشان در آمده اند بعینه که باد یافته فرق چنین

بنجم لازم

لشکر لازمه عدو مال اره لشکر خواهی باشد بعضی خواهند آورد و چند قبضه آلت
حرب تیرانداز و چند قبضه شمشیر عدد کذار مصحوب زبده الاشباه
مزبور بجهت ارسال قره داغ دشمن ناساز ارسال محفل سازی می گردید
جواب نامه توکل خان از جانب ولی نعمت مرده رواح فتح البلاد و سیله دولا
و مضمار لآل بالۀ صدق و صفا اعنی نامه موالات ختامه سلطنت پناه
توکل خان بالقابه در رویی مسعود ما مجموعه ابواب حصول خشنودی
و انبساط بر چهره اقبال ابدی الاتصال باز و دست کام و کام مرادی
با جتنا ثمار و ازهار مطالب دراز نمود مصحوب زبده الاشباه
حاج الحرمین الشریفین حاجی صادق مشام جان را مشک اندود و مذاق

ائتلاف را حلاوت آمیخته که اینچه شرح آن در باب تخریب بنیان

شوکت کوچک خان و تدمیر گروه پر نفاق قلماق زبان خامه

وفا و اتفاق نشر یافته نمونه از ارغوان زار بی‌لیمای جدال و قتال در شاهد

صدق مقال تواند گردید از این یافته خواهش فرستادن بعضی از اشیا

شده موجب ابتهاج گشته موقع استحسان یافت و صاحب الحرمین الشریفین

مذکور تشریف پای بوس همایون و جلوس بزم ارم نظیر سعادت اندوزی

و انعامات و خلاع فاخره سرافرازی یافته چند قبضه شمشیر برق سنان

عدو گداز و چند راس اسب تازی نژاد سبک تاز و چند قبضه

آلات حربیه رزم انداز مصحوب عرضداشت آن مشار الیه ارسال یافته

مکاتیب التماس

مکاتیب محبتانه همراه یافتگان بزم قرب و حضور و مجلس پرنور

سراسر حضور و سرور یعنی شاهزادگان هندوستان و توران و بنده

دیرین کیش آستان عرش نشان اعتماد الدوله شیدت الارکان قلمی نمودند

جانب منبر نور بامور بالصیاء گشته حاوی اجوبه آن که چون ضمیر صفا بنیاد ما

و خاطر عاطر آنکسان همیشه بتمنی حصول مآرب و مطالب آنکس رسیده

سریر سلطنت منسوب است می‌باید که همیشه باظهار مکنونات ضمیر منیر و مرغوبات

خاطر خطیر مبادرت نمایند و بندگان درگاه فلک اشتباه را بانجاح

آن مامور فرمایند کوکب اقبال از افق حصول آمال طالع و لامع باد

جواب مکتوب توکل خان که از جانب شاه نوشته بمقام خزانه انجال و طلب گنجانه

نواب مستطاب معلی القاب فلان الاعز الارفع الاکرم مکتوب محبت طراز فتح ابواب

لطایف و نکات گشته جواهر زواهر حقایق فتوحات مکتوب سلطنت

و شوکت پناه را در سویدای دل جا داده چون حامل مکتوب

عالیجاه قدوة الخوانین حاجی محمد صادق بشرف پای بوس بندگان

اشرف اقدس ارفع امجد اعلی سرافراز و بجلوس مجلس همایون

مانوس ممتاز و بانعام و خلاع فاخره صاحب اعزاز و کامیاب

گشته و از جمله جواهر خوشاب و از منعم بیدریغ مستفیض رتبه غفران مآب

سرالستان فتح جهت این کمترین صادق الولا ارسال میداشتند

رسانیدند و این خیرخواه بلااشتباه نیز چند قبضه از اسلحه در زنبار

اقبال کستر دعا

اقبال داشتند عاتم بودند جهت دفع اعادی مصحوب مشار الیه ارسال نماید

بهمین کنوبات خاطر را بموقف عرض بنده کان اشرف اقدس

همایون اعلی خواهند در آورده این بنده کان اخلاص نشان با نجاح

آن امور کوشند جواب نامه توکل خان از قبل سلطان اکبر شاه بعم هندوستان

گلشن بدیعة الازهار المشتمل و در لولو بیضا نضیرة الانوار موصوف

وانجام از ریزش سحاب مدرار که هر بار بر خامه منشیان سلطنت

پناه توکل خان شکفته و خندان و بمشیر و ریان بود در روی قنیه چراغ

تمنای این مرد بی نفاق و صدیق مرعی طریقه انیقه وفاق از مشعل

عنایت نواب کامیاب کرده آن قباب فلک جناب عالمیان مآب

اشوات اندیشی از نوع امجد بهبود آل اعلی و السترانس منبع کامیاب معدن

کاملی نصابیست در روش و ریاض اندروایش از بایش آفتاب

عنایت آلهی مهر اوج بزرگی گلشن لطیف لکشر رواح ایتلاف نمود دماغ

نیستی و نقابت لا معطر و محفوظ است و لالا معتبر گواهید از رواح

ان سرالشبان طلب استشمام ان نموده ان و با تابعه دقایق

حقایق بر سیمای توفیق و تایید حضرت خالق بر الکت حسین عقیدت

باین دماو المبیت نشان در خاک مسالك خواهشمند است

گوید اند و هما نا از آثار این سنیه از جمیع بخصوص فتوحات سامیه عجاله

بهیمه منند گوید آنند بر اعادت بی دین و کفر محو لعین ظفر یافته اند نمونه

از محض بنمان

از مجتنیات کلک اعجاز شیم دولت شعار آیات اختصاص الهیه بود

رسیده شمیم آن مصدق وقوع غالبیه . بر اعدا شد از عزم مهر

کفار ملیه الآثار ابتهاج تمام حاصل گشته جهت شرکت در مثوبات

غزا با اعدا چند قبضه توپ از انداز بنگالی طرز و چند قبضه شمشیر برق

سیمای دشمن گداز مصحوب حامل نامه رافتی حاجی محمد صادق از ارباب بزم یک

جهتی که پیوسته فاتح ابواب محبتی و محبت لهجه باظهار مکنونات

خاطر و مرغوبات ضمیر منیر مبادرت نماینده در خدمت نواب کامیاب

سپهر رکاب گردون قباب در انجاح و اسعاف آن مساعی جمیله بظهور

رسیده چون در شب دولت صاحب ضیاء و برق تیغ درخشان سوزنده

عرض عمر اعدا باد یکی از سلاطین عظیم الشان نوشته اند شمیم نوافح آهوی

مشکین ختای خط منشیان بلاغت نشان بهمه وجه جنبانیده

مکتوب فصاحت عنوان سلطنت پناه بالقابه در اهتزاز آمده آبود

مشام ایتلاف و مودت رشک آهو گوانید چنین از آن بهار آسمان

صداقت استشمام روائح خلوص عقیدت باین آستان ولایت

نشان به عبارت از حال مراد اخلاص منشان است نموده خاطر

جمعی ز خاطر طالب انجاح امانی و آمال و حصول مارب و کامرانی انجهانی

آن سلطنت و جلالت پناه به نظر تحویل قبول سرای جاودانی

ثمره بخش رسن این نعمتها خلد نشان است که بدیقین حاصل است

بصنایع لطف

و چنانچه بدخواهان این دودمان نبوت و ولایت بسبب سوء عقیدت

بمضمون بیت هر کس بلرزاند چراغ آل یسین را اجزای که بدن آنها بچشم

خویش می بینند بپاداش عمل خود گشته اند و خواهان و نیک اندیشان

فراخور یکجهتی و خیراندیشی بتحصیل آمال دارین فایز میگردند ذریعه

الاخلاص اساس و مصحوب فلان ارسال یافته بود بنظر کیمیا اثر

اشرف اقدس ارفع امجد همایون اعلی جانهای گرامی فدای نام همایونش

بار رسیده نامه همایون اشرف اصدر یافته زبدة الاشباه مشار الیه

مقضی المرام روانه بزم حضور گردید بمتن طریقه انیقه دولتخواهی و یکجهتی را مفتوح

داشته مکنونات خاطر حقیقت ذخایر را بمنصه اعلام و اظهار در آورده

پذیرای این عنایت بیغایت سبحانی و افتاب سپهر آل اعلیحـ

اعلیحضرت جهانبانی سعی موفور بظهور رسانیده افتاب سعادت و اقبال

از افق دولت و اجلال طالع و لامع باد *دیباچه رقم قدیم حال*

چنانچه مربی سکان معموره اشجار و بساط زمین ساکن الارکان

یعنی خورشید درخشان مخدرات ازهار و انوار را در حجاب اکمام

و خدور اشطام بنظر کرم تربیت و احسان شکفته و خندان نموده

اکلیلی امتیاز بر سر میگذارد و متوج بتاج لعل و یاقوت نموده بر سریر

اعتبار نشاندن می آید و مدبر امور اشیا و مدبر اطباق سما خلعت صبوه

و لباس زندگی را بی تفاوت مذکور و اناث پوشیده همگی را

بر سبیل

به سلسلهٔ سادات از خاک بی اعتباری بر مسند الله نواب کامیاب

همایون ما بر که ظل حضرت رحمن و مباهی بآن ذات عظیم الشان شدید پرتوی

از اشراقات شموس عنایت بی‌نهایت و جدوه از جذوات انوار

آثار تربیت بلانهایت شامل حال و کامل الامانی و آمال عصمت مآب

عفت قباب خورشید احتجاب بحکم نشین خدر عزت و خلوت

گزین رکن عفت ملاذ فرمودیم و بالاز ابتدا آن ماه سبحان علی مرتبه ثانی

قائم ممتاز و سرافراز فرمودیم چنانچه حکام طبایع اربعه در نقاب خفا

و حجاب اشتغال امور ماهای اشیا مبتلا میشد با مر مذکور و لوازم آن قیام نمایند

میباید که آن منی عفت ورد پیشه کان معانی عصمت شعار مشار الیها

را حاکم خود دانسته اوامر و نواهی او را که هر آینه مقرون مصلحت دولت

ابد مدت خواهد بود مطیع و منقاد بوده بدستور [illegible] اطاعت

و انقیاد او را لازم شمارند و از گفته و فرموده او تخلف و تجاوز

نکنند در عهده شناسند مستوفیان عظام رقم این عارفه را در دفاتر خلود

و دوام ثبت نمایند سواد نامه شاه عباس به سلطان اکبر نوشته

یمین خاطر عاطر همایون و ضمیر منیر عنایت مشحون از حد و حصر افزون

و از احاطه حد بیرون چون جواب صحبت ذات شریف و طبع لطیف

آن مستغنی از تعریف و توصیف منبئ مشتمل و در این وقت بمسامع

استعلام و استطلاع رسیده گلزار همیشه بهار مزاج وهاج را

پیرایه شگفتا

پیرایه شگفتگی ایام سابقه نیست و خار خار یاعث موجب نگرانی
خاطر محبت ذخایر شده بلا انتظار امور فرمودیم به برجناح استعجال
استعاره سرعت از نسیم جنوب و شمال نموده مخزو صحبت ذات
کثیر البرکات ان سلیل اصلاب سلطنت اتخه مجالس سامی و محفل
گرامی شانو سایان طریقه محبت و ولا انکه عرایس حسنیت احوال
سعادت اشتمال را با سوانح و وقایع و اخبار به نواحی ورود این
محبت نامه رسیده باشد پیرایه تحریر بسته خاطر آن سامی بنوید ابرنا شدن
مخزو صحبت خورسند سازند بتاریخ مزبور مرقوم شد بر اهتمام اخر
تو فیق خالق انس و جان و بلدی نا امید معمار بنیاد زمین و آسمان

سر منزل مقصود مضرب خیام مرام آن چراغ افروز محفل احتشام

سلاطین عظام باد استشمام نسیم خلت و وداد و استرواح روایح

ائتلاف و اتحاد از ریاض سابقین گماشته شامه موالات شمامه

نموده دماغ یگانگی معطر و مشام اتحاد معنبر گردید شوق بیش از پیش

نواب کامیاب همدم یاران صحبت لازم البهجه معاینه از مرآت

قلب شریف در عینک در رنما حقایق یکتائیات آرای

العین مشاهده خواهند فرمود همین که در این ظاهر سرانجام برکت نسیم یکجهتی

مرتفع دانسته خود را جلیس بزم حضور خواهند دانست از آنجا که

ضمیر منیر از حقایق امور آگاه و خبیر است با منتسبان و کارگزاران

و ملازمان

ولازم آن بحکمت عملیه خاطر آگاه کتاب آگاه مصحح آنست بنحوی که لازم

بوده باشد طریق سلوک مسلوک داشته بعد از تنقیه و ملتمس تحیه

علیه مرقد مطهر و مضجع منور معنبر روضه رضویه علی مشرفها الف الف السلام

و تحیه گشای کار خود را در کمر بستن در آن روضه منیفه نو نظام دانسته

در کمال خلوص عقیدت و صفای طویّت استمداد همت از

روح مطهر و ضریح منور امام مفترض الطاعه خواهند نمود ان شاء الله تعالی

بعنایات الهی تحصیل و نیل مرام فائز گردند و بتیمن اعلام صحت ذات مستغفر

صفات موجب انشراح بال خواهند کرد که مرادات بحصول موصول

باکر دیباچه رقمی بمولانا محسن کاشی نوشته شده اگر افادت

وای اصحت بنا فضایل وکمالات دستگاه حقایق و معارف
اگاه سالک مسالک توفیق هادی مناهج تحقیق واقف رموز دقایق
کشاف معضلات حقایق جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع
والاصول علامی فهامی مجتهد الزمانی شمس الافاده والافاضه والفضیله
والدین مولانا محمد محسن بعنایت بیغایت خسروانه عز افتخار و شرف
امتیاز یافته بدانند درینوقت قضیه ناگزیر مرحوم مغفور مولانا
عبد الغفور برادر ان مجتهد الزمانی بمسامع جاه و جلال رسید خلاع
فاخره بان حقایق و معارف اگاه شفقت شد چنین سرای امکان
وچهار صفه اخشیجان چنانچه علم الیقین دارند گذرگاهی و کذا نشستن و بساط
نشده

گستره هستی بحمد نی و بکوه شش لیست خاطر حقایق بپوند را از وقوع این

قضیه ناگوار ناظر نشده داشته بسلامت ذات نواب همین ما خوشوقت

بوده باشند در مظان اجابت دعوات بدعای استدامت دولت

ابد مدت مواظبت نمایند و مطالب در داشته باشند عرض نمود بعز انجاح

و شرف اسعاف مقرون شناسند دیباچه رقم شیخ الاسلامی

مرحوم شاه ابوالفتح شیخ الاسلام شیراز بشرف بعز مشرف شود

اکه چمن فرازنده بوستان پر انوار گنبد خضرا و طرازنده گلشن کثیر الازهار

صحن غبرا این بوستان بدیع الشان کثیر الافنان را با بهار سحاب

احسان و باران امتنان سرسبز و ریان داشته و ثمر این

بوستان سما و میوه این گلستان از شاخهای درخت عبارت
از نوع انسان و حاصل از ازدواج آبای علوی و امهات ارکانست
بمتانت و خصانت حصار قوانین شریعت غرا و حصن حصین
قواعد ملت بیضا از تطرق هلاک دیوار محافظت و محارست نموده و
مصقل مرآت مطلب تمامی ثقلین و کحل الجواهر دیده بینش خافقین
اعنی خاتم النبیین و سید الاولین والآخرین را واسطه تأسیس این
لباس لسان اساس ساخته و چون گوهر خورشید فروغ ذات
نواب همنی ما از ان سحاب و انوار خورشید اشراق این چراغ
از نور افتاب بنابرین همواره بترویج دین مبین و ترصیص بنای ملت
متین

سنبلیس مطمح نظر والا و منظور انظار معنا مبین شد بنابر تحقیق این کلام و صحف

این مرام منوط و مربوط بتعیین جمعی از فضلای دین یار و علمای ربانی

شعار میشد بنابر شب و روز تا شمس لیکن این بنای آسمان

سان و کاخ بلند بنیان جهد مبذول داشته بلند از بدو هر غبار ضلال

بر شرفات آن نشیند و دیده کواکب این سما کردون فضا غبار

افول و زوال بیند و در صورتی هر جا پس این بنیان و حافظ

این گلستان بشرف قربی وار است که داشته باشد رعایت

اشخص در زینت حق بین و غنی عنایت حقانیت گزین بر اقران

قدس سره

خود رایج لهذا نسب بر تحلیه فلان دیباچه بر بیاض مرحوم میرزا رفیع برادر جد

همگنان گیرند این سخن را مژده باز دیگر لیکن این چهار عنصر

اقتضای وجود عنصری طبیعت تمام نموده و ساقی خمخانه فلک صفای معانی را در نشئه

دل بحر حوصله همچه دریای معانی اعجاز گوهر افشانی کرده و لسان شعر بمدد

کلکی شیوا بیانی قرین قصه خوانی و داستان طرازی سخن شور

انگیزی شیرین شده بمژده این خوش کلام اگر درو پژوهان کوه

غم از سینه فرهاد و تاج شاهنشاهی از سر پرویز گیرند روا باشد

اگر بحر و کان بسته و کیسه خود تهی باشند این به پردازند بحمدالله الحمد

بر همگنان ظاهر شده که خامه عنبرین شمامه من اگر لب چه حالی و دوات

کذب سرائی را اسیر شده در آرزوی مقدم لشکر خلاص اب اسیاه

در چشم

در چشم آنکه نظر غیر واقع باشد بر زبان نمی آید و زنده صورت گفته و
نقشه مراعین صدق و محض صواب باید دانست چندین هزار
نسرایم و بر صدق خلاف خود الحاح و مبالغه ننمایم تا آن چه باشد
وسعت جای سخن با ازدحام اشخاص معانی تا چند بر دوش بیان
معنی را از باید خواری موزون کلامان و هر شیئی بد به بد نیاید دیگر را
هم اگر سمند فکر سبک زین باشد گو جولان دراز و اگر دست
طلب باشد بشمر لست تا شاخسار سخن دراز کن انصاف بالای طالب عجلت
چه جنبش آینده مینماید از دانش طرازی که افهم و نکته یابه را چون
دل در بر گرفته باشد خرده یافته او هر بار کم چندان از بن اشعار

طرفه‌ای می‌بندم در باغبان امر گل و میخواهد از بند بند دکمه خشی خواهم

در جلوه این سیاه پوشان را از کمال معنی پیروی ما احاطی فرماید و ما سخن

طبع حاجب الکبری در پهلوی او امای بازرگت را خار و پایه سنج را سنجیدان

میداند دیگر مراجعه احتیاج گفتن حق تعالی ابقا با فتخاران بقای

آفاق را چون او محجوب ندارد بود و درها را از ارتقا و تصاعد بر مدارج کمال

سرافرازی گذاری بالنبی و آله الامجاد سببی از اعاظم چرکس بیگ نیز شد

جرأت شعار جلالت اطوار ملکیت لیق قلیچی نینک کیسری بیلن لیق

سنانینک اثری سواتش جی لیق الینک بیلا و در جی لیق از

جنینک بیلا چرکس بوبولوب لری بینک باشی ملان غمایت بیغایت

شاه ما به امیدوار

شاهانه‌مه امیدوار بولوب ایسونک کیم اول شجاعت اطوارنک

بیکن اولدوغی وورحی لقی واوز که صفات حسنه‌سی بیلکر نواب همیونمه عرض

اولوب توجه پادشاهانم شول عمدة الاشباه رعایتلرینه مصروف ومعطوف

دررو باوجهی نواب همیونمزنک بخشی بیکبیت ارتربیت ایندوکی

آوازه‌سی اطراف واکنافه منتشر اولمشدور ونه جهندنک ابتدا

جلوس همیونمزنک بزوار سالک عرایض بیرله توسل ایتمش

که اول زبدة الاشباهنک باعث سرافرازلغی اوله‌جق عنایتنی

شاهانم اول شجاعت اطوارنک شایلحال اولوب خلاع فاخره

وانعام پادشاهانه آت وبراق قولم روغنه پناه رستم بنکیدنک

اول جرأت شعاره عنایت اولمشدر و توجه شاهانه‌یه واثق

اولوب بخششی کرم وفا ایدلوم لرده پای شاهانه‌یه بنده لقمه یاریه اگر رغبت شاه

مزبور ورود ایدن وقتده حاضر اوله اولری پیرله شیروان بکلربکی

سی مانسکه ارسال ایتسون ده لاالت پناه مزبور آدم قوشوب درگاه

خلائق پناهه همراه ارسال آیده و اگر اول وقتده مذکور اولان اشتیا حاضر

اولمیه بوندن بر وهر وقت تحصیل ایدرسه ارسالنگ وسیله اعتبار

بیلوب مساهله ایتمیه چون معروض اولدی کیم اول رغبت شاه و شنجال

ارالقلده فلان قضیه سندنک اوستی ثقاد واقع اولمشدر در بابن فرمان

همیونم لاالت پناه سرخان خال اسمینه صادر اولدی کیم اول مقدا

منظور

منظورم اولنوب هرگاه اول رقعه پناه هنک آدملری وارد

اولوب اعزاز و اکرام ایدوب شیروان بیگلربیگیسی بابنه کوندرلر

سنک که عالیجاه مزبور آدم قوشوب درگاه معلامزه روانه ایده شفقت

شاهانهمزه امیدوار بولوب انوندنک ضمنکره بر نوع احسان ظهوره

کلنور سنک که موجب ازدیاد عنایت بیکرانم اوله پادشاه

والاجاه خواندکار روم نوشته شده یگانلق و آشنایلق بهارستاننک

ازهاری اتحاد مودت بوستانی نک انواری محبت بدایعنک

ساغر سرشاری اعنی اعلیحضرت سلطان رفعت قضا قدرت خورشید

طلعت مشتری رأیت و انجم درایت جهانبانلق و سالاری نک

طرازی سلطنت وجلالت اوریکننک مایهٔ طرازی غزاوت وجهاد
شمشیرننک کسری ظلم زوالیق خدنک پنجطالیننک سیقالی و
پیری دین دولت حدیقه‌سیننک حجر براز بنای مجد اعلاسیننک
مشید اساسی شهامت وبسالت احامی‌سنک ازبر جهانبان عالم
آرالق بهارننک سحاب وابا جواهر مخزنهٔ الطاف الهی‌ننک
جابری صبا ومطلق العنان کامروالق رابض سلطان البرّین وخاقان
البحرین ثانی اسکندر ذی القرنین خادم الحرمین الشریفین باسط بساط
العدل والاحسان ناشر الویة البر والامتنان سلطان ازال کاسمه
محمد ننک نامهٔ محبت ختامه ومکتوب صداقت اسلوب دست
الفت

الفت چیده سی و نظر قبول برگزیده سی و مصفا و بخششلو چکیده

سی اولور هر ساعت میمون و زمان سعادت مشحونده بیت المعمور

حصول مطالب دمار رب ابوابی مقالید الطاف خالق انس و جان

و صانع بدائع زمین و آسمان برله اولیاء دولت ابد مقرون مرحمت

سنیکه کشور مطلب رواق لباس شاهد اقبال مرقاتلند جامه فرهم

ابدی صحرای مسافرت سواردی رقبه فرمود ربقه اطاعت و بشریه عذب

مندلق واردی اولنکر مست و صهبای عزت و فراغت ایکین زبان

دان رموز معلوم و ساقی رحیق اتحاد عمدة الاقران اسمعیل آغا

زید قدره وساطتی برله نشر روایح مصادقت و اداره کاسن محبت ایدوب

بلکه نکهت لوق گلشن عبیر شمیم ودوستلق نزهتین غالبه نسیم ایدی

وشمول مکتوب ناطق دخی فی الحقیقه حجاب بینونته قالمق ایدی لسان

سنجنگزار وبیان صدف شعاری برله دوستلق اساس مشید وصدق فت

بناسن مجدد ایلدی چون اول گلزار همیشه بهار بهارینک روایح

مسکیه الفواح ونسیم ورد یه الشمامه‌ندن شویله اولا استشمام

اولندی که کثرت نشیب وفراز طریق ومباعدت وصعوبت فج

عمیق ایله بو جنبجه حریم بساط قربدن دور اولاندن برو مدت مدیده و عهد

بعید القصها بولمش لهذا خاطر محبت ذخایر وضمیر لسمان مناظر

نزهه حظور ایتدی که صحت ذات کامله الصفات لیقلندنک اخبار

الا لحا نسخبار

الا که استخبار و استسلام اولنه و رغبت و مطالبه دن بو شغل خیر
اثناء اوامر محبت اقتضاسنه مأمور اولدی احمال و اثقال زایده معتد و المکتوب
اخرت … و وجه بیرله سرعت و رهو و رجوعنه عایق و مانع اولمیه لابد
لازم المسرته قیام ایده و تمهاد و اتحاد اقتضاسنجه نتیجه راس اب ابلق
نسخهٔ جامعهٔ شب و روز نمونهٔ صبح و شام نور روز و ظلمه دیر مطلقا اصطبل
خاص و درگاه سعادت اختصاص ابدی ارساله مخصوص اولدی
در ستایش و نیایش حضرت آفریدگار اول باشدن حمد و ثنا مر اول
منشی فقرات کاینات و اول شارع ضمایر موجوداته شایسته
و سزاوار گوره و نوره مثیر چشم و گوش و زبان و دهان و دماغ

اخلاط سوار کان و مخمس حواس نهان و عیان و مسدس

امور طبیعیه حیوان و ترکیب تند اعضای انسان و تربیع جمیع انفاس

کتب منسوخ کان زیرلان قدیمه نک نیز ناسخ و خوابکی دستور اسرار

نظر منظر بری کتاب بو زبلکالغه لسنه نونید کان نخامه لقاسی ایشن

لکنتی بی زبان الوب و صدای توحید و تمجید جلواتدن ایمن

شتی فحوی عنه لنبید کرمه ان چو توب اصداد ممتنعة الاتحاد

والاجتماع محضر ترکیب معرکهانده زبان سالله بر کلمه اقرار تمیشی محصر

قبول لاری مهر سکوته تمیش بو مطلب شریفه کواه لیردلن بری سی

اصنیاج طبیعت امکاندور انکاری آیینه اذهانده ناممکن کور و نور

دیباچهٔ ثانیه

وبی شائبهٔ تردد بی اختیارانه قبولت خواطر اهالی دریافت فواتش اولو

نور بو معنی ادا اسننه برکن سبز بر زبان و بلکه ثمربار زبان سخنوران

اسلار آب‌جام ربانی نشانلرندن شقی المقیده نشان و نور رشیدهٔ عیانی

افق خفاء خفادن تابان و درخشان جلت آلاؤه و عظمت کبریاؤه

زهی شمع حقیقی که دیکت نو الا بوستهٔ اهل عرفان نور کیدیکت آسلیش

در رشتهٔ امید کعبه نوینده یمیزدن شریان قربان کسیمش نقاشن

نهر رنک نیکه صورت ولادیز بلمن عیدن صبحه وجوده کلمش و باغبان

حکمت ریاض قلوب خلایقده هزاران هزار آرزو تخمی اکمش طباخ

صنعی شکوفه‌لر سبز آغاجلار بیرله اثمار طعامنک آتش حرارت

آفتاب جهانتاب معنی سعی علیه بدایع ثمرات ناظر و ایدر مطلع برج خیری

پیشانه برده بوطا لکبینی گوز اوتمر شب و روز لحافینه سبز و انواع بو باغچه

و ظروف و اوانی چلمکلمش طعامی خوارلری چیره وانه قیروانک چیره گذر

درلمه افریبه باشلاری لازمنک کشن چلبی اشجار و ثمار و فواکه شهد پر

کسم ولیسو بلازم بوخچه بر بملکدور یماقلری بکا لاردن منکر بو قدر انکار بیلمش

مهیای حسن برایه نیره شاهد نوبهار نو صحبلو نوری ابدای نشاطه دور بملکده بونه

ثوب گوتوردن ندلیدن خاک نی علامه حاتمه طبیعت عیانی بجوری و برق

ایجر تمک سلطنه ایسرای دولت بنای ارکان چهار سوزن نقابه وار علاوه اوج

تمک اعتبار اجیر خانه کار لری کرد طبع کون زنگار زنبوری دکعه مربع جنت

بر شمع

برمشرع و زلال عمران عوی بیسان باب الارکان ملتمسه

یکت الطوفی روز و شب قیمتش قارنیدیک سالمش و آتشیه

جهان نمای خورشیدی زرزانه هر صبح و شام داغه و آسمان جامش لمش

توفیق لوای حمدی و بلبلریک و بیلیی و نام بزرگواری سورلاریکنک ها شی و تشخص

بیاغلیک بحری و بیلیی روز و شب نعمان کبیر الافغان و من احسن

صبغه سیندینک برکات زمان التجار تالیف طبایع بیر سر و موزون

خوشنما مرتبه ای شانه بیده از سنه الاشیا و نعتی ملک شاهی جلی جلاله و عم

نوائی در نعت سید الانبیا لوا ایله تالی ذبو همایی همیون فالنک ابلا مهد

مینبی بالا و رود تا محمد کو کسرای کوهر صدف الکمال نتیجه صغری و کبرای

سید ابو جابر لا امی معه ولا یغنینک تا حجر اسماعیل مقلسی نینک

اول و آخری بیت الله الحرام سن انت للبیت نور السموات

والارض چراغینینک مسکونی ذریتی لولاک لما خلقت الافلاک سریر

ینک مسلیانی مخزن بر گوهر و آدم بین الماء والطین حاری و پاسبانی

تشخص رخت کو طرینک کو باد و یا بو حد اتمام حجتینک کماله ینمیس حاصلی

نامه قفلی ینک آچلمیشی مفتاح اشارتینه بانک اکر و ینک سرا اوطاقی

طوق اطاعتیندینک جیقافلی دیده شب و روزینک انسان سیاهی سنی

کتاب اعجاز آیات رسالتینک خاتمه سی و اینفداسی گوهر منزلتینک امانت

داری تیغ ملتینک محرم اسراری کولداکی اشیدینک فرمانی ییره نبوتینک

ای شافع

دست شفاعت نورآغوشیله امت مرحومه‌سنی اکناف التسنک

ذلتشندن کوتورنک ایچون وقت نمازی اساس حب لقاء الله افرادن

غرض ولوای شهادت رسالتی زبان کویا دلننه فرض زوج الالین

نقش ابداندنک اوجاپر ارواح کیبه مرغ دست اموزی انا عند

المنکسرة قلوبهم نوری خندسن لیالیده شمع فانوس شب افروز

دعوی رسالتنده خدا گواهی خارلن باغ جنان خاکواه الیقظه

مشتجر و مبانی موکت عین اعیانه موسوم دایره افلاکی کرنده صدف

کوهر داره موصوف مژده انا السمیع دایی شیدنده موسی عمران خلع

نعلینه مأمور اولان زمان عیشن دست لوی خوکونیه التشب ویا

دور رنگ و سوری نقش خاتم رسالت که بر عرش جریان

و نفاذ رهاو نور رنگ رسالتی تنبیه ممنع آیتی و لقد نصرکم الله ببدر

نور بدرنک تمام هلال تیغ جهانگیرش سمی الهول وخوف اعداد انک

بدر نظام میدان سباق و اعتلاده فلک الافلاک دارنک

کیخسرو و پایه نبوت و مرتبه رسالتی معراجه نور هیش لامکان سفر بده

زلو مسافر کیبی دل دانایی و بنیادرنک کو نور هیش والعاشن شارت

اقتباس قلوب للاب ایقان و چراغ کفر و طغیان سیونده

ورمیش آسمان رسالتی کردان مثال و اول اینکه سرح امامه منقسم

وانوار الهی و کواکب زواهر نک الواح جبهسن لرزنده مرتسم محمد المصطفی

وخاتم

وخاتم الانبیا صلی الله علیه وآله وسلم ونینک حضرتیکه رحمت رحمن

نواقشا بده لآلیینینک شرف هر حلیه‌سی و بو گوهر کرامی‌نینک شرف

در حلیه‌سی یعنی چراغ اصطفانینک فانوسی و جیب عزت و عصمت

وعصمتینک طاوسی کاخ اسلام شبستانلارینینک اساس رفیع

توفیقینینک بنواسی و رهنماسی سباق مصلی سابقی‌نینک مصلی

سی لیسان رفیع الشان لتصدیق رسالتینینک مهندسی حضرت خدیجه

الکبری صلوات الله علیها مه ابیهم روزداغی حرم الیساحریم آن عزت

بانوسی چراغ هدایت انوار ائمه هدی فانوسی سر مکتوم رسالت معیاری

سبعه‌لار قبله‌لاری‌نینک اساسی گوهر گوشوار عرش اعظم آینه‌سی بحر

رحمت معلم ای نبینک سفینه سی قرة عینی فی الصلوة یا ذهمالی

اوج سعادت اماملرینک اشیانی رسول خدا نینک کوزلاری کورن

رحمت الهی نینک کوزلاری نوری والاینه روحی منکا بدنی رسول خدا

پیراهنینک یوسف کلی بهشتی دامن عصمتی دیده پاک پچه سیدنک

ای کوهر دریای کراماتلرنک اسم روحی واسم هم عیاری بنت الرسول

الموسومة بالبتول فاطمة الزهرا صلوات الله علیهما الوفی التحیات

کوندرسی واجب هر رفع منقبت سید الاوصیا علم شهرستانی هر

نینک بابی دین سردارلاری نینک باشی اصحابی بیضه اسلامی نینک

همای اوج سعادتی فرقان بنیانی حقوقنی نوری آیة قدرت

الهی نینک

الهی همت دستیاریله کشف الغطا رموزینک محرم اسرار خفیت
و درج فاسی رشته بدعت و ضلالتنک حاسمی نقش نگین نبوت خاتم
رسالتنک جانشینی نور دیده دیده بینش یعنی رسول خدا ابن عمی محبت حلالنه زلم
لق عیارینک محک سماء انسانیت منزلت وجوب امامت اولنلرینک
ملکی ید الله فوق ایدیهم ذو الفقاری بحر طوفانی حرب نیک لشکر وفاق اهل نفاق
و شفاعتنک بحرابیله خالص الاعتقاد مؤمنلرینک کوثری و سلسبیلا
الزام العدم لا زم صفات کمالینک کلمه ستهسی دیوان امامت و ارشادینک
بینش مصرع برجسته سی طراز منت یعنی در بینش رسول خدا ارا قلبستی
جنت و نار جالمی زلال کوثر منبع نار حجاعت اماتنه من کنت

مولاه اولان دیوادان ادا اسنده جبرئیل امین حضرت رسوله پیش

خوان نفسک نفسی وصفنده سوزلارنک تمامی انلونه بقرطاس بر

اهین انالمنک خاتمه سی وانجامی جناب الهی بنک کرامی بنده خانه

زاده سی رحمة للعالمیننک فرداسی ودامادی بلکه مقصود مرتضی عین ا

احبابنک صنوسی ونواسی قول وفعلنک اکثر ودمی لقد تمام حبا

دنیویه
خورشید درخشانی مارا اعجازده روا اسمایش ومتاع کاسنده

ی تحصیل رضا الهیه سالمش اسد الله الغالب امیر المؤمنین ویعسوب الدین

علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه واولاده اجمعین

فی منقبت امام الوری الحسن المجتبی علیه السلام امامت بروجنک ثانیسی

سی صورت

سی صورت حسن اعتقادلرنینک چابک رستانی عرش اعظم

گوشوارلرینینک ساغ سماء عظمت وکبریانینک پیش طاقی اسد الله الغالب

شبلی و رسول خدا سبطی عبید دلیلنینک ربط جلیله و اسطار سبط رحیمه

لیسان سماد نینینک عماری مرشد راه هدایتنینک طریق ارشادلری

بنی دردلی و بتولنینک حسن مشربی طایر مرکز صبا الگرینینک فیضی وشبیلی

کلمتین شهادت کبنا فردای بیرله زندانه طلبه فتوح سا قرد لا اله الا الله

مسافرلرینه محبت زلعو راه و قوت روح جشم رسولنینک خوارا صحن قلوب

بتولنینک مرهم جراحتی الا المودة فی القربی سایه افتاب امامت الممجر

ایلکینی مطلع ومعانی ابو محمد حسن بن علی صلوات الله علیه وآله اجمعین

فی منقبت سید الشهدا سلام الله علیه دیوان شهادتک فرد اول اطهار

ومغلوب و باطنده و غالب اولدوغی اثر مولا کوشوار عرش

بری نک زوجی خورشید شهادتک اوجی اغصان اشجار هدایت

اثمار ائمه هدا نک اصلی سربازلق و جان نثارلق امورینک

قطعی و فصلی و تشنه لب کربت منهای غربت معصومی کوکب سعادت

شهادتک غایت مرتبه صعودی دریای امواج بلاد ابتلانک نهنگ غزا دین

سرورینک کیجدی لرینک هیچ جنکا مبارک بوریکی تابنده شترزار

ده سرشته خمیر طینت شیر یغی زلال مصطفی و المرتضی سرشته امیر محلک قوام

شبره صبوحی شهباز عرشی پرواز شهادتک شاه پرفشانی تاج و تاج تارک

تارک‌ها

تارکٌ فیکم الثقلین حقوق قلب شیر نفی علم امتیاز بین الخافقین

شهید کربلانک سیدی حق شاهد کربلانک سندی ابی عبد الله

حسین بن علی علیه السلم **فی منقبت سید الساجدین علیه السلم** عناصر ولا

تنفسنک چهار رشته قطع علایق دنیویه سنک اوضی چهار متهجد کرکند

چراغ خلوت چشم و دل اراه عبادنده شبگیر امید بلمز بنک محظ رجالی

و منزل علی آسمی کلی سنک کلاب بکرری برهان مبین تعیینک نور

نظری دیده ابتهال و تضرعنک و معنی شخص اطاعتنک و انقیاد

دنک قوت سمع زین العابدین و کهف الساجدین صلوات الله

و سلامه علیه و اولاده اجمعین **فی منقبت صاحب المفاخر الامام محمد باقر ع**

عقدهٔ مشکلات شکافنده سی وحلال رسول خدا وسردار باسوی بی

شبهی ومثالی خمس عددی کبی ضروب فضایلده آشکار

وبیدا منطق اعدادک جذر رودی بحر علمی طاهر وهویدا خمیس صلوات

خمس عایدی قافله قرب وصول بشیر دلر اینک رایدی ابو جعفر

محمد الباقر علیه السلام ؛ منقبت امام الخلایق امام جعفر بن محمد الصادق

نهر نوبهار اشجارنک جدول علمی تفسنده درون شیعه لرنک

سلسبیل وتسنیم صبح جهان افروز کبی دم جان بخش

محیی خفتگان اموات عقیده صادقی تا خضر راه خلاص ونجات

سنته ضروریه اعتقادیه ک ساوبی مزرع اعمال مقبوله عباداتنک

حادی

حادثه و حارسی بنای مسدس جهات گلستان وجود سربلندیک

آبادانی اساس اصول و فروع افاده امواجدینک قوی بنیادی نوبه خلاص

اخلاصینک نقدیاکی طلابی بغش و فالغینک سبای کلام الهی

و رسول الهی بینک تنزیلی مصحف نظم سعادت دارینی بینک تاویلی

امام بحق ناطق جعفر الصادق علیه السلم فی منقبت الامام المکارم

لامام موسی الکاظم طور طوریه اینینک موسی پرخرد حرده نینینک عشینینک

و عصای ولاوی ایمن یمن و برکتینینک کلیمی فرقان حق و باطلنینک سوره

غرائم تعظیمی شربت مرارت آمیز غیظ و خشمینک کاظمی نبوت

سعادت معماری و ابیات نجات ناطمی بنیادی مبانینک فائق

مشرق راهنمالیقنینک شارع اعلام طریق نجاتنینک علمی

شمشیر جهاد و جهاد نفسینک جوهری و دری سبعه سیاره فلک

امامتینینک بانی سند سلطنت خدادار ایکینینک شاهبازی موسی

الکاظم علیه السلام ده منقبت سلطان الارتضا ع بن موسی الرضا

بحر اعجاز غرابت آثار رنک ابر گوهر باری رضوی رضا و ارتضانینک

لنگر تمکین و وقاری عزیمت اعلی موطن و مسکنی تسلیم دیاری معدنی

و مامنی و مسندار لرتبه جنت [illegible] منی غربتی بحر معصیت مضطرب

لر منک امنی زهر جانگزا ده کاس تسلیم رنک نوش ایدنیک ندای

ارجعی ده سمع بلاغت و رضا بیرله کنیش ایدینک ابواب ثمانیه

جنانینک

جنابنک مکمّلی عفاریت شیاطین مرّده سنک راغم انوفی و مذلّی

اعلا اعلی سنک سمی سمی قدسی خلوت نشینلرینک سر حلقه

سی و جلیسی ما کان منّا و ان کان اسمه لبشر الّا لناظر العین موسوم

بان ان ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه و آله اجمعین

الی یوم الدین فی منقبت الامام التقی محمد بن علی النقی زاهدلر و متّقیلر اسوه سی بقاسی

لار و بلنشردلار مقتداسی ریاض رحمت و رضوان نوباوه سی کتاب

غفران حضرت رحمن شیرازه سی شهرت نیکنام لق آوازه سی

دفتر نهایت مرتبه دریا فتنک اندازه سی کمالات لا یتناهی یه بالغ

لصادع ابیات حقیقت مذهب اغر انجابی بدقیق و تحقیق عالمی و عالمی

انفاق نفقات دانشنک معنی رایدهسی و خاتمی اثبات حقیقت

دین مبین برهان درارییاره وکشف مفصلاتک لسانی ابو ابراهیم

محمد تقی علیه السلم فی منقبة علی بن محمد النقی ع پاکیزه شرت

لی رایلینک تفسیر کواکب مشرقه عقول عشره سنک فایده باشری

ملک عشره کامله بیانی سکّان عوالم لاهوتنک ویلماجی و ترجمانی حضرت

اعجاز ثمر دلاننمک بهار مسند سلطنت و الای آل عبانک

تاجداری صفای عقیدت لار سینه سی سنک سرور اخلاص خانه دلداری

سنک بابه جهوری امام علی نقی علیه السلم فی منقبة امام البشر الحسن العسکری

ارواح مقدسه عسکری سنک فرمان ترمایی دفتر ضابطه دار القرار عقبا

سنک فردا

بست فرد اعلای شاهد قبول خالق ارض و سما حامل اسرار نبوت
اسد اللهی است نائب و صحائف آیات عشره ائمه معصومین است مضمون
اصناف علوم نقلیه و عقلیه است و ذو فنون دولت خداداد او برهانست
سزاوار رجای اینست قطبی و مداری امام حسن عسکری علیه الصلوه
والسلم فی منقبت صاحب الزمان خورشید جهان احتجابست پرتو
صبح جهان آرای جیب غیب و خفاست نور فرقان آساید بیضا
سی ملک جاری وجود است لنگر و بادبان فلک دایر و منتهی است موجب
موجبه رانی فانمس استنشار چراغ ارض حکمت الهی است ثابت
الارکان داعی بالبسمله کتبی اسرار مبدا و معاد نقطه وجود شه نفیده

نهان شیشه کونی غنده و آفتاب ذاتی لمعان ظهور افکند

نك چند اسرار نهان آینه ضمیرنده عیان مقتدای انس و جان

صاحب زمین و زمان مهدی هادی علیه الصلوة والسلام

طریق وصول حق منزلگاه

لاری دعوی لوغان فرمان اندك امت لاری نك کواه لاری قرآن وجه

سوره لاری نك بسم الله لاری و سالك هدایت و اسرهٔ نبوت

شاه لاری نك بار قرار کیب جمله سی اعلام رهنمالی دیك فروزان و نجوم

در اریه نك آفاق هدایتیدنك تابان هر لاحق سابقند کواه صحف

دعوی و هر قوی دفتر ممکنا بدیك فردا علا

رقم کلمدار

رحمت گلزارلاری نینک قزل گل لاری شهادت ریاضی نینک سرمست

بلبل لاری قزل قان لاری طلای خالص کیبی بوته خلاصندین

کامل عیار حقیقتش و سباق تسلیمده هر بیری جانندین و باشنند

ن

نینک کچمیش قارقوچده اسوه لاری نینک دشمننک و نفعنده بیلربا

واعضای سبعه و حواس عشره کیبی حمله سی نینک بدننده بیر روان

نفس سرکش عنان داری محرم اسرار حضرت

باری نقد اخلاص کامل عیاری سالک لار رهنماسی راهبری شیخ شهاب

الدین امیر علیه الرحمه شیطاننینک غالب حریف بستیزلی

راه عبادتده انوار ابدنینک لار نینک شبخیزی سلطان سید جلال الدین گاری

کوه متانت و تمکین مهبط فیوضات خالق ما طین

واقف رموز سموات و ارضین نزهره زینت و ثمر من جواهر

جمال علیه الرحمه معلم کتب اسرار سبحانی عالم خبایای اوامر ربانی بالغ

مدارج کمالات انسی و جانی قطب الحقیقه شیخ الطریقه شیخ زاهد گیلانی

لیسان کرامات مقامانده خورشید دایم الاشراق

مسیحای اموات قلوب مریدان بی نفاق رحیق صفوت و صفا

سرشاری شراب عشقنک بیهوشی و دقایق اسرار خبرداری سعادت

داریلشک مجمع البحرینی سریر سلطنت نشاتیننک زینت و بینی برگزیده

حضرت رب خلاق شیخ صفی الدین اسحق

قوزلبند

خورشید هدایت نوری قلوب اهل عرفان سروری دماغ فطرت

شعوری مفتاح باب کرامات محفلنده بالا نشین قبول کبریا

صدرنشینی بزم عزت خالق اشیا سلطان شاه صدر الدین

موسی واقف اسرار خفی و جلی وارث علوم نبی و ولی

اولیالارینک شمسه قلادسی سیه والی اللهنک شاه راه حادی سلطان

شاه خواجه علی خارق عادات ملکنده صاحب بسیم وبهی خدای

مهر تابندک خلقینه ابت رحمت عمیم دریا کشش مصطبه زمنور والانبت

شعله افروز شاه راه هدایت ستار گلشن اطلاق و تقید سلطان

شاه جنید نشیمن والای صورت معنی بنک شاه

شاه بازی میدان جهاد نفس نفیس بن واعدای خسین سنک بکاربر

بزم ارم نشان حقیقتنینک نغمه پردازی سلطان شاه صدر غازی

اسرار الهی دینک واقف واکاه خضر روح شریعت غراء برله

همه جا همراه بنده لارینه لطف حضرت اله سلطانعلی پادشاه

صاحبقرانلیق قلیچی بنک کسری اولیالار مستجاب

دعالار ینک اثری بیضه اسلامنینک همای اوج سعادتی مصحف

ارشاد و هدایتینینک نورانی جهان بستانلیق الیجی توشینینک

قنادی طالبلاره سالکلار مطلبی و ملاذی حضره کیدنیت قدم قربی

بولغنک راهبری سلوک طریقتنینک خضری و پادشاه لیق سیرینینک

اسکندری

اسکندری سلسلهٔ علیهٔ سلاطین صفویه نک درجه بهار و نوبر حدیقه
همیشه بهار ولایت و هدایتنک انواری و ثمری سلطنت دلگشانشیننک
معماری پادشاهلق کوکبه لرنک انواری شجاعت و بسالت شخصی نک
نورکی ولایت و هدایت سایبانی نک دیرکی طنب ممدود و زیب جلیلی
السلطان الاعظم شاه اسمعیل دلپسرای بستان آن
فضای سلطنه نک حصاری عین الحیوة لطف و احساننک
زلال خوشگواری محبه متین دلنک نتیجه سی بی لولاک سعادت
داری نک و سپهبدی آسمان جلالت و شهامتنک کوکب
سعد مشهوری خلوتسرای توحید و تمجیدنک چراغ پرنوری سفینه سلامت

و تحیاتنینک لشکری جهان تماشالیق لشکریم بعالم گردنینک اثری ظاهر و باطن

ده لکن لارنینک عشوه‌سی نفوسنی و اعدا مجاهدلاری‌نینک سپهر

و معقد اسمی پادشاهلق منشورنینک طغراسی عروس دهر و سپرانی مجارب

نینک دلمادی او لکه خدای لمن کن فی بحبوحة الجنان السلطان شاه

طهماسب علیه الرحمه   اعظم سلاطین عظامنینک جلوس گاه

و جلادت شاهوار گوهرنینک صدفی جوهر مکارم نقودنینک معدنی

همای دولت و سعادتنینک بلند سپهر و مسکنی و لاابت اوج النسر آشیانک

شاهزاده افتخار و لایتی‌نینک قاآن دولت بیدارنینک

بانی و حامی سریر سلطنت عظمانینک وارثی راه خدا اسماعیل

لالا نینک

لاری تنک زالوی کعبه وصول زاهر لاری تنک مرلوی ءالت حدیعه

سبی تنک خرشش ثمر نهالی اوج سعادت دغ تنک همای فرح فالی

الواصل الی بحار رحمة الملک الصمد شاه سلطان محمد

بحر جلادتنک نهنک عدو شکاری حدیقهء اقبالنک نهال شهامتی

بهاری احکام سپهرمثالنک ساعی بنیان خلاف زلزلهء قالعی تیغ

قضا تیغ نهان جرانتنک جوهری کماه اسلام و غزات ارامنک سروری

وصفدری المستغرق فی بحار رحمة الملک الاعلی شاهزادهء مرحوم مبرور

سلطان حمزه میرزا لقمان جهان ستان

لقفنک کوکب نور نثاری سحاب عالمگیر شهامتنک برق

درخشانی شمع و نصرت ابوابی‌نک کلیدی فرقهٔ ناجیهٔ اثنی عشریه

نک نور روزی و عمید شجاعت هژبری‌نک نابی و چنگالی ابا

ملک سمان لی عقابی‌نک پری و بالی دولت رضوی اساس

کردن حماسی هوسی سنی افتخار و اشتهار لعبه‌سی‌نک باسقی سر فلک

سی و مهندسی قبلهٔ خداشناسلغی‌نک محرابی رموزات انفسی و آفاقی

نی‌نک بانی نصاب دولت مصحفی‌نک شیرازه‌سی بلند آوازه لق

لغه‌سی‌نک آوازه‌سی اسلام سفینه‌سی‌نک ناخداسی

خلف نام نیکی‌نک آباسی داراسی عدالت و احسان

لواسی‌نک صاحبی امت مرحومهٔ محمدیه‌نک غمخواری و

وصاحبی

وقصاصی لاباد اشتهارینینک انیس حیاتی‌نی بوح نیولاری شمع پرور

شنینک ما افرایی ماثر فریدون و اسکندر ناسخی طریق غزا و جهاد

نینک سابقی و راسخی المخصص برحمة الرحمن ابو المظفر شاه عباس

ماضی بهادرخان   کتاب سنین و شهورنینک مالک مرلعوی یا

خداشناسلیق شخصی‌نینک صحت اعتقادی بنیان بالت

نزاعغه اعداوتنینک باعث اجرای موسس سلطنت و دولتینک

ید بیضا نور افشانی سرافرازلیق باشی‌نینک تاج دولتی خوش اعتقادلق

صهباسی‌نینک نشاه‌سی و کیفیتی مضمار امتیازنینک سابق معدل

النهار عدالتنینک شارع جهانگشالیق بالکننی مقام دولت ابد

فروغ چراغی نڭ مصباحی آبای علوی و امهات سفلی نڭ مهین حاصلی

دریای بی منتهای رحمت و رضوانینڭ واصلی المخصوص

برحمة الملك الوفی شاه صفی سعادت و دولت دار

السلطنه سی نڭ محروسه سی کمالات انسی و ملکی نڭ مجموعه سی قلاطونی

حکمتنڭ رای صواب آرای ابیات شجاعت و جرأتنڭ انتخابی

فتح و نصرتی نڭ نهال رفع ثمری برخوردینڭ تدبیر سریع الاثری

سلطنت و جلالت لباسی نڭ طرازی سلاطین عظیم الشان

سانعه سی نڭ سرافرازی دیده بینای شهریار الفلك نوری معنی

عنایت شامله رحمانیه نڭ مظهر ظهوری عظیم المرتبه لیق سحج

شجه

شخصی نینک شوکت و شانی عروسی جلیت و ادبالیک سرمایه

اطمینانی ماثر رستم و حاتمنینک حاتمی بیله بالکه کیفیت نشاتی نینک

ساغری وجهدان بیله عدالت بازاری نینک عدل میزانی تخریب

بنای اصطبار اعدایه مظهر قهر یزدانی غالب الی رستمی نینک تیغ

کشیده سی وصول طریقه سی نینک سالک جرید بیله یکیت لیق

و فتوت معنی بیله نینک مضمونی صدف کمالات بینهایاتلیک

در مکنونی تشنه لب لرنینک خضرا اسکندر سریری سما اجلالیت

و شهابلیک نینک آفتاب انور و بدر منیری المختص بخطاب الاوفر من

الرحمه والغفران شاه عباس ثانی اسکنه الله بحبوحة الجنان

صورت و معنی دیوانینینک انتخابی سلطنت معلی

آسمانی نینک آفتاب عالمتابی انسان عین اعیانی نینک نوری

نوری حدیقة القلوب مخالف و موالفینک راحتی و سروری جراحات

شمشیری نینک حدّی بازوی خلافت و ولایتینینک قوای شاهد

دولت و اقبالینینک پیرایه سی ولایت و هدایت کتابی نینک آیت

دادی هدایه سی سلاطین معدلت آیین صفوفی نینک تاریخی

مجد و اعتلا بارگاهی نینک سرافرازی حسن اخبار و آثاری نینک زیب

و زینتی معدلت و احسان شخصی نینک شان و شوکتی جرات و جلادت

ضرغامی نینک جلگه ی مروت و فتوت مقتداسی نینک قوت

قلبی و نور

قلبی و ذهن نظری پر خرد و دانشنك قوت و قدرتی خالق البرایا
نك عباد اللهه لیب رحمتی مهدی صاحب زمانك مقدمه
سپاهی روان قالب صاحب کلاهی و ظل الهی عالم و معموره
و معلمك دستوری وضع و شریعتك منظوری صدر زرین
مسند کردون خرام اوزرنده آفتاب عالمتاب دایره نفوس
قانی وحدالده تیر شهاب مردلق نقدینك سکه رایجی مهابت
و صلابتینك بحر الحی کتاب نظم امورینك شیرازه سی مروت
و فتوت دفترینك اندازه سی خصوم مشاومه سنك قابض روحی
عقیده تمند بکلربکی الارینك سرمایه فتح و فتوح جامع شوارد دقایق

معانی زیب بخش اوزینک آسمان پایه سلیمانی جقه بخش

قبله‌سی نینک حاتمی کرم و سماحت جمشید نینک خاقانی شخص

فطرتینک حدیث دریافتی و شعوری باصره دقیقه بین لقبلنک

آثاری و نوری تراب اقدام شریفی خاک مرلولات حاجات

آسمان خلافت مکانی قبله ارباب سعادات اعدا

نخجیرگاهی نینک اصلانی کنوز شریعت مقدسه نینک پاسبانی

کوکلک قوشدی نینک تباتی شجاعت و صاحب اقتداری

یدنینک رتق سلطنت طورینینک طرازی پادشاهلق بیعبری

نینک اعجازی دولت و سیاسی لقبنینک پایه نشو و نمای اجتهاد

واعملا عرابی

واعتلا معراجی سنك پایه نشینلری ارجمندلق درجه لری حدیقه

سنك كلك رعنایی بیتی بیتی مصرع جامع كمالات مقصلك امینی

نقدینك محك افتخار و امتیاز گوهری سنك فلك مظهر رحمت و قهر

جباری مطرح عنایات بی غایات حضرت باری مبدع حول

هر نه السرّ و بر معلم سایلان تعلیم ایسند وكنفا آرتور حاجتمند

لار حاجاتی آرزولار منتهاسی انقرالومید اینك شاهسوار رحمی

بیمانك لقلنت قطبی دیداری السلطان بن السلطان بن

السلطان بن السلطان ابو المظفر ابو المنصور شاه سلیمان بهادر

خان   كلام ابتداسی و سوز ورازی منتهاسی اول

اوّل واخر اسم شریفنه لایق و سزاوار کرد نور ارصباح

کائنات کوکبی نونک طلوعی و رجوعی نقطه وحدانیتینه واقع

اولنور و حمد و ثنای لایعد ولاتحصی اول غارس وجبا انس وجان

و مورّق اوراق زبان و مثمر ثمرات بیانه شایسته مولانور

کیم نوران عیان تصاحتان مهر و ماهک انوار وارنا

رنکارنک موالید وارکان و ثوابت و سیار آسمان

پرله کلزار جهانی و چهره کتوردی و انتخاب دیوان قدر تنزیه و حجب

انسان خاکی بنیان ترکیب بند مفاصل و مصاریع و مفاد ل

و ترجیع اصوات و رباعی استطقات و مثنوی خوف و رجا

و بحر طویل

وبحر طویل بیما و مخمس حواس و مسدس اعراس و غزلیات

بعشق و مشراد تعلق بیر له اتمامه بیوردی اول حدیقه حیرت افزانڭ

انظاره سنده کنب حدقه دقیقه بین کروبیان حیران و بود نوا

اعجاز نشان مطالعه سنده کنب نفوس ناطقه تحیر دلشان

پای دریا کلی و بیزبان غواص تحقیق نظرنده هر حبابونک بوش

صدفه لبریز بیر کوهر درخشان و غریق بحر تفکر چشمه سنده بار قطره

بیر دریای بی پیه و پایان سرچشمه دهان وزبان بدنک وصف

ایباع و اجرای زلال بیان ذی پرتو کاشف بوز و مجالس تدبیر دقایق

قدرتنده مخفل نشین حیرت و اندیشه یوز بیوز لغاشی جلکی قلم

قدرت برله لاجورد سپهر و طلای خورشیدی لوح ظهوره نقش
ایتمش و صدای جان فزای ابرکن ره قافله سالار وجودی
کاروان ممکناتی منزل شهوده یتورمیش و نفحهٔ لیالی داجی دلنشین
صباح با ابتهاجی باغبان صنعی خیابان ملوانده اکمیش
و تصویر بدیع ابداعی قلم تقدیر برله صفحهٔ وجهه حلمیش موشکاف
لار کوزینه آسان ایشلارینک دقائق مشقد کوره و نور و بو
رشته سردر کم چراغ عقل و دریافت برله دشوار بولور زمانی
سکن چرخ گردان لبیبی اول لعبه دولانارینک باشنده
دولانور و جدول وجولارنده زلال آب روان ذهن سرآیمه
تک بولانور

نك بولانور ضیاسی طوبی الباغننك دست تصرفی ادیال

دریافت کنهٔ داستندنك کوتاه و یوسف حسن ادراك

ارباب اذهانك عشق لشکرنده محبوس زندان چاه عقول

کوزلری تماشای شعشعهٔ آفتاب صنع ایدرکن قرارووب

خفاش کبی ظلمت جهالتده سرگردان قالمشلر و

فهوم طایرلری گلستان جولان و لامکان مطافده پر

لاریم ارتفاع پایهٔ تصورندنك قنات سالمشکر ایدنلره رخصت

ندکنك رنك اول معشوق حقیقی طلبنده کمراه و خیال

وقت بیشهٔ دماغلار فضاسنده بو هوسده سرگردان

بوزیر اعظم خواندکار نوشته خیام دولت واقبال وشادروان جاه

وجلال جناب معلی القاب سپهر قباب شوکت نصاب وکامرانی

الکتاب دستور اعظم وفرمانده مکرم مفخم محیی لوازم حسنات

حسنا وماحی رسوم بدع واهوا ناظم مناظم مهام انام قامع

دین عبده اصنام وزیر صاحب تدبیر وشیر روشن ضمیر

مرجع پاشایان عظام خان خانان شیدالله ارکان دولته

واقباله وضاعف انوار شوکته واجلاله مطنب باطناب خلود وآباد

دوام بوده موفق بتحصیل موجبات فلاح ونجاح نشأتین وسعادات

دارین باشند بعد از طی ولوی رسمیات وسلوک مسلک

متعارفات

متعارفات بر لوح ضمیر منیر آفتاب تاثیر منطبع منتقش اند

بفحوای الدنیا مزرعة الآخرة شایسته اطوار جمعی که بمعارج توفیقات

الهی عروج بر مدارج دولت سریع الزوال دنیا نموده باشند آن

میباشد که بعینک دوربین پیش عواقب امور در صدد

رضاجوئی حضرت باری و طالب صراط مستقیم رستگاری

بوده باشند سببی ادراک این تمنا و حصول آن مدعا منوط

و مربوط بر التزام اطاعت و انقیاد اوامر و نواهی هادی سبیل

و مامور بامر قل یعنی حضرت خاتم الرسل علیه و آله السلام الی

یوم القیام نموده بمقتضای لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی

در اعزاز و اکرام مشاهد مقدسه برگزیدگان اولاد عظام حضرت

خیر الانام مساعی جمیله بظهور رسانند چون درینوقت از اقوال

ثقات بصحت پیوسته که صندوق مرقد مطهر منور نیر اعظم

جهان سیادت و کوکب منیر آسمان سعادت مؤتمن اسرار جناب

باری امام مفترض الطاعه امام حسن عسکری علیه السلم و التحیه از سبب

احتراق بسبب بی پروائی بعضی از اهل حجیم روی بمنع و تدارک آن

بر ذمت همت عموم امت حضرت خیر الانام فرض و متحتم است

اگر منتسبان آن دولت درینباره خواهش سابقه دار

احراز این قصب السبق سعادات دارین بهم باشد فهو المطلوب و الا

معذور دارند

مقرر دارند که احدی تابع کارکنان این مهمات والا نشود که حمایت بخت

باید و شاید با تمام این سعادت انجام قیام نمایند لا اقل دولت

و سعادت و اقبال بر دوام باد سوله نامه همایون بشاهزاده سلطان

اکبر بیگ قلم اعجاز رقم که بمژده صحت ذات کامله الصفات مرضیه

السجیات آن چراغ افروز دولت گورکانی رطب اللسان بود

صیقل مرآت خاطر دریا مقاطر همایون که از رهگذر غبار انحراف مزاج

وهاج آن سلاله جلیله گورکانی از منهج اعتدال غبار آلود کلفت پذیر بود

در دفع تردد ضمیر قدسی تخمیر آثار انفاس معجز اساس عیسوی به تقدیم

رسانید بر وفق سعادت و بلندی اندکار که موصوف مقصد شد

ان شاء الله تعالی همت خسروانه با توفیق الهی پیوسته رفیق ساخته تا ج

و سیر نموده میشد تا جبین خاطر همایون همواره جویای جلوه گاه حاصل

و نمای آن قدوهٔ اصحاب جاه و جلال میشد از اعلام سوانح

و وقایع بر سبیل تعاقب و توالی مسرت افزای خاطر همایون خواهند

بود مرادات در جهان حاصل و فیوضات سماویه مترادف و متواصل

باد ایضات نظم والاتبار تعین اسباب حصول مرادات

نشیمن علی اسرع الحال بتمام اقبال بیزوال ابدی الاتصال خجسته بخت

باید و شاید مقرون بحصول باد بگذاشته قلم اعجاز رقم بلا بحث

نشیم بچه کشی عرایس مضامین کوید الحمد لله والمنه ضمیر قدسی تخمیر و خاطر

بصفا

سپهر فضل نیز ابر و واقف صواب و خطا عیار محک نظره‌سیما
شوق در باب حضرت نیز هر چند میدانند بواعث الحالت
از زلال دامن الانام خیر مطهر مرقد و طواف الحرام الله بیت زیارت
معهم رغبت در ذایقه موانع مرارت بقه اسنی مقصد این تشنگی
الجهتین اکثر ذنب شدند آفات کثیره طرق چون که انا خدا اگر اما باشد گوارا
در ربا فی کشور ممتاز خاطران مرآت براغ مکروهی غبار جهات از
همایون نواب آنامهربانی با غفلت بر حمایت این بنجر کاندر شنوند و کف
آینه کان گویند گوشی بلوتر نظر قطع و خواهد بود نخواهد زبان و سخن نمایند تا
غبار دهند از من تنجیده کسی تحریر لباس بر لحظه بر آید بازار همایون نواب ضمیر

آلود که دورت خواهد شد و الحمد لله سنین عمر شریف بحدی

نرسیده که اگر در یافت این سعادت لسمه اینه اقشد کامیاب

مطلب نتوانند شد و نیز خوشنود ابنده از خیستا بهمان

با میزبان در رعایت خاطر میزبان مهربان بر مهمان عین

فرض و فرض عین است در تسویف این عزیمت ایستاد کی

نفرمودند چندی جهت رضا جوی نواب همایون ما که بخلص خیرخواهی

آن سلاله السلاطین است تعب انتظار حصول مطلوب واقعی

خواهند کشید انشاء الله تعالی بعنایت الهی در زودی برای آن بذل جهد

بعمل آید کامیاب و مطلب روای بعنایت باری حاصل باد مکتوب بوزیر

بولسر با بهی

اعظم خواندکار روم نوشته شد پیوسته تا آمعین سعادت

و دولت و اقبال از ینبوع عنایت بی‌غایت حضرت ذی

الجلال بر ریاض امانی و آمال و حدائق احوال فلان جاری و روان

و ریاض مرادات این منبع خیرات سرسبز و ریان باد بعد از ادای ثنا

بی منتهی و ادعیهٔ لایعد و لایحصی بر ضمیر منیر مودت تخمیر و خاطر خطیر

بیضا نظیر منطبع و مرتسم اندر چون همت خیر منیت و نیت صلاح فحوی

طویت بندگان اشرف اقدس امجد اعلی بدان مصروف

و معطوف است که بنای محبت سلاطین عظام این سلسله عالی مقام تا

تا انقراض ازمنه و ایام و حصول این امر خیر انجام دائم بر بندگان

لیکن دولت والا دکارگزاران آن سلطنت علیا نیز ضرورست

که اینهمای خود در تشیید این مرام پُر باشد بمسامع اطلاع ان عظیم

الشان مبین المکان رسانند ولهذا بر لوح اعلان و اعلام مستمعان گردد

در سامعه افزون سازد زبدة الامرا و اعظم الوزرا اثر باشد

زمان سعادت توامان نواب خاقان صاحبقران و نواب

خاقان طوبی لشیان ملکر حسین پاشای حاکم بصره عرایض

مشعر بر تسلیم بصره بکارکنان این دولت دوران عدت نشسته

استدعا او بمحض رعایت حسن و ولا برای حصول نوشتند و بعد از

ورود مشار الیه بممالک محروسه از سعادت لستان بعبس مانوس روانه

هندوستان

هندوستان شد و مانع شق بعد از استیلا و غلبهٔ بکرات

او را از روی نمود تصرف در بصره و قرنه و جزایر نموده بود ولد خود را

با پیشکش و ذریعهٔ اخلاص بدربار اقبال فرستاده بتذکر همان

آرزوی شده بود و بعد از مراجعت ولد مشار الیه از نیل مقصود و یأس

از حصول مسؤل بعضی سلوک با حجاج بیت الله الحرام نموده جمعی کثیر را

از احراز آن درجهٔ عظمی محروم نموده در نهب اموال ایشان تعجیل

لازمهٔ شقاوت بعمل آورده بعد از آن بخیال تصرف در حویزه

و محال متعلقهٔ آن حدود صغیر برادر خود را که تیر روی ترکش و شعلهٔ آن

آتش بود با فوجی انبوه بقصد تصرف آن ملک فرستاده و وا

محالف بر بوسه نیز بمقتضای دفع الصایل واجب والد خود را

با فوجی از شجعان عرب بمقاتله و مقابله او تعیین نموده بعد از

جدال و ستیزه و کشش و آویز صفدر بزخم سنان والد والی

راه ملک درکات سقر شده بجهت رفع فساد آن مدبر برگزیده مخصصه

تصرف در قلعه قرنه که حصن حصین و حرز متین او بود نموده باین

تقریب بدر رفع آن مدبر که دشمن طرفین و خصم جانبین بود

پای ثبات افشرده بعد از فرار آن خذلان شعار بصره و سایر

الوکات آن الکا را از ید تصرف او انتزاع نموده و نواب کامیاب همایون

بنابر رعایت حسن ولا امر فرمودند که رستم خان زنگنه بالقابه بطریق

ایلغار

ایلغار خبر این فتح بمسامع محرمان سرادق سلطنت و جلالت

رسانیده معروض داشته در دفع اعدای دولت ابد بنیاد اقدام بتقدیم

خدمتی از دوستان صادق الولاء بمنصهٔ ظهور رسیده بهر یک از

معتمدان آن سرکار بجهت حکومت اکثر دیار از دربار قهرمان

پادشاه بیهمال تعیین شده تفویض خواهند فرمود و از این سعی موفور

و بذل مشکور مستثنی بر آن بوده سفر گزین ملک بقا مستغرق بحار

رحمت بی منتها سلطان سلیمان در حینی که مشغول دفع کفره

فجره شد در نامهٔ محبت شمامه که بنواب خاقان طوبی آشیان

فرستاده قید فرموده صیانت محال متصلهٔ ممالک محروسهٔ ایران

بنابر تکاتیع و ملتمسی در عهده بندگان این آستان باشد و از استقرار

ان شاالله تعالی با انقراض ادوار و ازمان باید که این بنای خیر از

تطرق حدثان مصون و محروس ببود رعایا اطرافین و سکان جانبین

در سایه دولت این دو سلطان عادل که ظل الله فی الارضین

اند مرفه و آسوده حال و خوشوقت و منشرح البال باشند و بر ان

دستور اعظم اکرم واضح و لایح است که مدتیست مدید و عهدیست

بعید که سلیمان بیک بد نهاد سر از طوق بندگی و قلاده سر افکندگی

ان سده علیه کشیده تصرف در الکا شهرزور و توابع نموده و باب

فساد بر چهره ساکنین الخذ ه کشوده و بدمستی شراب غفلت ان بدبر را

بران داشته

بران داشته‌اند متعرض محال منسوبه بممالک محروسه نیز شده بودند

بسبب بفحوی الضرورات تبیح المحظورات امرا اکراد اعراب آنجانب

حدود نیز ازین در صدد مدافعه آن ملعون درآمده بودند و فرمان

والا باسم پاشای بغداد صادر شده بود که سران سرکش را بطوف

سم دستور پادشاه اسلام پناه رساند و بسبب وقایعی که روی نمود

بود اینمعنی بظهور نرسید و وزیر اعظم و دستور مکرم سابق متعهد شد

جهت زجر و منع آن بدکیشان عناد اندیش و تعیین حدود محال طرفین

تعیین نمود و مجمله جهة سد راه گفتگوی طرفین درست چنین روانه شد

ایقاظ

آن شغل الکنی لیحیی قرار داد طرفین بود راضی شده هر روز در صدد

فتنه و فساد میشد و بندگان اینطرف جملا خطه اینکه لنجه

لن مدبر در تصرف ذلکو متعلق بپادشاه اسلام پناه است بعیدان

تغلب متصرف شده اکثر بهجوم عام در صدد ازاله و دفع اینند رفته

رفته باو انتقاض عهد سرایت نماید کف نفس و ضبط عنان

مینمایند و ابقای مفسدی چنین بر طریقه شیعه سرکشی و بافرمان

حکم مرض مسری ذلک فرقه باطراف سرایت مینماید و چنانچه مسموع

میشود در بعضی از اطراف آن حدود سرایت نموده جمعی از اعراب بغداد

و دایره تعیش را بر ایشان تنگ ساخته نمو بنابرین مناسب دیده شود

ایتلاف و التیام انکه من بعد کارگذاران آن دولت والا به بطریق

مبانی اهتمام

سابق احترام تمام در ازالهٔ ان بر فرجام بعمل آورند و بسبب عدم

استمام ان سموم بدلکام بلا خلیع العذار نگذارند مبادا

ان شعله خس پیش مشتعل آثار ان لباس مخالف طریق تنقید

نکود سواد نامه بخوندکار روم نوشته شد بعد از حمد جناب

کبریا و نعت سید ابرار و سرادق علی مرتضی و آل اطهار بر مرات رای

بیضا ضیا که از اشراقات انوار غیبی مستضیء و مستنیر است منطبع

میسازد چون بموسته پیش نهاد خاطر خطیر حقایق بنیاد

اساس و ضمیر منیر خیر بنیاد است که اساس آلت بسبب سلسله

سلاطین بی شبه و قرین معدلت آئین سلف بلا که عبارت از

از تشیید بنای زبر بنیاد صدق و اتحاد و ترصیص اساس
محبت و مودت قدوه و اسوه دانسته با حشمتان پادشاه
اسلام پناه خورشید کلاه آسمان دستگاه جم جاه و پادشاه سلیمان شان
آن خاندان شرف و عزت و اعتلا دشمن کوب سکندرشان سلطان
جنت آشیان سلطان محمد بالقابه را در حین اشتغال العرای
نگاه دفع و رفع آن گروه بدکردار ابلیس شعار خواهش حفظ
ثغور قریب بولایات ممالک محروسه را از نواب خاقان طوبی
آشیان نمودند منظور نظر اعتبار داشته در هر باب بذل جهد
موفور و سعی مشکور بظهور رسانید و درین اوان سعادت توامان
شوق فزار

در ممالک متعلقه آن پادشاه کرده‌اند اعلام نمود بلکه مؤونت زحمت
و تعب سپاه آن پادشاه اسلام پناه را از اعناق حد متکفلان ایران
آن طرف قرین الشرف بر داشته الکاظمین بوده کما کان نسبت
بملازمان و کارکنان آن خاقان بلند مکان دلیقه و بهر کس
را از دربار اقبال و سده جاه و جلال تعین شود مقرر خواهیم
فرمود حواله تسلیم نماید و بحمدالله را از سنوح این امر سوخ این خیر
اندیش و دوست صداقت کیش کالشمس فی وسط السما فروغ
صدق بخشید و انچه رهیس الشیاطین سلیمان بیه جهة تهیج مولد
فساد معروض داشته بود نمود از موج سراب و لن تلمعون ساشته

بازخواست و غفلت و چون آن مفتری کاذب کالطین

الاذب بکار رفته چسپیده و بسبب تغافل بندگان آن

پادشاه نژاد مکان دلیر گوید شایسته طریق حزم و احتیاط

آلوده لوث وجود آن فتنه انگیز از دامن دولت ابد مدت

شسته و گرد حیوتش از آیینه صاف مودت رفته کدور

حاملی نامه محبت عنوان رستمخان بالقابه بعرض بعضی سخنان

حشانه مامور است بمسامع جاه و جلال استادگان کبریاس

گردون اساس خواهد رسانید مکتوبی به سلطان اکبر نوشته

رشک فرمای نقش ارژنگ و خجلت افزای بروشنان

هفتورنگ

همفتو رنگ اعنی رقم زده کلک جواهر سلک منشیان اعجاز

بیان در زمان سعادت عنوان ضیا بخش خلوت جنان

یکتا دلان شده چنین شعر بر سلامت ذات مرضیه السجیات

بو موجب مسرت و سرور گردید و درج مختوم مشتمل بر مکتوبات

لعل و زمرد از نظر آفتاب اثر ولی نعمت عالمیان مطرح اشعه

التفات شد آنچه در طی آن مجموعه حسنات در باب مقرب

الحضره محمد سلیم بیگ زبان زد خامه اظهار شده بود بعرض بندگان

گردون مکان اشرف اقدس ارفع امجد همایون اعلی اعلام نقد

جان ما بندگان اخلاص نشان فدای نام نامی همایونش

بدرسانیده بنابر حصول رضای ان ممتاز سلسله جلیله

گورکانیه از اشرف مراجعت مشار الیه بپایه سریر خلافت

مصیر شرف صدور یافته مقرب الحضره محمد امین بیگ خلف

عالیجاه امیر الامرائی جعفر بیگ دار القرار قندهار بپاس داری خدمت

مزبور مامور گردید ان شاء الله تعالی بعد از تحقیق اخبار و ملاحظه

آثار ان حدود سوانح و وقایع کلیه و جزئیه بر سبیل تعاقب

و توالی در خبر تحریر در اقدس ارسال پایه سریر آسمان نظیر خواهند

فرموده میدهد مرادات که جهانی و اسباب کامرانی محصل باد

مکتوبی به والی ترکستان نوشته شد شامات جمیله شکوه زیبای

و مودت

ومودّت وبرهه‌ش جمال التسام والفت یعنی حروف

ونقاط مکتوب بلاغت اسلوب سلطنت وجلالت پناه

فلان که شخص بلجهه‌ای نیر نور حسن قبول اراتش دلکه جو

خلی تسبرای ورسلی ذخایر انبور سرور وجهور منور کواینداچه در

باب ازان صامت ناطق لسمع در یافت رسید بعرض

اقدس نواب کامیاب سپهر رکاب اشرف اقدس ارفع

امجد لازال امره نافذا فی الارباع رسانیده ودر حصول یافت

دارقام همون دران ابواب شرف صدور یافت یکی از

بندگان آستان ملایک پاسبان جهت ایقاع امر زبان

خامهٔ موالات شمامه باظهار ان گویا شده بو تعین کمو بدونام
همنخن در جواب مکتوب اخلاص اسلوب ان مزین وسلام
سلطنت پیرایه حصول پیشیده زبدة الاماثل والاقران
الیشکلدی قوش بیکی بخلاع فاخره وانعامات خسروانه سر
سرافرازی ورخصت انصراف یافته بیمن فاتح ابواب مراسلات
ومفاوضات لهم بارجاع امور شده
اعلام انرالازم دانسته شد
که خواهند فرمود در ۵ شهر شوال سنه ۱۲۰۴
تلیخ الباقی والدعا

A Collection of Letters
brought from Persia
by Captain Campbell
one of the persons in
Sir John Malcolm's
First Embassy
A D: 1808

A very valuable Book
containing the correspondence
of Shah Abbas 2.d with the
neighbouring powers &c. &c.
He began his reign A H 1051 A D 1641
and died ——— 1077 — 1666